

تفسیر یعقوب چرخی فارسی

سورۂ فاتحہ و دو پارہ آخر

عمدۃ المفسرین زبدۃ العارفین

محمد یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الچرخی رحمۃ اللہ

مع اضافہ جدیدہ

اسرار قرآنی

رئیس المفسرین راس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمۃ اللہ

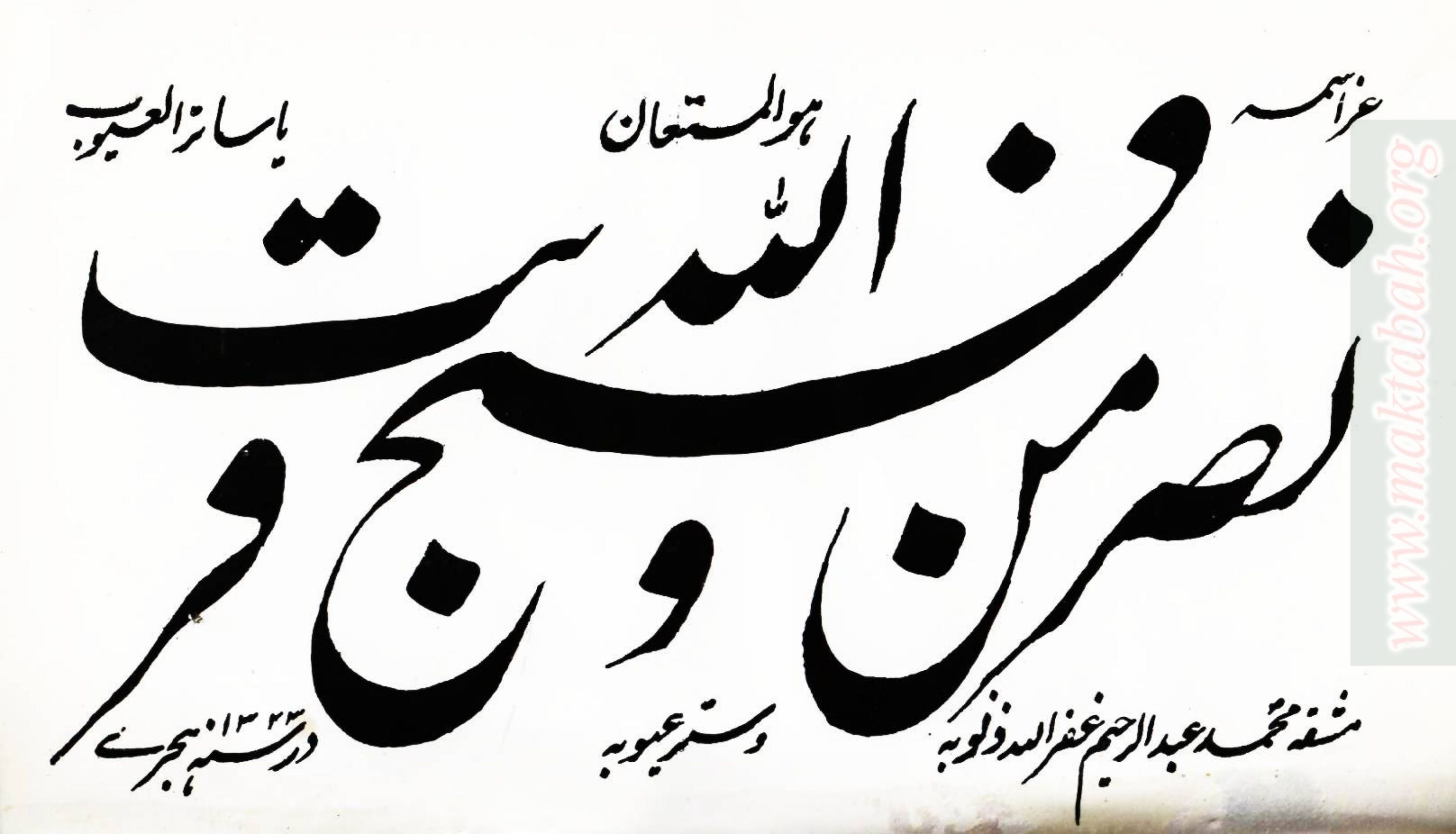
بحسن انتظام متوقع اجر عظیم

محمد عبد الرحمٰن غضنفر ابن محمد عبد الرحیم غفر لہ ولوالدیہ

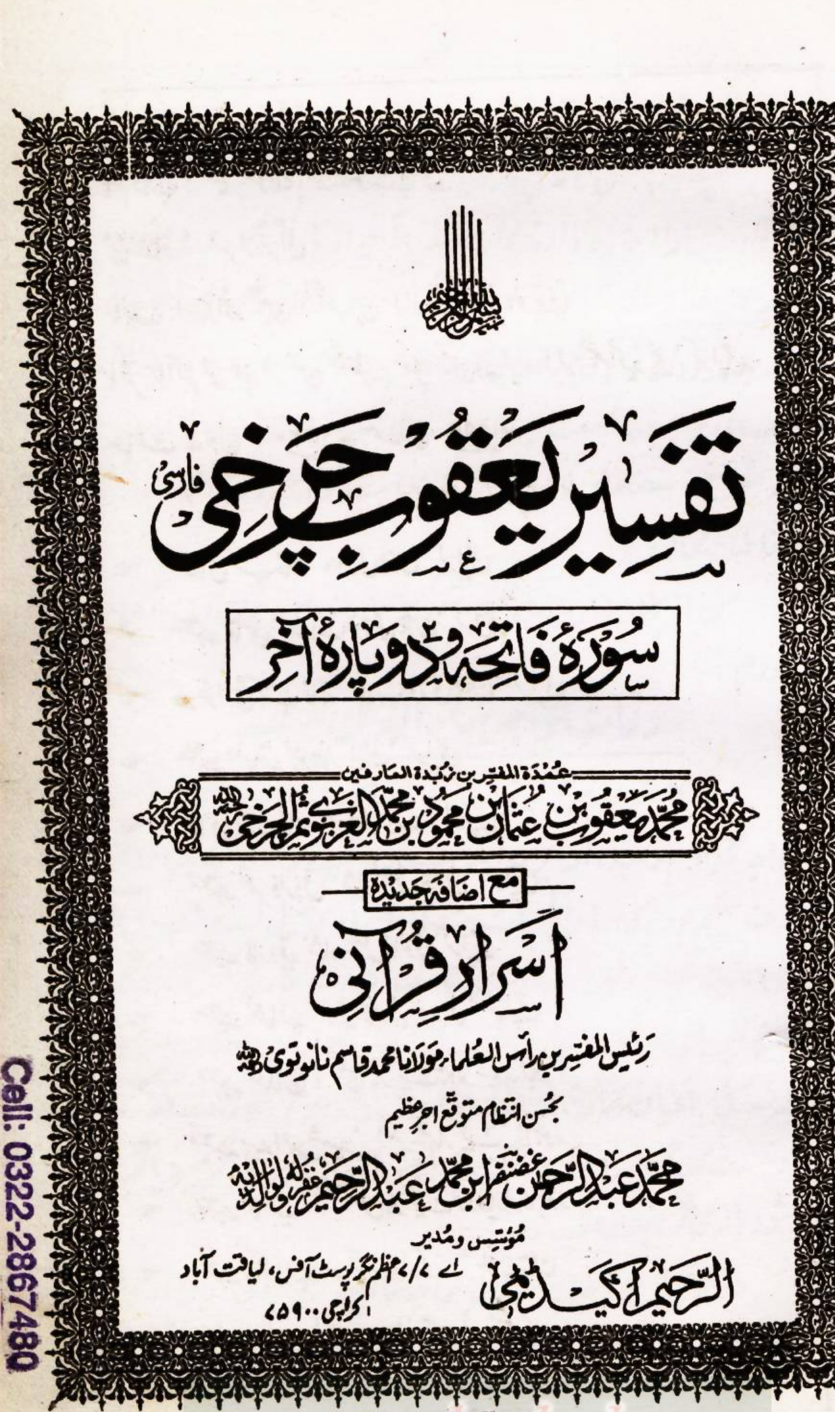
مؤسس و مدیر

الرحیم اکیڈمی

اے ۷/۱، اعظم نگر پوسٹ آفس، لیاقت آباد کراچی ۷۵۹۰۰



عز اسمه
هو المستعان
یا ساتر العیوب
نصر من الله و فتح قریب
مشقه محمد عبد الرحیم غفر الله ذنوبه
و ستر عیوبه
در سنه ۱۳۲۳ هجری



بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

تفسیر یعقوب چرخی (فارسی)

سورۂ فاتحہ و دو پارۂ آخر

عمدۃ المفسرین زبدۃ العارفین
محمد یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الچرخی رحمہ اللہ

مع اضافہ جدیدہ

اسرارِ قرآنی

رئیس المفسرین راس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمہ اللہ

بحسن انتظام متوقع اجرِ عظیم
محمد عبد الرحمٰن غضنفر ابن محمد عبد الرحیم غفر لہ ولوالدیہ
مؤسس و مدیر
الرحیم اکیڈمی
اے ۷/۷، اعظم نگر پوسٹ آفس، لیاقت آباد کراچی ۷۵۹۰۰

نام کتاب : تفسیر مولانا محمد یعقوب چرخیؒ

مع اضافہ' اسرار قرآنی

تالیف :استاذالمحدثین والمفسرین مولانا محمد قاسم نانوتویؒ

ناشر :ڈاکٹر محمد عبدالرحمٰن غضنفر۔ مؤسس ومدیر : الرحیم اکیڈمی' کراچی۔

طباعت بارلول : ۱۴۲۰ھ بمطابق ۱۹۹۹ء

☆ ملنے کے پتے

- اسلامی کتب خانہ' بنوری ٹاؤن' کراچی
- مکتبہ قاسمیہ' علامہ بنوری ٹاؤن' کراچی
- درخواستی کتب خانہ' علامہ بنوری ٹاؤن' کراچی
- مکتبہ اسحاقیہ' جونامارکیٹ' کراچی
- عباسی کتب خانہ' جونامارکیٹ' کراچی
- مکتبہ عمر فاروق' شاہ فیصل کالونی' کراچی
- مکتبہ فاروقیہ' شاہ فیصل کالونی' کراچی
- مکتبہ نعمانیہ' برمی کالونی' کورنگی' کراچی
- مکتبہ اصلاح و تبلیغ' مارکیٹ ٹاور' حیدرآباد
- مکتبہ سید احمد شہید' الکریم مارکیٹ' لاہور
- مکتبہ قاسمیہ' الفیصل مارکیٹ اردوبازار لاہور
- مکتبہ رشیدیہ' سرکی روڈ' کوئٹہ' بلوچستان
- مکتبہ اسلامیہ' کانسی روڈ' مسجد نور' کوئٹہ

فہرست عنوانات

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اللہ بفریاد منِ بیکس رس لطف وکرمت یار منِ بیکس رس
ہر کس بکسی وحضرتی می نازد جز حضرتِ تو ندارد این بیکس کس

الحمدللہ این فضل خاص خداوند بر بنده می باشد که پس از عرصهٔ درازی به چاپ و انتشار تفسیر مولانا یعقوب چرخی رح که نایاب بود، توفیق یافتم ، گرچه من یک انسانِ بی بضاعت وکمترینِ خلائقم باز هم بقدر وسع وتوانم برای تصحیح این کتاب چندان که توانستم کوشیدم ، و با عناوینِ جدید این کتاب را آراستم .

تفسیر یعقوب چرخی رح بقدری مقبول می باشد که هر گاه چاپ و انتشار یافته از بازار نایاب شده وعنقاء می گردد وجو یندگانِ آن با حسرت مواجه می شوند۔ اگرچه این کتاب تفسیرِ دو پارهٔ قرآن است امّا بسیار خوب ومفید می باشد ۔ و مولانا یعقوب چرخی با تحریر این تفسیر نام خویش را در لیستِ مفسّرین درج نموده است واین هم نعمتِ بزرگیست ۔

روز قیامت هر کسی در دست گیرد نامه ای
من نیز حاضر می شوم تفسیرِ قرآن در بغل

قرآن مجید یگانه کتابیست که در سراسرِ دنیا نظیری برایش یافته

نمی شود و برای فہم آن تحصیل چہاردہ علم ضروری می باشد پس از آن فہم وادراکِ قرآن آسان می گردد۔ قرآن مجید منبع و مخزنِ تمام علوم ملیا شد و این کلامِ خداوند است و چہ کسی می تواند با کلامِ خداوند بہ مقابلہ برخیزد

بندہ رسالہ "اسرارِ قرآنی" تالیفِ قاسم العلوم مولانا محمد قاسم نانوتوی را نیز بر این کتاب افزودم ، این رسالہ اگرچہ مختصر است لیکن گنجینۂ معلومات بہ شمار می رود و برای اہل علم بسیار نافع و سود مند می باشد۔ این رسالہ را برادرِ محترم مولانا دکتر محمد عبد الحلیم چشتی مدظلہ بہ بندہ عنایت فرمودند و من از تہِ دل از ایشان شکرگذارم۔ و از عبد الرحیم ناروی نیز تشکر می کنم کہ در تصحیحِ این تفسیر سعیِ بلیغ کردند۔ باز ہم اگر در جائی غلطی یافتہ شد بندہ را اطلاع دہید تا در چاپہای آیندہ اصلاح گردد .

واز خداوند متعال خواہانم کہ این کوشش را قبول فرماید و برای من و اولادِ من و والدینم ذخیرۂ آخرت قرار دہد آمین یا ربَّ العالمین .

واز خوانندگان درخواست دعای خیر دارم .

ہر کہ خواند دعا طمع دارم
زانکہ من بندۂ گنہگارم

الفقیر الیہ تعالیٰ
محمد عبد الرحمٰن غضنفر عفی عنہ
۲۰ ربیع الثانی ۱۴۱۹ھ

زندگی نامهٔ مولانا یعقوب چرخی رحمه الله

نسبش یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الچرخی ثم السروری
معروف به مولانا یعقوب چرخی می باشد.

در نسبت ایشان، سرددی، السرزی، الشرزی، السوزی الشیرازی نیز گفته شده است، اما در رساله نائیه مولانا یعقوب چرخی خود آورده است که:

«سرر دهیست از دهای چرخ که در اول بساتین چرخست، مسکن آبار و اجداد این فقیر آنجاست» پس نسبت صحیح همان سررزی است نه غیر آن[1]

حضرت مولانا یعقوب چرخی رح در تفسیر خود چندین جا پدر خود را ذکر کرده اند که از آن معلوم می شود که پدر ایشان از ارباب علم و مطالعه و مردی پارسا و متصوف بوده اند، ریاضت ایشان بدان حد رسیده بود که روزی از خانهٔ همسایه آب آوردند چون آب در کاسهٔ یتیم بود ننوشیدند. و این رباعی را از زبان پدر خود آموخته بودند:

جز فضل تو راه کی نماید ما را	جز جود تو بندگی که شاید ما را
گر چله هر دو کون طاعت داریم	بی لطف تو کار بر نیاید ما را[2]

با رجوع به بسیاری از تذکره ها و سوانح که احوال ایشان را مرقوم داشته اند باز هم تاریخ ولادتی برای ایشان ذکر ننموده اند.

---

[1] پیش گفتار رساله ابدالیه ص ۱۹۲
[2] ایضاً ص ۳

چرخ

چرخ را دهی از مضافات غزنین ذکر کرده اند و این لفظ را بعضی غزنی و عده ای غزنین ذکر کرده اند و هر دو یکی هستند و صحیح غزنین است. چنانچه در معجم البلدان گفته است.[۱] علی اکبر دهخدا پس از ذکر نمودن چند قول، از انجمن آرا و آنند راج نقل کرده است که چرخ : بمعنی دهی ست از مضافات غزنین که شیخ یعقوب چرخی از آنجا بوده است و این شعر را نیز از مهستی نقل نموده است :

باخلق بداوری بود قاضی چرخ — وز علم و عمل بری بود قاضی چرخ
بر مسته اگر می برید نیست عجب — ز آنروی که مشتری بود قاضی چرخ[۲]

دوران تعلیم

در ابتدا اکثر اوقات در جامع هرات مشغول به تحصیل بود و برای تحصیل علوم دینی به دیار مصر نیز سفر کرده است.[۳] و با شیخ زین الدین خوافی در مصر یکجا بوده و هر دو نزد شیخ شهاب الدین سیرامیؒ که از اکابر علمای این دیار بشمار میرفت هم سبق بودند و باهمدیگر اتحاد و خلوص زیاد داشتند.[۴] و ایشان اجازت فتوی از علمای بخارا نیز حاصل کردند.[۵]

---

۱ نفحات الانس ص ۴۵۵، تاریخ الاولیاء ص ۲۸۲، خزینة الاصفیاء ص ۵۶۶، انوار العارفین از سید محمد عابد ص ۴۹۰، ۲ لغتنامهٔ دهخدا مادهٔ چرخ،
۳ تاریخ الاولیاء ص ۲۸۲ ۴ انوار العارفین محمد عابد ص ۴۹۶
۵ پیشگفتار رسالهٔ ابدالیه ص ۷ بنقل از رشحات.

ملاقاتِ ایشان باخواجه بہاء الدین نقشبندؒ

حضرت مولانا یعقوب می فرمایند :

قبل از بیعت با خواجه بهاء الدین با ایشان عقیدت و محبتِ خاصی داشتم و پس از حاصل نمودن اجازۀ فتویٰ از اکابر علماء عزم بازگشت به وطن را داشتم که یک روز اتفاقاً با حضرت خواجه ملاقات کردم و من بگونۀ معتقدین با تواضع و نیازمندی پیش آمدم و به ایشان عرض نمودم : بجانب این عاجز نیز گوشۀ عنایت را ملحوظ دارید ، حضرت پرسیدند که آیا همراه ارادۀ پیش ما آمده اید ؟ گفتم : بنده آرزومندِ خدمت هستم .

حضرت علت را جویا شدند من گفتم : چون شما بزرگ هستید و مقبولِ خلایق . حضرت فرمودند : برای این گفته دلیل هم دارید ؟ چون ممکن است این قول شیطانی باشد . من گفتم در حدیثِ صحیح آمده است که خداوند هنگامی که یکی از بندگانش را دوست می گیرد دوستی او را در دل بندگانِ دیگر می اندازد .

حضرت خواجه این را شنیده تبسم کردند و فرمودند : ما عزیزانیم . این را شنیده حالم دگرگون شد چون قبل از یک ماه در خواب دیده بودم که یکی به من می گوید : مریدِ عزیزان باش . و در این هنگام همان خواب به یادم آمد . و از حضرت خواجه درخواست کردم که خاطر شریف را به حالم معطوف دار .

حضرت فرمودند که شخصی از حضرت عزیزان علیه الرضوان درخواست

کرده بود که من رایاد آورید، ایشان فرمودند که در خاطرِ من بجز از الله هیچ چیزی باقی نمی ماند لذا شما چیزی را نزد ما بگذارید تا هر وقت آنرا به بنیم شما را بیاد آورم، لیکن نزد شما چنین چیزی نیست که نزد ما بگذارید، این را گفته کلاهِ خویش را به من عنایت کردند و فرمودند که این را با احتیاط بگذار هرگاه شما این را ببینید ما را یاد می کنید و چون ما را یاد کنید در حضور ما می آیید و پس از آن فرمودند که در این سفر در جنگل کولکی حتماً با مولانا تاج الدین ملاقات نمائید چون او از اولیاء وقت میباشد[1]۔

در ذهنم این خیال آمد که من ارادۂ رفتن به بلخ را دارم سپس از آنجا به وطنم باز می گردم، بلخ کجا و دشت کولکی کجا۔ لذا من با حضرت وداع کردم و به جانبِ بلخ روانه شدم، اتفاقاً چنان ضرورت و حاجتی پیش آمد که ناگزیر به دشت کولکی گزر کردم در آن هنگام سفارشِ حضرت خواجه بیادم آمد و بسیار تعجب کردم. لذا بنده در آنجا با حضرت مولانا تاج الدین ملاقات کردم. و پس از ملاقات با ایشان رابطۂ محبت و عقیدتم نسبت به حضرت خواجه افزون گشت. و اسبابی پیش آمد که دوباره برای ملاقاتِ حضرت خواجه به بخارا رسیدم و در قلبم این عزم مضبوط گردید که این بار دستِ ارادت در دستِ حضرت خواجه خواهم داد

مجذوب بخارائی

در انجا مجذوبی بود که بنده بسیار با ایشان عقیدت داشتم، هنگامِ رفتن اورا بر سر راهم یافتم از او پرسیدم که آیا در بخارا بروم؟ ایشان فرمودند: زود برو ید و

---

[1] انوار العارفین محمد عابد میان ص۲۹۹، پیش گفتار رساله ابدالیه ص۵۰۶

خطوط بسیاری بر زمین کشید، من در دلم گفتم که این خطوط را می شمارم اگر فرد آمدند دلیل بر حقانیتِ این عزم می باشد. چون: (ان الله وتر یحب الوتر) خداوند فرد (یکیست) و فرد را می پسندد، هنگامی که آنها را بر شمردم فرد بودند. لذا بنده با یقینِ کامل به دربارِ حضرت خواجہ حضور یافتم و ارادہ ام را با ایشان اظهار کردم.

حضرت فرمودند ما از جانبِ خود کسی را قبول نمی کنیم اگر در بارگاہِ ایزدی شما قبول شوید ما ہم قبول می کنیم، پس آن شب سخت ترین شب عمرم بود که گزرانیدم در این خیال که فردا چه فیصله می شود قبول می شوم یا مردود.

چون صبح شد نماز را با ایشان ادا کردہ به خدمتِ ایشان حاضر شدم، حضرت خواجہ فرمودند: مبارک باشد و بطرفِ قبولیت اشارہ کردند. مردمان را بسیار کم توفیق قبولیت حاصل می گردد زیرا که ہر کدام با نیتی و ہر کسی در وقتی می آید.

پس از آن حضرت سلسلۂ مشایخ خویش را تا خواجہ عبد الخالق عجدوانی قدس سرہ بیان کردند و فقیر را بر وقف عددی مشغول گردانیدند، و فرمودند: تا جایی که ممکن است عددِ طاق را ملحوظ دار.

حضرت مولانا یعقوب چرخی در دیباچہ کتاب خویش که در مناقبِ خواجہ قدس سرہ می باشد تحریر نمودہ است: هنگامی که با عنایتِ بی غایتِ خداوند پاک خواهش طلب در دلِ این حقیر پدید آمد، کششِ فیض لامتناہی قاصد فضل الهی مرا به جانبِ صحبتِ حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند کشانید.

لہ انوار العارفین، محمد عابد ص۵، انوار العارفین، مراد آبادی ص۳۲۲، پیشگفتار رسالۂ ابدالیہ ص۹، نفحات الانس جامی ص۴۵۵، تاریخ الاولیاء ص۳۸۲، خزینۃ الاصفیاء ص۵۶۶، عمدۃ المقامات ص۷۶، حالات مشایخ نقشبندیہ ص۱۵۷

در بخارا با او ملازم بودم و از کرم عمیم حضرت فیضیاب شدم۔ تا آنجا که از هدایتِ صمدیت یقین حاصل کردم که ایشان از اولیاء اللہ مخصوص میباشند و کامل و مکمل هستند۔

روزی پس از نمازِ ظهر در مقام فتح آباد که مسکنِ این فقیر آنجا قرار داشت بسوی مزارِ حضرت شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره متوجه شده نشسته بودم که قاصد قبول الهی در رسید و باطنم را بی قرار کرد پس من اراده کردم که به حضورِ حضرت خواجه برسم۔

من تا قصر عارفان که قیام گاهِ حضرت خواجه بود رسیدم و دیدم که حضرت خواجه در راه در انتظار ایستاده است من با حضرت ملاقات نمودم و پس از نمازِ مغرب به صحبتِ ایشان مشرف شدم، هیبتِ حضرت خواجه چنان بر من طاری شد که قدرتِ تکلم باقی نماند، در اثناء کلام حضرت فرمود که در حدیث شریف آمده است : العلم علمان : علم القلب فذلك العلم النافع وهو علم الانبياء والمرسلين وعلم اللسان فذالك حجة الله على ابن آدم (علم دوگونه است: یکی علم قلب و آن علم نافع می باشد که علم انبیاء و مرسلین است ، دوم علم زبان و این علم حجتِ خداوند بر اولادِ آدم می باشد)

وامید وارم که از علم باطنی حصه ای به شما برسد، سپس فرمودند : در حدیث آمده است : اذا جالستم اهل الصدق فاجلسوهم بالصدق فانهم جواسيس القلوب يدخلون فی قلوبكم وينظرون الى هممكم . (هرگاه با اهل صدق نشستید پس با صدق بنشینید ، زیرا آنها بازرسانِ دل هستند در دلِ شما داخل شده

به همتهای شمامی نگرند)

پس از آن تا مدتی در صحبتِ ایشان ماندم تا آنکه حضرت مرا برای رفتن به بخارا اجازه دادند و فرمودند : آنچه از ما به تو رسیده است به بندگانِ خدا رسان تا باعثِ سعادت گردد ، و هنگامِ رخصت ، حضرت سه بار فرمودند : تو را به خدامی سپارم و در این سپردن امید های بسیاری نهفته است چراکه در حدیث آمده : ان الله اذا استودع له شئ حفظه (هنگامی که چیزی به خداوند سپرده می شود خداوند آنرا حفاظت می کند)

من از بخارا خارج شدم و به شهر کیش رسیدم و چند روزی آنجا قیام نمودم .

وفاتِ خواجه بهاء الدّین نقشبندؒ

مولانا یعقوب چرخی می نویسند : در این عرصه خبر وفاتِ حضرت خواجه بگوشم رسید ، از این واقعه بسیار رنجیده و متالّم گردیدم و در این خوف عظیم بودم که مبادا طبیعت به سوی عالم مادی میل کند و طلب باقی نماند ، من حضرت خواجه را در خواب دیدم که حضرت زید بن حارثه را تذکره می کند و این آیه را می خواند : وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ اَفَاِنْ مَّاتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلٰٓی اَعْقَابِكُمْ .

(ونیست محمد مگر پیغمبر (هرآئینه) گذشته پیش از وی پیغمبر آیا اگر بمیرد یا کشته شود باز می گردید بر عقبِ خود)

هنگامی که از صحبتِ حضرت خواجہؒ ناامید شدم این خیال در ذهنم پدید آمد که با درویشان دیگر به پیوندم تا اینکه باز حضرت خواجہؒ را در خواب

دیدم که می فرماید : قال زید بن الحارثة : الدین واحد (زید بن حارثه فرمود : دین یکیست) و از این اشاره دریافتم که اجازه نیست

دوباره حضرت خواجه قدس سرّه را در خواب ملاقات نمودم ، پرسیدم که در قیامت شما را برچه چیزی می یابم حضرت فرمودند با تشرع یعنی با عمل نمودن بر شریعت محمدی .

هنگامی که حضرت خواجهؒ حقیر را اجازهٔ سفر به بخارا مرحمت فرمودند مرا بنا بر طلبِ حضرت خواجه علاء الدین عطار نزد او فرستاده بود و اشاره به متابعتِ او حکم داده بود و هنگامی که من از بخارا به کیش رسیدم و از کیش به ولایتِ بدخشان رفتم تا از آنجا به چرخ رفته به علوم مشغول گردم با عنایاتِ خداوند متعال حضرت خواجه علاء الدین عطار از بخارا تشریف آوردند و نامه ای بدستِ قاصد برای این فقیر فرستاد و آن اشارهٔ متابعت را یادآوری نمود چنانچه بنده به محضرِ ایشان حضور یافتم و نظر الطافِ ایشان از همه اصحاب بر من بیشتر بود .

من در صحبتِ ایشان مدتی صرف نمودم و پس از وفاتِ ایشان (در ۲۰ ، ربیع الاول ۸۰۲ هـ ق) من خواستم که این ارشادِ حضرت خواجه را تعمیل نمایم که آنچه از ما به تو رسیده به بندگانِ خدا برسان و تا حدِّ امکان در این کوشش نما) .

فقیر خود را اهلِ این خدمت نمی دانستم ولی اعتقادِ من بر آن بود که این اشارهٔ حضرت خواجه خالی از حکمت نخواهد بود -

حضرت مولانا یعقوب چرخی پس از آن از چغانیان به حصار تشریف آوردند .

حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره نقل می کند که روزی حضرت مولانا یعقوب چرخی از این فقیر پرسید که شما در خراسان بوده اید مردم می گویند که حضرت شیخ زین الدین خوافی خوابهای مریدان را تعبیر می کند و خواب را اعتبار می کند آیا این حرف صحیح است؟ من گفتم بله صحیح است۔ حضرت مولانا دست را بر لحیهٔ خود گذاشته و اندکی در عالم بی خودی در اندیشه فرو رفتند۔ و عادتِ ایشان همین بود که گهگاهی از خود غائب می شدند۔ پس از اندکی سر مبارک را بلند کرده این شعر را خواند:

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیثِ خواب گویم

وصالِ ایشان

حضرت مولانا یعقوب چرخی در پنجم صفر ۸۵۱ھ ق مصادف با ۲۲ آوریل ۱۴۴۷م در قریه هلغتور حصار دار فانی را وداع گفتند و آرامگاهِ ایشان بنا بر تصریح عدّه ای از تذکره نویسان در قریه هلغتور حصار می باشد[1]

لازم به ذکر است که این لفظ را عدّه ای هلغنو و بعضی هلغتور و هلفتور نیز نوشته اند۔

سعید نفیسی در "تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی" می نویسد:

(مولانا یعقوب چرخی) در حصار شادمان در ۸۵۱ هجری در گذشت، قبرِ وی اینک در کالخوز لنین در پنج کیلومتری دوشنبه پایتخت تاجیکستان در وادی چغانیان در جائیست که سابقاً شهر حصار شادمان در آنجا بوده

[1] انوار العارفین، محمد عابد صد ۵۰۷، انوار العارفین مراد آبادی صد ۳۲۹ خزینة الاصفیاء صد ۵۶۹، تاریخ الاولیاء صد ۲۸۲

و بعد به حصارات معروف شده و اینک اثری از آن شهر نیست و تنها یک حمام و دو مزار از آن مانده است[1]

مولوی غلام سرور لاهوری مؤلف خزینة الاصفیاء این اشعار را در تاریخ وفاتِ ایشان سروده است :

شد براوج چرخ چون منزل گزین	حضرت یعقوب مجذوب خدا
رحلتش شمس الهدایت گفته اند	نیز حق آمود مطلوبِ خدا
وصل او کامل ملک سیرت بخوان	هم بدان یعقوب محبوبِ خدا

اولاد

۱ - حضرت یوسف چرخی فرزند حضرت مولانا یعقوب چرخی که جانشینِ پدر شده و قبر وی تقریباً در ۴ کیلومتری دوشنبه است در جایی که اینک بنام چرتک معروف است و ساختمانی بسبکِ قبرِ تیمور دارد و در آنجا در کمر کوه خانقاهِ بسیار بزرگ کنده اند و اندرونِ آن چند حجره است .

۲ - در تفسیر مولانا یعقوب چرخی آمده است که ایشان فرزندی داشته اند که در عمر هفده سالگی رخت از جهان بربسته و پدر را بمرگِ خویش داغدار گردانیده - مولانا یعقوب چرخی در این باب چنین می نگارند :

این فقیر را فرزندی بود چهار ماه کم هفده ساله با نواع کمالات آراسته حسن صوری و خلق معنوی داشت ، چون وی فوت شد خاطرم متالم شد بر سر قبرِ وی متوجه بودم بخاطرم از روحانیتِ او این بیت گذشت :

---

[1] پیشگفتار رساله ابدالیه ص ۱۵-۱۶

یا دو قبله در رهِ توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن ... (حکیم سنائی)

پس از وفاتِ حضرت مولانا یعقوب چرخی خواجه عبیدالله احرار (متوفی ۲۹ ربیع الاول ۸۹۵ ق) عارفِ مشهور خلیفه و جانشینِ ایشان گردید خواجه عبیدالله احرار که خود یکی از بزرگان طریقهٔ نقشبندیه می باشد ارادتِ خاصی نسبت به حضرت مولانا یعقوب چرخی داشتند.

حضرت مولانا یعقوب چرخی گاهی شعر هم می سروده است :

او راست :

تا در طلب گوهر کانی کانی	تا زنده ببوی وصل جانی جانی
فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو	هر چیز که در جستن آنی آنی

(هفت اقلیم ۱/۳۳۴ و نائیه ص۱۲۶)[1]

این اشعار نیز در عمدة المقامات بدو منسوب اند :

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند	لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز	مردار بود هر آنچه او را نکشند

آثار

از کتاب رشحات بر می آید که حضرت مولانا یعقوب چرخی مصنفاتِ متعدّدی داشته اند امّا متأسفانه از آنها نام نبرده است.

دربارهٔ آثار مولانا یعقوب چرخی نیز بررسی کاملی تاکنون انجام نگرفته است. آقای خلیل الله خلیلی در پیشگفتار «نائیه» از سه اثر ایشان، تفسیر. نائیه و رساله ای مختصر در اثبات وجودِ اولیاء و مراقبتِ ایشان (که همان ابدالیه است) یاد کرده اند و سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر در ایران و

[1] پیش گفتار رساله ابدالیه ص۱۹

در زبان فارسی از تفسیر، انسیه، روایح وشرح رباعیات نام برده اند.

وبدینگونه دو کتاب تازه یکی بنام روایح ودیگری به نام شرح رباعیات برسه اثر یاد شده از سوی آقای خلیل الله خلیلی افزوده شده است ولی دربرابر نائیه وابدالیه را از قلم انداخته اند۔[1]

پس تصنیفاتِ حضرت مولانا یعقوب چرخی از ینقرارند :

۱- تفسیر ۲- نائیه ۳- رسالۂ انسیه ۴- روایح ۵- حورائیه = جمالیه = شرح رباعی ابوسعید ابوالخیر ۶- شرح اسماء الله ۷- ابدالیه .

مولانا یعقوب چرخی در تفسیر خود، تسمیه، تعویذ، سورۂ فاتحه وپارۂ بیست ونهم وسی ام قرآن مجید را تفسیر کرده است وبسال ۸۵۱ بپایان رسانیده است. واین تفسیر منتخبی از تفسیر کشاف وکواشی می باشد چنانچه خود در مقدمه تصریح نموده است. دراین تفسیر اصحابِ طریقت را از اندرزهای پُربهایش بهره ور گردانیده وبیشتر توجه اش را به سوی معانی عرفانی وکلماتِ حکمت معطوف داشته است۔

این تفسیر بارها درهند وپاکستان به چاپ رسیده است .

درآخر از استاذِ گرامی حضرت مولانا دکتر عبدالحلیم چشتی حفظه الله کمال امتنان وتشکر را دارم که درجمع آوری مصادر ونوشتن زندگینامہ مولانا یعقوب چرخی راهنما ومُشوّقِ بنده بودند۔

لازم به ذکر است که دراین بیوگرافی بیشتر از کتاب انوار العارفین سید محمد عابد عثمانی وپیش گفتار رسالۂ ابدالیه از محمد نذیر رانجها نوشاهی نقشبندی

---

[1] پیشگفتار رسالہ ابدالیه ص۲

مجدّدی استفاده شده است. خداوند این عمل را شرفِ قبولیت عنایت فرماید و باعثِ رحمت و مغفرت قرار دهد.

وصلی اللہ تعالیٰ علیٰ خیر خلقہٖ محمّدٍ
وعلیٰ آلہٖ واصحابہ اجمعین

عبدُ الرّحیم نارُوی
مُتخصِّص فی الحدیث النبوی الشریف السنة الثانیه
جامعة العلوم الاسلامیة علامه بنوری تاؤن کراچی

۲۷ ربیع الاول سنة ۱۴۱۹ ھ ق

بسم الله الرحمن الرحیم

لک الحمد یا من بیده الملک وهو علی کل شیئ قدیر والصلوٰة والسلام علی جمیع الانبیاء والمرسلین خصوصاً علی رسولنا وسیدنا محمدنِ السراج المنیر وعلیٰ آله واصحابه وتابعیه اجمعین اَمّا بَعد فیقول العبد الفقیر المحقر الراجی یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الچرخی ثم السروری رحمهم الله الرحمة قد التمس منی زمرة من الاحباب والاصحاب ان اکتب لهم تفسیر الفاتحه وسورة الملک الی آخر الکتاب منتخباً من التفسیر الکشاف والکواشی وغیرها الفارسی لتنفع به الخواص والعوام من الانام فاجبتهم الی ذلک وان لم یکن مقامی هناک والله تعالیٰ هو المستعان وعلیه التکلان قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مفتاح القرآن التسمیة وقال ابن عباس رضی الله عنهما اجلال القرآن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ومفتاح القرآن بسم الله الرحمٰن الرحیم بدان ای عزیز که عبد الله بن عباس شاه مفسران است روایت میگوید که اجلال القرآن یعنی بزرگ داشتن قرآن اعوذ بالله گفتن وکلید قرآن بسم الله گفتن است و در حدیث دیگر نیز وارد شده است که کلید قرآن نام خدائے گفتن است یعنی بسم الله گفتن این فقیر می خواهد که افتتاح سخن باین دو وعده مزین گردانیده شود و فوائد دیگر که در اعوذ بالله و بسم الله به بندگان خدا واست نیز رسانیده شود اهلِ معرفت گفته اند که اعوذ بالله تا آخر کلمه ایست که متقربان باو قربت جویند وترس گاران باو عصمت یابند وگنهگاران باو پناه گیرند وگریزندگان باو بحضرت الوهیت باز گردند ومحبان باو مباسطت جویند وحضرت عزت جل ذکره مر نبی خود را فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطٰنِ الرَّجِیْمِ یعنی

ای محمد چون خواہی کہ قرآن بخوانی پس بگو اعوذ باللہ الخ یعنی پناہ می خواہم ونگاہ داشت می خواہم ویاری می خواہم وفریاد رسی می خواہم از خدائے عزوجل از دیوے کہ دور از رحمت خداست، اگر شیطان مشتق از شطن باشد اے بعد قَالَ الشَّاعِرُ **شعر**

فاصبحت بعد ،ما وصلت ❖ بداوہ شطون لاتعاد معنی شیطان برین تقدیر این بود دیو دور از رحمت اُفتاد واگر مشتق از شاط باشد یعنی ہلاک معنی او ہلاک شوندہ بغضب خدائے تعالیٰ در دنیا وآخرت کما قال الشاعر **مصرعه** ویشط علی الرجا البطن الرَّجِیْم راندہ شدہ یا نفرین کردہ شدہ و رَوَے ابن عباسؓ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال ان المعلم اذا قال للصبی قل بسم اللہ الرحمٰن الرحیم فقال الصبی بسم اللہ الرحمٰن الرحیم کتب اللہ براۃ للصبی وبراۃ لابویہ وبراۃ للمعلم من النار یعنی چون اوستاد بگوید کودکے را کہ بگو بسم اللہ الرحمٰن الرحیم وکودک بگوید بسم اللہ تا آخر حق تعالیٰ فرشتگان را فرماید کہ براتی نویسید کہ این کودک را بآتشِ دوزخ کار نباشد ونیز اوستاد وے را ومادر وپدر وے را بیک بار بسم اللہ گفتن چہار کس از دوزخ خلاص شوند وعبد اللہ بن مسعودؓ گوید ہر کہ خواہد کہ از نوزدہ فرشتۂ عذاب کہ بر دوزخ موکل اند کہ عَلَیْھَا تِسْعَةَ عَشَرَ نجات یابد بگوید بسم اللہ تا آخر کہ نوزدہ حرفست با خلاص تمام تا خلاص شود ودر روایت دیگر آمدہ کہ اول چیزے کہ قلم در لوح محفوظ نوشتہ بسم اللہ الرحمٰن الرحیم بود واول چیزے کہ بآدم علیہ السلام آمد بسم اللہ بود وبسم اللہ الرحمٰن الرحیم امان اہل آسمان ست واہلِ زمین وکلمہ جواز ست یعنی بہ برکت او بندۂ مؤمن از پل صراط بسلامت بگذرد وبسم اللہ الرحمٰن الرحیم مہر قبول حق است مر موحدان را واز جابر بن عبد اللہ انصاری روایت کردہ شدہ است کہ چون بسم اللہ فرود آمد بآدم علیہ السلام ابرہا از روئے آسمان دور شدند وطرف مشرق رفتند وبادہائے سخت مخالف بود ساکن شدند ودریاہا روان شد. وستوران منقاد وفرمان بردار شدند ودیوان را از آسمان دور

کردند حضرت پروردگار سوگند یاد کرد بعزت وجلال من کہ بر ہر بیماری نام مرا باخلاص بگوید شفا دہم و بہر چہ نام مرا گوید باخلاص برکت دہم دران چیز و ہر کہ بسم اللہ را باخلاص بگوید در آید در بہشت واہل معرفت گفتہ اند کہ بسم اللہ کلمہ قدسیہ است از گنج کنز ہدایت وخلعت ربوبیت است از ضلع ولایت و وصل است وقرب است براہل کنایت و رحمت خاص است مراہل حقائق را و روایت کردہ شدہ است از امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ ہمہ کتب سماویہ مودع ست در قرآن و ہمہ قرآن مودع ست در فاتحہ و ہمہ فاتحہ مودع است در بسم اللہ و ہمہ بسم اللہ مودع است در بائے بسم اللہ اے بے کان ماکان و بے یکون مایکون یعنی ہرچہ بود بمن بود و ہرچہ باشد بمن باشد پس اشارت بود باین کہ واللہ لکل شیئ محیط الضرام یافت روایت کردہ شدہ است از رسول صلے اللہ علیہ وسلم کہ در بہشت چہار دریا باشد دریائے از شیر و دریاے از آب و دریائے از عسل و دریائے از خمر بہشتی واز ین چہار دریا جویہا روان می شود در منازل بہشتیان کما قال اللہ تعالیٰ فیہا انہار من مآء غیر اٰسن وانہار من لبن لم یتغیر طعمہ وانہار من خمر لذۃ للشاربین وانہار من عسل مصفیٰ و روایت کردہ شدہ ست کہ بر ساق عرش نوشتہ شدہ بسم اللہ الرحمٰن الرحیم چشمہ آب از میم بسم و چشمہ شیر از ہا ر اللہ و چشمہ خمر از میم الرحمٰن و چشمہ عسل از میم الرحیم نقل کردہ شدہ است از تفسیر تیسیر بسم اللہ الرحمٰن الرحیم آغاز می کنم بنام خدائے نیک مہربان و نیک بخشایندہ بالوہیتش شناختند عارفان بمہربانیش روزی یافتند عالمیان و بخشش نجات یافتند گناہ گاران آغاز کتاب حق سبحانہ وتعالیٰ باین اسم است از بہر آنکہ بندہ را سہ حالت ست این جہان و گور و آن جہان چون معبود وے اللہ ست درین جہان کارساز وے اوست و رحمٰن مہربان بر وے در گور ست و رحیم بخشایندہ در آن جہان آمرزندۂ گناہ وے اوست بیت

نام او را بگو ر خواہم برد + زانکہ او یار مہربان من است - وعلما گفتہ اند کہ مر اللہ تعالیٰ را ۳۰۰۰ ہزار نام است و ازین جملہ ہزار نام است کہ فرشتگان میدانند و بس و ہزار دیگر را پیغمبران میدانند و بس و ۳۰۰ صد نام وے در توریت است و ۳۰۰ صد در انجیل و ۳۰۰ صد در زبور و نود ونہ ۹۹ نام در قرآن است و یک نام ست کہ جز حضرتِ حق کسے آنرا نمیداند و بازگشت معنی آن ۳۰۰۰ ہزار نام باین ۳ نام ست بسم اللہ الرحمٰن الرحیم پس ہر کہ این ۳ نام بداند و خدائے تعالیٰ را باین نام بخواند گویا کہ خدائے تعالیٰ را بہ آن کہ ہزار نام یاد کردہ است بدانکہ بعضے از علما گفتہ اند کہ سورۂ فاتحہ تعلیم است از حق تعالیٰ مر بندگان خود را کہ چون حمد و ثنا گویند این چنین گویند و معنی اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ این ست کہ ہمہ سپاس و ستایش یعنی صفت کردن تنہا مر خدائراست رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ کہ پروردگار جہانیان است اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نیک مہربان و بخشایندہ است و بعضے گفتہ اند کہ این اخبار ست از حق تعالیٰ باین کہ ہمہ حمد ہا و ثنا ہا مر خدائے تعالیٰ راست بدانکہ سبب نزول این سورہ بقول امیر المومنین علیؓ و عبد اللہ بن عباسؓ رضی اللہ تعالیٰ عنہم در مکۂ معظمہ بودہ است و اول سورۃ کہ فرود آمد در مکۂ معظمہ این است رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرمود کہ چون بصحرای رفتم آوازے می شنیدم کہ یَا مُحَمَّدُ اَنَا جِبْرَئِیْلُ وَاَنْتَ نَبِیُّ ھٰذِہِ الْاُمَّۃِ وَاَرٰی شَخْصًا نُوْرَانِیًّا عَلٰی سَرِیْرٍ مِّنْ ذَھَبٍ بَیْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ و من میگریختم تا مر اور قہ بن نوفل گفت چون آواز بشنوی مگریز و گوش دار تا ہر چہ میگوید ہمچنان کن چون آواز آمد کہ یا محمدؐ گفتم لبیک گفت بگوے کہ اَشْھَدُ اَنْ لَّآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاَشْھَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُہٗ وَرَسُوْلُہٗ باز گفت الحمد للہ تا آخر سورہ و آواز کنندہ جبرئیل بود علیہ السلام و رسول علیہ السلام فرمود کہ اِنَّ فِیْ سُوْرَۃِ فَاتِحَۃِ الْکِتَابِ سَبْعِیْنَ شِفَاءً وَفِیْ رِوَایَۃٍ فَاتِحَۃُ الْکِتَابِ شِفَاءٌ مِّنْ کُلِّ دَآءٍ اِلَّا السَّامُ اَیِ الْمَوْتُ یعنی در فاتحۃ الکتاب از ہفتاد درد شفا است و در روایت

دیگر فاتحه شفاء همه دردهاست مگر مرگ را و در فضیلت این سوره احادیث بسیار است
و رسول علیه السلام فرمود که اگر این سوره در توریت بودے قوم موسیٰ علیه السلام
گمراه نشدندی و اگر در انجیل بودی قوم عیسیٰ علیه الصلوٰة والسلام گمراه نشدندی
و اگر در زبور بودی قوم داؤد علیه الصلوٰة والسلام مسخ نشدندی یعنی خوک و حمد و ثنا ها
او هر مسلمانے که این سوره را یکبار بخواند گویا که همه قرآن را خوانده است و گویا که
بر همه مؤمنان و مسلمانان صدقه داده است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ثناها خدائے را سزد که
هر چه کند حکمت است شکر وے را واجب است که از وے بیشمار نعمت است ثنائے
گوی اے بنده تا سنا یابی و شکر او گوے تا عطا یابی رست شو تا دیدار
یابی که بخشاینده در دو جهان ولیست و مهربان در بهشت جاودان بر دوستان
ولیست مَالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ ۝ که پادشاه روز قیامت نوازد دوستان را بلطف و
و دشمنان را بقهر در وقت دادن جزا و سزا اِيَّاكَ نَعْبُدُ بگوئید اے بندگان که
ترا بندگی می کنیم و بس اهل معرفت گفته اند اَلْعِبَادَةُ شُغْلُ كُلِّكَ بِهٖ وَهُوَ شُغْلُ الْقَلْبِ
بِمَعْرِفَتِهٖ وَشُغْلُ الرُّوْحِ بِمُشَاهَدَتِهٖ وَشُغْلُ النَّفْسِ بِخِدْمَتِهٖ وَشُغْلُ اللِّسَانِ
بِمِدْحَتِهٖ نعبد از عبادت است یعنی عارفان گفته اند معنی عبادت آنست که بر
همه اعضائے خود را بعبادت حق تعالیٰ مشتغل دارد و دل را بمعرفت و روح را
بمشاهدت و نفس را بخدمت و زبان را بمدحت نَعْبُدُ از عبادت است یعنی بندگی کر
و یا از عبودت یعنی بنده بودن نیز می شاید که باشد یعنی ترا بنده می باشیم و بس یا
دادن مال برائے زکوٰة و صدقه دادن عبادت است و رضا دادن بنده بگرفتن
مال وے بظلم عبودت است و عبودت را درجه بسیار است و در حدیث آمده است
که یک درم که ظالم بظلم بگیرد ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بنده بصد
بدهد عبودت بنده بودن است وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَأْتِيَكَ الْيَقِيْنُ علمائے ظا

میگویند بندگی کن تا غایتے کہ ترا مرگ بیاید و علمائے باطن میگویند بندگی کن تا غایتے
کہ ترا الیقین شود بعد ازان بندہ باش و چون بندہ شدی ترا رضا باید داد بآنچہ مولی
تعالی بتو بکند **نظم** باد و قبلہ در رہِ توحید نتوان برد راہ ❊ یا رضای دوست باشد یا رضائے خویشتن
بیت عاشقم بر قہر و بر لطفش بجد ❊ ای عجب من عاشق این ہر دو ضد[۵] شیخ محقق جاوید
سعید کابلی رحمۃ اللہ علیہ می گوید **نظم** گر مرا دوزخ بسوزد خاکساری گو بسوز ❊
ور مرا جنت نباشد بوستانے گو مباش ❊ من سگِ اصحاب کہفم بر درِ مردان مقیم ❊
گرد ہر دو می نہ گردم استخوانے گو مباش ❊ و این مقام محبت ذاتیست اَللّٰہُمَّ ارْزُقْنَا
و عبودیت مقام رضاست بقضا **بیت** اگر کمال طلب می کنی چو کار افتاد ❊
قضائے عمر کنی و رضا دہی بہ قضا ❊ و ترک چون و چرا کن چون شرف بندہ بودن
یافتہ شد تاج کرامت و خلعت امامت وجود گرفت سُبْحَانَ الَّذِيْٓ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ
لَيْلًا اشارت بآنست يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَآ اَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ نتیجہ آن است کہ
حکیم سنائی غزنوی رحمۃ اللہ علیہ می گوید **رباعی** در گہ خلق ہمہ زرق و فسونست و ہوس ❊
کار درگاہِ خداوند جہان دارد و بس ❊ بندۂ خاص ملک باش کہ با داغ ملک ❊
روزہا ایمنی از شحنہ و شبہا ز عسس ❊ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ ۝ و از تو یاری می خواہیم
و بس ردِّ اعتقاد جبری و معتزلی است جبری میگوید اختیار ندارم و معتزلی می گوید اختیار
تمام دارم و موجد افعال خودم سنی میگوید بندگی میکنم و توفیق از تو میجویم چنانکہ در کلام مجید
دلائل عقلیہ و نقلیہ ہمہ از تو می دانم و از طریق فلسفی و جبری و معتزلی بیزارم **نظم**
ای بسا فکر و ذکا و لُبّ و فِطَن ❊ گشتہ رہ رو را چو غولِ راہزن ❊ بیشتر اصحاب جنت ابلہ اند ❊
تا ز شرِ فیلسوفی مے رہند ❊ خویشتن عریان کن از فضل فضول ❊ تا کند رحمت ترا ہر دم نزول ❊
زیرکی ضد شکستست و نیاز ❊ زیرکی بگذار و گو با کی بساز ❊ زیرکی دان دام مرد و طمع کاز
تا چہ خواہد زیرکی را پاک باز ❊ زیرکان با صنعتی قانع شدہ ❊ ابلہان از صنع در صانع شدہ

[۵] دو قسم لطف محبوب حقیقی [illegible]

زانکہ طفل خورد را مادر نہار * دست و پا باشد نہادہ بر کنار * وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ واز تو یاری میخواہیم و بس ای نطلب منك العون وقال بعض اهل المعرفة الاستعانة طلب العون ای نسلك ان تجعلنا عابدین لك كاننا نعاینك وشیخ سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ در نماز شام امامت می کرد و چون اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ گفت بیہوش شدہ او فتاد چون با خود آمد گفتند یا شیخ چہ حال بود گفت ترسیدم کہ مرا گویند کہ چون ما را بندگی می کنی و بس و از ما یاری می خواہی و بس چرا از طبیب دارو می جوئی و از سلطان یاری میخواہی دروغ چرا می گوئی و اہل معانی و بیان می گویند درین آیت التفات ہست از غیبت بخطاب و اہلِ شوق میگویند درین اشارت ہست مر اہلِ طلب کہ نومید نباشند کہ کرم من از غیبت بخطاب ندا میکند بیت ہلہ نومید نباشی کہ ترا یار براند گرت امروز براند نہ کہ فردات بخواند * عجب حیرت ہست اگر عاشق رب ارنی انظر الیک گوید خطاب آید کہ لن ترانی و اگر نومید وار بگوشۂ بنشیند گوید اے نفس چہ بوالفضولی ہست کہ تو مو کنی ما للتراب و رب الارباب ندا آید کہ ادعونی استجب لکم فبقیت اہل المشتاقین بین الرد والقبول والصرف والوصول بیت چند روزی میبر دبخت بداز کوئے تو ام سوئے خود میخواہم و چون آمدم می رانیم * من خود ندانم چون کنم در ماندہ کوئے تو ام درخم سے غرقم کند گر قصد ہشیاری کنم * گر دست بر کاری نہم زنجیر بر دستم نہد * اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ بنمائے ما را راہ راست یعنی استقامت و پایداری دہ ما را براہے کہ نمودۂ و ہذا قول علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ قال امام القشیری رحمۃ اللہ علیه اهدنا الیك واجعل اقبالنا علیك وكن علیك دلیلنا ویسر الیك سبیلنا یعنی راہ نمائے ما را بمشاہدۂ جمال خود و بگردان توجہ ما را بجناب جلال خود و باش ما را دلیل و آسان کن ما را سبیل و قال علماء المعانی والبیان المراد بالصراط المستقیم دین الاسلام علی طریق الاستعارۃ المصرحۃ و قال اہل المعرفۃ الاستقامۃ علی ثلثۃ

اقسام الاقوال والافعال والاحوال وقال سید الطائفة جنید رحمۃ اللہ علیہ کن طالب الاستقامۃ ولاتکن طالب الکرامۃ فان الرب تعالیٰ یطلب الاستقامۃ لقولہ فاستقم کما امرت والنفس تطلب الکرامۃ استقامت ظاہرہ رعایت شرعیہ واستقامت باطنہ نفی ماسوے اللہ ست درین آیت کہ اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰہُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا فَلَا خَوْفٌ عَلَیْھِمْ وَلَا ھُمْ یَحْزَنُوْنَ مژدہ عظیم ست مراہلِ استقامت را صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْھِمْ بدل من قولہ الصراط المستقیم یعنی بنمائے مارا راہ آنانکہ نیکی کردہ بر ایشان بدادن ایمان وعرفان غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْھِمْ نہ خشم گرفتہ شدہ برایشان بعد ازیافتن راہِ راست یعنی ہمچو جہودان مگردان مارا کہ اول راہِ راست یافتند وآخر غضب کردہ شد برایشان چون ایمان نیاوردند بقرآن وبسرور پیغمبران وَلَا الضَّآلِّیْنَ نہ گمراہان وبیراہان یعنی مارا مگردان ہمچو ترسایان کہ اول راہ رست یافتند وآخر گمراہ شدند چون ایمان نیاوردند بقرآن این فقیر میگوید واللہ اعلم کہ حاصل این دعا این است کہ بنمائے مارا راہِ رست کہ دروے ترس وبیم نباشد واین راہِ عاشقان و دوستان حضرت باری تعالیٰ است اَلَا اِنَّ اَوْلِیَآءَ اللّٰہِ لَا خَوْفٌ عَلَیْھِمْ وَلَا ھُمْ یَحْزَنُوْنَ چون منقصودشان جز محبوب حقیقی نیست از عرش تا تحت الثرائے نثار ایشان کرد التفات بآن نکردند مازاغ البصر وماطغیٰ اشارت بآنست ومولانا جلال الدین رومی میفرماید رحمۃ اللہ علیہ بیان حال شیخ محمد غزنوی سرزی رحمۃ اللہ علیہ مدت ہشت سال در بیابان ہامی گشت وسیر علف می خورد واز خدائے تعالےٰ دیدار می جست **مثنوی**

گنجہائے خاک با ہفتم طبق ✦ عرضہ کردندش بپیش شیخ حق ✦ شیخ گفتا خالقا من عاشقم ✦ وربجویم غیر تو من فاسقم ✦ ہشت جنت گردر آرم درنظر ✦ ورکنم خدمت من ازخوفِ سقر ✦ مؤمنی باشم سلامت جوے من ✦ زانکہ این ہردو بود حظِ بدن ✦ عاشقی کز عشق رحمٰن خورد قوت ✦ صد عدن پیشش بود دیک تره توت ✦ بندهٔ دائم خلعتِ ادرارجوست ✦ خلعتِ عاشق ہمہ دیدار اوست

حکمت واجب بودن خواندن سورهٔ فاتحه در هر رکعت از نماز این باشد که دایما باید که بنده
طالب وصال بود و راه عاشقان را جوید تا از ایشان باشد رباعی تا در طلب گوهر کانی کانی
تا زنده بیوی وصل جانی جانی ❊ فی الجملة حدیث مطلق از من بشنو ❊ هر چیز که در جستن آنے آنی
والله اعلم آلهی ما را از عاشقان جمال و جلال خود گردان در روایت کوفیان آمده است
که آمین از قرآن نیست و در مصاحف نباید نوشت که از قرآن نیست و در مصحف
نوشته نشود آمین چنین باد توفنا مسلمین والحقنا بالصالحین وصلی الله علی خیر خلقه
محمد وآله واصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الرحمین

سورة الملک مکیة وهی | بسم الله الرحمن الرحیم | تلاتون آیة وفیها رکوعان

تبارک بزرگست و پاینده است و با این نیکی بسیار است و همه چیزها از وست الذی
آن خدائے که بیده بفرمان و قدرت ویست الملک بادشاهی و بعضے می گویند که
مراد از ید این جا صفت است از صفات خدائے تعالی و از متشابهات است ایمان
آریم بآن و مشغول نشویم به کیفیت آن و بعضے میگویند عبارت است از تصرف و
قدرت یعنی در تصرف و قدرت اوست ملک دنیا و آخرت نصیب درویش آنست
که از غیر او نترسد و مر غیر او را نپرستد و از غیر او طمع نکند و ارباب ملک و ملک را مقهور
او دانند و در بلاها باو بگریزد و عطاها از وجوید و بندهٔ خاص او شود تا از شر ملوک
مجازی خلاص یابد و حکیم سنائی غزنوی میفرماید بیت بندهٔ خاص ملک باش که با داغ ملک
روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس وهو علی کل شیء قدیر و اوست بر همه چیزها
توانا توکل باو کن اے مؤمن چونکه دانستی که معبودے چنین داری زهد و تقوائے و
فتوائے را بحطام دنیا مفروش و بمناصب ارباب ملک دنیا را التفات منمائے حکیم
غزنوی گوید بیت مسازید از برائے نام و دام کام چون مردان ❊ جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانے
بیت منگر بهر گدائی که تو خاص از آن مائی ❊ مفروش خویش ارزان که تو بس گران بهائی

باز صفت دیگرش را بیان کردہ گفت اَلَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ آن خدائے کہ بیافرید
مرگ را و زندگانی را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شمارا اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا کیست از شما نیکو
کارتر آفریدن مرگ و زندگانی دلیلے است ظاہر بر ہستی خدائے قاہر حکیم علیم قادر و دنیا دار
بلاست و گور جاے بلی ست و قیامت جائے سزا و جزا است ابدا نکہ حضرت عزت جل قدرتہ
از آزمودن منزہ ست پس مراد این است کہ آفرید مرگ و زندگانی تا پیدا شود از شما
باختیار شما انچہ دانستہ ست بعلم قدیم ہر کہ عمل نیک کند بہ بہشت رسد و ہر کہ عمل بد کند
بدوزخ رسد نصیب مؤمن این ست کہ مرگ را دایم در نظر دارد و استعداد آن بکند
و از سرائے غرور نفور کند حضرت شیخ ابن فقیر می فرمودند کہ ہر روز چہل بار خود را بہ
گورستان میبرم و حساب خود می کنم قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِئْسَ الْعَبْدُ
عَبْدٌ نَسِيَ الْمَقَابِرَ وَالْبِلٰى وَبِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ نَسِيَ الْجَبَّارَ الْاَعْلٰى ونکتہ در تقدیم
موت بر حیوۃ شاید کہ این باشد واللہ تعالےٰ اعلم باز صفت دیگر خود را یاد کرد و گفت
جل جلالہٗ وَهُوَ الْعَزِيْزُ و اوست غالب بر ہمہ چیز کہ میسر نشود از وے گریز نصیب درویش
این است کہ روے بطاعت او آرد و عزت و نصرت از و جوید اَلْغَفُوْرُ و اوست نیک
پوشندہ گناہ مؤمنان بدکردار اگرچہ بود بیشمار ہر کرا خواہد نصیب تو این ست کہ ہر
گناہ داری از رحمت بے نہایت او نومید نباشی مثنوی الٰہی رحمتت دریائے عام است
از انجا قطرۂ ما را تمام است ٭ اگر آلایش خلق گنہ گار ٭ فروشوئی ازین دریا بہ یکبار
نگردد تیرہ آن دریا زمانی ٭ و لے روشن شود کار جہانی ٭ غیر از کرم او چہ داریم باز صفت
دیگر خود را بیان کرد کہ اَلَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ طِبَاقًا آن خدائے کہ آفرید ہفت
آسمان را طبقہا بر زبر یک دیگر یعنی تہ بتہ کعب الاحبار گفت آسمان دنیا از موج
آب است و دوم از در سفید و سوم از آہن است و چہارم از مس است و پنجم از
نقرہ است و ششم از زر است و ہفتم از یاقوت سرخ است مَا تَرٰى فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ

مِنْ تَفٰوُتٍ نہ بینی تو اے محمد ویا ہیچ بیننده در آفریدن خدائے بخشاینده هیچ تفاوتی یعنی هیچ عیبے نہ بینی در آسمانہا یا در ہیچ مخلوقے از مخلوقات خدا تعالی خللے نہ بینی ہمہ را بحکمت کاملہ حوالہ کنی اگرچہ بکنہ او نہ رسی نصیب تو اینست کہ بدانی ہفت آسمان را بالائے یکدیگر بداشت بی ستون و بقدرت کاملہ ترا ئیر ضائع نہ نماید و برحمت شامل کند امام حمزه و کسائی من تفوت خوانده اند تفاوت الامر و تفوت دیگر گونہ شد یعنی نہ بینی در مخلوقات حضرت خدائے تعالیٰ اضطرابے و اختلافے و تناقضی ہر کرا بہی آفرید یا ولی یا مؤمن یا کافر یا فقیر یا انسان و یا غیر آن مختلف الالوان صحیح الابدان و معیوب الارکان ہمہ بموجب حکمت بود و ہمچنین اوضاع عالم و بہشت او دوزخ و اہل آن عارف باید کہ ہمہ را بحکمت او حوالہ کند بچشم انکار نظر نکند در خلقت او و نظم ہر آن نقشے کہ در عالم نہادیم ❊ تو زیبا بین کہ ما زیبا نہادیم ز زلف خود سر موئے نمودیم ❊ جہان اندر پئے غوغا نہادیم ❊ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بخواند چون خبر کرد کہ ہیچ تفاوتے و عیبے نیابی در مخلوقات او باز فرمود فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس باز گردان چشم در آفرینش آسمان هَلْ تَرٰى ہیچ مے بینی مِنْ فُطُوْرٍ از شگافہا جمع فطر شگافتن ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ پس باز گردان چشم را بارے پس از باری یعنی بارہا تامل کن در آسمان اگرچہ چند تامل و نظر کنی يَنْقَلِبْ باز گردد اِلَيْكَ بسوئے تو الْبَصَرُ بینائی خَاسِئًا خوار و دور از یافتن عیبے وَّهُوَ حَسِيْرٌ و آن چشم مانده و کنده شده باشد از یافتن عیبے در دیدن آسمان و بعضے میگویند ثم ارجع البصر باز در زمین و جملہ مخلوقات نظر کن تا ہیچ عیبے نیابی بلکہ بر قضیۂ حکمت و دلیل بر وجود واجب الوجود و وحدانیت و قدرت و علم و ارادت او باشد پس عارف شوی بصفات ظاہره در ملک و ملکوت و راه یابی بعلم جبروت باز اشارت باشد لال بصفتے دیگر کرد جل جلالہ وَلَقَدْ زَيَّنَّا و بدرستی ہر آئینہ بیار استیم السَّمَآءَ الدُّنْيَا آسمان را نزدیکتر بزمین بِمَصَابِيْحَ

بستارگانی کہ ہمچو چراغہائے درخشانند وجعلناها وگردانیدیم آن ستارگان را رجوماً انداختنیها وجمع رجم بمعنی مراجم باشد انچه بوے اندازند یعنی تیرہا للشیاطین مردیوانرا چون خواہند کہ برآسمان برآیند تا سخن فرشتگان شنوند بدانکہ از اول سورہ تا این جا صفات بصنعت خود یاد کرد یعنی منم ملک بزرگوار وملک دار قادر قہار عزیز غفار خالق ہفت آسمان بے عیب وضرار ومزین آسمان دنیا بستارگان بیشمار وگردانندۂ آن مراجم شیاطین حفار تا استدلال کردہ شود ازین صفات عظام بذات ذوالجلال والاکرام کہ آسمان را بقدرت برداشتہ ودر ہوا بے ستون داشتہ وچندین ہزار کواکب ثواقب برگماشتہ عوارف این ہمہ را مظاہر نور دانستہ مصرع اے تابش نور از تو وے نازش حور از تو + اے درویش زینت بام زندان این است تا دانی کہ زینت دل دوستان بشمس العرفان چون باشد بدانکہ اہل علم ہیئت ونجوم نہ فلک اثبات مے کنند ودر قرآن ہفت آسمان وعرش وکرسی مذکور است ومیگویند کہ کواکب سیارہ ہفت است زحل ومشتری ومریخ وشمس وزہرہ وعطارد وقمر وہر یکے ازینہا بر فلکے اند مزین برین ترتیب وغیر این ہفت را ثابتات گویند وگمان ایشان این است کہ ثابتات بر فلک ہشتم است وامام ابوالمعین نسفی صاحب تبصرة الادلہ گفتہ است کہ این گمان ایشان ظاہر خلاف این آیت است ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوماً للشیاطین وگفتہ اند مذہب اہل تفسیر این است کہ ہمہ در آسمان دنیاست ودر بعضے تفاسیر نیز آوردہ است کہ این آیتہ دلیل است بر بطلان قول منجمان ظاہر از بہر آنکہ نجوم رجوم شیاطین است در آسمان دنیا اگر در فلک ہشتم باشد رجم ایشان میسر نمی شود در تفسیر لسان التنزیل آوردہ است کہ فلک چرخ آسمان کہ ستارگان در وے گردند واین قول حق است قال تعالی کل فی فلک یسبحون فاما آن سخن کہ میگویند کہ آسمان میگردد خلاف نص قرآن است

و باطل است بدانکه بیشتر اهلِ تفسیر برین اند که جدا می شود از ستاره نوری همچون
شعلهٔ آتش و بر شیاطین میزنند فاما ستاره بر جائے خود است و امام حماد گفت آفریدن
ستارگان از برائے زینت آسمان و رجم شیاطین است و شناختن راه ها و شناختن
قبله در بیابان است فاما اعتقاد تنجیم و این که مختار و مؤثر در سعادت و شقاوت تکلیفے است
بے علم آن و بدانکه علماء معانی و بیان انتقال در کلام از غیبت بخطاب یا بتکلم یا برعکس
صنعتِ التفات بگویند چنانکه درین آیت است که وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ
به نسبت ما قبلش و ذکر مصابیح و ارادت نجوم را و مانند این را استعارهٔ مصرحه گویند
چون دلائل عظام یاد کرد بر وجود واجب الوجود طائفهٔ منکران را از دیوان و آدمیان
که اقرار ندارند بآن و اعراض کرده اند و کفران نعمت نموده اند مخصوص کرد شان
بعذاب نیران و فرمود در حق ایشان وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ و آماده کرده ایم مر ایشان را
یعنی دیوان را عَذَابَ السَّعِيرِ آتش سوزان این آیت دلیل است برانکه دوزخ
حالیا موجود است وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ و مر آن کسانے را که کافر شدند بخدائے
خود عز و جل با وجود چندین دلائل عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ است وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ و بد جائے بازگشتن وے که دوزخ است الْمَصِيرُ گشتن صفت بدی او را
یاد کرد و گفت جل جلاله إِذَا أُلْقُوا چون افگنده شوند کافران فِيهَا در آن دوزخ
سَمِعُوا شنوند لَهَا مر آن دوزخ را شَهِيقًا بانگ زشت هیبتناک چون بانگ خر یعنی
بشنوند از دوزخیان که پیش از ایشان در آمده باشند یا از خود یا از دوزخ وَهِيَ
این دوزخ تَفُورُ می جوشد بر این کافران همچون جوشیدن دیگ مسین که آتش تیز
باشد و دانه در وے اندک و آب بسیار تَكَادُ نزدیک باشد این دوزخ تَمَيَّزُ
بطرقد مِنَ الْغَيْظِ از خشم یعنی از خشم خدائے تعالیٰ یا از خشم مالکِ دوزخ و فرشتگان
عذاب یا از خشم خود بر دشمنانِ خدائے تعالیٰ كُلَّمَا أُلْقِيَ هر بارے که انداخته شود

فِيهَا در دوزخ فَوْجٌ گروہی سَأَلَهُمْ پرسند شان خَزَنَتُهَا جمع خازن یعنی نگهبان مالک و دیگر زبانیۂ دوزخ أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامده بود شمارا نَذِيرٌ بیم کننده نذیر بمعنی منذر باشد یعنی پیغام بری نیامده بود بشما تا شمارا ازین روز وازین عذاب دوزخ خبر کندیا خبر کردی تا شمارا ایمان بودی و عمل نیک بودی وازین دوزخ خلاصی بودی این پرسیدن برائے سرزنش بود ایشان را قَالُوا گویند دوزخیان در جواب بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ بلے آمده بود بما پیغمبران بیم کننده مارا خبر کرده بودند ازین روز وازین عذاب فَكَذَّبْنَا پس ما ایشان را دروغ گو داشتیم و با ایشان ایمان نیاوردیم وَقُلْنَا و گفتیم مَا نَزَّلَ اللَّهُ نه فرستاده است خدائے تعالے مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز ازانچه شما میگوئید و گفتیم پیغمبران را إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در گمراهی كَبِيرٍ بزرگ از برائے آن مبتلا شدند در آخرت بعذاب بزرگ اے برادر ترا نیز خواهند پرسید که هیچ واعظ و پند دهنده بتو نیامد و نه گفت که حرام کدام ست و حلال کدام؟ چه باید کرد و چه نباید کرد هر چند وعظ بیشتر می شنوی و عمل می کنی کار بتو دشوار تر میشود و علم بسیار حاصل کردی بے عمل وائے بر تو باد تا چند بدرگاه ظالمان روی و اهل دنیا را ملازمت کنی وَقَالُوا و بگویند دوزخیان لَوْ كُنَّا اگر بودمے مَا نَسْمَعُ که بشنودمی سخن پیغامبران را و فرمان برداری کردمے علمائے حقانی را و پیروی ایشان کردمے أَوْ نَعْقِلُ یا تعقل کردمے سخن ایشان را و عقل را بکار داشتمے مَا كُنَّا نبودمی ما فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ در یاران دوزخ یعنی اهل دوزخ نبودمے اگر سخن اهل حق را شنیدمے و در دلائل وحدانیت سمعی و عقلی نظر کردمے و ایمان آوردمے و عمل نیک کردمے تا دوزخی نبودمے حق تعالیٰ فرمود فَاعْتَرَفُوا پس اقرار کنند دوزخیان بِذَنْبِهِمْ بگناهان خود و هیچ فائده نکند ایشان را فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت خدائے تعالیٰ لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ

مر روز خیبان را امام کسائی فسحقا بضم سین وحاے خوانده است اے قال لزمھم الله
سحقا او فاسحقھم سحقا ای ابعادا التسحیق دور بودن یعنی دور کرد ایشان را
حق تعالیٰ دور کردنی نصیب تو این است کہ ایمان آری چنانکہ شرط اوست وسخن اہل
حق را بشنوی وقبول کنی و در ملک وملکوت تامل کنی واز خلق بخالق راہ بری ودل را
بنور قرآن وذکر رحمٰن روشن کنی ودر دنیا پیش از مرگ بتوبہ واستغفار عذر بخواہی
ورد مظالم بکنی تا از عذاب آخرت خلاص یابی بیت گفتند وشنودیم وبکردیم بہ آمد
گفتیم وشنودند نکردند وبد آمد * چون از اول سورہ بیان کرد دلائل عظام بر ہستی خود
وقدرت خود چنانکہ گذشت وطائفہ کافران کہ ایمان نیاوردند بان عذاب ایشان را یاد کرد
واز بدی حال ایشان را خبر کرد بعد ازان حال مؤمنان را وترسگاران را بیان کرد و
گفت جل جلالہ اِنَّ بدرستی وراستیکہ اَلَّذِیْنَ آنانکہ یَخْشَوْنَ می ترسند رَبَّھُمْ
پروردگار ایشان را بِالْغَیْبِ یعنی خدائے را جل جلالہ نادیدہ می پرستند ومی ترسند
لَھُمْ مر ایشان راست مَّغْفِرَۃٌ آمرزیدن گناہان وَّاَجْرٌ ومزد کَبِیْرٌ بزرگ
یعنی بہشت جاودان وبعضے می گویند می ترسند از خدائے تعالیٰ باشکارا ونہان
یعنی در پیش خلق وخلوت بدانکہ این بہشتیان را حق تعالیٰ یاد کرد بترسیدن نہ
بایمان یعنی گفت اَلَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ رَبَّھُمْ ونہ گفت اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تا بدانی کہ مقصود
بزرگ از ایمان ترس خدای است عزوجل قَالَ النَّبِیُّ عَلَیْہِ السَّلَامُ مَنْ قَالَ
لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ مخلصا دخل الجنۃ قالوا وما اخلاصھا
قال ان تحجزہ عن المحارم تا معلوم شود کہ ایمان آوردن بے اخلاص نتیجہ نمیدہد
واخلاص کلمہ طیبہ باز ایستادن است از حرامہا از ترس خدائے تعالیٰ نصیب تو
این است کہ ترس خدائے تعالیٰ را شعار خود سازاز اول قرآن تا آخر قرآن تامل
کنی تا مرتبہ خدائے ترسان بدانی گفتہ نشد کہ مردانشمندان را یا شیخان را یا

یا بزرگان را مزد بزرگست بل گفته شد که مر خدائے ترسان را مزد بزرگست باز حضرت پروردگار
بیان علم خود میکند و میفرماید جل جلالہ وَأَسِرُّوا و پنهان دارید اے مؤمنان وای کافران
قَوْلَكُمْ گفتار خود را أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکار کنید گفتار خود را بهر حال که باشید او بداند
إِنَّهُ بدرستی که خدائے تعالیٰ عَلِيمٌ نیک داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینه ها
و در دل هاست پس اسرار مؤمنان و کافران را و احوال ایشان را بداند و جزائے آن
بهر شان را و بعضے میگویند که اسروا امرست لفظاً و خبر است معنی یعنی ان اخفیتم کلامکم
او اعلنتم فانه عَلِيمٌ و بعضے میگویند که این آیة در حق کافران قریش بود به زبان
و در دل و پنهان و آشکار ارسول را صلی اللہ علیہ وسلم دشمن می دانستند و قصد بدی میکردند
بوے بدشنام و ناسزا می گفتند آهسته و پنهان گویند تا خدائے محمد نشنود و ندانند پس این
آیة که من خدایم پنهان و آشکار را بدانم پس گفت جل جلاله أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند مَنْ
آن خدائے که خَلَقَ بیافرید همه چیزها را چون نداند حال ایشان را یا چون نداند مخلوق
خود را و حال این است که وَهُوَ اوست اللَّطِيفُ دانا بکارهائے پنهان و رسانندهٔ
نیکی ست به بندگان و قیل اللطیف دوربین و قیل باریک بین و شیرین کار الْخَبِيرُ
آگاه است بهمه چیزها و خبر کننده است ازان عارف را باید که ظاهر و باطن خود را
پاک دارد و از التفات بغیر حضرت الوهیت دور باشد تا باطن او چون ظاهر او باشد
بے مکر و حسد و خدیعت بدانکه اول اشارت بدلیلے کرد که در آفرینش آسمانها بود گفت
الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ تا آخر و عذاب منکران و جائے ایشان را یاد کرد و
حال مؤمنان را نیز یاد کرد و علم خود را بیان کرد باز اشارت بدلیلے کرد که از زمین
باشد و فرمود جل جلاله هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ یعنی او آن خدائے است که گردانید
از برائے شما الْأَرْضَ زمین را ذَلُولًا نرم و فرمانبردار الذل رام شدن یعنی
رام کرد که توان رفت بروے چون چنین است فَامْشُوا پس بروید فِي مَنَاكِبِهَا

در کنار ہائے وے یا در کوہ ہائے بلند وے یا در راہ ہائے وے یقال ذل البعیر ذلا
رام شد و هو ذلول یعنی کتف المنکب الغارب و فیه استعارة مصرحة وتخیل
علی ما لا یخفی وَكُلُوا و بخورید مِن رِّزْقِهِ از روزی خدائے تعالیٰ که از زمین
بیرون می آرد از برائے شما وَإِلَيْهِ و بآن خداست جل جلاله النُّشُورُ زنده کردن
شما را و پراگنده کردن از گور در قیامت از برائے جزا یعنی دلیل بر ہستیِ من که خداوندم
آن ہست که آسمان را بیافریدم تا نظاره کنید در وے و زمین را از برائے شما رام گردانیدم
تا باشید و زراعت کنید در وے و از بہر تجارت روید بروے و بخورید از نعمتہائے
وے باز جمع کنم شما را چون بمیرید در وے و پراگنده کنیم از وے چونکه منم قادری بر آبائے
شما آسمان و ستارگان دلیل در زیر قدم شما زمین دلیل و بیرون آوردن نعمتہا
از وے دلیل و خوردن نعمتہائے نرم آن دلیل پس زنده کردن شما آسان ہست
به رب جلیل ایمان آر و عرفان تا شوی عزیز و کافر و فاسق مشو تا نشوی ذلیل چون
دلائل عظام نمود بر قدرت و حکمت و علم و انعام و اکرام و آن را قبول نکردند بیان
عذاب کرد که اگر خواهد به زمین فرو برد شان یا بلائے از آسمان بفرستد. وگفت جل جلاله
ءَأَمِنتُم آیا ایمن شدید شما مَّن فِي السَّمَاءِ از آن خدائے که در آسمان ہست قدرت
و سلطنت او و قیل در آسمان ہست پادشاہی و عرش و کرسی او و یا از فرشتگان عذاب
و رحمت او أَن يَخْسِفَ بِكُمُ که فرو برد شما را الْأَرْضَ به زمین فَإِذَا هِيَ پس آنگاه
زمین تَمُورُ می جنبد و فرو می برد شما را بخود و می گردد بشما چون آب که کسے را غرق
کند یعنی عذاب کند شما کافران را چنانکه قارون را کرد بزمین و فرو برد ش أَمْ أَمِنتُم
ہست که ایمن شدید مَّن فِي السَّمَاءِ از آن خدائے که در آسمان قہر و قدرت اوست
أَن يُرْسِلَ برآن که فرستد عَلَيْكُمْ بر شما حَاصِبًا سنگی یا بادی که در وے حصا
باشد یعنی سنگ ریزه یا بینداز و سنگ را بر شما فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید

کَیْفَ چگونہ ہست نَذِیْرِ ترسانیدن من و عذاب من پس یاد کرد حال منکران را
و گفت جل جلالہ وَلَقَدْ کَذَّبَ و بدرستی و راستی کہ دروغ گوئی داشتند الَّذِیْنَ
آن کافران کہ مِنْ قَبْلِهِمْ پیش ازین کافران بودند پیغمبران خود را چنانکہ این
کافران ترا یا محمد فَکَیْفَ کَانَ پس چگونہ بود نَکِیْرِ عذاب من ایشان را بہ سبب
انکار کردن ایشان پیغمبران مرا و قبول نکردن ایشان حکمہائے مرا و قیل نکیری انکار
من افعال ایشان را و گردانیدن من احوال ایشان را بعضے را بہ زمین فرو بردیم
و بعضے را بلائے از آسمان آمد سنگہا و بادہائے با سنگ و بعضے را مسخ و نہ گردانیدیم و
بعضے را خوک گردانیدیم پس شما اے کافران مکہ زود باشد کہ عذاب مرا در دنیا ببیند
باز دلیل قدرت خود را یاد کرد کہ درمیان زمین و آسمان ہست و گفت جل جلالہ
اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی نگرند یعنی بنگرید اِلَی الطَّیْرِ بسوئے مرغان فَوْقَهُمْ کہ می پرند
بالائے ایشان صٰٓفّٰتٍ باسطات اجنحتھن یعنی کشایندگان پرہائے شان را و صف
کنندگان پرہائے شان را در ہوا یعنی گاہ بال باز کردہ می پرند کہ بال را نجنبانند
و گاہ بال می جنبانند و می پرند و پرہا را برہم می زنند در پریدن وَّیَقْبِضْنَ و قابضات
و قرار گیرندگان بالہائے شان را در پریدن عطف علی الفعل الدال علیہ صافات
تقدیرہ یصففن اجنحتھن فی الھواء ویقبضنھا بعد البسط مَا یُمْسِکُهُنَّ
باز نمیدارد این مرغان را و نگاہ نمیدارد شان در ہوا در حال کہ پر کشادہ بودند و
در حال جمع کردن پرہا شان را در ہوا اِلَّا الرَّحْمٰنُ مگر خدائے بخشایندہ اِنَّهٗ بدرستی
کہ خدائے تعالیٰ بِکُلِّ شَیْءٍ بَصِیْرٌ بینا است بہمہ چیزہا دانا است بصلاح ہر چیزے
کہ چون حق تعالیٰ مرغان را در ہوا امیدارد بقدرت خود اگر علت پر بودی بایستی
کہ مرغ خانگی ہمچنین بودے و شب پرہ چنین نبودی چون پرندارد پس خداوند
تعالیٰ قادر ست بر ہمہ چیزہا کہ خواہد از عذاب و رحمت و بر زندہ کردن بعد از مردن

وبرزنده کردن بعد از مردن اگر عذاب کند کیست که شمارا یاری کند چنانکه فرمود
جل جلاله أَمَّنْ آیا کیست هٰذَا الَّذِي آنکه هُوَ جُندٌ لَّكُمْ او لشکر یست مر شمارا
يَنصُرُكُم یاری کند تان مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ بجز از خدائے تعالیٰ إِنِ الْكَافِرُونَ
إِلَّا فِي غُرُورٍ نیستند کافران مگر در فریفتن نفس وشیطان ودنیا مر ایشان را باز فرمود
أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي آیا کیست آن يَرْزُقُكُمْ که روزی دهد شمارا إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ
اگر باز دارد خدائے تعالیٰ روزی خودرا از شما یعنی از بتان شما کدام است که لشکر
باشد شمارا و یاری دهد شمارا اگر بلائی از خدائے تعالیٰ بیاید و کدام است از بتانِ شما
که روزی دهد شمارا اگر حق تعالیٰ روزی را از شما باز دارد وچون عاجز شدند از
جواب وحق را گردن نه نهادند حق تعالیٰ فرمود بَل لَّجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ستیهیدند
در گردن کشی ورمیدن از حق واقرار کردن بحق آے درویش حق را از اهل حق
قبول کن وعناد وتمرد را دور کن تا از دوستان او شوی واگر قبول نکنی از دشمنان
او شوی چنانکه حق تعالیٰ بیان کرد حق را وباطل را وبعضے حق را قبول کردند و
بعضے نے حال ایشان را بیان کرد وگفت جل جلاله أَفَمَن آیا پس آنکس که
يَمْشِي میرود مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ بروے او فتاده إلاکباب برروے او فتادن
أَهْدَىٰ راه راست یافته تر است أَمَّن يَمْشِي یا آنکه میرود سَوِيًّا راست و
ایستاده برپائے بے آفت عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر راه راست یعنی کافر برابر نیست
در راه راست یافتن بمؤمن حال مؤمن چنان است که کسے براه راست برود
برپائے خود نیفتد بروے وحال کافر چنان است که کسے برود در راه ناهموار
بروے افتد وبلغزد وحال مؤمن همچون کسے بیناست که میرود بر راه راست وحال
کافر همچون کور است که در راه ناهموار میرود ومی افتد بروے یا کافر در دنیا ایمان
نیارد حق تعالیٰ ویرا در قیامت بروے روان کند بدوزخ ومؤمن خرامان

خرامان میرود در بهشت و بعضے گویند ازین آیت ابوجهل مراد است و رسول صلے الله
علیه وسلم یا امیرالمؤمنین حمزه یا همه کافران و مومنان و فی الکلام تمثیل حال عارف
وزاهد و حال اهل هوا و اهل رضا و حال تشرع و مبتدع و حال عالم و جاهل
همین دان بہت سیر عارف هر دمے تا تخت شاه * سیر زاهد هر دمے یک روزه راه
چون عارف به محبت و شوق بندگی می کند و زاهد به خوف و طمع **مثنوی**
چون یُحِبُّونَ بخواندی در نبی * با یُحِبُّهُم قرین در مطلبی * پس محبت وصف حق دان عیش نیز
خوف نبود وصف یزدان العزیز * وصف خفکو وصف مشت خاک کو * وصف حادث کو و وصف پاک کو
نصیب واعظ این است که بر راهِ راست بخواند و بر منکر خود رحم کند همچون بینا که بر نابینا
رحم کند و عصا کش کند مر کوران معنی را بوعظ و نصیحت و تحمل آن بکند چون در آیت
گذشته گفت که کیست که لشکر و نصرت باشد مر شما را و کیست که روزی دهد شما را در ین
آیت فرمود مر حبیب خود را علیه الصلوٰة والسلام تا جواب گوید قُلْ بگو اے محمد
هُوَ آن نصرت دهنده شما را الَّذِي آن خدائیست که اَنْشَاَكُمْ بیافرید شما را
بقدرت خود الانشا آفریدن و آغاز کردن و پدید آوردن وَجَعَلَ و گردانید
لَكُمْ از برائے شما السَّمْعَ گوش شنوا را وَالْاَبْصَارَ و چشمهائے بینا را وَالْاَفْئِدَةَ
و دلهائے دانا را دلیل بر هستی او در نفس شما است و بعضے را کر و کور و بے عقل آفرید
و بعضے را شنوا و بینا و دانا آفرید تا شکر گوئید مر خالق را بسیار پس شما قَلِيْلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ
اندکے شکر میگوئید یا خود هیچ شکر نمی گوئید قلت بمعنی عدم است نصیب تو این است
که هستی خود را و هستی همه اعضائے خود را و همه اشیا را و علم خود را از حضرت حق عزوجل
دانی **مثنوی** از کجا جوئیم علم از ترک علم * از کجا جوئیم سلم از ترک سلم *
از کجا جوئیم هست از ترک هست * از کجا جوئیم دست از ترک دست * هم تو انی کردیا نعم المعین *
دیده معدوم را تو هست بین * و چونکه کافر شدند و بتان را پرستیدند و خدائے تعالیٰ را

هیچ شکر نگفتند. باز فرمود مر حبیب خود را عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ تا جواب روشن تر
بگوید پس فرمود قُلْ هُوَ الَّذِي بگو آن نصرت دهنده شما را در جنگها و روزی دهنده
شما را در دنیا آن خدائیست که ذَرَأَكُمْ بیافرید شما را از عدم فِي الْأَرْضِ در زمین و آنخدائیست که وَإِلَيْهِ
باو تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید از پس مردن و زنده شدن بازگشت شما برحمت او یا بعذاب او باشد
دوستان او و مومنان را در بهشت جای دهد و کافران او و دشمنان را در دوزخ نصیب عارف آن ست
که شنوائی و بینائی و دانائی و زندگی و مردگی همه از و داند و خلائق را مظاهر شناسد چنانکه
عارف رومی میفرماید بیت تا چو سرنای منه بادم من نالکن ؛ تا چو چنگت می نوازم زن نوا هیچ مگو
مثنوی ذره کان محو شد در آفتاب ؛ خنگ او بیرون شد از وصف و حساب

چون ز ذره محو شد نفس و نفس — خنگش اکنون خنگ خورشید است و بس
رفت از وی جنبش طبع و سکون — از چه از إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
ما به بحر نور خود راجع شدیم — در رضاع اصل مسترضع شدیم
در فروع راه ای مانده زغول — لاف کم زن از اصول ای بی اصول
جنگ ما و صلح ما در نور عین — نیست از ما هست بَيْنَ الْإِصْبَعَيْنِ

چون از اول سوره تا این جا از عذاب کافران و راحت مومنان و زنده شدن
ایشان در روز قیامت خبر کرد و کافران بطریق مسخرگی و انکار از محمد و محمدیان
می پرسیدند از ان نیز خبر کرد و گفت وَيَقُولُونَ و می گویند کافران مَتٰى کی باشد
هٰذَا این الْوَعْدُ وعده کردن و آمدن قیامت خبر کنید ما را ازین إِنْ كُنْتُمْ
اگر هستید شما صٰدِقِينَ راست گویان نصیب عارف این است که از انکار
منکران خسته دل نشود چون ازین پیش گذشته که بهتران از ما بدتر ازین کرده اند آنچه
کرده اند و شکر گوید که از منکران نیست خطاب شد مر حبیب را عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
تا بگوید جواب ایشان قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ بگوی ای محمد بدرستی و راستی

که نیست دانستن آمدن روز قیامت نزدیک هیچ کس مگر نزدیک خدائے تعالیٰ وَاِنَّمَآ اَنَا و بدرستی و راستی که نیستم من مگر نَذِيرٌ بیم دهنده و خبر کننده از قیامت مُّبِينٌ پیدا کننده انچه برمن فرستده مرا فرماید تا بگویم من نمیدانم که کے خواهد بود یا نیستم من مگر پیدا کننده ویا پیدا و رسول ظاهر آن لازم و متعدی یعنی ذات من در میان شما پیداست واز دروغ گفتن و خیانت کردن مبراست من امینم و رسول مُّبِینم و چون شمع منیرم باد انکار منکران نمیرم **بیت** چراغے راکه ایزد برفروزد ❊ هرآنکس تُف زند ریشش بسوزد فَلَمَّا پس چون رَاَوْهُ ببینند آن وعده را یعنی عذاب قیامت را زُلْفَةً اے زالفة نزدیک سِيْٓئَتْ غمگین گردد و قیل زشت کرده شود یعنی سیاه شود السوء والمساءة غمگین کردن وُجُوْهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا رویہائے آن کسانے که کافر شده باشند وَقِيْلَ و گفته شود مرایشان را هٰذَا الَّذِيْ این آن عذاب ہست كُنْتُمْ بودید شما بِهٖ تَدَّعُوْنَ که آرزو می بردید او را و می گفتید که کے باشد این وعده قیامت الادعاء خواندن و دعوی کردن و آرزو خواستن بعضے میگویند چون مؤمنان می گفتند که مارا خدائے تعالیٰ نصرت خواهد داد در دنیا و شما را عذاب خواهد کرد در دنیا بدست ما و در قیامت بدوزخ ایشان مسخرگی کردند و می گفتند که کے خواهد بود این عذاب حق تعالیٰ این آیت فرستاد که چون کافران عذاب را ببینند در دنیا چنانکه در روز بدر دیدند غمگین شوند و سیاه روئے شوند و فرشتگان که جائے ایشان را بگیرند گویند این آن عذاب ہست که شما مسخرگی میکردید بر مؤمنان و می گفتید کے خواهد بود و حق تعالیٰ فرمود قُلْ بگو اے محمد مر این کافران را که مسخرگی میکنند بتو و بر یاران تو و ہلاک ترا و ایشان را می طلبند اَرَءَيْتُمْ آیا می بینید اِنْ اگر اَهْلَكَنِيَ اللّٰهُ ہلاک کند مرا خدائے تعالیٰ وَمَنْ و ہر کسے را که مَّعِيَ با من اند از مؤمنان و نصرت و غلبه ندہد مارا بر شما اَوْ رَحِمَنَا یا رحمت کند بر ما در آخرت و نصرت دہد مارا بر شما در دنیا فَمَنْ پس

کیست کہ یُجِیْرُ برهاند وامان دهد اَلْکٰفِرِیْنَ کافران را مِنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ
از عذاب درد ناک در دنیا و آخرت یعنی ما را معبود که الله ست وفا درست و رحیم
ست اگر نصرت ندهد در دنیا و عقبیٰ شما را معبودان معبودان شما کے توانند نصرت
داد شما را چونکه مگس را از خود دور نمی توانند کرد باز فرمود که قُلْ بگو اے
محمد هُوَ الرَّحْمٰنُ آن معبود ما نیک بخشاینده است اٰمَنَّا بِهٖ ایمان آوردیم
بوے وَعَلَیْهِ تَوَكَّلْنَا وبروے توکل کرده ایم و کار خود را بوے باز گذاشته
ایم امید میداریم کہ ما را فرو نگذارد و بر دشمنان ما را غلبہ ونصرت دهد چونکه
مهربان بر مؤمنان و کارگذار دوستان است التوکل تکیه کردن یعنی پشت
بکسے باز نهادن نصیب درویش آن ست کہ از درگاه او روئے نگرداند و بہ هیچ
کس پناه نگیرد و بداند که او رحیم ست دوستان را فرو نگذارد **بیت**

نقش جفا کے کند پشت بما کے کند		پشت ندارد چو شمع چون بمگر روست او	

فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود باشد اے کافران مکہ کہ بدانید کہ مَنْ هُوَ کیست او
فِیْ ضَلٰلٍ در گمراهی مُّبِیْنٍ پیدا یعنی زود باشد که دوستان را بر دشمنان
غلبہ دهیم در دنیا وبہ رحمت برسانیم در عقبیٰ چنانکه کردیم بہ محمد و محمدیان در روز
بدر جبرائیل ومیکائیل را با دیگر فرشتگان در مدد ایشان بہ فرستادیم و ابوجهل
و یاران او را کشتہ و خستہ کردیم نصیب درویش این ست کہ صبر کند بجفائے منکران
تا حق تعالیٰ نصرت او کند و همہ منکران بدانند و روے براه آورند بعضے بہ تحقیق
و صدق و بعضے بہ تقلید و طمع دنیاوی و رزق سنت الٰهی باین رفتہ است چنانکه
مشاهده کرده شده است در وقت انبیاء و اولیاء باز حضرت مولےٰ تعالےٰ فرمود
قُلْ اَرَءَیْتُمْ بگو اے محمد باین دشمنان و بیان کن بایشان نعمت ما را و دلیل
هستی و قدرت ما را اِنْ اگر اَصْبَحَ مَآؤُكُمْ گردد آب رودها و چشمهای و چاههای

شما غَوْرًا اے غائر افرو در رونده به زمین و خشک گردد فَمَنْ پس کیست شمارا یَّاْتِیْکُمْ بیارد تان بِمَآءٍ مَّعِیْنٍ بآب روان و پیدا یعنی اگر آب شمارا معبود ما بر زمین فرو برد کدام بت معبوب شما بیارد آب را برائے شما و آن خدائے که شمارا باوجود کفر و کافری آبهائے شیرین از چاهها و رودها میدهد مارا که ایمان آورده ایم بوی و توکل کرده ایم بروے کجا فرو گذارد و قیل اگر آب چشمهائے تان را ببرد کیست که آن را بیارد یکے از بے باکان و ناپاکان که طبیب بود ناداں چون این آیت را بخواند گفت ما آب را از زمین به بیلها و تیشهها بر آریم و چاهها بکنیم در حال کور شد و آوازے شنود که آب سیاه را از چشمت بردار و آب سفید پیدا کن به بیل و تیشه و در شرح کشاف سید یمنی آورده است که این طبیب محمد ابن زکریا بود نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ نصیب درویش این ست که قبول و ردِّ خلق را از حق تعالیٰ بیند و عزت در طاعت او داند و خواری و مذلت در بے فرمانی او شناسد بدانکه رسول اللّٰه صلے اللّٰه علیه وسلم گفت اِنَّ سُوْرَةً فِی الْقُرْاٰنِ ثَلٰثُوْنَ اٰیَةً شَفَعَتْ لِرَجُلٍ حَتّٰی غُفِرَ لَهٗ وَهِیَ تَبَارَكَ الَّذِیْ بِیَدِهِ الْمُلْكُ قَالَ النَّبِیُّ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ هِیَ الْمَانِعَةُ هِیَ الْمُنْجِیَةُ تنجیه ای القاری من عذاب اللّٰه تعالیٰ یعنی فی القبر و روی انه علیه الصلوٰة والسلام کان لا ینام حتی یقرأ الٓمّٓ تنزیل و تبارك الذی هکذا فی المصابیح وَاللّٰه تعالیٰ اعلم

سُوْرَةُ الْقَلَمِ مَکِّیَّةٌ وَهِیَ اثْنَانِ وَخَمْسُوْنَ اٰیَةً وَفِیْهَا رُکُوْعَانِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نٓ بدانکه حروفها که از اول سورهائے قرآن ست در آن دو مذهب ست یکے آنکه از متشابهات است و سرے است از اسرار الٰهی ایمان آوردیم بوے و مشغول نشویم به کیفیت آن و این قول امیر المؤمنین ابو بکر صدیق است رضی اللّٰه تعالیٰ عنه و مذهب دیگر آن ست که تاویل این حروفها کرده اند علما و عرفا در کتب نوشته اند ابن عباس رضی اللّٰه عنه گفته است

که مراد از نون آن ماهی ست که زمین بر پشت وے است و نام او یهموت است و ضحاک
گفت که دوات است و غیر این نیز گفته اند بدانکه زمین نیز هفت است و آسمان نیز هفت
است چنانکه حق تعالیٰ در قرآن میفرماید اَللّٰهُ الَّذِيْ خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ وَّمِنَ
الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ و در کشاف آورده است که میان هر آسمانے مقدار پان صد
ساله راه است و سطبری هر آسمانے نیز مقدار پان صد ساله راه ست و زمین ها نیز
چنین است و ابن عباس رضی الله عنه گفت در زمین ها مخلوقات حق تعالیٰ هستند
و در تفسیر دیگر آورده است که ضحاک گفت دران زمینها هیچکس نیست مگر درین زمین
که ظاهر است و در تفسیر دیگر آورده است که این هفت بر سر فرشته الیست که یکدست
وے به مشرق ست و دیگر دست وے به مغرب و کرانهاے زمین بر دو دست ویست
و دو پاے این فرشته به پارهٔ زمرد است و سطبری این زمرد پان صد ساله راه است
و این پارهٔ زمرد بر پشت گاو یست و پایهاے این گاو بر سنگے ست و بزرگی آن
سنگ و سطبری وے همچون آسمان و زمین است و در قرآن و در قصهٔ لقمان مذکور
است يٰبُنَيَّ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ
اَوْ فِي الْاَرْضِ يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ یعنی اے پسرک من اگر نیکی و بدی باشد اندازهٔ سپندانه
و آن سپندانه در صخره باشد یا در آسمانها باشد یا در زمینها باشد بیاورد و حاضر گرداند
آن را خداے تعالیٰ از براے حساب در کشاف و در کواشی آورده است که این صخره
سنگے است در زیر زمین هفتم که نامهاے کفار و فجار دران می باشد و نام وی سجین است
و فی الحدیث اِنَّ سِجِّيْنًا اَسْفَلُ مِنْ سَبْعِ اَرْضِيْنَ و این سنگ بدین بزرگی
بالاے گردن ماهی است و باقی پشت ماهی خالی ست و زیر این ماهی دریاے
بزرگے ست ایستاده و زیر این دریا باد است و آن باد را الله تعالیٰ بقدرت
خود نگاه میدارد تا بدانی که بناے عالم بر باد ست وَالْقَلَمِ و بحرمت آن قلم که

بوے در لوح محفوظ نوشته شده است هرچه بود و باشد تا قیامت وآن قلم از نور است
بالائے او پانصد ساله راه ست و لوح تخته ست از یک دانه مروارید سفید و
درازی او همچون آسمان تا زمین پهنای او از مشرق تا مغرب و کرانهائے او مرصع
بجواهر و غلاف او از یاقوت سرخ سر او بعرش رسیده است و پایان او در کنار
فرشته ایست که نام وے طربویست در کشاف و کواشی آورده است که لوح بر
بالائے آسمان هفتم است یا بحرمت قلم که بآن نویسند مردمان: وَمَا و بحرمت
آنچه يَسْطُرُوْنَ مے نویسند فرشتگان از خیر و صلاح یا همه نویسندگان خیر چون
قرآن و حدیث و علوم شرعیه و فوائد دینیه سوگند یاد کرد حق تعالیٰ و گفت بحرمت
نون یعنی آن ماهی معین و بحرمت قلم و بحرمت نوشته شده که مَآ اَنْتَ نیستی تو ای
محمد بِنِعْمَةِ رَبِّكَ اے بانعامه بهیکی پروردگار تو بر تو به پیغمبری و سروری و
مهتری بِمَجْنُوْنٍ دیوانه نیستی بلکه برگزیدهٔ مائی وَاِنَّ لَكَ و بدرستی که مر تراست لَاَجْرًا
مزدے غَيْرَ مَمْنُوْنٍ نبریده شده و نه بپایان رسیده یعنی ترا ثوابی است
و کمالاتی است که آن را هیچ کس نداند مگر خدائے تعالیٰ وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ
بدرستیکه تو ای محمد بر خوے بزرگی هستی و خلق او بر موافقت قرآن بود یعنی عمل کردن
بر قرآن خلق نیکوئے محمد عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ است و همه خلقهائے نیکو
که در قرآن است از امر و نهی و آداب و مکارم اخلاق پیغمبران چون صفوة آدم
و فهم ادریس و شکر نوح و جود هود و خلقت خلیل و زیادت بران نیز داری چنانکه
گفت لقد ادبنی ربی فاحسن تادیبی مصرع انچه خوبان همه دارند تو تنها داری
شیخ جنید رحمة الله علیه گفت که خلق عظیم این بود که همت او جز رضای خدائے
نبود و ابوالدرداء رضی الله عنه گفت که در قیامت در ترازوے بنده هیچ چیز گران
تر از خلق نیکو نباشد و جبرئیل گفت مر رسول را عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

اُتیتك مکارم الاخلاق ان تصل من قطعك وتعطی من حرمك وتعفو عمن ظلمك ولهذا الحدیث فوائد کثیرة سبب نزول این سوره آن بود که چون وحی آمد ومصطفی عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اظهار کرد دین خود را وخدیجہ وابوبکر وعلی رضی الله عنهم ایمان آوردند ونماز گذاردن پیدا کردند کافران گفتند که محمد دیوانه شده است حق سبحانه وتعالیٰ این سوره فرستاد وسه سوگند یاد کرد که محمد دیوانه نیست بلکه برگزیدهٔ منست ومخصوص ماست بانعام عام و اخلاق کرام واجر تمام نصیب درویش این ست که همچون ماهی خاموش وهمچو قلم مکسور القلب باشد تا مظهر علوم مستوره وعیوب مستوره گردد بیت

خاموش شو چو ماهی وصافی چو آب بحر	تا زود بر خزینهٔ گوهر شوی امین

و دیوانه وار سر بر سوم اهل دنیا فرو نیاورد بیت با خلایق چون ندارم اُلفتے ÷ خلق پندارد که ما دیوانه ایم ÷ وجز لقائے مولےٰ تعالیٰ هیچ چیز مطلوب او نباشد تا مشرف شود بسیر فی الله که آن تناهی نیست مر دغیر مقطوع مر محمد و محمدیان راست که بعمر سرمدی به سیر وسلوک در صفات وذات صمدی در آخرت مشغول ومشتغل باشند مسکین ابلهے که از چنین حضرت باندک حطام دنیا قناعت کرده باشد واز این سیر وسلوک محروم مانده باشد **قوله** مَنْ كَانَ فِي هٰذِهٖ أَعْمٰى فَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ أَعْمٰى وَأَضَلُّ سَبِيْلًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْوَاصِلِيْنَ الْمُشَاهِدِيْنَ فَسَتُبْصِرُ پس بینی تو اے محمد وَيُبْصِرُوْنَ وبینند کسانے که ترا دیوانه میخوانند و بدانند که بِاَيِّكُمُ کدام شما الْمَفْتُوْنُ دیوانه است وکلمه با زائد ست یا مفتون بمعنی فتون باشد وفتون جنون است ومعنی این باشد که زود باشد که بدانی تو وایشان که بکدامی شما دیوانگی ست یعنی دیوانه ایشانند نه تو اے محمد نصیب درویش این ست که در انکار منکران صبر کند تا جزاے ایشان را حق تعالیٰ

بدہد و گفتہ اند کہ بوستان عارفان بہشت زآب جوئے یار منکران اِنَّ رَبَّكَ
بدرستی کہ پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او دانا تر است بِمَنْ ضَلَّ بآن کسیکہ گمراہ
شدہ است عَنْ سَبِيْلِهٖ از راہ راست و دین حق کہ حق تعالیٰ پیدا کردہ است
وَهُوَ اَعْلَمُ و او دانا تر است بِالْمُهْتَدِيْنَ بہ کسانے کہ راہ راست یافتہ اند
الاهتداء راہ راست یافتن یعنے بعلم قدیم دانستہ است گمراہے راکہ اختیار
خواہد کرد و بدوزخ کہ خواہد رفت و راہ راست کہ قبول خواہد کرد و بہ بہشت کہ خواہد
رفت سخن پیر ہراۃ است کہ ہمہ کس از روز اخیر ترسند و عبد اللہ از روز اول
ہمہ از تو ترسند و عبد اللہ از خود زیرا کہ از تو نیکی دیدہ ام و از خود بدی فَلَا تُطِعِ
چون کار چنین است کہ شنیدی فرمانبرداری مکن الْمُكَذِّبِيْنَ دروغ گوئی کنندگان
را و کافران را و بمراد ایشان کار مکن چونکہ کافران گفتند اے محمد در دین ما درآئے و
بتان را سجدہ کن تا ترا مال بسیار بدہیم و کلان تر خود گردانیم و عروسان صاحب
جمال دہیم این آیت آمد کہ وَدُّوْا دوست میدارند این کافران لَوْ تُدْهِنُ
کہ چرب نرمی کنی و مدارا کنی با ایشان فَيُدْهِنُوْنَ پس ایشان چرب نرمی
کنند و مدارا کنند تبو مداہنت را از دہن گرفتہ اند یعنے چرب کردن سخن
و بخوش آمد سخن گفتن و حق را پوشیدن نصیب تشرع این است کہ بفجار
و اصحاب بدعت و ضلالت چرب نرمی نکند قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم
اذا لقیت الفاجر فالقه بوجه مكفهر یعنی فاسق را بروے ترش بین
و در حقائق التفسیر آوردہ است کہ قال سهیل ابن عبد الله من صحح ایمانه
و اخلص توحیده فانه لا یانس الی مبتدع ولا یجالسه ولا یواکله
ولا یشاربه ویظهر له من نفسه العداوة ومن داهن مبتدعا
سلبه الله تعالى حلاوة السنن ومن تحبب الی مبتدع نزع نور الایمان

من قلبه یعنی مومن باید که انس نه گیرد به مبتدع و باوے نه نشیند و طعام و آب نخورد و هر کس که دوستی کند. باوے نور ایمان و اسلام را بگیرند از وی حکیم غزنوی میفرماید بیت اگر نعل اسپ سلطان شریعت سرمه کن ؛ تا بود نور الٰهی باد و چشمت مقترن ؛

مژه در چشم سنائے تیز بادا چون سنان	گر زمانے زندگی خواهد سنائی بے سنن

چون تونگرترین کافران ولید ابن مغیره بود و هم کلان تر ایشان بود تخصیص کرد ویرا بعد از تعمیم و گفت وَلَا تُطِعْ و فرمان برداری مکن اے محمد كُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خورنده را مَّهِيْنٍ خوار و حقیر در و غگوے و ضعیف در دین حق تعالیٰ هَمَّازٍ عیب کننده مردمان و غیبت کننده ایشان مَّشَّاءٍ سخت رونده درمیان خلق بِنَمِيْمٍ به سخن چینی یعنے درمیان خلق سخن را میبرد و مردمان را در می‌اندازد و در حدیث است که لا یدخل الجنة صاحب نمه یعنی خبرکش را در بهشت در نمی آرند مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ سخت باز دارنده یعنی سخت بخیل و باز دارندهٔ خلق از ایمان آوردن مُعْتَدٍ سخت از حد در گذرنده در ظلم و ستم اَثِيْمٍ سخت گناهگار عُتُلٍّ سخت بد خوئے و ناپاک بَعْدَ ذٰلِكَ از پس این عیبها عیبے دیگر دارد که آن اینست زَنِيْمٍ حرامزاده از مادر زائیده است و وے را پدر معین نبود بعد از هژده سال مغیره او را به فرزندی قبول کرد و گفت که من بما در وے زنا کرده بودم این ولید ازان متولد شده است حق تعالیٰ دوست خود را میگوید این دشمن مرا که عیبهای او را شنیدی فرمانبرداری مکن اَنْ كَانَ از برائے آنکه باشد وے ذَا مَالٍ با مال وَّبَنِيْنَ و با پسران یعنی برآئے از توانگری وے و قوت و شوکت و پسران به قوت وے که ده پسر بود مر دے را فرمان وے مبر و میل با و مکن که او دشمن ماست چونکه کتاب ما را قبول نمی کند اِذَا تُتْلٰى چون خوانده می شود عَلَيْهِ بر وے اٰيٰتُنَا آیتهائے قرآن که فرستاده ماست قَالَ اَسَاطِيْرُ مے گفت این افسانها و نوشته

شده الاولین به پشینیان ست و دروغ ست امام حمزه وابوبکر راوی امام عاصم ءَاَن کَانَ بدو همزه خوانده اند و باقی قرّاء بیک همزه خوانده اند تقدیره علی الاول لان کان ذا مال وبنین لا تطعه یعنی لا تفعل ذلك وعلی الثانی تقدیره لا تطعه لان کان چو این کافر را یاد کرد و عیبهاے بد او را یاد کرد جزاے او را یاد کرد گفت جل جلاله سَنَسِمُهٗ هر آئینه زود باشد که داغ نهمش الوسم داغ نهادن عَلَی الْخُرْطُوْمِ بر بینی وے در قیامت یعنی روے وے را سیاه کنیم خرطوم گفت مراد همه رویست بدانکه بیشتر مفسران براین اند که این کافر ولید ابن مغیره است وبعضے گویند که ابوجهل ست وبعضے گویند مراد همه کافرانند نصیب درویش این است که ازین عیبها که یاد کرده شده درین آیت دور باشد سوگند بسیار نخورد و دروغ نگوید وغیبت کسے نکند وسخن چینی نه کند وبخیل نباشد وگناه گار بے پشیمانی نباشد وبدخوے نباشد و زناکار نباشد واز فرمانهاے خداے تعالیٰ سرکشی نکند وکسے را از براے مال و قوت فرمانبرداری بخلاف فرمان حق تعالیٰ نکند واز حق گوئی باز نه ایستد و باید که با دوستان حق تعالیٰ دشمنی نکند که ملعون ابدی گردد و رسواے دنیا و آخرت شود بیت

جمله عالم زین سبب گمراه شد	کم کسے زابدال حق آگاه شد

بدانکه حق تعالیٰ به برکت مصطفےٰ صلی اللہ علیه وآله وسلم اهل مکه را عزیز گردانید در روے زمین واز بلاے اصحاب فیل وغیر آن نگاه داشت وکعبه را قبله ساخت ونعمتها بر ایشان بسیار کرد چون شکر نه گفتند وقدر روے ندانستند و بوے ایمان نیاوردند ویرا از میان ایشان به مدینه برد وقبله را گردانید ومسجد اقصےٰ را قبله کرد ونعمتهاے شان را ببرد و در جنگ بدر هلاک کرد شان را و بعد از ان هفت سال در میان ایشان قحط شد تا غایتے که استخوانها را آرد می کردند و می خوردند و هرجا که میرفتند بے عزت و بے حرمت و ترسان مے بودند و ایشان را غارت میکردند

وبیماری بسیار برایشان پیدا شده بود حق تعالی ازین حال خبر میدهد و میگوید اِنَّا
بدرستی و راستی که مَا بَلَوْنٰهُمْ آزمودیم اهل مکه را و نعمتها دادیم و باز از ایشان
گرفتیم یعنی آنچه بعلم قدیم از ایشان دانسته بودیم پیدا کردیم كَمَا بَلَوْنَا چنانکه
آزمودیم اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ خداوندان آن بوستان معین را که در ولایت یمن بود
که اول ایشان را عطا دادیم چونکه شکر نه گفتند بلا دادیم چنانکه اهل مکه را و قصه
آن بوستان این بود که پیر مرد صالح مسلمان بود در ولایت یمن بجائے که
آن را ضروان گویند از صنعاء یمن به مقدار فرسنگے دور واو را باغے بود در وے
از هر نوع میوه و نعمتها بود و زراعتها بود چون وقت چیدن آن میوها و درو کردن
زراعتها شدے فقیران را بسیار دادے و حق خدائے تعالی میدادی در وقت
درو کردن و بر داشتن غله و در وقت آرد کردن و نان پختن چهار بار عشر دادی
حق تعالی وے را برکت داده بود که تا سال دیگر وے را نعمتها بس میکرد چون وے
فوت شد از وے سه پسر ماند گفتند ما را زن و فرزند بسیار ست ما نتوانیم کرد چنانکه
پدر ما میکرد برادر اوسط یعنی نیکوتر ایشان به میانگی ایشان گفت چنین مکنید
بندگی حق تعالی کنید و بر طریق پدر روید سخن او را نشنیدند و بعده همه اتفاق
کردند بر چنین و سوگند خوردند چنانکه حق تعالی گفته اِذْ اَقْسَمُوْا چون سوگند خوردند
که لَيَصْرِمُنَّهَا بریم میوهائے آن باغ را و بدرویم کشت او را مُصْبِحِيْنَ چون
بامداد کنندگان باشیم یعنی در بامداد پگاه که فقیران و گدایان ندانند پنهان
از ایشان چنین کنیم وَلَا يَسْتَثْنُوْنَ و انشاء الله نه گفتند و قصد نفع خود کردند
و رضائے حق تعالی نطلبیدند فَطَافَ پس بگردگشت عَلَيْهَا بر آن بوستان
و باغ و دهقانهائے ایشان طَآئِفٌ گردگردنده مِّنْ رَّبِّكَ از بلاهائے
پروردگار تو یعنی بلاهای خدائے تعالی بوے رسید وَهُمْ نَآئِمُوْنَ و ایشان

در خواب بودند فاصبحت پس گشت آن بوستان کالصریم همچون شب تاریک بسوخت
باآتش آسمانی و هیچ درخت و میوه و غله نماند و یا چون خاکستر سیاه شد بقول ابن عباس
رضی الله عنهما فتنادوا پس آواز دادند یک دیگر را مصبحین داخلین فی الصبح
یعنی در وقت صبح ہم ان اغدوا که بامداد کنید. و پگاه بروید علی حرثکم برکشت خود و
بوستان خود ان کنتم اگر هستید صارمین برندگان میوه ہائے خود را د زراعتها
راپگاه تر بروید تا گدایان و مسکینان نیایند چنانکه آموخته شده اند پیش از این که پدر ایشان
بمقدار قوت سالیانه می گرفت و باقی ایشان را میداد و ہر چه بر تاک می ماند و ہر چه خوشه
می شد و در تک خرمن می ماند ہمه به فقیران میداد و فقیران را چیزے بسیار جمع می ش
فانطلقوا پس جمع شدند در آخر شب نزدیک بصبح رفتند سوئے آن بوستان خود
وهم یتخافتون و ایشان با یکدیگر سخن آهسته و نرم نرم میگفتند التخافت سخن آهسته و نرم گفتن ان لا یدخلنها
که در نیایند دران بوستان الیوم امروز علیکم بر شما مسکین گدائے یعنی
میرفتند و سخن را آهسته می گفتند در شب تا فقیران نشنوند و با ایشان یک جائے دران
بوستان نه روند و چیزے ازان میوه ہا نگیرند و حاصل آنکه فقیران را در آن بوستان
نه گذارند و ایشان چیزے نه دہند وغدوا بامداد کردند و رفتند علی حرد
بر منع کردن فقیران از میوه ہائے آن بوستان یا غضب بر فقیران یا کینه بر ایشان
قادرین توانایان الحرد منع کردن و غضب کردن و قصد کردن یعنی در بامدادان
رفتند سوئے آن بوستان خود به قصد این که گدایان را چیزے نه دہند ازان
میوه ہا و غله ہا و در گمان ایشان این که ما می توانیم که چنین کنیم فلما پس چون راوها
دیدند آن بوستان را سوخته شده و سیاه گشته قالوا گفتند انا بدرستی که ما لضالون
گم کردگانیم راه بوستان را و این بوستان ما نیست زیرا که ما ازین بوستان خود
چون به خانه خود رفتیم دینه روز پر میوه بود و سوخته و سیاه شده نبود بسر این بوستان

مانیست پس چون تفحص کردند نشانیهاے بوستان خود را شناختند که این بوستان
ماست و ما راه گم نه کرده ایم گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُوْمُوْنَ نیست که ما راه گم کرده باشیم
بلکه ما محروم مانیم از نعمتهائے این بوستان به سبب نیت بد که کرده ایم که بر فقیران رحم
نه کنیم و همچنانکه پدر ما میکرد نکنیم و بخیلی کنیم و برادر نیکوتر ایشان گفته بود که چنین مکنید سخن
وے را نشنوده بودند بیادشان آمد قَالَ گفت اَوْسَطُهُمْ مهتر ایشان یا میانگی
ایشان اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ آیا نه گفته بودم شمارا پیش از این لَوْلَا چرا تُسَبِّحُوْنَ به پاکی یاد
نه میکنید خدائے تعالیٰ را و اَنْشَاءَ اللهُ و سُبْحَانَ اللهِ نمی گوئید و کارها به خدائے تعالیٰ
نمی گذارید و چرا نماز نمی گذارید که بشومی آن این بلاها را بشما رسانید که بخیلی کردید و نماز
نمی گذاردید و بخاطر این فقیر میرسد که شاید که معنی این باشد که چرا گمان بد می برید بحق
تعالیٰ که شما را عوض ندهد و برکت ندهد بانچه گدایان میبرند چنانکه پدر ما را می داد
چرا حضرت او را منزه نمی گردانید از این گمان زیرا که جوان مرد اعتماد به کرم حق تعالیٰ
میکند جزاش میدهد یکے را هفت صد و زیاده اگر خواهد و بخیل گمان بد می برد بحضرت
کبریا و از برائے این در حدیث آمده ست که قال النبي علیه السلام البخیل
لا یدخل الجنة ولو کان عابدا والسخی لا یدخل النار ولو کان فاسقا
پس چون سخن برادر نیکوتر را شنیدند قَالُوْا گفتند سُبْحَانَ پاکی از همه عیبها و از این
که جزا ندهد جوان مردان را رَبِّنَا پروردگار ماست اِنَّا كُنَّا بدرستی که ما گناهگار بودیم
بر درویشان به نیت بد کردن ظٰلِمِیْنَ ظالم و ستم کنندگان بودیم
بر درویشان به نیت بد کردن و رفتار پدر خود را گذاشتن و در
ترک توکل بحق تعالیٰ چون اقرار کردند بر بدی خود فَاَقْبَلَ پس روے آورد بَعْضُهُمْ
بعضے از ایشان عَلٰى بَعْضٍ بر بعضے دیگر يَّتَلَاوَمُوْنَ ملامت میکردند یکدیگر
را که این چه بد کرداری بود که ما میکردیم و رفتار پدر را گذاشتیم و سخن حق را نشنودیم

چون پشیمان شدند قَالُوْا گفتند یَا وَیْلَنَا اے واے برما اِنَّا کُنَّا بدرستی کہ بودیم طَاغِیْنَ از حد بندگی در گذشتگان وظالمان وعاصیان وبے فرمان بودیم چون گناہ خود را دانستند وپشیمان شدند امید رحمت حق تعالیٰ داشتند گفتند عَسٰی شاید وبود وقیل بگو کہ رَبُّنَا پروردگار ما امید میدارم اَنْ یُّبْدِلَنَا کہ بدل دہد مارا خَیْرًا بہتر مِّنْهَا ازان بوستان ومیوہ ہائے وے اِنَّا بدرستیکہ ما اِلٰی رَبِّنَا بسوے رحمت پروردگار خود یا بہ پروردگار ما رَاغِبُوْنَ رغبت کنندگانیم بہ رحمت او وامید میداریم کہ مارا ضائع نگذارد چون توبہ بے حد کردند وامید رحمت داشتند کہ بہتر ازان بوستان بدہد شان پرنعمت عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ گفت کہ بہ من رسیدہ است کہ چون ایشان توبہ باخلاص کردند حق تعالیٰ ایشان را در عوض آن بوستان دیگر داد کہ خوشۂ انگور سیاہ وے چون مردے بودے برپائے ایستادہ در تفسیر بصائر آوردہ است کہ ہم در آن شب کہ توبہ کردند باز آن بوستان را بہتر از انکہ بود ساخت حق تعالیٰ خبر داد از عذاب خود مر عاصیان را در دنیا وگفت كَذٰلِكَ ہمچون عذاب ایشان است الْعَذَابُ عذاب ہر کہ شکر نعمت من نگوید وکفران آرد من در دنیا ہمچنین عذابش میکنم وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ وہر آئینہ عذاب آخرت مر کافران را وعاصیان را اَكْبَرُ بزرگ تر است ازین عذاب کہ در دنیا کردم اہل مکہ را واہل بوستان را لَوْ كَانُوْا اگر باشند کہ یَعْلَمُوْنَ بدانند حقیقت کار را از گناہان باز ایستند وحق خدائیتعالیٰ را بدہند بدرویشان وحکمہائے او را قبول کنند نصیب درویش ازین قصہ آن ست کہ شکر نعمتہائے ظاہرہ وباطنہ حق تعالیٰ بجا آرد تا زوال نیابد ونعمت بہ زحمت بدل نگردد چون عذاب کافران وعاصیان را در دنیا وآخرت بیان کرد از حال متقیان نیز خبر کرد وگفت جل جلالہ اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ بدرستی وراستی کہ خدائے ترسان را عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار شان در آخرت جَنّٰتِ النَّعِیْمِ بہشتہائے پرنعمت کہ آن

خدائے دا ند کہ بر خاطر ہیچ کس نگذشتہ است و چشم ہیچ کس ندیدہ است در دنیا مانند
آن نصیب درویش آنست کہ تقوی را شعار خود سازد و بداند کہ در ہمہ قرآن وعدہائے
نیکیہا مر خدائے ترسان راست نہ مردانشمندان را و مفتیان را و نہ شیخان را
و نہ زاہدان را و نہ حاجیان را و نہ غازیان را و نہ خواجگان را کہ از حرام گیرند و کر
کنند و نان دہند و خلقان را صید خود کنند کافران مکہ می گفتند کہ اگر قیامت باشد
و بہشت و دوزخ باشد چنانکہ محمد میگوید علیہ الصلوٰۃ والسلام ما را بہشت بہتر خواہد بود
چنانکہ در دنیا حال ما بہتر است از مؤمنان واگر حال ما بہتر نباشد برابر باشد این آیت حق تعالیٰ
فرستاد کہ اَفَنَجْعَلُ آیا پس گردانیم ما الْمُسْلِمِيْنَ مسلمانان را در روز قیامت کَا
لْمُجْرِمِيْنَ ہمچون کافران گنہگار یعنی جزائے مسلمانان را نعمتہا و بہشت گردانیم و جزائے
کافران را عذابہا و دوزخ گردانیم ہرگز برابر نباشد الاستفہام للانکار باز عتاب
وانکار کرد حق تعالیٰ بر کافران برین سخن کہ گفتہ بودند فرمود مَا لَكُمْ چہ بودہ است
مر شمارا کَيْفَ چگونہ تَحْكُمُوْنَ حکم باطل میکنید کہ دوستان را ہمچون دشمنان
جزا دہیم ہرگز چنین نخواہد بود چون حکم ایشان باطل بود بطلان ایشان را بیان
کرد و گفت جل جلالہ اَمْ لَكُمْ یا مر شمار است كِتٰبٌ نامہ و کتابے منزل از آسمان
کہ من فرستادہ باشم فِيْهِ درین کتاب تَدْرُسُوْنَ می خوانید الدرس و
والدراسۃ علم خواندن اِنَّ لَكُمْ فِيْهِ بدرستی و راستی کہ مر شمار است
دران کتاب لَمَا تَخَيَّرُوْنَ ہر آئینہ آنچہ میگزینید و اختیار می کنید از برائے خود
و این کتاب ہرگز نہ فرستادہ بودیم بشما پس از ہوائے نفس خود حکم باطل میکنید
اَمْ لَكُمْ یا مر شمار است اَيْمَانٌ سوگند و عہدہا عَلَيْنَا بر ما کہ خداوند شمائیم بَالِغَةٌ
نہایت رسیدہ است این سوگند و راست و استوار است و باشندہ است اِلٰى يَوْمِ
الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت اِنَّ لَكُمْ بدرستی کہ مر شمار است دران سوگند و عہد لَمَا

هرچه تَحْكُمُوْنَ حکم کنید از برائے خود این نیز هرگز نبوده است پس حکم شما باطل باشد و از هوا و افترا باشد سَلْهُمْ بپرس یا محمد این کافران را اَیُّهُمْ کدام ست از ایشان بِذٰلِكَ باین حکم باطل زَعِیْمٌ کفیل وضامن و بد رفتار یعنی این حکم ایشان باطل است و هیچ کدام از ایشان آن را نمی تواند کرد و کفیل نمی تواند شد چون می دانند که باطل است اَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان راست شُرَكَآءُ شریکان مر خدائے تعالیٰ را خاکشان بدهن چنانکه گمان میبرند مر بتان خود را که شریک اند بخدائے تعالیٰ و در کواشی چنین آورده است فَلْیَاْتُوْا پس بیارید بِشُرَكَآئِهِمْ بتان خود را تا بگویند که این حکم ایشان راست ست و در قیامت چنین خواهد بود که ایشان میگویند اِنْ كَانُوْا اگر هستند صٰدِقِیْنَ راست گویان که بتان ما چنین گفته اند این خبر نیز ندارند زیرا که بتان ایشان سنگی و چوبی و جمادی اند که سخن نمی توانند گفت و در کشاف می گوید که قَوْلُهٗ اَمْ لَهُمْ شُرَكَآءُ اَیْ نَاسٌ یُّشَارِكُوْنَهُمْ فِیْ هٰذَا الْقَوْلِ و بدین تقدیر چنین باشد آیا مر این کافران را از جن و انس و عقلائے عالم شریکان هستند که موافق ایشان باشند که این حکم راست ست و باطل نیست این نیز ندارند و هیچ کس چنین نگفته است وَمَا فِی الْكَشَّافِ اولیٰ تامل و نعلم بدانکه حق سبحانہ و تعالیٰ سخن کافران را که ما در قیامت بهتر باشیم از مؤمنان با همچون ایشان باشیم رد کرد و از ایشان دلیل طلب کرد بسه وجه اوّل دلیل نقلی دوم اتفاقی و عهدی سیم عقلی چون ایشان از همه عاجز آمد حبیب خود را وعده کرد که ما ایشان را در قیامت عذاب خواهیم کرد و گفت جل جلالہ یاد کن اے محمد یَوْمَ آن روز را که یُكْشَفُ کشاده شود یعنی پیدا کرده شود عَنْ سَاقٍ از سختی عظیم و شدت اے عن بلاء عظیم و شدت قطعیة یعنی یاد کن آن روز را که پیدا کرده شود در وے بلائے بزرگ و کارهائے بزرگ که خلق اولین و آخرین حیران مانند و بترسند و هریک را کاری پیش آید

که هرگز آن چنان نیامده باشد در لغت عرب کشف ساق عبارت ست از سختی کار
گفته میشود کشف الحرب عن ساقها سخت شد جنگ اگرچه جنگ را ساق نمی باشد
فاما چون کسے را کارے سخت و دشوار پیش آید میان را می بند د و جامه را بالا می کشد
تا ساق پائے چنانکه در کشاف آورده ست قَالَ حَاتِمٌ اَخُو الْحَرْبِ اِنْ عَضَّتْ بِهِ
الْحَرْبُ عَضَّهَا وَاِنْ شَمَّرَتْ عَنْ سَاقِهَا الْحَرْبُ شَمَّرَ یعنی چون کار سخت و
هولناک پیدا شود سختی میکرد و اگر جنگ پراگنده می شد احتیاط میکرد وَيُدْعَوْنَ
و خوانده شود خلق را در عرصات قیامت اِلَى السُّجُوْدِ به سجده کردن فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ
پس نتوانند کافران و منافقان سجده کردن از بهر آنکه از پشتهائے ایشان همچون
استخوان پهن شود خَاشِعَةً خوار و ترسان باشند اَبْصَارُهُمْ چشمهائے شان
یعنی ایشان تبرسند از عذاب و هیبت قیامت و چشمهائے شان بغاکے فرو رفته
باشد تَرْهَقُهُمْ میرسد بایشان ذِلَّةٌ خواری و سیاه روئی بعده بیان کرد
حق تعالیٰ که چرا نتوانند در قیامت سجده کردن و گفت جل جلالهٗ وَقَدْ كَانُوْا
و تحقیق بودند این کسان که در قیامت سجده نتوانند با مومنان در دنیا درآمیخته
يُدْعَوْنَ خوانده می شدند اِلَى السُّجُوْدِ بسجده کردن و نماز به جماعت گذاردن
و از کعب احبار آمده ست که ایشان سجده نمی کردند و نماز به جماعت نمی گذاردند
وَهُمْ سَالِمُوْنَ و حال این بود که ایشان تندرست بودند و پشتهائے ایشان
همچون استخوان پهن یک لخت نبود امروز از برائے آن سجده و نمی توانند کردیکے
از کبرا مفلوج شده بود چون وقت نماز شدے دو کس وے را برداشته بمسجد میبردندے
و گفتے از هیبت قیامت درین حال می ترسم بدانکه سجده کردن در قیامت از برائے
عقوبت کافران و منافقان و عاصیان باشد نه از برائے تکلیف مر مومنان را
چون آخرت جائے تکلیف نیست بدانکه شیخ ابو اللیث و جماعتے از مفسران در

تفاسیر معنی این آیته را بطریق دیگر نیز بیان کرده اند و دو حدیث روایت کرده اند یکے
از ابوہریرہ و دیگرے از ابوالدرداء رضی اللہ عنہما حدیث دیگر در کشاف آورده
است از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت کرده است که یکشف الرحمٰن عن ساقه
فاما المومنون فیخرون سجدا و اما المنافقون فیکون ظهورهم طبقا
طبقا کان فیها السفافید لا سفود سیخ آهنی یعنی استخوانهائے پشت ایشان
بے بند ها گردد و یک لخت شود همچون سیخهائے آهنین و سجده نتوانند کرد و تاویل
آیته و حدیث بدین وجه می کنند که مراد از ساق حجاب عزتست که بر داشته شود
و خلق را در عرصات جمع کنند و عذاب و حساب پیدا شود و داد مظلومان از ظالمان
بستانند چون فارغ شوند ندا رسد که هر کسے هر چیزے را که بندگی کرده باشد پیدا کند
و در پیش وے میرود تا در دوزخش اندازند بت پرستان را بتان و جهودان را
بصورت عزیر پیغمبر علیه السلام فرشته پیدا شود و ترسایان را بصورت عیسےٰ علیه
السلام فرشته پیدا شد وایشان رامی برد بدوزخ تا کسے نماند از ایشان مگر
مؤمنان و فرمان بردار و عاصیان و منافقان در میان ایشان بمانند ندا آید که
شما نیز در پے معبودان خود بروید ایشان گویند ما را هیچ خدائے و معبودے نبوده
ست مگر اللہ تعالیٰ ندا آید که اگر خدائے خود را به بینید شناسید گویند شناسیم بیچون
و بیچگونه که او را در دنیا ندیده ایم فاما بندگی کرده ایم پس ایشان را قوت بینائی دهد
که هرگز نبوده است نور عظمت و کبریائے حضرت عزت پیدا شود ایشان دانند که
آن نور حق است جل جلاله همه مؤمنان فرمان بردار در سجده افتند و منافقان
سجده نتوانند کرد روهیائے ایشان سیاه گردد چون مؤمنان سر از سجده بردارند
روهیائے ایشان چون ماه چهاردهم باشد این حدیث را ابوهریره در پیش عمر بن
عبدالعزیز روایت کرد و عمر وی را سه بار سوگند داد که راست میگوئی بعده گفت عمر

مَا سمعت فی کرامات اهل التوحید حدیثا هو احب من هذا الحدیث والله
تعالیٰ علمه واین فقیر میگوید که این حدیث در مصابیح هست فاما چیزے زیاده و
نقصان هست چون حضرت حق تعالےٰ از حال قیامت خبر کرد کافران باور نداشتند
وقرآن را افسانه گفتند رسول خدا تسلی داد وگفت جل جلاله فَذَرۡنِي پس بگذار مرا
یا محمد وَمَنۡ وهر آن کسے را که يُّكَذِّبُ دروغ گو میدارد ترا بِهَٰذَا الۡحَدِيثِ باین
سخن یعنی تکذیب می کنند وقرآن را افسانه میدانند وترا دیوانه میگویند وقیامت
را منکر اند پس بگذار وی را با من تا من هلاک کنم وی را بعذاب دنیا وآخرت سَنَسۡتَدۡ
رِجُهُم بدرستی که زود باشد که درجه درجه اندک اندک ایشان را به عذاب نزدیک
گردانم وبگیرم ایشان را الاستدراج اندک اندک نزدیک گردانیدن خدا تعالیٰ
بنده را به عقوبت وخشم خود مِّنۡ حَيۡثُ از آن جا که لَا يَعۡلَمُونَ ندانند که آنچه بایشان
می کنم عذاب ست وهرگاه که ایشان گناه بیشتر کنند ما ایشان را نعمت دنیا بیشتر دهیم
وهیچ بلائے بایشان نرسانیم تا ایشان توبه را فراموش کنند قال النبی علیه
الصلوٰة والسلام اذا رایت الله انعم علی عبد وهو مقیم علی معصیة
فاعلم انه مستدرج یعنی بنده چون گناه کند وحق تعالیٰ بروے نیکی کند
ونگیرد وے را بدانکه این استدراج است وجزائے مکر اوست واگر بگیرد وے را
بعذاب تا توبه کند عنایت اوست وَأُمۡلِي لَهُمۡ ومهلت دهیم ایشان را وعمر دراز
تا گناه کننده وسزاوار عذاب گرداند الاملاء فرصت دادن اِنَّ كَيۡدِي بدرستی
که کید من مَتِينٌ استوار ست یعنی عذاب من در صورت نعمت بر دشمنان سخت
استوار باشد چهار صد سال فرعون را مال وملکت دادیم وهیچ درد سرش ندادیم
نصیب عارف این ست که هر چند کرامات از وے ظهور کند ترس بروے بیشتر باشد

بیت تا نه بینی نور دین ایمن مباش + کآتش پنهان شود یک روز فاش

نور آبی دان وہم بر آب خس	زانکہ داری آب از آتش مترس

قال سید الطائفۃ جنید رحمۃ اللہ علیہ لولا مکر اللہ لما طاب عیش
الاولیاء ومکر اللہ تعالیٰ ان یطیرہ فی السماء ویمشی علی الماء ابتلاء در صورت
فقر می باشد و در وے ترس کمتر ست وصورت غنا ابتلا می باشد واین جا ترس بیشتر
است کہ استدراج و مکر نباشد نعوذ باللہ من ذلک خواجہ عبد اللہ انصاری میفرماید
کہ اگر در ہوا پری مگسی باشی واگر در روے آب روی خسی باشی دلے بدست آر تا کسے باشی
چون چندین بیان وچندین تقریر کرد حق تعالیٰ ابطلان کفر ایشان را وایشان ایمان
نیاوردند بطریقہ تعجب وانکار از کار ایشان خبر داد وگفت اَمْ تَسْئَلُهُمْ آیا می خواہی
تو اے محمد ازین کافران اَجْرًا مزدے بر سانیدن احکام شریعت فَهُمْ پس ایشان
مِّنْ مَّغْرَمٍ از تاوان بسیار وماندہ از ایشان میطلبی مُّثْقَلُوْنَ گران بار کردہ
شدہ اند بسبب تاوان وزیان پیروی تو نمی کنند الاثقال گران بار کردن یعنی اگر
حق را قبول کنند ایشان را تاوانے وزیانے نخواہد بود پس چرا نمی آرند نصیب درویش
این ست از اصحاب احباب خود طمع دنیاوی نکند کہ طبیعت بشریہ ازان گریزان
است ودر کارہائے دینی مزد نطلبند از کسے کہ عزیمت آنست مثنوی گفت پیغمبر کہ جنت از الہٰ
گر ہمی خواہی زکس چیزے مخواہ ۔ چون نخواہی من کفیلم مر ترا ۔ جنت الماوی ودیدار خدا
در بامر حق بخواہی ہم رواست ۔ آنچنان خواہش طریق انبیاست ۔ بار خود برکس منہ بر خویش نہ
سروری را کم طلب درویش بہ ۔ باز حق تعالیٰ گمان بد ایشان را کہ ما بر حقیم ابطال
کرد وگفت جل جلالہ اَمْ عِنْدَهُمُ آیا بہ نزدیک ایشان ست الْغَیْبُ آنچہ از
خلق پنہان ست یعنی لوح محفوظ فَهُمْ پس ایشان یَكْتُبُوْنَ مینویسند آنچہ حکم
میکنند کہ ما بر حقیم ومحمد بر باطل ست این نیز نیست پس چون ہیچ دلیلے ندارند و
ایشان بے عقلمند و دشمنان مایند مغرور بہ نعمت دنیا شدہ اند وترا میرنجانند

بے جہت فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُکْمِ رَبِّکَ از برائے حکم پروردگار خود کہ ایشان را فرصت دادہ ست در دنیا چند روزے و مہلت دادہ ست و تعجیل مکن در رسیدن عذاب بایشان وَلَا تَکُنْ و مباش کَصَاحِبِ الْحُوْتِ ہمچون یونس مباش تو اے محمد در تعجیل کردن و رسیدن عذاب و بلا باین دشمنان خود و ملول مشو از رنجانیدن ایشان و دعائے بد مکن بر ایشان چنانکہ یونس پیغمبر علیہ السلام کرد و در کشاف آوردہ است کہ سبب نزول این آیت آن بود کہ در جنگ احد کافران غلبہ کردند بر مؤمنان و جفا بسیار کردند خواست تا حضرت مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم دعا بد کند بر ایشان این آیت نازل گشت کہ تعجیل مکن و صبر کن و ہمچون یونس علیہ السلام بے صبر مباش اِذْ نَادٰی چون خواند خدائے تعالےٰ را در شکم ماہی وَھُوَ و او مَکْظُوْمٌ اے مَمْلُوٌّ غیضاً پر خشم و پر غم گردانیدہ شدہ بود یعنی غمناک الکظم خشم فرو خوردن چونکہ در شکم ماہی حبس کردہ شدہ بود و شکم ماہی زندان او بود و خواندن او این آیت بود کہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ و در حدیث آمدہ است کہ ہر کہ در ماندہ و مبتلا شدہ در بلا چون این تسبیح را بخواند خداوند تعالیٰ ویرا نجات دہد لَوْلَا اگر نہ آن بود کہ اَنْ تَدٰرَکَہٗ در یافتی یونس را نِعْمَۃٌ نیکی و رحمت مِّنْ رَّبِّہٖ از پروردگار او لَنُبِذَ ہر آئینہ افگندہ شدی از شکم ماہی بِالْعَرَآءِ در صحرائے کہ در و نہ کوہ بود و نہ درخت و نہ چاہ وَھُوَ مَذْمُوْمٌ و او نکوہیدہ شدہ بود یعنی ملامت کردہ شدہ فَاَمَّا رحمت حق بوے رسیدہ انداختہ شد در بیابان خالی دند موم نبود بلکہ مرحوم بود چونکہ توبہ کردہ فَاجْتَبٰہُ رَبُّہٗ پس برگزیدش پروردگارش فَجَعَلَہٗ پس گردانیدش مِنَ الصّٰلِحِیْنَ ۝ از نیک مردان یعنی از پیغمبران و باز وحی بروے فرستاد و شفاعت دادش بر قومش نصیب عارف این ست کہ در بلاہا صبر کند و بانکار منکران متغیر نشود و دعائے بد بر ایشان نکند

بلکہ بسنت مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم عمل کند کہ گفت اللّٰھُمَّ اھد قومی فانھم لا یعلمون و بداند کہ بیت بیمار شود عاشق امانمی میرد * مہ گرچہ شود لاغر استارہ نمیگردد یعنی ہرچند ولی فانی باللہ و باقی باللہ گناہ کند بطریق زلت باز حق تعالےٰ ویرا توبہ دہد و برحمت خود در رساند چنانکہ یونس علیہ السلام را فہم من فہم **قصہ یونس علیہ الصلوٰۃ والسلام** این بود کہ حق تعالےٰ ویرا بہ پیغام بری فرستاد در زمین موصل و قوم وے بسیار بودند ایشان را وعظ گفت و نصیحت کرد و بایمان خواند بوے ایمان نیاوردند و وے را دروغ گوے داشتند در غضب شد واز خدائے تعالیٰ عذاب قوم خود را طلب کرد و می آمد کہ بایشان بگوئے کہ عذاب خواہد آمد بعد از ۳ روز یا بعد از چہل روز، واز میان ایشان بیرون رفت و عروس وے با دو پسر وی رفتند و یکرانہ دریا رسیدند موج دریا پیدا شد و عروس او را با یک پسر او بردو در دریا غرق کرد و گرگے آمد و پسر دیگرش را برد تنہا ماند در کشتی نشست چو در میان دریا رسید دریا موجے برآورد کشتی بانان گفتند کہ در میان مایان بندۂ الیست کہ از خواجۂ خود گریختہ است مایان عادت این کشتی را دانستہ ایم تا او را در دریا نہ اندازیم موج ساکن نمی شود قرعہ انداختند بنام یونس علیہ السلام برآمد چند بار قرعہ انداختند ہم بنام یونس علیہ السلام برآمد گفتند تو پیغام بر مرسلے ما ترا در دریا نمی توانیم انداخت یونس علیہ السلام گفت آن بندہ کہ از خواجہ گریختہ منم خود را خواست تا در دریا انداز د ماہی دید کہ دہان کشادہ بہ ہر طرفے کہ میرفت ہمین میدید چارہ ندید خود را انداخت ماہی وے را در دہان گرفت و بہ شکم فرو برد بہ ماہی الہام الٰہی رسید کہ اے ماہی بندۂ بزرگ خود را طعمۂ تو نہ ساختہ ایم فاما در شکم تو باز داشتہ ایم یکروز یا ہفت روز یا بیست روز یا چہل روز فنادی فی الظلمات پس یونس علیہ السلام خواند خدائے تعالےٰ را در تاریکی ہائے تاریکی دریا و تاریکی شب و تاریکی

شکم ماہی وگفتہ اند آن ماہی را ماہی دیگر بخورد یکے تاریکی دریا وتاریکی شکم دو ماہی و در ان شکم این آیت رامیخواند لَآ اِلٰہَ اِلَّآ اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ پس از انکہ این دعا را خواند الہامے رسید بدان ماہی کہ ویرا بیندازپس بیند اختش بہ صحرا وَهُوَ سَقِیْمٌ وا و بیمار وضعیف شدہ بود ہمچون چوزہ مرغ و موے او ریختہ حق تعالیٰ درخت کدو را سبز کرد تا در سایۂ او باشد وآہوے را الہام کرد تا وے را شیر دہد بامداد وشبانگاہ تا قوت شدش وموئیش برآمد پس در خواب رفت وآفتاب بروے تافت چون بیدار شد درخت کدو را دید کہ خشک شدہ بود غمناک شد وحی آمد کہ بر درخت کدو غمناک شدی و بہلاکت چندین ہزار بندگان من ہیچ غمناک نشدی کہ دعائے بد کردی و چون سہ روز یا چہل روز گذشت بر قوم وے بلا، خداے تعالیٰ آمد و بر بالائے ایشان ایستاد مقدار میلی و ناحہائے ایشان سیاہ شد چون دیدند بلا را گلیمہا را پوشیدند و بصحرا بیرون رفتند و زنان و فرزندان خود را بردند و ہمہ کودکان و بچگان ستوران را از مادر ایشان جدا کردند و از یک دیگر بجلی خواستند وحقہائے یکدیگر را کہ گرفتہ بودند باز دادند و گفتند آلٰہی ایمان آوردیم بہ یونس پیغامبر علیہ السلام و دین وے را قبول کردیم واین دعا را خواندند کہ یَا حَیُّ حِیْنَ لَا حَیَّ یَا حَیُّ مُحْیِیَ الْمَوْتٰی لَآ اِلٰہَ اِلَّآ اَنْتَ حضرت باری تعالیٰ توبۂ ایشانرا قبول کرد و بلا ہا را از ایشان بگذرانید و ہمہ مسلمان شدند و دین کافرے را گذاشتند وحضرت یونس علیہ السلام را پیدا کردند و عذر خواستند و عزت او را داشتند و با وی بودند و وعظ ونصیحت او را قبول کردند چون یونسؑ را حق تعالیٰ باز داشت از مکر ایشان و از ہلاک دریا خبر کردم حبیب خود را از ان حال وصبر فرمودش کہ ترا نیز ما از دشمنان نگاہ داشتہ ایم و نگاہ میداریم تو صبر کن بہ رحمت ما کہ ما یار تو ایم وَاِنْ اے وَاِنَّہٗ یعنی بدرستی کہ شان این است وکار این ست کہ یَکَادُ میخواہند محمد

اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنان کہ کافر شدہ اند لَیُزْلِقُوْنَکَ ہر آئینہ از جائے بلغزانند ترا و ہلاک کنند اَلْاِزْلَاقُ وَالزَّلَقُ لغزانیدن بِاَبْصَارِهِمْ بچشمہائے شان یعنی چشم رسانند تر لَمَّا چون سَمِعُوْا شنوند الذِّکْرَ یاد کردن خدائے تعالیٰ را یعنی قرآن راکہ در وے حق ست یا وے یاد دہندہ ست امام نافع لیزلقونک بفتح یا خواندہ است و باقی قرا بضم یا خواندہ اند از لقہ و از لقہ لغزانیدش و دور کرد از جایش یعنی نظر میکند تو بخشم و قہر کہ اگر توانند ترا ہلاک کنند بآن امام کلبی میگوید کہ سبب نزول این آیت آن بود کہ چون کافران قریش ہر حیلہ کہ بود ند کردند بر رسول ما صلی اللہ علیہ وسلم حق تعالیٰ او را نگاہ داشت مردے بود در عرب کہ نام او عبد اللہ بود ۳ روز چیزے نخوردے بعد ازان ہر چیزے را کہ چشم رسانیدے ہلاک شدے کافران ویرا گفتند محمد را چشم رسان تا وے ہلاک شود و ما از وے خلاص شویم و باز رہیم آن ملعون آمد و گفت یا محمد باین خوبی و خوش لہجتی کہ توئی ہرگز ندیدہ ام قصد چشم رسانیدن داشت حق تعالیٰ رسول خود را نگاہ داشت و چشم آن کافر در و اثر نہ کرد رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ اَلْعَیْنُ حَقٌّ یعنی چشم رسانیدن بارادت حق تعالیٰ اثر دارد و امام حسن بصری گفت رحمۃ اللہ علیہ کہ داروے چشم زخم خواندن این آیت است کہ قولہ تعالیٰ وَاِنْ یَّکَادُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَیُزْلِقُوْنَکَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ و ہر چہ در چشم نیک آید باید گفت اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند کافران اِنَّهٗ بدرستی کہ محمد لَمَجْنُوْنٌ ہر آئینہ دیوانہ ست وَمَا هُوَ و نیست این قرآن اِلَّا مگر ذِکْرٌ یاد دہندہ پند دہندہ لِّلْعٰلَمِیْنَ مر جہانیان را در تفاسیر چنین آوردہ است و بخاطر این فقیر چنین می آید کہ احتمال دارد کہ ضمیر ہو راجع باشد برسول ما صلی اللہ علیہ وسلم کہ کافران او را دیوانہ می گفتند و ذکر بمعنی ذاکر باشد واللہ

تعالیٰ علم و قصر قلب باشد یعنی غافل و دیوانہ نیست بلکہ ذاکر است و ناصح و واعظ ہم
عالمیان ست چنانکہ می گوید رجل عدل ای عادل واللہ تعالیٰ اعلم

سُوْرَةُ الْحَاقَّةِ مَکِّیَّةٌ	بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وھی ثنتان و خمسون آیة و فیھا رکوعان

اَلْحَاقَّةُ لا روز قیامت مَا الْحَاقَّةُ ۚ چہ روز قیامت وَمَآ اَدْرٰکَ وچہ دانی
تو اے محمد مَا الْحَاقَّةُ کہ چیست روز قیامت یعنی ہر چند کہ صفت او بیان کنم
ازان بہ ہیبت تر است و سخت تر تا کسے نہ بیند سختی او را نداند اَلْحَاقَّةُ اسم فاعل
است از حق الامر اذا وجب و ثبت ای الساعة الحاقة یعنی ساعتے کہ ثابت است
و واجب است آمدن آن بے شک اَلْحَاقَّةُ مبتدا، وَمَا الْحَاقَّةُ خبرہ ای ای شیئ
ھی تفخیما لامرھا بدانکہ حق تعالیٰ درین سورة بیان کرد عذاب کافران و منکران
قیامت را و ثواب مؤمنان و ترسندگان را و گفت جل جلالہ کَذَّبَتْ دروغ گوی
داشتند مر پیغامبران خود را با آمدن قیامت ثَمُوْدُ قوم صالح پیغامبر علیہ السلام
کہ آب ایشان اندک بود وَعَادٌ و قوم ہود پیغامبر علیہ السلام بِالْقَارِعَةِ
بہ روز قیامت الْقَرْعُ کوفتن الساعة القارعة یعنی ساعتے کہ بکوبد دلہا را
بترس و آسمان را بشگافتن و کوہہا را بگداختن و ستارگان را بریختن چون روز
قیامت را یاد کرد و کسانیکہ بہ قیامت ایمان نیاوردند عذاب ایشان را نیز در
دنیا بیان کرد تا کافران بترسند و از کافری باز ایستند پس گفت جل جلالہ فَاَمَّا
ثَمُوْدُ اما قوم صالح علیہ السلام کہ ثمودیان بودند فَاُھْلِکُوْا پس نیست و ہلاک
گردانیدہ شدند بِالطَّاغِیَةِ بسبب بے فرمانی مر پیغامبران خود را و قبول ناکردن
حکم خدائے تعالیٰ را از روے طاغیہ بہ معنی طغیان باشد اَلطَّغْیُ وَالطغیان از حد
درگذشتن و بقول امام قتادہ رحمۃ اللہ علیہ مراد از طاغیہ صیحہ ست یعنی آواز
سخت عظیم کہ از حد درگذشتہ بود و آن آواز جبرئیل بود علیہ السلام کہ ہمہ ایشان

ایشان بآن آواز ہلاک شدند و بقول دیگر مراد از طاغیہ رجفہ ست یعنی زلزلہ و جنبانیدن زمین کہ ہمہ را بہ زمین فرو برد و بقول دیگر مراد از طاغیہ صاعقہ است یعنی آتش آسمانی کہ آمد و ہمہ را بسوخت **قصہ صالح پیغمبر صلوٰۃ اللہ علیٰ نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام** بدانکہ صالح پیغمبر علیہ السلام بہ پنج پشت بہ نوح پیغمبر علیہ السلام میرسد و او مرد سرخ و سفید بود و از بہترین مردم بود و خویشان بسیار داشت و ہمہ پیغامبران چنین بودہ اند حق سبحانہ و تعالیٰ ویرا بہ پیغامبری فرستاد و بہ قبیلۂ ثمود کہ خویشان وے بودند و درمیان شام و حجاز مے بودند و خانہا در کوہ ساختہ بودند از برائے تابستان و زمستان سنگہارا بریدہ بودند و منزلہا ساختہ بودند و بتان داشتند و می پرستیدند صالح ایشان را بایمان و بندگی حق تعالیٰ خواند ایشان قبول نہ کردند و نہ گفتند لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ صَالِحٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ و از صالح علیہ السلام معجزہ طلبیدند و او می گفتند کہ اگر معجزہ بیارم و شما ایمان نیارید ہمہ بہ عذاب خدائے تعالیٰ ہلاک می شوید این سخن وے را قبول نہ کردند و ایشان را روز عیدے بود کہ با بتان بیرون می آمدند در عیدگاہ خود و بتان را سجدہ میکردند صالح را گفتند تو نیز بہ عیدگاہ ما بیرون آئی و تو خدائے خود را بخوان و ما خدایان خود را بخوانیم صالح قبول کرد چون بہ عیدگاہ رسیدند اتفاق کردند کہ از وے چیزے طلب کنیم کہ نتواند آوردو عاجز شود و در عیدگاہ ایشان سنگے بود بزرگ گفتند ازین سنگ شتر مادہ بیرون آری کہ سیاہ پیشانی و سفید موے و بایال باشد و ویرا بر پیشانی موے ابریشم باشد و آبستن دہ ماہہ باشد و در حال بزاید اگر چنین کنی ایمان آریم تبو و بہ خدائے تو و بتان را بگذاریم و اگر نتوانی آوردن ما دانیم کہ بتو چہ باید کردن چون سخن ایشان را صالح علیہ السلام شنید غمناک شد و از خدائے تعالیٰ شرم داشت تا بخواہد چون چارہ نبود

از ایشان عهد ها گرفت که اگر چنانچه همچنین شترے ازین سنگ بیرون آید شما ایمان آرید چون ایشان عهد ها کردند صالح علیه السلام از خدائے تعالیٰ درخواست کرد ودعا کرد ومؤمنان آمین میگفتند بقدرت خدائے تعالیٰ ازان کوه آوازے آمد وکوه جنبیدن گرفت وآن سنگ نالیدن آغاز کرد وشترے ماده ازوے بیرون آمد بقدرت خداے تعالیٰ همچنانکه ایشان طلب کرده بودند شتر ماده آبستن ده ماهه سیاه پیشانی سفید ایال پرپشم بس بزرگ از یک پهلوے او تا پهلوے دیگر سیصد وبیست ودو گز بود ازان سنگ بیرون آمد وروان شد تا درمیان مردمان رسید بخفتید وبچه آورد بس بزرگ به بزرگی نزدیک بمادر پس روے بصحرانهاد وچریدن آغاز کرد ایشان این همه دیدند وایمان نیاوردند وگفتند صالح جادوگر است اگر قوم وے بنودندے ویرا سنگسار کردندے الٰهی همه راازان انکار منکران نگاهداری وثمود راازبرائے آن ثمد می گفتند که ایشان اندک بودند وثمد آب اندک راگویند وقوم وے عرب بودند وحوضے داشتند که از سنگ وے آب بر می آمد عمق وے بیست قامت مرد بود وهر روز پر آب می شد ایشان بخشش میکردند میان خود وشتر صالح یک روز شتر خوردی همه آب را وهمچندان آن شیر دادی که آب خوردی از پستانهائے وے شیر می رفت هرچند جائے شیر آوردندے پر میشد ویک روز نوبت همه ستوران ایشان بودی روزے که نوبت شتر صالحؑ بودی آب از کوهها آوردندے تا بخوردندی کار برایشان دشوار شد اگر صبر کردندی وایمان آوردندی حق تعالےٰ چشمهائے آب روان کردے وازان شتر ایشان را نفع بسیار بود از شیر وے واز پشم وے واز موے وے هرچند بایستان میگرفتند تا توانگر شدند وشتر درمیان ایشان بود مدتے در تابستان در بلندیها وسردآبها وکوهها بودے واز هیبت وترس او شتران وستوران ایشان برمیدندے و در

بیابان وکوهها فرود آمدندے واز ترس خراب ولاغر شدندے ودر زمستان شتر صالح علیہ السلام در بیابان وکوهها بودے واز ترس وے ستوران ایشان بر بالاے کوهها رفتندے وهلاک شدندے آن شتر رحمت خدائے تعالےٰ بود چون شکر نه گفتند بلائے شد ودر میان ثمودیان دو زن بودند بغایت خوبروے ومال بسیار داشتند از همه انواعها گوسفندان وشتران وغیره شان بود یکے را صدوقه نام بود ودیگرے را عنیزه گفتندے ودو مرد بودند که بر ایشان عاشق بودند وخواستگاری می کردند یکے را قدار نام بود وے عاشق صدوقه بود ودیگرے را مصدع نام بود ووے عاشق عنیزه بود وهردو مال بسیار داشتند هردو مهمان آمدند به خانهٔ این زنان واین دو زن دشمن صالح بودند وکافره بودند وبسیار سعی میکردند بکشتن شتر صالح علیه السلام از برائے مال خود صدوقه گفت آب نداریم که شما را مهمان داری کنیم وشراب دهیم از بهر آنکه امروز نوبت شتر صالح پیغمبر علیه السلام است وهیچ کس آب نمیتواند گرفت وعنیزه گفت که اگر در میان مردان ما بودے مردے که شتر را بکشتے آب بسیار شدے فاما در میان مردان ما کسے مرد نیست قدار ومصدع گفتند که اگر ما شتر را بکشیم ما را چه میدهید هردو زن گفتند که ما وهمه مال ما از آن شما هاست وهردو زن نقاب از روئے خود برداشتند چنان خوب صورت بودند که نهایتے نبود فرمودند خانهٔ دختران وکنیزکان را که خود را بدیشان نمایند وآن هر دو بدبخت را شراب بسیار دادند تا مست شدند ورفتند ویاران خود را که کافر بودند ویاران ایشان هفت کس بودند نه تن شدند وشراب خوردند وهمه مست شدند ورفتند در آن راهے که شتر میرفت تا آب خورد وآن را چون کوچه بود کمین کردند چون شتر پیدا شد برخواستند وبه شمشیر ها حمله کردند شتر نیز حمله با ایشان کرد گریختند قدار که از پس شتر کمین کرده بود برخواست وپائے راست شتر را تیر پرتاب کرد ومصدع تیر انداخت وپائے چپ شتر را برید شتر بروی او افتاد آمدند وشتر را کشتند بچه شتر چون دید که مادر وی را کشتند بگریخت وبکوه آمد بعده گوشت را بخش کردند وبه خانها بردند چون خبر به صالح رسید صالح علیه السلام دور بود با مؤمنان بیامدند ودیدند که حال چنان شده بود بچهٔ شتر

چون صالح را دید بگریست و سه بار بانگ زد گفت دریغ مادر من و همه زان سنگ که مادر من بیرون آمده بود در آمد و ناپدید شد صالح علیه السلام گفت که سه روز دیگر عذاب بیاید به شما و این در شب آنگاه چهار شنبه بود گفت روز اول رویهای شمایان زرد شود و روز دوم سرخ شود و روز سوم سیاه شود و بعد از ان همه هلاک شوید چون این بگفت کافران قصد کردند که صالح علیه السلام را بکشند چون باین قصد رفتند فرشتگان ایشان را در راه هلاک کردند چون روز شد کافران دیگر گفتند که ایشان را صالح کشت ما نیز وی را بکشیم لشکر بسیار جمع کردند و رفتند تا صالح علیه السلام را بکشند قوم صالح ایشان را گذاشتند و گفتند صبر کنید اگر سه روز دیگر عذاب بیاید خود شما همه هلاک شوید و اگر نیاید بعد از ان شما صالح را هلاک کنید بازگشتند صباح پنجشنبه بود که روی هاء ایشان زرد شد و روز آدینه سرخ شد و روز شنبه سیاه شد روز یک شنبه بود که زمین بجنبید و از آسمان آوازی پیدا شد و آتشی آمد و همه هلاک شدند مگر یک زن که بجای مانده بود و همه را دیده و وی را پای داد ندتا وی رفت و مردم را خبر کرد و وی نیز هلاک شد و از قوم صالح آنها که ایمان آورده بودند هیچ کس هلاک نشد بعده صالح ع‍م گفت قوم خود را که ازین جا می باید رفت که اینجا قهر خدائے تعالے ظاهر شده است همه مومنان احرام بستند و به صالح علیه السلام بحرم مکه آمدند و همان جا مقیم شدند تا ازین عالم نقل کردند این قصه را بیشتر از کواشی و تیسیر نقل کرد نصیب درویش این است که از صحبت اهل دنیا پر حذر باشد و اهل حق را انکار نه کند و نگاه داشت شریعت کند و از بدعت و ضلالت دور باشد وَأَمَّا عَادٌ واما عادیان که قوم هود پیغامبر بودند علیه السلام و هود پیش از صالح بوده است فَأُهْلِكُوا پس هلاک گردانیده شدند بِرِيحٍ بباد صَرْصَرٍ سرد سخت آواز و قیل باد سرد عَاتِيَةٍ سرکش و بے فرمان بر خازنان باد الْعُتُوُّ وَالْعَتِيُّ از حد در گذشتن و بغایت تیزی رسیدن و در حدیث است که هیچ وزیدن باد نیست و قطرهٔ باران نیست

مگر بمقدارے که فرشته بروے موکل است مگر به عادیان و باران و طوفان نوح که بے انداز بود سَخَّرَهَا برگماشت حق تعالیٰ آن باد را و فرستادش عَلَيْهِمْ بر عادیان التسخیر فرمانبردار گردانیدن و برگماشتن سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَّثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز حُسُومًا یعنی همه نیکی را از ایشان برید و همه را هلاک کرد حسوما مصدر باشد به معنی بریدن یا جمع حاسم باشد روزهائے بریده که باد در وے پیاپے باشد الحسم بریدن و داغ کردن حسوما مصدر روے أَيْ يَحْسِمُ حُسُومًا أَوْ يَقْطَعُ قَطْعًا أَوْ جَمْعُ حَاسِمٍ صفت ثمانیه ایام أَيْ مُتَتَابِعًا وَقُرِئَ حَسُومًا بِفَتْحِ الْحَاءِ حَالٌ این هشت روز در آخر زمستان بود که آن را ایام عجوز خوانند زیرا که عجز آخر چیزے باشد یا از جهت آنکه درین روزها پیرزنے از عادیان در غارے در آمده بود از باد گریخته روز هشتم باد دران غار در آمد و آن پیرزن را بیرون آورد و هلاک کرد از بهر آن این روزها را ایام عجوز گویند فَتَرَى پس دیدی تو اے محمد یا هر کس که بیند الْقَوْمَ آن مردمان را یعنی عادیان را فِيهَا دران روزها یا دران شبها صَرْعَىٰ هلاک شدگان و افتادگان جمع صریع الصرع افگندن كَأَنَّهُمْ گویا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهاے درخت خرما اند جمع عجز خَاوِيَةٍ میان تهی و افتاده بعضے در درازی همچون درخت خرما اند که بوسیده باشد و باد او را از بیخ برکنده باشد و انداخته الخوی والخواء افتادن و تهی شدن فَهَلْ آیا پس هیچ تَرَىٰ مے بینی یا محمد لَهُمْ مر ایشان را مِّن بَاقِيَةٍ کسے که باقی مانده باشد از ایشان یعنی هیچ کس از ایشان باقی نمانده نسل ایشان منقطع شد پس هر که کافر شود اے محمد بتو همچنین خواهد شد **قصهٔ عادیان** بدانکه عادیان از اهل یمن بوده اند در احقاف یعنی در ریگهاے بودند و تابان داشتند حق سبحانه و تعالیٰ هود پیغمبر علیه السلام را برایشان فرستاد و فرمود ایشان را تا بت پرستی را بگذارند و ظلم نه کنند ایشان قبول نکردند وے را به پیغمبری و کافر شدند و فساد کردن آغاز کردند در زمین عرب حق سبحانه

تعالیٰ باران را از ایشان باز داشت سه سال قحط در میان ایشان پیدا شد هفتاد کس را
به مکه فرستادند تا دعا کنند و باران خواهند و در مکه آن وقت عمالقه بودند یعنی فرزندان
عملاق که نبیرهٔ نوح بودند به مکه رفتند و مدتے بودند بعد از ان خواستند تا دعا کنند یکے
در میان ایشان مسلمان بود از قوم هود علیه السلام مرثد نام او گفت شما را دعا
سود نمیدارد سخن پیغامبر خود را قبول کنید و دین حق را قبول کنید تا خلاصی یابید ایشان سخن وی را نشنودند
و وی را از خود دور کردند. و رفتند مرثد در عقب ایشان میرفت تا رسیدند به صفا
و مروه و دعا کردند که ای خدای هود اگر هود راست میگوید ما را باران بده و ما از برائے
باران آمده ایم پس حق تعالیٰ سه پارهٔ ابر را فرستاد یکے سفید و یکے سرخ و یکے سیاه
و آوازے شنودند که کدام می باید قبول کنید گفتند ابر سیاه را که باران بیشتر دارد
قبول کردیم آوازے شنیدند که قبول کردید بلاے خدائے تعالیٰ را که همه چیزها بسوزد
و خاکستر گرداند آن ابر به فرمان خدائے تعالیٰ پیدا شد بولایت ایشان همه شاد
شدند که باران آمد و کسان ما را دعا قبول شد و زبان تشنیع و طعنه بر هود کشادند که
اینک باران آمد تو مے گفتی که بلا خواهد آمد وحی آمد به هود علیه السلام که بگوئے که
این بلائے خدائے تعالیٰ است بادے است که در وے بلا است حق تعالیٰ وحی فرستاد
به باد عقیم که در زمین چهارم می باشد پس بیرون آمد مقدار سوراخ بینی فراخ
شاخ فرشتگان که بر باد موکل اند گفتند الٰهی این باد همه روئے زمین را هلاک خواهد کرد
وحی آمد به باد که باز گرد و به مقدار سوراخ انگشتری بیرون آئے و به هود علیه السلام
وحی آمد که خطے بکش و تو و مومنان در میان آن خط باشید به فرمان خدائے تعالیٰ از ان باد
بادے خوش در میان آن خطه در آمدی که هیچ ضرر به مومنان نه رسیدی و به هر چه آن باد
رسیدی بسوختے و خاکستر شدے و عادیان بس بلند بودند و با قوت بودند همه ستوران و زنان
و فرزندان خود را در درّهٔ کوهے در آوردند بر سر آن دره صف زدند که باد را نگذاریم که

در آید حق تعالی باد بر ایشان گماشت تا ایشان را بر میداشت و بر هوا میبرد و بر زمین می زد هلاک میکرد تا همه هلاک شدند مگر خلجان کر کلانتر ایشان بود هود علیه السلام پیش وے آمد گفت اے خلجان ایمان آر به خدائے تعالی گفت اے هود آنچه شیرانند که در میان باد می آیند و قوم مرا هلاک کنند هود گفت آن شیران نه اند بلکه فرشتگان عذاب اند خلجان گفت که این همه جادو هائے تست من ایمان نمی آرم باد ویرا بر داشت و بر زمین زد هلاک کرد و همه مالهای ایشان را هلاک کرد و مرتد که ایمان آورده بود از مکه آمد و خبرها گفت مومنان شاد شدند و یقین شان زیادت شد نصیب من و تو این ست که بجان و دل و ظاهر و باطن احکام اسلام را قبول کنیم تا در امان باشیم این قصه از تفسیر تیسیر آورده شد وَجَاءَ و آورد فِرْعَوْنُ آن کافر ملعون که دعوی خدائی میکرد وَمَنْ قَبْلَهُ و آن کسانیکه پیش از وے بودند وَمَنْ قِبَلَهُ نیز خوانده و این قرأت حمزه و کسائیست و معنی وے این ست که آن کسانیکه یار وی بودند و پیروی بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و دیهها زیر و زبر کرده شده یعنی دیهه ها و شهر هائے قوم لوط علیه السلام بِالْخَاطِئَةِ خطا و کفر و گناه الخاطئة مصدر و قیل بالافعال ذات الخطاء یعنی فرعون و کافران دیگر آوردند جاده آمدش و جاء به آوردش فَعَصَوْا پس بے فرمانی کردند رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده پرورد گار شان را فَأَخَذَهُمْ پس گرفت شان خدائے تعالی أَخْذَةً گرفتنی رَّابِيَةً سخت و غالب و زیادت شونده الربو افزون شدن قوم فرعون را خدائے تعالی به دریا غرق کرد چون سخن موسیٰ علیه السلام را که پیغامبر خدائے بود نشنیدند و ایمان نیاوردند و قوم لوط به زمین فرو برد چون سخن پیغمبر خود را نشنودند و ایمان نیاوردند پس هر که سخن خدائے تعالی و رسول وے را نشنود و قبول نه کند کافر باشد و بعذاب دنیا و آخرت مبتلا گردد و قصه فرعون بیاید إِنْ شَاءَ اللَّهُ تعالی **قصهٔ لوط پیغامبر علیه السلام** در تفسیر تیسیر آورده است که امام سدی رحمة الله علیه گفت که لوط پیغمبر پسر عم حضرت

ابراهیم خلیل الله بود صلوٰة الله علیه و در کواشی آورده است که برادر زادهٔ ابراهیم بود حق سبحانه و تعالیٰ وے را به پیغامبری فرستاد به پنج شهر که در زمین شام بود و اهل آن شهرها چهار صد هزار کس بودند یا چهار صد بار هزار هزار مرد و بیست سال لوط علیه السلام در میان ایشان بود و ایشان را دعوت کرد ایمان نیاوردند و در شهرهائے ایشان نعمت بسیار شده بود و در شهرهائے دیگر قحط بود مردم به غله خریدن مے آمدند هر که پیش لوط علیه السلام می آمد طعام میداد لوط را ازین طعام باز داشتند و گفتند مردم را طعام مده ابلیس علیه اللعنه خود را بصورت بچهٔ امرد ساخت و پیش ایشان آمد آن قوم را بکار بد خواند و گفت هر که بشهر شما بیاید از غریبان از برائے غله خریدن این کار بد بوے کنید تا بار دیگر نیاید چون این کار در میان ایشان بسیار شد زمین به نالید و آسمان نیز بنالید پس حق سبحانه تعالیٰ دوازده فرشته و بقولے ده و بقولی سه فرشته را فرستاد و جبرئیل و میکائیل علیه السلام با ایشان بودند اول پیش ابراهیم علیه السلام آمدند و ابراهیم را باسحاق پیغامبر علیه السلام مژده دادند که حق سبحانه و تعالیٰ بوے فرزندے خواهد داد از ایشان ابراهیم علیه السلام پرسید دیگر بچه کار آمده اید گفتند که ما را فرستاده است تا قوم لوط را هلاک کنیم که ایشان کارهاے بد میکنند و به مردمان نزدیکی میکنند و کبوتر بازی میکنند و قمار بازی میکنند و جنگ سنگ میکنند و غریبان را از غله خریدن باز میدارند و طعام با ایشان نمی دهند و سخن پیغامبر خود نمی شنوند پس ابراهیم علیه السلام گفت که اگر در میان ایشان صد کس بودے که این کارها نه کردے عذاب با ایشان رسیدی گفتند نے گفت اگر پنجاه کس بودے یا ده کس این عذاب رسیدی گفتند که نے فرشتگان گفتند در میان ایشان لوط و دختران وے مسلمانند پس ما ایشان را نجات دهیم فاما عروس وے کافره است او را هلاک خواهیم کرد فرشتگان رفتند چون به دهقانی لوط رسیدند دختران وے را دیدند که ایشان دوازده تن بودند که غلها را آب میدادند

فرشتگان بصورت تہائے جوانان امرد خود را بایشان نمودند فرشتگان ازین دختران پرسیدند
کہ ہیچکس باشد کہ مارا مہمانداری کند گفتند نے مگر پدر ما لوط پیغامبر علیہ السلام ست گفتند
بما نمائید آنہا رفتند تا بہ منزل لوط رسیدند عروس لوط آن بدکرداران را خبر کرد از مہمانان
آن قوم آمدند صورتہا دیدند کہ ہرگز ندیدہ بودند از خوبی و آن قوم گرداگرد آن خانہ را
گرفتند لوط بیرون آمد و ایشان را نصیحت کرد و گفت مرا فضیحت مکنید پیش مہمانان من اینک
دختران من نکاح کنید و بخواہید ایشان گفتند مارا بہ نکاح دختران تو رغبت و حاجت نیست
و تو میدانی کہ ما چہ میخواہیم لوط گفت کاشکے مرا قوت بودی یا لشکرے بودے تا بہ شما جنگ کنمی و
نگذارم تا قصد بد کنید بہ مہمانان من عروس لوط آب گرم کرد و بر سر مہمانان ریخت تا بیرون
آیند این آب بر سر کافران ریخت و ہمہ را مرض برص پیدا شد جبرئیل دران حال خود را ظاہر
کرد بہ لوط و گفت مترس کہ ما فرشتگانیم آمدہ ایم تا ایشان را ہلاک کنیم در را بکشای تا در آیند
چون در کشادہ شد کافران در آمدند ہمہ کور شدند باز گشتند و گفتند کہ لوط جادوگران را
آوردہ است ما فردا وے را باین مہمان ہلاک کنیم پس جبرئیل لوط را فرمود کہ اہل خود از میان
این قوم بیرون رو کہ صبحدم عذاب با ایشان خواہد رسید لوط گفت ازین زودتر میخواہم
فرشتگان گفتند صبحدم نزدیک است لوط با دختران بیرون رفت عروس وے با ایشان
نہ رفت جبرئیل چہار شہر را بر پر خود برداشت و یکے را بگذاشت چون ایشان کارہاے بد
می کردند و بالا بردشان چندانکہ فرشتگان آواز مرغ و سگ را شنودند در آسمان بعدہ
بالا را نشیب کرد و نشیب را بالا کرد و بر سر ایشان سنگ را از سجین یعنی از دوزخ فرود
آمد یعنی خشت پختہ از دوزخ سجیل مے آوردند و می انداختند چون عروس لوط آواز کافران
را شنود سر بر کرد و گفت اے دریغ از قوم من سنگے بر سرش آمد و ہلاک شد و این عذاب
از ظالمان این است دور است چنانکہ خدائے تعالے فرمود پس لوط دختران را پیش
ابراہیم برد و ابراہیم علیہ السلام آن دختران را بشوہران مومن داد ہمہ پیغمبران بنی اسرائیل

ازنسل ایشان پیدا شد نه نصیب من و تو ازین قصه این ست که ازین کارهای بد توبه کنیم و از ظلم وستم دور باشیم و رسول گفت صلی الله علیه وسلم لَا یَنظُرُ اللّٰہُ تَعَالٰی اِلٰی رَجُلٍ اَتٰی رَجُلًا اَوِ امْرَاَۃً فِیْ دُبُرِھَا یعنی به نظر رحمت حق تعالیٰ نظر نه کند به کسے که به مردے نزدیکی کند یا به زنے از راه پس و این حدیث در مصابیح مذکورست و این قصه را از کواشی و تیسیر آورده شد و از قصهٔ نوح نیز خبر کرده شد گفت جل جلاله اِنَّا بدرستی که ما لَمَّا چونکه طَغَی بے فرمانی کرد الْمَآءُ آب در طوفان نوح علیه السلام و روے زمین را آب گرفت حَمَلْنٰکُمْ بر داشتیم پدران شمار او شمار اکه در پشتهای ایشان بودید اَلْحَمْلُ کسے را بر ستور خود نشایندن و بر داشتن فِی الْجَارِیَۃِ ۵ در کشتی که میرفت بر روے آب الجاریة والجواری لِنَجْعَلَھَا تا گردانیم کشتی را یعنی نجات مر مؤمنان را در کشتی و ہلاک کردن مر کافران را که بیرون کشتی بودند لَکُمْ مر شمارا تَذْکِرَۃً یاد دهنده و پند دهنده و وعظ مر مومنان را و ترسانیدن مر کافران را وَّتَعِیَھَا و تا یاد گیرد قصهٔ این کشتی نوح را الوعاء نگاه داشتن اُذُنٌ گوشی وَّاعِیَۃٌ یاد گیرنده تا پند باشد مر مؤمنان را این نجات دادن مؤمنان و ہلاک کردن کافران این آیت آمد رسول گفت علیه الصلوٰة والسلام یا علی از خدائیتعالیٰ خواستم تا گوش ترا چنین گرداند که ہیچ چیز را فراموش نه کنی بعده ہیچ چیز را فراموش نه کرد قصهٔ نوح را بیان کرده شود در سورهٔ اِنَّا اَرْسَلْنَا اِنْشَاءَ اللّٰہُ تَعَالٰی چون قیامت را بیان کرد و منکران او را یاد کرد و از ان حال خبر کرد و گفت جل جلاله فَاِذَا پس چون نُفِخَ دمیده شود فِی الصُّوْرِ در صور نَفْخَۃٌ وَّاحِدَۃٌ یک دمیدن و آن دمیدن اول است و بقول ابن عباس رضی الله عنهما دمیدن دوم است وَّحُمِلَتِ و چون برداشته شود الْاَرْضُ زمین را وَالْجِبَالُ و کوهہاے زمین را وانچه در روے است و کوهہا را بردارد باد سخت یا فرشتگان یا به قدرت حق تعالیٰ

بے سببے بر داشته شود در کشاف چنین آورده است فَدُكَّتَا پس زده شود زمین و کوهها را بر یک دیگر دَكَّةً وَّاحِدَةً به یکبار زدنی و به قول امام حسن بصری رحمة الله علیه کوهها چون گردے گردد و بروے کافران نشیند فَيَوْمَئِذٍ پس دران روز در روے دو دمیدن باشد در عقب دمیدن دوم وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ افتد افتنده یعنی قیامت بیاید بدانکه صور بر شکل شاخیست درازی وے سی هزار ساله راه ست و گردوے ده هزار ساله راه و مرویرا هفت شاخ است درازی هر شاخ هزار ساله راه است و در هر شاخ سوراخهاست همچون زنبور خانه در شاخ اول جاهائے فرشتگان باشد و در دوم جاهائے پیغمبران باشد و در سوم جاهائے صدیقان باشد و در چهارم جاهائے شهیدان باشد و در پنجم جاهائے عامۂ مومنان باشد و در ششم جاهائے کافران باشد از آدمیان و پریان و دیوان و در هفتم جاهائے همه مخلوقات دیگر باشد بدانکه در تنبیه الغافلین آورده است که در یک روایت از رسول علیه السلام سه دمیدن است و در یک روایت دو دمیدن است دمیدن اول را فزع گویند یعنی ترس كما قال الله تعالى وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و آن چنان باشد که اسرافیل در صور در دمد و بگوید اِنْتَبِهُوْا اَيُّهَا الْغَفَلَةُ یعنی باخود آئید اے غافلان چون این آواز بشنوند ترسے و بیمے در خلق او فتد و همه کس کارها بگذارند و زلزله در زمین او فتد و همه برین حال بمانند چندانکه خدائے تعالے خواسته باشد باز خلق بکارها مشغول گردند و عمارتها کنند تا چهل سال یا بیشتر یا کمتر و همه روئے زمین کافر گردند و یک مومن نماند انگاه اسرافیل علیه السلام را فرمان آید تا صور بار دیگر بدمد و آن دمیدن مردن باشد كما قال الله تعالى وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ درین دمیدن بگوید اسرافیل ع اے جانها بیرون آئید از قالبها همه خلق بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام

وبردارندگان عرش و باز جان همه را بگیرد و ملک الموت ماند او را حق سبحانه وتعالیٰ
بمیراند خطاب رب الارباب در رسد لمن الملك اليوم یعنی ملک کراست امروز هیچکس
نه باشد که جواب دهد حق سبحانه وتعالیٰ خود جواب گوید لله الواحد القهار یعنی
ملک مر خدائرا است که یکے است ویگانه است در ذات وصفات خود وسخت قهر کننده است
بر دشمنان خطاب رسد که کجایند جباران ومتکبران ومشرکان وفرعون صفتان و
فرزندان ایشان پس زمین را کشاده کنند وهموار نمایند چنانکه ادیم را یعنی نخیتیانی را باز کشند وچون
آن وقت شود که خلق را زنده گردانند از بحر الحیوان وآن دریا ئیست در زیر عرش
واز آن دریا باران بارد چهل روز همچون آب منی وقالبهائے همه خلائق پدید آید اول
کیسکه زنده شود اسرافیل بود فرمان شود تا در صور در دمد وآن دمیدن بعث باشد
وبگوید ایتها العظام البالية وايتها العروق المنقطعة وايتها الاوصال
المتفرقة قوموا الفصل القضاء یعنی اے استخوانهائے بوسیده وریزه ریزه شده
زنده شوید از برائے حکم خدائے تعالیٰ پس جانها نیز از صور بیرون آیند چنانکه زنبور در
میان آسمان وزمین پر شود وهر جانے بقالب خود در آید وزنده شود واز گورها بیرون
آیند اول کیسکه زنده شود واز زمین برخیزد مصطفیٰ باشد صلے اللہ علیہ وسلم نصیب عارف
این است که همه عالم را مظاهر شناسد که به یک دمیدن بمیرند وبه یک دمیدن زنده
شوند این از اسرافیل نیست از رب جلیل است **مثنوی** اے قبا پوشیدگان از زیر پوست
باز گردید از عدم ز آواز دوست * مطلق آن آواز خود از شه بود * گرچه از حلقوم عبد الله بود
وهمچنین اولیاء الله نیز مظاهر اند بر دلهائے طالبان که زنده شوند بحیات ابدی ببرکت
ایشان وحیات ابدی از انفاس مبارک ایشان ودلهای منکران بمیرند بنظر قهر ایشان

نظم

بین که اسرافیل وقتند اولیا	مرده را زیشان حیات است ونما
جانهائے مرده اندر گور و تن	بر جهد ز آوازشان اندر کفن

گوئید این آواز آوازِ خدا است	زنده کردن کار الطافِ خداست
چون شدی من کان للّٰہ او لہٗ	من ترا باشم کہ کان اللّٰہ لہٗ
رو کہ بی یسمع و بی یبصر توئی	سر توئی چون صاحب این سر توئی

وَانْشَقَّتِ السَّمَآءُ و شگافته شود آسمان فَهِيَ پس این آسمان محکم و بے نظیر يَوْمَئِذٍ دران روز دران وقت وَّاهِيَةٌ سست باشد و پاره پاره شود اَلْوَهِيُ سست شدن وَّالْمَلَكُ عَلٰٓى اَرْجَآئِهَا و فرشتگان بر کرانهائے آسمان باشند دران حال ایستاده تا چه فرمایند ایشان را جمع رجا ریا فرشتگان بر کرانهائے زمین ایستاده باشند و صفان زده باشند و خلائق درمیان ایشان باشند وَيَحْمِلُ و بر دارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ بر بالائے خلائق يَوْمَئِذٍ دران روز دران وقت ثَمٰنِيَةٌ هشت فرشته در کشاف آورده است که رسول ما صلی اللہ علیہ وسلم گفت که بر دارندگان عرش حالی چهار فرشته اند چون قیامت شود به فرمان خدائے تعالیٰ هشت شوند پایهائے ایشان در زمین هفتم باشد بعضے از ایشان بصورت آدمی و بعضے بصورت شیران و بعضے بصورت گاؤ و بعضے بصورت کرگس و در روایت دیگر آن است که هر هشت بصورت بز کوهے باشند از میان سم ایشان تا زانو هفتاد هزار ساله راه باشد چهار از ایشان این تسبیح میگویند سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ و چهار دیگر این تسبیح میگویند سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ و امام ضحاک گفت که بر دارندگان عرش هشت صفت باشد که شمار ایشان را حق تعالیٰ داند يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُوْنَ دران روز عرض کرده شوید از برائے جزا و حساب اَلْعَرْضُ چیزے پیش کسے آوردن لَا تَخْفٰى پوشیده نماند مِنْكُمْ از شما خَافِيَةٌ هیچ پنهانے نصیب درویش این است که ظاهرش همچو باطنش و باطنش همچون ظاهرش باشد در خبر است که در قیامت خلق را سه بار عرض باشد و عرض از برائے

عذر و مجادله باشد و عرض دیگر از برائے خواندن نامہا نصیب درویش این ست کہ در دنیا
حساب خود بکند و از بدیہا توبہ کند ہر روز از نماز دیگر تا نماز شام بہ محاسبہ و استغفار مشغول
باشد فَأَمَّا مَنْ پس اما آن کس کہ أُوتِيَ دادہ شود كِتَابَهُ نامہ اش را بِيَمِينِهِ
بدست راستش فَيَقُولُ پس بگوید هَاؤُمُ بگیرید این نامہ مرا اقْرَءُوا بخوانید كِتَابِيَهْ
نامۂ مرا این سخن از غایت شادی و از بسیاری طاعت پذیرفتہ و ثوابہا کہ دران
نامہ باشد دوستان خود را این گوید إِنِّي بدرستی و راستی کہ من ظَنَنْتُ دانستہ
بودم بہ یقین أَنِّي مُلَاقٍ این را کہ من خواہم رسیدن حِسَابِيَهْ بشمار خود
از برائے آن بطاعت مشغول شدم و از گناہ دور بودم از برائے این نامۂ من
بدست راست دادند نصیب درویش این ست کہ یقین کند بہ حساب دادن کتاب
و بموجب آن عمل کند پس از حال او خبر داد و گفت جل جلالہ فَهُوَ پس او فِي عِيشَةٍ
در زندگانی باشد رَاضِيَةٍ راضی و خوشنود باشد ازان زندگانی فِي جَنَّةٍ در
بہشتے باشد عَالِيَةٍ بلند مقامے یعنی در آسمان یا بلند باشد درجات آن یا بلند باشد
کوشکہائے آن و درختان آن در کشاف چنین آوردہ است قُطُوفُهَا میوہ ہای درختان
آن بہشت دَانِيَةٌ نزدیک باشد اگر خواہد خفتہ یا ایستادہ بگیرد آن میوہ ہا را الْقِطْفُ
بالکسر میوہ و الْقَطْفُ بالفتح گرفتن میوہ از درخت بزودی گفتہ شود این بہشتیان را
كُلُوا بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید هَنِيئًا گوارندہ باد یعنی بے زحمت و رنج زبول
باشد و نہ غائط و نہ بیمارے بِمَا أَسْلَفْتُمْ بہ سبب آنچہ پیش فرستادید از اعمال نیک
از نماز و روزہ و حج و غیر آن الاسلاف پیش فرستادن فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ در روز
ہائے گذشتہ یعنی در دنیا محنت و رنج کشیدید امروز جزائے آن را بگیرید الخلو تہی شدن
و گذشتن ابن عباس رضی اللہ عنہما گفتہ است کہ این در حق روزہ داران ماہ رمضان باشد
در روزہائے گرم و رسول علیہ السلام گفت یکے از درہائے بہشت را نام ریان ست ہر کہ ازان

درد را آید هرگز تشنه نشود و ازان در روزه دران ماه رمضان در آیند و بس حق سبحانه وتعالیٰ
گوید یا اولیائی طال ما نظرت الیکم فی الدنیا یعنی اے دوستان من شمارا
بسیار دیدم در دنیا لبهائے خشک شده از تشنگی و شکمها بپشت چفیده از گرسنگی و چشمهائتان
بمغاکی او فتاده از سبب بیداری در طاعتهائے من امروز در نعمت باشید جاوید بخورید و
بیاشامید گوارنده در کشاف چنین آورده است و در تفسیر وسیط نیز آورده است که رسول
علیه السلام گفت قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة احدکم
الا بجواز بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من عند الله تعالیٰ لفلان
ابن فلان ادخلوه فی جنةٍ عالیة قطوفها دانیة نصیب درویش این است
که در عمل کوشد و جزائے آن از فضل الٰهی بیند نے از عمل قال امام القشیری رحمة الله
علیه الحقیقة ترك ملاحظة العمل لا ترك العمل و خواجه عبد الله انصاری
بسفر باید عمل را رہا مکن لیکن گران بها مکن چون صفت مومنان فرمود صفت آن کسان
که نامه بدست چپ ایشان داده شود نیز یاد کرد و گفت جل جلاله وَاَمَّا مَنْ واما
آن کس که اُوْتِیَ داده شود کِتَابَهٗ نامه او را بِشِمَالِهٖ بدست چپ وی فَیَقُوْلُ
پس بگوید که یٰلَیْتَنِیْ اے کاشکے من لَمْ اُوْتَ داده نشدمے کِتَابِیَهْ نامه خود را
وَلَمْ اَدْرِ مَا و ندانستمے من حِسَابِیَهْ که چیست شمار من یٰلَیْتَهَا کاشکے این
دمیدن در صور که بسبب آن زنده شدم کَانَتِ بودی الْقَاضِیَةَ حکم کننده بر
مردن من وقیل القاضیة مرگ یعنی کاشکے من زنده نشدمے تا این بلا را ندیدمے و رنج
حساب نه کشیدمے اگرچه در گور عذاب بود اما این عذاب ازان سخت تر است مَآ
اَغْنٰی عَنِّیْ سود نداشت مَالِیَهْ مال من یا حسود داشت مرا مال من هَلَكَ عَنِّیْ
نماند مرا و هلاک شد سُلْطَانِیَهْ حجت من و قدرت من و سلطنت من نے مال ماند و
نے یار و مدد لشکر هیچ سود نداشت فقیر و ذلیل گشتم نصیب عارف آنست که عزت از

خدائے تعالی جوید و مال سلطنت و مہتری و سروری را در راہ او باز دنا عزیز دنیا و عقبے باشد چون این توجہ کنند فرمان آید از رب العزت جل جلالہ کہ اے فرشتگان عذاب خُذُوْهُ بگیرید ش فَغُلُّوْهُ پس غل نہیدش و دو دستہائے او را با گردنش در غل در آرید الغل دست با گردن بستن و قیل بسوزیدش ثُمَّ الْجَحِيْمَ پس در دوزخ صَلُّوْهُ در آریدش ثُمَّ فِيْ سِلْسِلَةٍ پس در زنجیرے کہ ذَرْعُهَا درازی وے الذرع بگیر پیمودن و قیل درازی سَبْعُوْنَ ذِرَاعًا ہفتاد گز باشد فَاسْلُكُوْهُ پس در کشیدش امام حسن بصری گفت اگر یک حلقہ از ان زنجیر بر کوہ نہند کوہ بر خود بگداز د و بقول بعضے ہر کافرے را با دیو او در یک زنجیر کشند و بقول بعضے یک زنجیر باشد کہ ہمہ دوزخیان را در وے کشند و درازی وے را حد و نہایت نہ باشد و نہایت وے را خدائے داند و بس گفتہ اند ہفتاد گز از برائے مبالغہ باشد و حکمت این زنجیر این باشد کہ چون آتش ایشان را بر اندازد و فرشتگان عذاب مر ایشان را بگیرند و بدوزخ اندازند و کعب احبار گفت رضی اللہ عنہ کہ اگر ہمہ آہنہائے دنیا را بر کشند برابر یک حلقہ از ان زنجیر باشد و این زنجیر را در دہان دوزخے اندازند و از راہ دیگر بیرون آرند و باقی را بر گردنش بہ پیچند نعوذ باللہ من ذلک **حکایت** امام فخر رازی رحمۃ اللہ علیہ روزے در درس نشستہ بود ناگاہ دیوانہ از در در آمد بہ شکل عجب و گفت اے امام خدائے تعالی را شناختہ این چندین تصنیف و تالیف چیست و ترا چہ سود دارد و از پیش امام ناپیدا شد یعنی بطریق مشاہدہ کہ آن راہ انبیا و اولیاے خاص حضرت ہست خدائے را بشناس جذبہ در امام پیدا شد طالب آن درویش شد و درس را ترک کرد گفتند این درویش شیخ نجم الدین [illegible] ہست امام از ہرات بجانب سبحان روان شد چون رسید دید کہ آن درویش بر بالائے منبر این آیت را تفسیر میگوید خُذُوْهُ فَغُلُّوْهُ ثُمَّ الْجَحِيْمَ صَلُّوْهُ ثُمَّ فِيْ سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُوْنَ

ذِرَاعًا فَاسْلُكُوْهُ درویش گفت الٰہی ببیت حلقہ بس باشد این دیوانہ را
این ہمہ زنجیر در زنجیب چیست ❖ فریاد از امام بر آمد و بر بالائے منبر شد و بر دست
شیخ توبہ کرد و از اصحاب شیخ شد شیخ فرمود کہ مقراض بیارید تا موے پیشانی فخر را
بگیرم امام گفت آن فخر ما باشد نظم گر خبر در راہ او دیدہ بینی بدی ❖ فخر رازی راز دار دین بدی
لیک چونکہ او من لم یذق لم یدر بود ❖ علم تحصیلات او حیرت فزود ❖ اے درویش سخنے بخاطر این
فقیر می آید گوش دار چون عنایت ابدیہ حضرۃ پروردگار بہ بندہ رسد خطاب رسد کہ
اے فرشتگان رحمت این بندہ را بگیرید و غل بندگی برگردنش نہید و ز آتش محبتش در آرید
و زنجیرہائے نور برگردنش نہید و وی را پیش عاشقان ما برید تا در میان ایشان باشد
وے از آن ما و ما از آن وے از کرم وے امید واریم کہ ما را باین سعادت برساند مثنوی

ہر کجا شمع بلا افروختند ❖ صد ہزاران جان عاشق سوختند
در میانِ جانِ ایشان خانہ گیر ❖ در فلک خانہ کن اے بدرِ منیر
مر ترا دشنام سیلی از شہان ❖ بہتر ست این از ثنائے گمرہان
زہر شاہان خور مخور شہد خسان ❖ تا کسے گردی ز اقبال شہان

نصیب درویش این است کہ قدم در محبت ذاتیہ زند حتی یستوی عندہ القہر و
اللطف بیت عاشقم بر قہر و لطفش بجد ❖ ای عجب من عاشق این ہر دو ضد
معنی سخن شیخ این ست چون عذاب کافر را گفت سبب آن را بیان کرد اِنَّہٗ کَانَ
بدرستی کہ این کافر بود در دنیا لَا یُؤْمِنُ کہ ایمان نمی آورد بِاللّٰہِ الْعَظِیْمِ بخدائے
بزرگ و بزرگوار وَلَا یَحُضُّ و بر نمی انگیخت یعنی رغبت نمی داد خود را و خلق را
عَلٰی طَعَامِ الْمِسْکِیْنِ بر دادن خوردنی مر گدائے را یعنی خود بخیل بود و دیگرے را
نیز نمی فرمود بخیر و دادن طعام بدانکہ بخیلی بد خصلتے است بعد از کفر ہیچ چیز بدتر از وے
نیست و بعد از ایمان ہیچ چیز نیکوتر از جوان مردے نیست سبب عذاب قیامت

دو چیز باشد ایمان نیاوردن و بخیلی کردن فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ پس نیست مراین کافر را امروز هٰهُنَا این جا یعنی در قیامت حَمِيْمٌ دوستی نزدیک که شفاعت کند وے را ورحم کند بروے وَّلَا طَعَامٌ ونیست مروے را خوردنی اِلَّا مِنْ غِسْلِيْنٍ مگر از ریم آب دوزخیان بعضے از دوزخیان را خوردنی باشد از زقوم و بعضے را ضریع و بعضے را غسلین پس تناقض نباشد لَّا يَأْكُلُهٗ نہ خورد این غسلین را اِلَّا الْخَاطِئُوْنَ مگر گناہ گاران خطاء الرجل عمداً گناہ کرد کذا فی الکشاف یعنی نخورد غسلین مگر کافران نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ نصیب درویش انیست کہ در اکمال ایمان و دادن نان سعی نماید فَلَآ اُقْسِمُ پس سوگند یاد میکنم من کہ خداوند عالم بِمَا تُبْصِرُوْنَ بحرمت انچہ مے بینید وَمَا لَا تُبْصِرُوْنَ وبحرمت انچہ نے بینید اِنَّهٗ بدرستی کہ قران لَقَوْلُ ہر آئینہ گفتار رَسُوْلٍ فرستادہ شدہ است كَرِيْمٍ گرامے و بزرگ است وآن جبرئیلؑ است کہ از حق تعالیٰ قرآن رامی آرد بآن نوع کہ رسیدہ است بطریق رسالت ادا میکند یعنی بحرمت انچہ مے بینید او را از آثار قدرت و صفات و بحرمت انچہ نمی بینید از ذات پاک خدا کہ قرآن ہست کلام خداوند قدیم جل شانہ کہ می آرد رسول کریم و نیست این سخن شاعر و کاہن ایتم نصیب درویش این ست کہ ہمہ موجودات را قائم بحضرت او بیند تا محل سوگند شود **بیت** بربند چشم صورت و بکشائے چشم سر تا شرق و غرب بینی سلطان من گرفتہ اللھم اجعلنا من اھل المشاھدۃ والیقین ولا تجعلنا من اھل الغفلۃ والمحجوبین کافران می گفتند کہ قرآن سخن شاعر است حق تعالیٰ فرمود وَّمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ ونیست قرآن گفتار شاعر قافیہ گو قَلِيْلًا مَّا تُؤْمِنُوْنَ اندکے از شما کافران می گرویدہ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ ونیست قرآن گفتار کاہن یعنی فال گو قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ اندکے از شما پند مے گیرید کلمہ ما زائد ست تَنْزِيْلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ط قرآن فرستادہ شدہ است

از پروردگار عالمیان بر سید المرسلین بزبان جبرئیل امین وَلَوْ تَقَوَّلَ و اگر دروغ بربندد
محمد عَلَیْنَا بر ما بَعْضَ الْاَقَاوِیْلِ بعض از گفتار ها که ما نگفته باشیم بوے لَاَخَذْنَا مِنْهُ
هر آئینه بگیریم او را بِالْیَمِیْنِ بقدرت و قوت یمین دست راست است و مراد این جا قدرت
و قوت است یا معنی این باشد که بگیریم دست راست محمد را و مغلوبش کنیم ثُمَّ لَقَطَعْنَا
مِنْهُ الْوَتِیْنَ پس ببریم از محمد رگ دلش را اَلْوَتِیْن رگ سفید پیوسته بدل که چون
بریده شود بمیرد آن کس فَمَا مِنْکُمْ پس نباشد از شما مِّنْ اَحَدٍ هیچ کس عَنْهُ
از محمد حَاجِزِیْنَ باز دارندگان مر عقوبت ما را اَلْحَجْز باز داشتن بدانکه حضرت ذو الجلال
اول سوگند یاد کرد که قرآن کلام ماست و سخن کاهن و شاعر نیست باز دلیل قدرت خود
را بیان کرد که سخن دروغ نیست و سید عالم صلے اللہ علیہ وسلم افترا نکرده است بر ما اگر افترا
کردی ما او را بعذاب خود هلاک کردمے و هیچ کس او را از عذاب ما نجات ندادی و روز بروز
کار وے زیاده نشدی و دشمنان او هلاک نشدندے یک کس پیدا شد همه عالم پر کفر بود
نور دین او شرق و غرب عالم را بگرفت نصیب درویش این است که بداند که اهل بدعت
و ضلالت را بقائے نیست و در رفتار ایشان نور و صفا بیشتر نباشد مے نماید ولیکن
نمی پاید اگر متابعت شریعت باشد همه عالم نور گیرد و شیخ ما رحمۃ اللہ علیہ میفرمودند
که اندک طاعت بر طریق سنت و عزیمت غلبه میکند بر بسیاریکه بر طریق بدعت و ضلالت
باشد. وَاِنَّهٗ بدرستی که قرآن لَتَذْکِرَۃٌ هر آئینه پندیست لِّلْمُتَّقِیْنَ مر پرهیزگاران
را از کفر و شرک و یاد دهنده است مر عاشقان را چون خواهند که بشرف مکالمه
مشرف شوند تلاوت کلام اللہ کنند وَاِنَّا و بدرستی که ما لَنَعْلَمُ میدانیم اَنَّ مِنْکُمْ
مُّکَذِّبِیْنَ بدرستی که از شما دروغ دارنده است مر خدائے را و مصطفے را و اولیا را
و علما را هر چند سوگند یاد کردیم و براهین قاطعه نمودیم ایمان نمی آرند بقرآن و با اهل
عرفان و انکار ایشان زیاده میشود نصیب درویش این است که منکر حال ایشان

واولیاء اللہ نہ باشد. واگر کسے انکار حال ایشان کند حذر وزن دارد مصرع

در جمیع اسباب روحان ہم بولہب باشند * وشکر گوید کہ وے بولہبی صفت نیست وَاِنَّهٗ براستی

کہ ناگرویدن بہ قرآن وعمل ناکردن بآن لَحَسْرَةٌ ہر آئینہ ندامت وپشیمانی است عَلَى

الْكٰفِرِيْنَ بر کافران چون بمیرند وعذاب دوزخ راشاہدہ کنند واہل قرآن را بآن

عز وجلالیت بینند بعد ازان بدانند کہ از چہ دولت وسعادت محروم ماندہ اند واہل دنیا

نہ بدرویشان وصالحان اعتقاد نداشتہ اند در دو حسرت عظیم بنیند وقرآن حسرت

است بر آن کسے کہ عمل نہ کند بآن اگرچہ یاد باشدش وبہ ہفت قرات بخواند وَاِنَّهٗ

لَحَقُّ الْيَقِيْنِ وبدرستی کہ قرآن راست است ودرست ویقین است وہیچ شکے در وے

نیست وہر کہ شک آرد در وے کافرست فَسَبِّحْ پس بہ پاکی یاد کن خدائے تعالےٰ را

بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيْمِ بہ یاد کردن نام بزرگ او یعنی صفات ناسزا ازو دور کن و

صفات باسزا را اثبات کن وبگو سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ

اللّٰهُ اَكْبَرُ وماننداین ونیکو بگذار پنج وقت نماز را بامر خدای بزرگ دنیا وقات خمسہ واللہ اعلم

سُوْرَةُ الْمَعَارِجِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	اَرْبَعٌ وَّاَرْبَعُوْنَ اٰيَةً وَرُكُوْعَانِ

سَاَلَ سَآئِلٌ خواست خواہندہ بِعَذَابٍ وَّاقِعٍ شکنجۂ آیندہ را فالباء زائدۃ وقیل

پرسید پرسندہ از شکنجۂ آیندہ فالباء بمعنی عن واین پرسندہ نضر بن الحارث بود

ومانند وے کافران دیگر چنانکہ حق تعالیٰ خبر کرد قولہ وَاِذْ قَالُوا اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ هٰذَا

هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَآءِ اَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ

لِّلْكٰفِرِيْنَ مرنا گرویدگان را لَيْسَ لَهٗ دَافِعٌ نیست آن عذاب را چون بیاید بایشان

باز دارندہ ودور کنندہ اَلدَّافِعُ باز داشتن ودور کردن مِّنَ اللّٰهِ از خدائے تعالیٰ

ذِي الْمَعَارِجِ خداوند آسمان ہا اَلْعُرُوْجُ بالا برآمدن یعنی خداوندے کہ آسمانہا

وعرش را آفریدہ است کہ فرشتگان بر می آیند بآن جمع معرج بود جائے برآمدن یا جمع

معراج بود برد بانها تعرج الملئكة برمیشوند فرشتگان والروح وجبرئیل الیه بسوئے رحمت او فی یوم این عذاب واقع باشد مرکافران را در روزیکه کان مقداره خمسین الف سنة که مقدار درازی آن روز پنجاه هزار سال باشد یعنی بر کافران دراز نماید از سختی فامابر مؤمنان چنان نماید که کس را در دنیا دو رکعت نماز گذارد بآسانی و در مصابیح آورده است که فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة روز قیامت است واین روایت در کتاب الزکوة ست فعلی هذا یتعلق قوله فی یوم بقوله تعالی واقع وبقول دیگر یعنی جبرئیل وفرشتگان در یک روز چندانی بر می آیند که اگر غیر ایشان برود پنجاه هزار سال باید تا آن جا برسد واین مسافت از بالائے آسمان هفتم است تا زیر زمین هفتم که آن را تحت الثرے گویند فعلی هذا یتعلق قوله تعالی فی یوم بقوله تعالی تعرج الملئکة والاول اصح لما روینا من المصابیح ولما بعد هذه الآیة قوله فاصبر صبرا جمیلا پس صبر کن اے محمد صبر کردن نیک وآن صبرے بود که در وے جزع نباشد وقیل هو الرضاء بالقضا بلا شکوی واین فقیر را فرزندے بود هفتده ساله کم چهار ماه بانواع کمالات آراسته حسن صوری وخلق معنوی داشت چون وے فوت شد خاطر متالم شد بر سر قبر وے متوجه بودم بخاطر از روحانیت او این بیت گذشت **بیت** بادو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یار رضائے دوست باید یا هوائے خویشتن ❊ واین بیت را با بیات دیگر بخط میمون خود در پشت کتاب نوشته بود و بسیار میخواند **قطعه** بر در میدان الا الله به تیغ لا اله شرطها عقباست هرچه غیر ست آن بفرمان داشتن ❊ چون زدست دوست خوردی یکمذاق از جام عشق انده و نوا و سلوی (یعنی محن و سلوے) هر دو یکسان داشتن ❊ چون جمال زخم چوگان دیده شد در کوئے دوست خویشتن را پائے کوبان کوئے میدان داشتن ❊ واین ابیات از سخنان خواجه حکیم سنائی غزنوی است رحمة الله علیه انهم یرونه بعیدا بدرستی که این کافران عذاب

قیامت را دور می بینند وَنَرٰىهُ قَرِيْبًا و ما می بینیم آن عذاب را نزدیک یعنی کافران نمی
میگویند نخواهد بود و ما میدانیم هر آئینه خواهد بود يَوْمَ تَكُوْنُ السَّمَآءُ كَالْمُهْلِ آن عذاب
نزدیک است و آینده در روزیکه باشد آسمان همچون مس گداخته یعنی بگذارد و نماند وَتَكُوْنُ
الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ و باشد کوهها همچون پشم رنگین نیست شود وَلَا يَسْـَٔلُ حَمِيْمٌ
حَمِيْمًا و نه پرسد دوستے از دوستے که حال تو چیست هر کس بکار خود مشغول باشد و اگر
لَا يُسْـَٔلُ خوانده شود به لفظ مجهول بالرفع معنی این باشد که پرسیده نشود گناه دوستے را
از دوست دیگر يُبَصَّرُوْنَهُمْ نموده میشوند خویشان بخویشان بعضے یکدیگر را بینند و
نپرسند که حال تو چیست از غم و اندوه که باشد هر یکے را و همه دوستیها که برای خدائے
تعالیٰ نه باشد منقطع شود فاما دوستیهائے که از برائے خدائے تعالیٰ باشد دران محل زیاده
باشد اللهم اجعلنا من المتحابين فيك لقوله تعالىٰ اَلْاَخِلَّآءُ يَوْمَئِذٍ
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِيْنَ نصیب درویش اینست که خدائے تعالیٰ
را دوست دارد و لبس **مثنوی** عشق آن زنده گزین کو باقیست ٭ وز شراب جانفزایت ساقیست
عشق آن بگزین که جمله انبیا ٭ یافتند از عشق او کار و کیا ٭ تو مگو ما را بدان شه بار نیست
با کریمان کارها دشوار نیست ٭ بیان کرد عذاب کافران را و گفت جل جلالهٗ يَوَدُّ
الْمُجْرِمُ آرزو برد و دوست دارد در روز قیامت گناه گار یعنی کافر تباه کار لَوْ يَفْتَدِيْ
این را که فدائے خود بدهد و خود را از دوزخ باز خرد کالافتداء خویشتن را خریدن
مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيْهِ پسرانش را وَصَاحِبَتِهٖ و
عروسش را وَاَخِيْهِ و برادرش را وَفَصِيْلَتِهِ الَّتِيْ تُـْٔوِيْهِ و خویشان خود
را که او را یاری میدادند در کارهائے سخت در دنیا و جائے میدادندش به میان خود
وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا و هر کس را که باشد در زمین همه
را فدائے خود بدهد ثُمَّ يُنْجِيْهِ پس این فدا دادن او را از عذاب قیامت برهاند كَلَّا نجاء

رہانیدن کَلَّا حقا کہ از وے قبول نہ کنند این فدارا واز عذاب دوزخ خلاص نیابد واگر
یک بار باخلاص گفتہ باشد لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ خلاص یابد ودر حدیث
آمدہ است کہ اگر ہفت آسمان وآنچہ دروے ہست در پلہ ترازوئے قیامت بہ نہند و
ثواب لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ را در پلہ دیگر نہند ثواب کلمۂ طیبہ زیادت آید ای مومن دایم بگو
این کلمۂ طیبہ را تا بدرجات اعلےٰ برسی وہمہ دوستان تو ترا از عذاب دوزخ خلاص
توانند کرد پس ایشان را چرا دوست میداری واز ذکر حق تعالیٰ غافل میشوی
صفت دوزخ کرد وگفت جل جلالہ اِنَّہَا لَظٰی بدرستی کہ آن آتش دوزخ است
زبانہ زنندہ نَزَّاعَۃً سخت کشندہ است یعنی برندہ بسوئے خود لِّلشَّوٰی مر پوستہاے
سر دوزخیان را وقیل دوزخیان را وقیل کرانہا یعنی دست وپائے قیل پوست سر
جمع شواہ کہ از صد سالہ راہ واز دویست سالہ راہ زبانہ زندہ دوزخیان را بخود بکشد
چنانکہ مقناطیس آہن را بخود در کشد اَلْقِرَاءَۃُ نَزَّاعَۃً بالنصب علی الاختصاص
ای اعنی نزاعۃ ہذا القراءۃ علی روایۃ عاصم وبروایۃ حفص بالرفع
نزاعۃ للباقین خبر مبتدأ محذوف ای ہی نزاعۃٌ باز صفت دیگر دوزخ
کرد وگفت جل جلالہ تَدْعُوْا میخواند آتش دوزخ بسوئے خود مَنْ اَدْبَرَ وَتَوَلّٰی
کسے را کہ روے گردانیدہ باشد از ایمان واعراض کردہ باشد از طاعت وَجَمَعَ
وگرد کردہ باشد مال را فَاَوْعٰی پس نہادہ باشد مال را در جائی یا لا یعاء در بار نہادن مال زکوٰۃ مال نداده
باشد ابن عباس رضی اللہ عنہما گفتہ است کہ دوزخ مر کافران را ومنافقان را نام
بنام میخواند ومیگوید بیا اے فلان کہ جائے تو منم پس باز صفت حرص آدمی کرد و
گفت جل جلالہ اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ ہَلُوْعًا بدرستی کہ آدمی آفریدہ شدہ است
بے صبر وقیل بخیل را بیان کرد ہلوع را وگفت جل جلالہ اِذَا مَسَّہُ الشَّرُّ چون
برسد وی را بدی جَزُوْعًا ای یکون جزوعا یعنی چون بدی برسد بآدمی سخت بی صبر

باشد وَاِذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ وچون برسد بوے نیکی یعنی مال ونعمت یا بہ صحت مَنُوْعًا ۝ باشد یکون منوعا یعنی باشد سخت بازدارندہ مال را از فقیران ومستحقان اِلَّا الْمُصَلِّیْنَ ۝ مگر نماز کنندگان کہ ایشان جزوع ومنوع نیستند اَلَّذِیْنَ هُمْ عَلٰی صَلَاتِهِمْ دَآئِمُوْنَ ۝ آنانکہ ایشان دائم در نماز خود پیوستہ باشند یعنی پنج وقت نماز را بگذارند وَالَّذِیْنَ ومگر آن کسانیکہ فِیْٓ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ در مال ہائے ایشان حق واجب است ودانستہ شدہ است لِّلسَّآئِلِ مر خواہندگان را وَالْمَحْرُوْمِ ۝ ومر کسانے راکہ از مال دنیا محروم باشند وازکسے سوال نہ کنند ز شر المحروم نہفت نیاز یعنی فقیران خواہندہ وناخواہندہ را حق باشد در مال ہائے نیک مردان وَالَّذِیْنَ یُصَدِّقُوْنَ بِیَوْمِ الدِّیْنِ ۝ ومر کسانے راکہ ایمان آرند بہ روز قیامت کہ خواہد بود البتہ ایشان جزوع ومنوع نباشند بلکہ در بلاہا صبر کنند ودر عطاہا شکر گویند وَالَّذِیْنَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُّشْفِقُوْنَ ۝ ومر آن کسانے راکہ از عذاب خدائے تعالیٰ ترسندہ اند وگناہ را ترک کنندہ اند ایشان نیز جزوع ومنوع نہ باشند بلکہ صبر کنندہ اند در بلاہا وعطا دہندہ در نعمتہا اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَاْمُوْنٍ ۝ بدرستی کہ از عذاب خدائے تعالیٰ ایشان ناایمن اند یعنی از عذاب خدائے تعالیٰ ایمن نتوان بود وہمچنان کہ از رحمت او ناامید نہ توان بود واز عذاب او نیز ایمن نہ توان بود رباعی

ایمن مشو کہ مرکب مردان مرد را	در سنگ لاخ بادیہ پیہا بریدہ اند
نومید ہم مباش کہ رندان بادہ نوش	ناگہ بہ یک خروش بمنزل رسیدہ اند

وَالَّذِیْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُوْنَ ۝ ومگر آن کسانیکہ ایشان عضوہائے پنہان خود را نگاہ دارندگانند از زنا اِلَّا عَلٰٓی اَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود اَوْ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ یا بر کنیزکان خود فَاِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُوْمِیْنَ ۝ پس بدرستی کہ ایشان ملامت کردہ نہ باشند چونکہ عروسان وکنیزکان حلال ایشان مباح اند ایشان را

فَمَنِ ابْتَغٰى وَرَآءَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعَادُوْنَ ؕ پس هر کسے که جز از زنان منکوحه و
کنیزکان حلال خود چیزے دیگر طلبد تا با و نزدیکی کند پس آن کسان باشند که از
شریعت در گذرند و مستحق عقوبت و لعنت در دنیا و آخرت باشند یعنی کسیکه عمل
قوم لوط کند به غلام بچگان و عروسان خود و غیر ایشان عقوبت کرده شود در عقبے
وَالَّذِيْنَ هُمْ لِاَمٰنٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رٰعُوْنَ ؕ و مگر آن کسانیکه مر امانتهاے خود را و
و عهدهاے خود را نگاه دارندگانند و امانت را خیانت نه کنند و عهدها را نشکنند
وَالَّذِيْنَ هُمْ بِشَهٰدٰتِهِمْ قَآئِمُوْنَ ؕ مگر آن کسانیکه ایشان به گواهیهاے ایستادگانند
یعنی گواهی راست بدهند و از کسے نترسند و گواهی دروغ ندهند وَالَّذِيْنَ هُمْ
عَلٰى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُوْنَ ؕ مگر آن کسانے که به نماز خود نگاه داشت کنند و قضا نه کنند
و قیل مراد از اول نمازهاے نفل است چون نمازهاے چاشت و نمازهاے تهجد و نماز
اشراق و ازین آیة مراد نمازهاے فرض است اُولٰٓئِكَ فِيْ جَنّٰتٍ مُّكْرَمُوْنَ ؕ که
آنانکه برین صفتهاے نیک باشند یاد کردیم در بهشت باشند پر نعمت و بزرگ
نیکوئی کرده شده برایشان بانواع کرامتها و کرمها الاکرام نیکوئی کردن با کسی
چون کافران این وعدها را شنوند که مؤمنان را بهشت خواهد بود ایمان نیاوردند
فاما در مجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم مے آمدند و مے نشستند به نفاق و
مسخرگی باو و یارانش نظر میکردند حق تعالیٰ از ایشان خبر کرد و گفت جل جلالهٗ فَمَا
لِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس چه بوده است مر آن کسان را که کافر شده اند قِبَلَكَ
سوئے تو مُهْطِعِيْنَ دایم نگرندگانند بسوئے تو مُهْطِعِيْنَ حال است از ضمیر کفروا
تقدیره ما بال الذین کفروا مديمين النظر بالاسراع نحوك
بالاهطاع شتافتن یعنی چه بوده است این کافران را که در مجلس تو مے نشینند و
دایم نظر میکنند بسوئے تو به مسخرگی عجب که از عذاب ما نمی ترسند و تو را استهزا می کنند

عَنِ الْيَمِيْنِ مے نشینند از جانب دست راست تو وَعَنِ الشِّمَالِ واز جانب دست چپ تو عِزِيْنَ جماعۃ جماعۃ و بلوک بلوک گروہ ہائے پراگندہ گوئی ہر گروہے بہ کسے دیگر یار خواہندہ میشوند عزین حال عند المقد رتقدیرہ یجلسون عن یمینك و شمالك جماعات وحلقا حلقا مختلفۃ عزین جمع عزہ است اصلہا عزوۃ من العزو العزو نسبت کردن خود را بہ کسے کافران میگفتند اگر محمد و محمدیان مارا کافر می گویند وجائے مارا دوزخ میدانند و خود را مؤمنان و جائے خود را بہشت میدانند اینہا اندکہ ما ایشان را در مجلس مے بینیم و حال ایشان میدانیم ہمہ فقیر انند و ما توانگرانیم اگر چنان باشد کہ محمد میگوید کہ قیامت خواہد بود ما بہ بہشت اولی تر باشیم از ایشان نصیب درویش ازین آیۃ این ست کہ بہ نفاق در مجلس اہل حق نہ نشیند و بر اولیاء اللہ عیب نہ جوید و بر احوال و افعال و اقوال ایشان اعتراض نہ کنند کہ ہلاک شود نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ **مثنوی** گفت پیغمبر کہ ایطالب چرا ✦ ہان مکن با ہیچ محبوبے مرا

چون قبول حق بود آن مرد راست	دست او در کارہا دستِ خداست
دست ناقص دست شیطانست و دیو	زانکہ اندر بند تکلیف است و ریو

یعنی ایمرد طالب دلیری مکن بہ محبوب حق و چون کافران می گفتند کہ ما بہ بہشت از محمد و محمدیان اولی تریم از بہر آنکہ ما را مال و جاہ و بزرگی داد خدائے تعالیٰ در دنیا و ایشان را ندادا گر این وعدہ ہا راست باشد ما در آخرت بہشت از ایشان پیشتر در آئیم حق تعالیٰ فرمودا أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ آیا طمع میدارد ہر مردے و ہر کسے ازین کافران أَنْ يُّدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيْمٍ کہ در آوردہ شود در بہشت با نعمت و نیکوئی بے ایمان و طاعت كَلَّا نہ چنان است کہ ایشان طمع میدارند از بہر آنکہ ما بہشت را حرام کردیم بر کافران و اصل و بزرگی و مال ہیچ فائدہ نمیکند مر کافران را نصیب درویش است کہ خائف باشد و بہ تسویلات نفس و شیطان مغرور نگردد و ہر چہ طمع کند از رحمت

حق تعالی طمع کنند و طاعت را ترک نکنند طاعت را مکن ولیکن گران بها مکن قال الشیخ المحقق ابو القاسم القشیری رحمة الله علیه الحقیقة ترك ملاحظة العمل لا ترك العمل بعد از ان حق تعالی حقارت کافران را بیان کرده گفت جل جلاله إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ بدرستی که ما آفریدیم ایشان را از انچه میدانند یعنی از نطفه قذر پس از کجا بزرگی حاصل آمد ایشان را تا طمع در آمدن بهشت کنند اول ایشان آب گنده و آخر ایشان خاک پراگنده شرف آدمی بایمان و عمل صالح است و ایشان ندارند پس چون طمع بهشت میدارند نصیب درویش این ست که بکثرت مال نه نازد و بعد ازین حضرت ذو الجلال قدرت خود را و عجز ایشان را یاد کرده سوگند یاد کرد بذات پاک خود و گفت جل جلاله فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ پس سوگند میخورم من که پروردگار و آفریدگار جایهای بر آمدن آفتاب و ماه و ستارگان و بجایهای فرود رفتن اینها إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ بدرستی که ما توانائیم بر ایشان بدین که بدل آریم بهتر از ایشان وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ و ما عاجز نیستیم از هرچه خواهیم بدانکه آفتاب هر روز از جائے دیگر بر می آید و بجائے دیگر فرو میرود پس پروردگار ما که آفریده است مزینات سموات را قادر ست بر هرچه خواهد عجز از جلال و کمال او دور است در عالم ظاهر کرمی این موجود ست و مشاهد ست و در عالم باطن نیز قلوب عارفان را بشموس عرفان و اقمار وجدان و کواکب ثواقب مزین گردانیده است فسبحان الله و من قادر حکیم و قاهر علیم یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و چون این منکران ازین بیان اعراض کردند و در باطل و بیهوده و کار فاسد و نکوهیده با ستهزا و سخره روی آوردند حضرت ذو الجلال حبیب خود را تسلی داد و گفت جل جلاله فَذَرْهُمْ چون حق را قبول نمی کنند و از باطل باز نمی ایستند بگذار مر ایشان را يَخُوضُوا تا در باطل خود در آیند

وَيَلْعَبُوا و تا بازی کنند و غافل باشند و مستحق دوزخ گردند حَتّٰى يُلٰقُوا تا ببینند و برسند يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ آن روز را که وعده کرده میشوند یا بیم داده میشوند ے من الوعد والایعاد بیم کردن یعنی روز جنگ بدر را در دنیا و عذاب قیامت را در آخرت و درین سخن تهدید و تخویف ایشان است و بیان استدراج مر ایشان را نعوذ بالله من ذلك نصیب مومن انیست که از باطل و لعب محترز باشد و از غفلت و تنعم و لعب و استهزا باهل حق دور باشد يَوْمَ يَخْرُجُونَ آن روز که بیرون می آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها اَلْجَدَث گور سِرَاعًا شتابان باشند باجابت کردن داعی یعنی اسرافیل كَأَنَّهُمْ گوئی که ایشان إِلٰى نُصُبٍ يُوفِضُونَ به سوئے علمی شتابند چنانکه لشکر پراگنده بسوئے علم خود می شتابد النَّصَب والنصب انچه ایستاده کنند چون علم و بت الانصاب جماعة كذا فی لسان التنزیل الایفاض شتافتن یعنی در قیامت خلقان بسوی منادی شتابند یعنی چون اسرافیل در صور در دمد همه خلق زنده شوند و از گورها بر آیند بحساب گاه حاضر شوند و قرارت ابن عامر و حفص بضم نون و صاد ست جمع نصب یعنی تبان و باقی بفتح نون و جزم صاد خوانده اند خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ بفتاکی فرو شده باشد چشمهائے ایشان از ترس قیامت تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ در رسد شان خواری و بپوشد شان یعنی رویهائے ایشان را الرهق فرد پوشیدن ذٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ این آن روز باشد که وعده کرده شده اند روز عذاب دوزخ نعوذ بالله من عذاب النار و در حدیث آمده است هر که این سوره را بخواند بدهدش حق سبحانه و تعالیٰ ثواب آن کسانی که امانتها و وعدها را نگاه داشته باشند بدانکه سورۂ نوح علیه السلام در مکه آمده است بیست و نه یا بیست و هشت یا سی آیه است

سُورَۃُ نُوحٍ عَلَیْہِ السَّلَامُ	بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	مَکِّیَۃٌ وَھِیَ ثَمَانٍ وَعِشْرُونَ آیَۃً وَرُکُوعَانِ

اِنَّا بدرستی کہ ما اَرْسَلْنَا فرستادیم نُوْحًا نوح پیغامبر را علیہ السلام اِلٰی قَوْمِہٖ بسوئے قومش اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَکَ کہ بیم دہ و ترسان قوم خود را اے قلنا بان انذر یجوز ان یکون ان مفسرۃ لان الارسال فیہ معنی القول فلا محل لہا حینئذ من الاعراب یعنی ما گفتیم ترسان قوم خود را بدانکہ نوح علیہ السّلام بہ ہشت واسطہ بآدم علیہ السّلام میرسد و اصح آن ست کہ عمر وے ہزار و چہار صد و پنجاہ سال بودہ است پنجاہ کم ہزار پیغمبر بود و ہمہ روئے زمین کافر بودند ایشان را بایمان میخواند درین مدت و ایمان نمی آوردند و ویرا میزدند تا بیہوش میشد و می گفتند کہ مرد وے باز بخود می آمد و خلق را براہ خدائے تعالیٰ میخواند تا روزے کہ بچۂ خورد ویرا پدرش فرمود کہ زد بعصا و سر اورا بشکست خون روان شد نوح دعائے کرد و گفت الٰہی من قوم خود را بسیار خواندم بایمان روز و شب آشکارا و پنہان بت پرستی را ترک نہ کردند ہر چند معجزہ دیدند از من ایمان نیاوردند الٰہی ایشان را ہلاک گردان بہ یک قول ہشتاد کس و بہ یک قول چہل کس و بہ یک قول ہفت کس ایمان آوردند حق تعالیٰ وحی فرستاد کہ از قوم تو ہیچ کس ایمان نخواہد آورد ما عذاب میفرستیم کشتی بساز کہ قوم ترا ہلاک خواہیم کرد مگر کسے کہ در کشتی باشد بتو درختان بنشان از ساج یعنی از آبنوس و نوح در کوفہ بود درختان نشاند چہل سال بایست تا درختان کلان شدند درین فرصت بہ کافران ہیچ تعرض میکرد و ایشان نیز باوے تعرض نمیکردند حق تعالیٰ باران را از ایشان باز داشت درین چہل سال و درین مدت ہیچ زن بچہ نیاورد و آبہائے ایشان بہ زمین فرو رفت بعد از چہل سال بوے وحی آمد کہ چوبہا را ببرد و تختہا سازد و جبرئیل اورا تعلیم کرد کہ سر کشتی را ہمچون سر خروس ساز و سینہ اش ہمچون سینۂ بط و دمش را ہمچون دم کبوتر سیصد گز درازی او

قصۂ نوح علیہ السلام

پهنای او سیصد و سی و سه گز بلندی او و چشمهائے قیر پیدا شد تا درون و بیرون کشتی را باو طلا کردند و به میخهائے آهن کشتی را دوخت هرگاه که کافران میدیدندے خندیدند که این دیوانه چها میکند هیچ آب نی کشتی می سازد و وحی آمد از حق سبحانه و تعالی که زود کشتی را تمام کن که غضب ما بسیار شد بر کافران چند مزدور گرفت و تمام کرد و همه چرندگان و پرندگان را بامر حق تعالی جبرئیل جمع کرد و پائے نوح علیه السلام را می لیسیدند که در کشتی در آیند فرمان شد از هر جنسے دو نر و دو ماده در آرد ابلیس دم خر را گرفت و در آمد و کشتی را سه طبقه ساخته بود در یک طبقه چهارپایان و سباع بیابانی را انداخت و در طبقۂ دیگر مرغان را انداخت و در طبقۂ بالا خود و فرزندان همه نشست و مورچه را بالائے سر خود نگاه داشت یعنی در سقف خانه ناگاه از تنور خانه کوے آب بر آمد دخترش آمد و خبر کرد و نشانی این بود آمدن عذاب را اهل خود را در کشتی در آورد دیگر عروسش را که علقه نام بود و پسر وے کنعان نام کافر بودند و عوج ابن عنق را در کشتی نگذاشت و وے کافر بود و آب طوفان نوح تا زانوئے وے بیش نه رسیده بود و او سه هزار سال عمر یافت تا موسیٰ پیغمبر علیه السلام وے را کشت و چهل شبانه روز باران بارید کشتی را سرپوش ساخته بود تا باران در نیاید و کشتی در روی آب سه صد و پنجاه روز بود غیر آن چهل روز که باران باریده بود و نوح را سه پسر بود حام و سام و یافث ایشان با عروسان خود و فرزندان با همه مؤمنان از کشتی بسلامت بیرون آمدند و همه کافران و همه جانوران که در کشتی نبودند هلاک شدند مگر عوج بسبب آنکه نوح را مدد کرده بود در کشتی تراشیدن عمر دراز برائے این یافت تا خلق را عبرت کند از قصه کشتی نوح علیه السلام نصیب درویش ازین قصه آن است که ایمان آرد و عمل صالح کند تا از عذاب ابدی خلاص یابد و اعتماد بر مال و جاه نه کند قوله تعالی إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا

یعنی گفتیم ما نوح را بترسان قوم خود را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ پیش از آنکه آید بایشان عذاب دردناک اگر سخن ترا قبول نه کنند چون فرمان رسید که

بایشان برسان قَالَ گفت نوح علیه السّلام یٰقَوۡمِ اے مردمان من اِنِّیۡ لَکُمۡ نَذِیۡرٌ مُّبِیۡنٌ ۝ بدرستی که من شمارا پیغمبرم ترساننده از عذاب خدائے تعالیٰ پیداست پیغامبری من پیش شما به معجزات یا پیدا کننده ام حق را از باطل لازم یا نه پیدا شدن و پیدا کردن لازم و متعدی میفرمایم شمارا اَنِ اعۡبُدُوا اللّٰهَ که پرستید و بندگی کنید خدائے تعالیٰ را و بتان را بندگی نه کنید و نه پرستید وَاتَّقُوۡهُ و بترسید خدائے را عز وجل وَاَطِیۡعُوۡنِ و فرمانبردار باشید مرا در آنچه می فرمایم شمارا یَغۡفِرۡ لَکُمۡ مِّنۡ ذُنُوۡبِکُمۡ تا بیامرزد مر شمارا گناهان شمارا فَمِنۡ زائدة یا بیامرزد از گناهان شما بعضے را مَن للتبعیض وَیُؤَخِّرۡکُمۡ اِلٰۤی اَجَلٍ مُّسَمًّی و تا زمان دهد تا وقت نامبرده شده که آن مرگ است اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ اِذَا جَآءَ لَا یُؤَخَّرُ بدرستی که وقتیکه خدائے تعالیٰ نهاده است از برائے مردن چون بیاید پس انداخته نشود ساعتے لَوۡ کُنۡتُمۡ تَعۡلَمُوۡنَ ۝ اگر شما هستید که میدانید آن که اجل یکے ست که بیشتر و کمتر نشود پس معنی این آیت است که فرمان بردار باشید خدائے تعالیٰ را بر خوردای دهد تان از عمر و مال و فرزندان تا وقت مرگ و اگر فرمانبرداری نه کنید رنج دهد تان از قحط و بلا تا وقت مرگ آسایش نه بینید وَاللّٰهُ تعالیٰ اَعۡلَمُ چون نوح علیه السّلام قوم خود را بطاعت خدائے خواند و ایشان قبول نکردند قَالَ رَبِّ اِنِّیۡ دَعَوۡتُ قَوۡمِیۡ لَیۡلًا وَّنَهَارًا ۝ گفت نوح علیه السلام اے پروردگار من بدرستی که من خواندم قوم خود را در شب و روز به ایمان و طاعت و ایشان قبول نکردند فَلَمۡ یَزِدۡهُمۡ دُعَآءِیۡۤ اِلَّا فِرَارًا ۝ پس زیادت نه کرد خواندن من ایشان را مگر گریختن از دین و طاعت وَاِنِّیۡ کُلَّمَا دَعَوۡتُهُمۡ و بدرستی که هرگاه من ایشان را بخواندم لِتَغۡفِرَ لَهُمۡ تا بیامرزی مر ایشان را جَعَلُوۡۤا اَصَابِعَهُمۡ فِیۡۤ اٰذَانِهِمۡ بگردانیدند ایشان انگشتان خود را در گوشهاشان تا حق را نشنوند وَاسۡتَغۡشَوۡا ثِیَابَهُمۡ

وقف لازم

وجامهاے خود را در سر کشیدند وَاَصَرُّوْا وایشان دایم بر کفر اصرار نمودند الاصرار بر گناه ایستادن وَاسْتَکْبَرُوْا وگردن کشی کردند از ایمان وطاعت اِسْتِکْبَارًا گردن کشی کردن بزرگ ثُمَّ اِنِّیْ دَعَوْتُهُمْ پس من خواندم ایشان را براه راست جِهَارًا آشکارا بآواز بلند جهارا فی موضع الحال ای مجاهرا ثُمَّ اِنِّیْ اَعْلَنْتُ لَهُمْ باز بلند گفتم ایشان را وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَارًا وپنهان گفتم ایشان را پنهان گفتنی بزرگ هر یکے را علیحده وپنهان نصیحت کردم یعنی به همه وقت ایشانرا براه حق خواندم گاہے بشب وگاہے بروز وگاہے باشکارا وگاہے پنهان وهیچ تقصیر نه کردم در مدت هزار کم پنجاه سال ایشان را براه حق خواندم از ایشان جز کفر وکافری وگناه هیچ پیدا نشد چون سخن او را قبول نه کردند حق تعالی بارانرا باز داشت از ایشان در مدت چهل سال وبه یک روایت مدت هفتاد سال وهیچ زنے فرزند نیاورد وآبهاے ایشان به زمین فرو رفت ومالها وستوران ایشان هلاک شدند حق تعالی ایشان را به زبان نوح وعده کرد که اگر شما توبه کنید وایمان آرید من کرم کنم وباز بر شما باران فرستم وفرزندان دهم ومال دهم گفتند ما هرگز ایمان نیاریم وسخن ترا قبول نه کنیم نوح علیه السّلام ایشانرا گفت فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوْا رَبَّکُمْ پس گفتم ایشان را که آمرزش خواهید از پروردگار تان یعنی کفر را رها کنید تا بر شما رحم کند وبیامرزد تان اِنَّهٗ از بهر آنکه وی یا بدرستیکه وے کَانَ بود وهست وخواهد بود غَفَّارًا نیک آمرزندۀ گناه گناهگاران است اگر ایمان آرند یُّرْسِلِ السَّمَآءَ فرستد باران را عَلَیْکُمْ بر شما مِّدْرَارًا بسیار ریزان پیوسته مفعال من الدّر والدّر فرو باریدن در اللبن یدر دَرًّا اَوْ دُرُوْرًا دادم یعنی پے در پے آمدن تند شیر واگر ایمان آرید وَیُمْدِدْکُمْ مدد کند شما را الامداد افزون کردن بِاَمْوَالٍ بمالها وَّبَنِیْنَ وبه پسران

وَيَجْعَلْ لَّكُمْ جَنّٰتٍ و بکند برائے شما بوستانہا یعنی بدہد تان وَيَجْعَلْ لَّكُمْ و بکند
برائے شما اَنْهٰرًا ؕ جویہائے آب روان یعنی بیافرینید آب ہائے روان چون این
نعمتہا را از شما گرفتہ است بسبب کفر شما چون ایمان آرید باز باران بسیار فرستد
و مالہائے بسیار دہد و پسران و باغہا و آبہائے روان باز دہد چنانکہ دادہ بود بزرگان
دین گفتہ اند کہ ہر کہ مبتلا شود بانواع بلا زنہار باید کہ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ بسیار گوید
چنانکہ درین آیت اشارت است قولہ تعالیٰ یرسل و یمدد و یجعل مرتین
مجزوم بجواب الامر وھو استغفروا چون گناہ کردہ بودند و کافر شدہ بودند
و دل از رحمت حق تعالیٰ بر داشتہ و بلاہا بایشان رسیدہ امید رحمت نمیداشتند
نوح علیہ السلام ایشان را فرمود مَا لَكُمْ چہ بودہ است مر شما را لَا تَرْجُوْنَ
امید نمی دارید لِلّٰهِ مر خدائے را وَقَارًا ۚ بزرگ داشتنی یعنی امید نمی دارید کہ
خدائے تعالیٰ بزرگ گرداند شما را و نعمتہا بدہد چنانکہ دادہ بود اگر ایمان آرید و
عمل نیک کنید و بزرگی و عزت از خدائے تعالیٰ طلب کنید نہ از بتان وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ
جَمِيْعًا و ہمیشہ شما را او نعمت دادہ است وَقَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوَارًا ۚ و بدرستیکہ
آفرید شما را بارہا و قیل گونہ گونہ یعنی نطفہ بود علقہ کرد و علقہ را مضغہ کرد گوشت و
پوست و استخوان گردانید تا آدمی تمام شد و طفل بود جوان و پیر گردانید تان و
محل وَقَدْ خَلَقَكُمْ نصب بالحال و اطوارا ظرف باز نعمت دیگر را یاد کرد
و گفت اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید كَيْفَ چگونہ خَلَقَ اللّٰهُ آفریدہ است خدائے
تعالیٰ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ ہفت آسمان را بر زبر یک دیگر طِبَاقًا ۙ باطبق طبق وَّجَعَلَ
و کرد الْقَمَرَ ماہ را فِيْهِنَّ نُوْرًا درین ہفت آسمان روشن کنندہ یعنی در آسمان
دنیا ماہ را آفرید فاما نور او را در ہفت آسمان ظاہر گردانید وَّجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا
و گردانید آفتاب را چراغ تابان یعنی ہچون چراغ ابن عباس و ابن عمر و قتادہ

رضی اللہ عنہم میگویند کہ روئے آفتاب وماہ سوئے آسمان ست وپشت او سوئے زمین
است وہفت آسمان از ایشان نور دارد چنانکہ زمین باز نعمت دیگر را یاد کرد وگفت
وَاللّٰہُ اَنْبَتَکُمْ وخدائے تعالیٰ برویانید شمارا مِنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی پدر شما
را از زمین آفرید استعیر الانبات بالانشاء نَبَاتًا یعنی بیرون آوردنان
از زمین پس رستید رستنی یعنی سبز شدید وپیدا شدید از زمین پیدا شدنی نباتا
منصوب علی المصدر ثُمَّ یُعِیْدُکُمْ فِیْهَا پس بازگردانند شمارا در زمین
یعنی چون بمیراند شمارا در گورہا باز بردہر گاہ کہ خواہد وَیُخْرِجُکُمْ اِخْرَاجًا و
بیرون آرد شمارا از زمین بیرون آوردنے بقدرت کاملہ از بہر جزا دادن در روز
قیامت باز نعمت دیگر را یاد کرد وگفت وَاللّٰہُ جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ بِسَاطًا
وخدائے تعالیٰ گردانید از برائے شما زمین را ہمچو شادروان گسترده یعنی ہمچو قالیہا
گرد زمین را لِتَسْلُکُوْا مِنْهَا تا میروید ومیگیرید از زمین سُبُلًا فِجَاجًا راہہائے
فراخ جمع فج راہہا را پیدا کرد در کوہہا ودشتہا تا بہ مقاصد خود برسید و
از شہرہا بشہرہائے دیگر بروید واز انواع نعمتہا بیارید وبہ برید وَقَدْ اَظْهَرَ
نوح علیہ السلام باسم اللہ تعالیٰ فی الآیات ولم یکتف بالضمیر
التذاذا باسم معبودہ واظہار المقصودہ نصیب عارف ازین آیۃ
این ست کہ بارشاد ونظر صحیح خلق را براہ حق تعالیٰ بخواند ودر اثنائے آن از
ذکر حق تعالیٰ غافل نشود چنانکہ شیخ المرسلین یعنی حضرت نوح علیہ السلام
بیان کردہ است اولاً دلیل از وجود ایشان بایشان نمود وثانیاً از آسمان
کہ محل نظر ایشان بود وثالثاً از تزیین آسمانہا ورابعاً از انشاء اصل ایشان کہ
آدم بود از زمین خامساً از زمین کہ ماویٰ ومسالک ایشان بود چون بہ چندین دلیل قاطعہ
وبراہین ساطعہ تمرد نمودند لعنہم از اظہار طرق استدلال الی تضرع کرد بہ حضرت ذو الجلال

یا سزاوار بہشت گردی وسزاوار دوزخ ۱۲ ح

و گفت قَالَ نُوْحٌ گفت نوح علیه السلام به طریق تحزن و تحسر و تضجر از انحال کافران رَّبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنِیْ اے پروردگار من بدرستیکه این کافران قوم من بے فرمانی کردند مراد از سخن من روئے گردانیدند وَاتَّبَعُوْا و پیروی کردند مَنْ لَّمْ یَزِدْهُ مَالُهٗ وَوَلَدُهٗ اِلَّا خَسَارًا کسے راکه مال وے و فرزند وے زیاده نکرد وے را مگر زیان کارے یعنی مرا متابعت نکردند و توانگران و کلانتران را که مال دارند و فرزندان را متابعت کردند و آن مال و آن فرزند سبب زیان دو جهانے ایشان است نقیب درویش انیست که میل توانگران و ظالمان نه کند و به صحبت صالحان میل دارد و در راه فقر و صبر سعی تمام نماید که دنیا را بقائے بیشتر نیست و در ان کوشد که از علم ظاهر و باطن بهره گیرد و عمل کند تا بدوستی حضرت مولے امشرف شود بیت

طواف حاجیان دارم بگرد یار میگردم ❊ نه اخلاق سگان دارم که برمردار میگردم

وَمَكَرُوْا مَكْرًا كُبَّارًا و مکر کردند مکر بزرگ و مکر ایشان این بود که کلانتر و توانگران ایشان وَقَالُوْا و گفتند مر قوم خود را لَا تَذَرُنَّ مگزارید هیچگونه اٰلِهَتَكُمْ خدایان خود را به سخن نوح که وے دروغ گوے است و دیوانه است به طریق اجمال گفتند باز بطریق تفصیل گفتند وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید این پنج بت را وَدًّا وَّلَا سُوَاعًا وَّلَا یَغُوْثَ وَیَعُوْقَ وَنَسْرًا این نامهائے بتان قوم نوح ست وَقَدْ اَضَلُّوْا كَثِیْرًا و بدرستیکه گمراه کردند کلانتران قوم بسیاری از مردم را و این پنج بت را جمشید ساخته بود و چون جمشید را کشتند این بتان درمیان مردم مے بودند و آن بادشاه که جمشید را کشت وے نیز بت پرست بود حق سبحانه و تعالیٰ نوح را به پیغامبری آن قوم فرستاد و آن قوم سخن وے را نشنوند پس دعا کرد نوح علیه السلام و گفت وَلَا تَزِدِ الظّٰلِمِیْنَ اے خدائے من زیاده مکردان مر کافران را اِلَّا ضَلٰلًا مگر زیانکاری و هلاکت و حق سبحانه و تعالیٰ دعائے نوح را قبول کرد و گفت

مِمَّا خَطِیْئٰتِهِمْ از خطاہا وکفرہائے ایشان بود اُغْرِقُوْا کہ غرق شدند در آب طوفان فَاُدْخِلُوْا نَارًا پس در آوردہ شدند در آتش دوزخ از پس آن وبقول امام ضحاک رحمۃ اللہ علیہ از یک طرف قوم نوح در آب غرق میشدند واز طرف دیگر بآتش دوزخ میسوختند واین آیۃ دلیل است برآنکہ کافران را در گور عذاب باشد نعوذ باللہ من ذٰلک فَلَمْ یَجِدُوْا لَهُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَنْصَارًا پس نیافتند قوم نوح خود را یاری کنندگان بدون خدای تعالی یعنی ہیچ کس فریاد نرسید شان از عذاب خدائے تعالی یعنی آن قوم سخن کلانتران وتوانگران خود را شنودند وآن قوم کہ سخن ایشان را شنیدند ہیچ سود نرسانیدند تعقیب درویش این ست کہ سخن اہل شریعت وطریقت را بشنود واز سخن اہل دنیا دور باشد تا ہلاک نشود بیت من سگ اصحاب کہفم بر در مردان مقیم ٭ گرد ہر در می نگردم استخوانی گو مباش چون نوح علیہ السلام از ایمان آوردن قوم خود نومید شد دعا کرد وگفت وَقَالَ نُوْحٌ وگفت نوح رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَی الْاَرْضِ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ دَیَّارًا اے پروردگار من مگذار از کافران ہیچ گردندہ وباشندہ یعنی ہیچ کس الدیار متخذ من الدار وساکنہا کسیکہ سرائے کرد ودر وے ساکن باشد آن را دیار گویند چون نوح علیہ السلام این دعا کرد ہمہ کافران ہلاک شدند مگر عوج ابن عنق کہ وے از اہل دار نبود زیرا کہ وے از بسیاری بزرگی در ہیچ خانہ وداری ساکن نمی توانست شد وی ہلاک نہ شد وبزیست تا زمان موسی علیہ السلام وبر دست او ہلاک شد اِنَّکَ اِنْ تَذَرْهُمْ بدرستیکہ تو اگر بگذاری ایشان را وہلاک نہ کنی یُضِلُّوْا عِبَادَکَ گمراہ کنند بندگان ترا وَلَا یَلِدُوْا اِلَّا فَاجِرًا کَفَّارًا ونزایند مگر فرزندان بدکردار وفاجر وکفار نیک ناسپاس یعنی کفر اختیار کنندہ واین دعا وقتے بود کہ معلوم وے شدہ بود بوحی کہ فرزندان ایشان نیز ایمان نخواہند آورد وزنان ایشان عقیم شدند پس از آمدن عذاب ایشان بہ چہل سال چون کافران را دعائے بد کرد ومومنان را دعا

نیک کرد و گفت رَبِّ اغْفِرْ لِي اے پروردگار من و آفریدگار من بیامرز مرا وَ لِوَالِدَيَّ و مر مادر و پدر مرا و هر دو مومن بودند وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا و بیامرز مر کسے را که در آید در خانهٔ من یعنی در کشتی و یا در مسجد وے و یا در دین وے او مومن باشد چنین گفت تا ابلیس شامل نشود اگرچه داخل کشتی بوده باشد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ط و بیامرز همه مردمان با ایمان را و زنان با ایمان را تا قیامت ۔ و درین اشارت است که انبیا و اولیا مظهر قهر اند بر اعدا و مظهر لطف اند بر اولیا بیت در جنگ چو آهنیم و در صلح چو موم بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم ۔ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا و میفزای و زیاده مکن ستمگاران را مگر هلاکت و عقوبت التباد والتبر هلاک کردن سے دعا کرد کافران را و مؤمنان را و ظالمان را اگر گوئیم مراد از ظالمان کافرانند تکرار شود و دعائے او مستجاب شد در حق کافران و ظالمان و ظاهر شد امید میداریم که بر همه مؤمنان رحمت کرده شود و همه ستمگاران به قهر هلاک کرده شوند اے درویش سعی نمائے تا از مؤمنان باشی و از کافران و ظالمان نه باشی تا بقهر هلاک نگردی وَعَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ قَالَ مَنْ قَرَأَ ها كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُدْرِكُهُمْ دَعْوَةُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

سُورَةُ الْجِنِّ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَهِيَ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً وَرُكُوعَانِ

قُلْ بگواے محمد کافران مکه را و غیر ایشان را أُوحِيَ إِلَيَّ وحی فرستاده شد به من أَنَّهُ اسْتَمَعَ بدرستیکه گوش داشتند نَفَرٌ گروهے مِّنَ الْجِنِّ از پریان فَقَالُوا پس گفتند إِنَّا سَمِعْنَا بدرستیکه شنودیم ما قُرْآنًا خواندنے عَجَبًا عجب که هرگز باین بلاغت و فصاحت و خوبی سخن نشنوده بودیم يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ راه مینماید بصواب و دین راست الرُّشْدُ وَالرَّشَادُ وَالرَّشَدُ راه راست یافتن و راه نمودن فَآمَنَّا بِهِ پس ما ایمان آوردیم باین قرآن وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا و هرگز شریک نیاریم بعد ازین بخدا

خود هیچکسے را و درین سخن اشارت است به فضل بے خدائے تعالیٰ بنسبت این پریان و سرزنش است کافران مکه را که ایمان نمی آرند باوجود آنکه خود را از عقلا و فصحا میدانند و بتان را شریک میدارند به حضرت واجب الوجود و یکبار پریان قرآن را شنودند ایمان آوردند و ایشان دایم می شنوند و نمی گروند قوله ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ در سیر النبی علیه السلام آورده است که این قصه در سال دهم از نبوت بود و آن چنان بود که حضرت رسالت صلے الله علیه وسلم در قریۂ نخل محمود با یاران خود نماز بامداد میگذارد که گروهے از پریان آمدند و قرآن را شنودند و رقت و وجد در دلهائے ایشان پیدا شد و دوستی حضرت رسول صلے الله علیه وسلم در دلهائے ایشان پدید آمد بے طاقت شدند و بقوم خود رفتند و این حال را گفتند و آمدند شبے در پیش رسول علیه السلام ایمان آوردند و در لیلة الجن غیر عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه کسے دیگر بار سول نبوده عبد الله ابن مسعود گفت که رسول علیه السلام خطے کشید و مرا فرمودند تا درمیان آن خط نشستم و رسول علیه السلام رفت و پریان را دعوت کرد باسلام و ایشان بسیار بودند ایمان آوردند و در صحیح مسلم آورده است که هیچکس از صحابه باوے نبود و رسول علیه السلام گفت که پریان بر سه نوع اند بعضے همچو مرغان با پر و بال در هوا می پرند و بعضے بصورت سگان و ماران و بعضے بهر جنسے و صورتے که خواهند میگردند و لیلة الجن در مکه است در موضعے که آنرا حجون گویند این حجون گورستانیست متبرک در مکه همچون گورستان بقیع در مدینه و کلانتر آن نفر که استماع قرآن کرده نام وے عمرو بود و عبد الله ابن مسعود گفت از قومے شنودم که گفتند ما در سفر بودیم مارے دیدیم کشته و در خون غلطیده یکے از ما آن مار را در زیر زمین کرد و ما رفتیم بعده قومے پیش آمدند و گفتند که از شما عمرو را که در زیر خاک دفن کردگفتیم عمرو کیست گفتند آن مار که شما او را دفن کردید در فلان موضع آن از یاران

رسول بود از پریان و نام او عمرو بود و استماع قرآن کرده بود در میان دو قبیله از پریان جنگ شد یکے فریق مسلمان بودند و عمرو از ایشان بود و فریقے دیگر کافر عمرو را کشتند او مرتبهٔ شهادت یافت وَّاَنَّهٗ تَعٰلٰى جَدُّ رَبِّنَا ہر آئینه بلند است بزرگوارے پروردگار ما التعالی بلند شدن الجد بزرگواری بیان بزرگواری کرد و گفت مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَّلَا وَلَدًا نه گرفته است هیچکس را بزنے و فرزندی چونکه گرفتن زن از نقصان است و حضرت او از نقصان منزه ست الضمیر فی انه للشان قرئ فی السبعة وانه بالکسر عطفا علی انا سمعنا لانه مبتدأ محکی بعد القول وکذالك البواقی وهی ثلثة عشر موضعا وبالفتح عطفا علی انه استمع فیکون من الموحی الیه ای الی النبی علیه السلام او علی الهاء فی امنا به مکانه ای قیل فامنا بانه تعالی جد ربنا او علی الجار والمجرور فکانه قیل صدقنا انه تعالی جد ربنا وهذان الوجهان الاخیران اولی معنی و لفظا للقرب وَّاَنَّهٗ كَانَ يَقُوْلُ سَفِيْهُنَا عَلَى اللّٰهِ شَطَطًا ہر آئینه بود که میگفت بے خرد ما بر خدائے تعالیٰ گفتنی دور از حق و دروغ بزرگ و آن ابلیس بود و یا کافران جن لَعْنَتُ اللّٰهِ تَعَالٰى عَلَيْهِمْ که شریک می گفتند مر حق تعالیٰ را و اثبات زن و فرزند میکردند پریان گفتند که چون ما قرآن شنودیم دانستیم که این دروغ بود است که حق تعالیٰ را شریک باشد و زن و فرزند چون در قرآن منع کرده شده است و دلیل عقلی نیز این اقتضا میکند پس ما را دلیل عقلی و سمعی حاصل آمد و دانستیم حق را و درین تعریض است مر کفار را که ایشان معاندانند و بے عقل اند السفیه بے خرد و السفهاء جماعت الشطط دور سے الضمیر فی انه للشان و کان و یقول تنازعا فی سفیهنا او سفیهنا اسم کان و یقول خبره مقدما علیه علی الله متعلق بیقول وَّاَنَّا ظَنَنَّآ اَنْ لَّنْ تَقُوْلَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا

و بدرستیکه ما گمان می بردیم که هرگز نگوید آدمی و پری بر خدائے تعالیٰ دروغ یعنی گمان نی بردیم که ایشان رست میگویند که خدائے تعالیٰ را زن است و فرزند و شریک تا ما قرآن را شنودیم دانستیم که ایشان دروغ می گفتند ما از ایشان بیزار شدیم و مسلمان گشتیم كَذِبًا صفت مصدر محذوف ای قولا کذبا ای مکذوبا فیه وَّاَنَّهٗ كَانَ رِجَالٌ

مِّنَ الْاِنْسِ يَعُوْذُوْنَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوْهُمْ رَهَقًا و بدرستیکه بودند مردانی از آدمیان که پناه می گرفتند بمردانی از پریان پس زیادت کردند این آدمیان پناه گیرنده پریان را تکبر و بزرگی و بیدادی و تباهی کردند معنی رهق این ست یا زیادت کردن پریان آدمیانرا گمراهی و تباهی بسبب آنکه با ایشان پناه گرفتند در جاهلیت و کافری رسم این بود که چون کافران بسفر رفتندے و در بیابان فرود آمدندے گفتندے پناه می گیریم بکلانتر پریان این موضع از بدی قوم او و ازین سخن پریان را تکبر و گمراهی زیادت شدے که آدمیان می ترسند از ما و پناه میگیرند بما پس این پریان که قرآن را شنودند دانستند که هیچ کس کسے را فریاد نمی رسد مگر الله تعالیٰ و پناه گرفتن روا نیست مگر بحضرت رب العزت او و ازین برگشتند و توجه بحضرت او جل جلاله کردند پس مومن موحد باید که چون تبرسد در بیابانے یا در سفر یا در حضر بگوید اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ و بگوید قُلْ رَّبِّ اعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ بك رب ان يحضرون و معوذتین را بخواند و بگوید اعوذ بكلمات الله التامات كلها من شر ما خلق و ذرأ و برأ هیچ چیزے بوے ضرر نرساند ان شاء الله تعالیٰ و یکے از یاران رسول صلے الله علیه وسلم گفت که در وقت کفر و کافری در سفر بودیم در بیابانے ناگاه گرگے آمد و گوسفندے را از رمہ شخصے گرفت و می برد آن شخص فریاد کرد که اے کلانتر پریان ما در پناه تو آمده ایم و تو پناه مے گیریم آوازے شنیدیم که ای گرگ گوسفند را رها کن که وے بما پناه گرفته است در حال گرگ گوسفند را رها کرده و برفت

واین استدراج باشد نعوذ بالله من ذلك نصیب تو این ست که پری خوانی نکنی
که کافر شوی و عروس بر تو طلاق شود و اعتقاد به کتاب طالع و حشویات نادان نکنی
و بوے سوختن و چراغ نهادن از براے دفع مضرت پریان نکنی وانهم ظنوا
کما ظننتم ان لن یبعث الله احدا ۞ و بدرستیکه پریان گمان می بردند چنانکه شما
کافران گمان مے برید که هرگز زنده نکند خداے تعالی هیچکس را بعد از مردن پریان
که قرآن را شنودند این چنین گفتند و ازین اعتقاد برگشتند و رین نیز تعریض ست
مر کافران مکه را و یحتمل ان یکون الضمیر فی انهم و ظنوا راجعا الی رجال من
الانس و ظننتم کان خطابا للجن علی سبیل الموعظة من المستمعین و
قیل این دو آیت از سخن پریان نیست بلکه از جملهٔ وحی ست و هو عطف علی انه
استمع تقدیره علی هذا قل اوحي الي انه كان رجال من الجن الآية وانهم
ای کفار الجن ظنوا کما ظننتم ای ایها الکفار من الانس والاول اولی بقرینة
ما قبل الآیتین وما بعدهما وهو قوله تعالی وانا لمسنا السماء فوجدنا
ها ملئت حرسا شدیدا و شهبا ۞ و پریان گفتند بدرستیکه ما بسودیم آسمان را
یعنی خواستیم که بآسمان برآئیم پس یافتیم آسمان را پر کرده شده و از نگاهبانان قوی و ستارگان
روشن الحرس جمع حارس معنی فهو اسم جمع و لذلك وصف بشدید الحراسة
نگاهبانی کردن الشهب جمع شهاب یعنی پاره و از شعلهٔ نور ستاره که انداخته شود
بدیو تا گریزد و بر آسمان برنیاید وانا کنا نقعد منها مقاعد للسمع ۞ و پریان
گفتند بدرستیکه ما بودیم که می نشستیم درجایهاے نشستن از آسمان از براے شنودن
سخن فرشتگان یعنی پیش ازین ما مے توانستیم که بر آسمان برآئیم و بر کوها خواستیم نشستیم و سخن
فرشتگان شنودمے فمن یستمع الان یجد له شهابا رصدا ۞ پس هر که از ما
اکنون میخواهد که بر آسمان برود و گوش دارد سخن فرشتگان را می یابد نه براے خود

ستاره را که راه او را نگاه دارد و وے زند ش و نمی ماندش تا باسمان برآید مقاعد جمع مقعد است جائی نشستن الآن بمعنی اکنون و هو مبنی علی الفتح بملازمة لام التعریف الرصد نگاهبانان اسم جمع او جمع راصد الرصد والرصود چشم داشتن و نگاه داشتن

وَاَنَّا لَا نَدْرِیْٓ اَشَرٌّ اُرِیْدَ بِمَنْ فِی الْاَرْضِ اَمْ اَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ۝

و بدرستیکه ما نمیدانیم که بلا و عقوبت خواسته شده است باهل زمین یا خواسته است باهل زمین پروردگار ایشان نیکی و رحمت یعنی بعد ازین ما نمیدانیم چنانکه پیشتر ازین میدانستیم پس منع کردن ما را از آسمان بسبب نیکی اهل زمین ست یا بسبب بدی ایشان عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت که هر قبیله از پریان کسان بودند که بر آسمان بر شدندی و جائے نشستندی چون وحی آمدی باسمان فرشتگان شنیدندے آوازے مثل آواز آهن که بر طاس زده شود همه فرشتگان سجده کردندی تا وحی آمدے پرسیدندی که این چه وحی آمد اگر حکمی بودے که همه در آسمان بودی پس قبول کردندے و اگر وحی حکمی بودی که تعلق بزمین داشتے از قحط و وبا و فراخی و مرگ و غیر آن بایک دیگر فرشتگان گفتندی و پریان شنیدندی و آن خبر را بدوستان خود که پری پرستان بودند و منجمان و فال گویان گفتندی و دروغ بسیار بآن آمیختندی و سبب فساد خلق شدندی چون حق تعالی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم الی الخلق فرستاد و آسمان را پر نگاهبانان کرد تا دیوان را منع کنند و در کشاف آورده است که رفتن ستاره پیش از رسول ما صلی الله علیه وسلم بود فاما بسیار نبود چون او را الی الخلق فرستادند آسمان پر شد از نگاهبانان غالب فالت پس این پریان که گفتند فوجدنٰها انا لمسنا السماء تا آخر ازان کسان بودند که قرآن را استماع کرده بودند یا از غیر ایشان قلت احتمال دارد که از ایشان بوده باشند و ظاهر این ست والله تعالی اعلم و چون ستارگان بسیار رفتن گرفتند ابلیس علیه اللعنة گفت کار

بزرگ در زمین پیدا شد که پریان را از آسمان باز داشتند پس لشکر خود را فرستاد تا از
هر اقلیمی یک مشت خاک آوردند ابلیس بوی کرد و گفت این کار در زمین بنی تهامه ست
یعنی در زمین عرب پیدا شده ست و این نشان پیغامبر آخر الزمان ست و معجزهٔ
اوست بعد از ان پریان را فرستاد تا ایشان تفحص این معنی بکنند ایشان به زمین
عرب آمدند مصطفٰی را صلی اللہ علیہ وسلم یافتند در نماز که قرآن میخواند چون بقوم
خود باز گشتند این قصه را بیان کردند و گفتند ما دانستیم که حکمت در باز داشتن ما چه
بوده است وَاَنَّا مِنَّا الصّٰلِحُوْنَ و گفتند پریان بدرستیکه از ما نیکان و پارسایان هستند
وَمِنَّا دُوْنَ ذٰلِكَ و از ما جز نیکان هستند یعنی کافران و فاسقان كُنَّا طَرَآئِقَ قِدَدًا
و بودیم ما بر دینها و مذهب هائے مختلف یعنی جهودان و ترسایان و گبران و این سخن
پریان است که قرآن را شنودند و قوم خود را پند میدادند تا ایمان آرند و دین مسلمانی
را قبول کنند و چنانکه بودند بناشند یعنی همه نیکان و پاکان باشند طریقه راه طرائق
جماعة القد پاره از چیزے قدد جماعت والمضاف من قوله كنا طرائق محذوف
ای کنا اصحاب مذاهب مختلفة شبه المذاهب بالطرق المختلفة فالا
ستعارة مصرحة وَاَنَّا ظَنَنَّا و بدرستیکه دانستیم ما که پریان هستیم به یقین اَنْ
لَّنْ نُّعْجِزَ اللّٰهَ فِي الْاَرْضِ که هرگز ما عاجز نتوانیم کرد خدای عز وجل را در زمین اگر بما چیزے
رساند از بلا و عقوبت وَّلَنْ نُّعْجِزَهٗ هَرَبًا و هرگز او را عاجز نتوانیم کرد بگریختن یعنی از انچه خواهد بما
نه توانیم گریختن و ما بوی ضرر نتوانیم رسانیدن المراد بالظن العلم الاعجاز عاجز کردن و در گذشتن
هربا ای هاربین الهرب گریختن وَّاَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدٰۤى اٰمَنَّا بِهٖ و بدرستیکه ما چون شنیدیم راه راست
را یعنی قرآن را که راه راست مینماید گرویدیم ما باو و تصدیق کردیمش فَمَنْ يُّؤْمِنْ بِرَبِّهٖ فَلَا يَخَافُ
بَخْسًا وَّلَا رَهَقًا پس هر که بگرود بخدای خود پس نترسد کم کردن را و ظلم کردن را یعنی کم نکند ثواب طاعت او را و
زیادت نکند عذاب معصیت او را المبتدأ محذوف ای فهو لا يخاف البخس کم کردن رهقه

رسید بوے رَهَقًا یعنی ترسد رسیدن ستم را از حق تعالیٰ وَاَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُوْنَ وبدرستیکہ
از ما پریان مسلمان اند وَمِنَّا الْقَاسِطُوْنَ واز ما ستمگاراند وظالمان وکافران
فَمَنْ اَسْلَمَ فَاُولٰٓئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا پس ہر کہ اسلام آورد پس ایشانند کہ طلب
کردند راہ رست را وقصد کردند راہ حق را القسوط بیدادی کردن الاقساط
داد دادن التحری ثواب جستن وقیل سزاوار جستن بعد ازین یادکرد عذاب کافران
وظالمان را وگفت جل جلالہ وَاَمَّا الْقَاسِطُوْنَ فَكَانُوْا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا وَاَمَّا
ستمگاران وکافران پس باشند ہیزم دوزخ را وَاَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوْا عَلَى الطَّرِيْقَةِ
ان مخففہ من الثقیلۃ وضمیر الشان اسمہا محذوف یعنی بدرستیکہ شان و
کار این ست کہ اگر ایستادندے اہل مکہ بر راہ اسلام یا ہمہ آدمیان وپریان اگر ایمان
آوردندے وراستی کردندے لَاَسْقَيْنٰهُمْ مَّآءً غَدَقًا ہر آئینہ ما ایشان را دادمے
آب بسیار یعنی نعمت بسیار دادمے ایشان را چون نعمتہا باب باران میشود آب گفت و
نعمتہا خواست ذکر سبب وارادہ مسبب از بلاغت ست لِّنَفْتِنَهُمْ فِيْهِ تا آزمودیم ایشان را
بدادن نعمت کہ شکر میگویند یا نے چون نعمتہا بسیار شود باید کہ شکر نیز بسیار شود تا نعمت
بیاید وزیادہ شود قولہ تعالیٰ وَلَئِنْ شَكَرْتُمْ لَاَزِيْدَنَّكُمْ مصراع
اے شکر نعمتہائے تو چندانکہ نعمتہائے تو ۔ نظم من بیتو دمے قرار نہ توانم کرد ۔
احسان ترا شمار نتوانم کرد ۔ گر برتن من زبان شود ہر موئے ۔ یک شکر تو از ہزار نتوانم کرد ۔
نصیب عارف این ست کہ استقامت ظاہرہ وباطنہ بجا آرد تا مشرف بزیادتی معارف
الٰہی شود کما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم استقیموا ولن تحصوا یعنی راست
بایستید وثمرہ آن را شمار نتوانید کرد یا ثمرہ آن راندانید یا نتوانید راست ایستادن
الاستقامۃ راست ایستادن الاحصاء دانستن وتوانستن وشمار کردن قال سید
الطائفہ جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ کن طالب الاستقامۃ ولا

تکن طالب الکرامة فان الرب عزوجل یطلب الاستقامة والنفس تطلب الکرامة چون جزاے استقامت را یاد کرد بسزای عدم استقامة را نیز یاد کرد وگفت وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهٖ وہر کہ روے بگرداند از یاد کردن پروردگار خود وطاعت او نہ کند يَسْلُكْهُ درآورد ش عَذَابًا صَعَدًا در شکنجہ سخت ودشوار الصعد سخت ودشوار نقیب مومن طالب ومرید صادق این ست کہ دائما بذکر حضرت مولی مشغول باشد وملول نگردد دروے نگرداند تا بہ عذاب فرقت ونایافت دولت ابدیہ مبتلا نگردد نعوذ باللہ من ذلك اوقات اوقات ذکر ست وصفا صفا ذکر رباعی از ذکر ہمی نور فزاید ماہ را ۔ در راہ حقیقت آورد گمراہ را ۔ ہر صبح ونماز شام ورد خود ساز ۔ خوش گفتن لا اِلٰہ اِلّا اللہ را ۔ قال النبی علیہ السلام حکایة عن اللہ تعالٰی انا جلیس من ذکرنی باید کہ تلقین ذکر از کامل مکمل باشد یعنی قطب الارشاد یا خلیفۂ وے تا نتائج آن ظہور کند حضرت شیخ ما رحمة اللہ علیہ میفرمودند کہ از مقلد کامل کار برنمی آید کامل مکمل می باید وَاَنَّ الْمَسٰجِدَ لِلّٰهِ وبدرستیکہ ہمہ مسجد ہا یا ہمہ روئے زمین یا ہمہ اعضا کہ بآن سجدہ کردہ میشود مر خدائے تعالٰی راست فَلَا تَدْعُوْا مَعَ اللّٰهِ اَحَدًا پس مخوانید با خدائے تعالٰی ہیچکس را یعنی کافر مشوید واخلاص پیش آرید مساجد جمع مسجد بفتح جیم یا بکسر جیم باشد جائے سجدہ کردن چون مسجد ہا خدائے تعالٰی را باشد دروے بازرگانی مکنید ودروے سخن دنیا مگوئید ودروے خصومت مکنید وآواز بلند مکشید ودروے راہ مسازید وجائے باشیدن مسازید وجز طاعت دروے کار دیگر مکنید بدانکہ نگاہداشتن حرمت مسجد از آداب دین است ومسجد فاضل تر است از جملہ موضعہا کہ در آسمان وزمین است چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ رسول علیہ السلام جبرئیل را گفت سل عن ربك عن احب البقاع الیہ لا علق بہا قلبی فعرج جبرئیل ثم نزل فقال یا محمد

قال اللہ تعالیٰ شر البقاع الاسواق وخیرها المساجد جبرئیل علیه السلام
گفت که اللہ تعالیٰ پیغمبر باید که بهترین موضعها مسجد ہا است و بدترین موضعها بازارہا است
و در قنیۃ الفتاوی آورده است که بهترین ذکر آنست که خفیه در بازارہا باشد یعنی بذکر
خفیه در بازارہا مشغول باشد که خرید و فروخت او را باز ندارد از ذکر اللہ و در وقت
خواجه رحمۃ اللہ علیه در بازار بخارا ذاکران بسیار بودند روزے درویشے صاحب
وقت در بازار بخارا مسافر آمد و گفت در شهرہائے دیگر در خانقاہ ہا و مسجدہا این مقدار
ذاکر نیست وَاَنَّهٗ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللّٰهِ یَدْعُوْهُ قیل هذا عطف علی انه استمع
فی اول السورۃ یعنی بگوائے محمد که وحی آمده بمن بدرستیکه چون ایستاد بندۂ خدائے
تعالیٰ یعنی محمد علیه السلام در نخله میخواند خدائے تعالیٰ را یعنی نماز بامداد میگذارد
و قرآن میخواند کَادُوْا یَکُوْنُوْنَ عَلَیْهِ لِبَدًا خواستند پریان که باشند بر وے افتادگان
یعنی انبوہے کنندگان و بر زبر یکدیگر افتندگان یعنی ازدحام کردند و بر شنیدن قرآن
رغبت نمودند و خواستند که بر یکدیگر افتند والضمیر فی انه للشان یدعوه
حال ای داعیا ایاه اللبد بالکسر جمع لبده وهی الجماعة واللبد کحطم
بضم اللام واحد قائم مقام الجمع والقرأۃ بها وقیل این ابتدائے اخبار است
از حق تعالیٰ چون بنده مومن یعنی محمد مصطفیٰ صلے اللہ علیه وسلم پیغمبری را آشکارا کرد
و گفت لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ و قرآن میخواند و خلق را بوحدانیت و
عبادت میخواند خواستند کافران که باشند ہلاک کنندگان وے و گرد آمدند بر وے فاما
حق تعالیٰ وے را نصرت داد و نگاهداشت او را از شر ایشان و این مناسب تر است
بآیت آینده که قُلْ اِنَّمَآ اَدْعُوْا رَبِّیْ بگوائے محمد بدرستیکه میخوانم و بندگی می کنم
پروردگار خود را وَلَآ اُشْرِکُ بِهٖٓ اَحَدًا و انباز نمی آرم بخدائے خود ہیچکس و ہیچ
چیز را القرأۃ قل وقال قُلْ اِنِّیْ لَآ اَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَّلَا رَشَدًا بگو

اے محمد کہ من نتوانم کہ شما را زیانے رسانم و کفر و کافری دہم شما را یا رہ است وہم
شما را در دست من ہیچ اینہا نیست جز پیغام رسانیدن حق را ہر کہ قبول کند از
عذاب خلاص یابد و ہر کہ قبول نہ کند بہ عذاب مبتلا شود آلضر گزند رسانیدن
قُلْ اِنِّیْ لَنْ یُّجِیْرَنِیْ مِنَ اللّٰہِ اَحَدٌ بگو اے محمد ہرگز نہ رہاند مرا از عذاب خدائے
تعالیٰ ہیچکس وَلَنْ اَجِدَ مِنْ دُوْنِہٖ مُلْتَحَدًا و ہرگز نیابم از غیر خدائے تعالیٰ
پناہ گاہے کہ بوے گریزم و نہ رہاند مرا از عذاب خدائے تعالے ہیچکس اِلَّا بَلٰغًا
مِّنَ اللّٰہِ وَرِسٰلٰتِہٖ مگر رسانیدن شریعت بخلق و بیان کردن پیغامہائے خدائے
تعالیٰ این دو چیز مرا پناہ باشد و رہانندہ از عذاب و سبب عزت من در دنیا و عقبےٰ
باین تقدیر بلاغا بدل باشد از ملتحدا و رسالاتہ عطف باشد بر بلاغا و روا باشد کہ
استثنا باشد از لا املك لکم ضرا و باقی کلام معترضہ باشد لکن الاول اولی
ویخطر ببالی ان یکون الا بمعنی غیرہ ویکون صفۃ لملتحدا نصیب
اہل حق این ست کہ در رسانیدن سخن حق بخلق تقصیر نکند و مدد و عزت خود جز
رسانیدن شرائع و بیان کردن احکام شرع نداند و مارا بہ تجربہ معلوم شدہ است
کہ ہرچند تبلیغ احکام شرع بظالمان و مبتدعان کردہ میشود با خلاص ایشان را
نیک مینماید و ہمہ دوست می شوند بتائید اللہ تعالے الاجارۃ رہانیدن الملتحد
پناہ گاہ الالتحاد پناہ گرفتن وَمَنْ یَّعْصِ اللّٰہَ وَرَسُوْلَہٗ و ہر کہ گناہ گار شود
و بے فرمان شود خدائے تعالیٰ را و رسول وے را فَاِنَّ لَہٗ نَارَ جَھَنَّمَ پس بدرستیکہ
وے را باشد آتش دوزخ خٰلِدِیْنَ فِیْھَآ اَبَدًا جاودانہ باشد در آتش دوزخ
ہمیشہ یعنی ہر کہ کافر شود و ایمان بہ خدائے تعالے و رسول وے نیاورد ہمیشہ در
دوزخ باشد نَعُوْذُ بِاللّٰہِ مِنْ ذٰلِكَ مراد از عصیان این جا کفر است من شرطیۃ
فلذا اجزم یعص بحذف الیاء فان لہ جزاءہ وحد الضمیر فی لہ نظر

الیٰ لفظ من جمع خالدین نظرا الیٰ معناہ وھو حال مقدرۃ ای ثبت لھم
نار جھنم مقدرین الخلود فیھا علیٰ انفسھم حَتّٰی اِذَا رَاَوْا مَا یُوْعَدُوْنَ
ای امھلھم اللہ تعالیٰ یعنی اللہ تعالیٰ مہلت دادہ است این کافران را تا چون که
ببینند آنچہ بیم دادہ میشوند بآن یعنی قہر خدائے تعالیٰ را ببینند در دنیا و عقبیٰ فَسَیَعْلَمُوْنَ
مَنْ اَضْعَفُ نَاصِرًا وَّاَقَلُّ عَدَدًا پس بدرستیکہ بدانند یا زود بود کہ بدانند
کہ کیست سست تر یاری کنندہ وے کیست کمتر شمار شکروے واین چنان بود کہ کافران
می گفتند کہ اے محمد کار بزرگ پیش گرفتہ وہمہ عالم تبو دشمن اند وترا یاری کنندہ
نیست ولشکر نداری ما بر تو می ترسیم ازین دعوئے پیغمبری باز گرد تا ماترا نصرت دہیم
حق سبحانہ وتعالیٰ در روز جنگ بدر بایشان نمود ودر آخرت نیز نمایدشان کہ مدد و
بسیاری یاری کراست الضعف سست شدن علق یعلمون الاستفہام
بعدہ ناصرا تمیز وکذا عددا من نسبۃ الجملۃ ای من اَضْعَفُ
چون کافران گفتند کہ این کے خواہد بود کہ عذاب بیاید این آیت آمد قُلْ اِنْ اَدْرِیْٓ
اَقَرِیْبٌ مَّا تُوْعَدُوْنَ بگو اے محمد کہ من نمیدانم کہ نزدیک است آنچہ وعدہ کردہ
می شوید وبیم دادہ میشوید از عذاب حق تعالیٰ یا دور است اَمْ یَجْعَلُ لَہٗ رَبِّیْٓ اَمَدًا
یا کہ پیدا کردہ اللہ تعالیٰ مراین عذاب را وقت معینے یعنی من نمی دانم تا کہ خبر کردہ شوم
کہ دور است این عذاب یا نزدیک عَالِمُ الْغَیْبِ ای ھو عالم الغیب یعنی اللہ
تعالیٰ علم غیب را میداند فَلَا یُظْھِرُ عَلٰی غَیْبِہٖٓ اَحَدًا پس دانا نگرداند بر غیب
خود ہیچکس را اِلَّا مَنِ ارْتَضٰی مِنْ رَّسُوْلٍ مگر کسے را پسند داز پیغمبران کہ اورا
بغیب خود دانا گرداند بوحی یا بالہام یا بمشاہدہ اسباب یا بہ جواب وصاحب کشاف
گفتہ است کہ درین آیۃ ابطال کرامات است مر اولیا را از بہر آنکہ آن کسانے کہ
کرامات را نسبت کردہ میشود بایشان اگرچہ پسندیدہ باشند فاما رسول نیستند وعبۃ

هذا او فی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء
مرتضیین فلیسوا برسل الی آخرہ بدانکه معتزله کرامات اولیا را منکرند واین مسکین
از ایشان بودہ ست امام فخر الدین رازی وے را مسکین میگوید حق مذهب سنت جماعت
است که کرامات اولیا حق ست چنانکه در علم کلام مذکور ست واین آیت بر ابطال کرامت دلالت
نمیکند بر تقدیر تسلیم اگر دلالت کند بر یک نوع اطلاع بر غیب دلالت میکند نه بر جمیع آن
و بدانکه انکار اطلاع بر غیب مر غیر رسول مصطلح را انکار نص قرآن ست قال الله تبارک
وتعالی وَاَوْحَيْنَا اِلٰى اُمِّ مُوْسٰى الی قوله اِنَّا رَآدُّوْهُ اِلَيْكِ وَجَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ
و مادر موسے علیه السّلام رسول مصطلح نبود واز وقت ولادت او تا وقت نبوت مدت مدید
بودہ است ونیز انکار ست مر چیزها را که از صحابه ومشائخ کبار مرویست وما نیز بسیار چیز
ها را مشاهده کردہ ایم از اولیا پس این آیت را تاویل باشد والله تعالی اعلم بخاطرم می آید
که بطریق منع بگویم مر معتزله را که چرا نشاید که مراد از غیب لوح محفوظ باشد چنانکه در سورۃ
ن والقلم گفته است صاحب کشاف فی قوله ام عندهم الغیب فهم یکتبون ای
اللوح در سورۃ والنجم ام عندهم الغیب ای اللوح یا معنی غیب وحی باشد بطریق معهود
واین معنی مناسب است درین محل یا چرا نشاید که از رسول معنی لغوی مراد باشد چنانکه
معتزله میگویند درین آیت قوله تعالی وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِيْنَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوْلًا قالوا
المراد بالرسول العقل علی ما علم فی الاصول ورؤیای صالحه از نبوت
است قال النبي علیه السلام لم یبق من النبوۃ الا الرؤیا الصالحة وقال
النبي علیه السلام اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله وقیل الفراسة
من غض بصرہ عن المحارم وامسك نفسه عن الشهوات وعمر وقته
بدوام المراقبة ویعود اکل الحلال لم یخط فراسته بنور الله تعالی و
قال الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزأ من النبوۃ وفی الرؤیا

اطلاع علی الغیب و ہرکہ اولیا را بشناسد داند کہ انچہ اہل سنت وجماعت گفتہ اند حق
است واگر محب ایشان باشد وصحبت ایشان یافتہ باشد دل مردہ او بانفاس شریفہ
ایشان زندہ گردد وانکار ایشان نہ کند **مثنوی** بین کہ اسرافیل وقتند اولیا
مردہ را از یشان حیاتست ونما ❊ جانہائی مردہ اندر گورتن ❊ بر جہد ز آواز شان اندر کفن
فَإِنَّهُ بدرستیکہ خدائے تعالیٰ يَسْلُكُ درمی آرد مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ
رَصَدًا از پیش پیغمبر واز پس او نگاہبانان را یعنی فرشتگان را میفرستد تا نگاہدارد
آن بندۂ فرستادہ شدہ را بہ پیغمبر تا ابلیس علیہ اللعنہ و دیوان او را گمراہ نگردانند
چون حق تعالیٰ وحی فرستادی گرداگرد آن پیغمبر را فرشتگان نگاہ داشتندے چون
ابلیس لعین خود را بصورت فرشتہ ساختی وآمدی آن فرشتگان آن پیغامبر را
خبر کردندے کہ این ابلیس ست کہ می آید اولیاء اللہ نیز محفوظان حق اند **رباعی**

زان جا کہ جمال وجاہ جانانۂ ماست	عالم ہمہ در پناہ جانانۂ ماست
ماراچہ ازانکہ عالمے خصم شوند	پیش وپس ما سپاہ جانانۂ ماست

واولیاء علماء باللہ اند ایشان نصیب تمام دارند از ولایت نبی متبوع ایشان قال
النبي صلی اللہ علیہ وسلم علماء امتی کانبیاء بني اسرائیل و قال
علیہ السلام الشیخ فی قومہ کالنبي فی امتہ صفت اولیاء اللہ را نہایتے نیست
بیت برترند از عرش وکرسی وخلا ❊ ساکنان مقصد صدق وصفا ❊ واد
رزقنا متابعتھم ومحبتھم وصحبتھم لِيَعْلَمَ تا بداند خدائے تعالیٰ در حال
چنانکہ میدانست در ماضی ومیداند در استقبال ای فعل ذلك لیعلم أَنْ قَدْ
أَبْلَغُوا این را کہ بتحقیق رسانیدہ اند پیغمبران رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ پیغامہای خدائے تعالیٰ
وتقصیر نہ کردند وقیل تا بیان کند اللہ تعالیٰ ویا تا بداند رسول کہ رسانیدند فرشتگان
پیغامہائے خدائے تعالیٰ را وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وفرارسیدہ است علم حق تعالیٰ

بانچه نزد ایشان ست که تبلیغ رسالات کردند بے تغیر و تقصیر وَاَحْصٰى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا و دانسته است خدائے تعالیٰ شمار همه چیزها را و قطرہاے باران را و ریگ بیابان را و کفک دریاها را و احوال بندگان را نصیب مومن این ست که با ادب باشد و از مخالفت حضرت او برحذر باشد تا بعقوبت او گرفتار نگردد.

سُوْرَةُ الْمُزَّمِّلِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ عِشْرُوْنَ آيَةً وَفِيْهَا رُكُوْعَانِ

يٰۤاَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ اے مرد جامه بخود پیچیده وقیل اے آراسته بلباس پیغمبری قُمِ الَّيْلَ برخیز در شب و شب را بیدار دار و نماز بگذار و قرآن بخوان و ذکر بگوے اِلَّا قَلِيْلًا مگر اندکی از شب که آن اندک نِّصْفَهٗۤ نیمه شب باشد اَوِ انْقُصْ مِنْهُ یا کم کن از نیمه شب قَلِيْلًا تا دو دانگ شب اَوْ زِدْ عَلَيْهِ یا زیادت کن بر نیمه شب تا مقدار چهار دانگ او را اختیار داد درین که بیدار باشد نصف را که سه دانگ باشد یا کم تر از نیم شب که دو دانگ باشد یا زیادت بروے که چهار دانگ باشد و سبب نزول این آیت آن بود که چون وحی آمد ترسید رسول علیه الصلوٰة والسلام که دیوانه شود و گفت زملونی یعنی در جامه پیچید مرا جبرئیل آمد و گفت يٰۤاَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ و مزمل در اصل متزمل بود تا را بزا بدل کردند او غام کرده شد مزمل شد بدو تشدید الّیل ظرف قم نصفه بدل منه چون این آیت آمد مصطفےٰ صلے اللّٰه علیه وسلم با یاران بیدار مے بودند در شب و نماز می گذاردند چون دشوار بود دانستن نیمه شب و دو دانگ شب و چهار دانگ شب همه شب بیدار می بودند از ترس آنکه تقصیر نشود در فرمان تا پایهاے شان ورم کرد و رنگ هاے روے ایشان زرد گشت حق تعالیٰ این حکم را از ایشان برداشت و پنج وقت نماز بر ایشان فریضه شد و در حدیث آمده است که هر که نماز خفتن و نماز بامداد را بجماعت بگذارد ثواب کسی یابد که همه شب بیدار بوده باشد و نماز کرده باشد و بیک قول تا یکسال فرض بود و بقول دیگر تا ده سال و بر رسول علیه السلام تا آخر عمر فرض بود بیک قول و بقول دیگر نفل بود و نزدیک اهل سلوک شب بیدار بودن و

دوازده رکعت نماز بعد از نیم شب گذاردن مستحب است از اول شب و یا آخر شب نیز آمده است
و در نماز شب فضائل بسیارست چنانکه در احادیث آمده است خدائے تعالیٰ همه را توفیق
بخشد وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ تَرْتِيْلًا ؕ و آهسته خوان قرآن را یعنی باداے حروف و نگاهداشت
وقوف ترتیل آهسته و کشاده خواندن و در حدیث آمده است که قرآن خوان را در روز قیامت
گفته شود که در بهشت درآ و قرآن میخوان باهستگی و بدرجهائے بهشت بر میرو چنانکه در دنیا
می خواندی که آخرین درجه تو بازپسین آیتے باشد که برخواندی و عبد الله ابن مسعود گفت
رضی الله تعالیٰ عنه که قرآن را باهستگی بخوانید و زود زود مخوانید چنانکه شعر را می خوانید
و بایستید در موضع عجایب وے و دلها را حرکت دهید یعنی به وعده و وعید دلها را متحرک
سازید و قصد شما نباشد که زود سوره را تمام کنید و این فقیر میگوید که چون در بلدهٔ فاخره
بخارا در آمدم و از شهر هرات آمده بودم در منزل فتح آباد متصل قبر حضرت سیف الحق
والدین الباخرزی رحمة الله علیه حجرهٔ بود دران مے بودم شبے بخاطرم آمد که بدام علم از
علمها مشغول شوم حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم را در خواب دیدم که قرآن می خواند
آهسته آهسته بخاطرم آمد که چرا آهسته میخوانند باز هم در خواب بخاطر رسید که وَرَتِّلِ الْقُرْاٰنَ
تَرْتِيْلًا در حق ایشان است و باین اشارت بقرأت تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی
قیام نموده اند و بود این رویای صالحه در سنهٔ اثنین و ثمانین و سبعمائة و به سبب
این امتثال و اشتغال به تفسیر فوائد بسیار حاصل آمد و معانی قرآن به برکت اشارت
مصطفویه علیه افضل الصلوٰت واکمل التحیات ضبط شد و همدرین اوقات حضرت شیخ العالم
شیخ سیف الدین رحمة الله علیه را در خواب دیدم مرا گفت بگوئے لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ
لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ

اِنَّا سَنُلْقِيْ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيْلًا ۝ بدرستیکه ما زود اندازیم ما بر تو گفتاری گرانمایه یعنی وحی
مے فرستیم بر تو کتابے که در وے حکمهاے بزرگ است و گران است بر کافران و منافقان

یا کتابے کہ در روے معانی و دقائق و حقائق بسیار ست و سبک و بے معنے نیست یعنی شب
بیدار باش و در کار باش و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان ہشیار باش
کہ ما ترا بکار بزرگ رسانیدیم و بہ پیغبری و عزت و سروری مشرف گردانیدیم و این در
اول نبوت بود نصیب درویش و مرید صادق این ست کہ شب بیداری را شعار خود
سازد و بہ تلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا شایستۂ بار گران ولایت و ارشاد گردد
بار درین درگاہ بمقدار بار ست و از عزیزان نقل ست کہ میگفتند کہ ہرگاہ سہ دل جمع
شوند کار بندہ بر آید دل شب و دل قرآن کہ یٰس ست و دل مومن اِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ
بدرستیکہ برخواستن در شب از خواب هِيَ أَشَدُّ وَطْأً سخت تر ست بر نماز کنند و از جہت
ایستادن الوطی کفِ پائے بر زمین نہادن یعنی ایستادن در شب و نماز گذاردن بعد از
خواب سخت تر ست از نماز گذاردن روز اگر وطأً خوانے معنی این باشد کہ نماز در شب
موافق تر است یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق تر ست در نماز شب از نماز روز
چون در شب خلق آرمیدہ اند و شغلے نیست حاصل آنکہ در نماز شب حضور دل بیشتر است
از نماز روز. وَّأَقْوَمُ قِيلًا و راست تر ست از جہت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز
شب بحضور دل نزدیک تر ست و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر پیدا می شود و قیل
نَاشِئَةَ اللَّيْلِ ساعتہائے شب و قیل تن خیزندہ بشب فعلی الاول الناشئۃ مصدر
کالعافیہ و علی الثانی اسم فاعل من نشأت السحابۃ اذا ظہرت درین آیت
اشارت فضیلت نماز شب ست چنانکہ در حدیث آمدہ ست کہ قال النبی صلی اللہ علیہ
وسلم علیکم بقیام اللیل فانہ داب الصالحین قبلکم و قربۃ الیٰ ربکم
و مکفرۃ للسیئات و منہاۃ عن الاثم و در فضیلت نماز شب احادیث بسیار ست
إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا بدرستیکہ ترا اے محمد در روز آمد و شد دراز ست و
مشغولی و تصرف در کارہاست بسیار چون تعلیم شرائع و احکام اسلام و استعداد جہاد و غیر آن

پس در شب بیدار باش و قرآن بخوان و راز بگو بحضرت رحمان چون روز فرصت بیشتر نداری در شب عبادت کن پنهان و درین آیت اشارت ست که محل راز نماز شب است عذر تقصیر روز در شب باید خواست **بیت** گر نداری روز تو پروائے ما * شب بیا یار شب تارت منم * و در حدیث آمده است از صحاح ستہ انه قال النبی صلی الله علیه وسلم ینزل ربنا تبارک و تعالیٰ کل لیلة الی سماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الاٰخر ثم یقول من یدعونی فاستجیب له من یسئلنی فاعطیه من یستغفرنی فاغفر له وفی روایة المسلم ثم یبسط یدیه ویقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم حتی ینفجر الفجر وقال النبی صلی الله علیه وسلم ان فی اللیل ساعة لایوافقها رجل مسلم یسأل الله فیها خیرا من الدنیا والاٰخرة الا اعطاه ایاه وذلک فی کل لیلة من المصابیح حضرت شیخ جنید را رحمة الله علیه در خواب دیده پرسیده شد که حال چیست جواب گفت که تاهت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا الا رکیعات رکعناها فی جوف اللیل یعنی فائده نکرد مارا تعریفات و تصنیفات و تصوف مگر فائده کرد مارا چند رکعت نماز که در دل شب گذاردم و قیل بدرستیکه ترا در روز وقت قیلوله هست پس بروز راحتے بگیر تا شب بیدار توانی بود فعلیٰ هٰذا السبح النوم وعلی الاول السبح السیر اسراعا والاقبال والادبار فی الامور ومنه السباحة فی الماء لان فیها اضطرابا واقبالا وادبارا یکے از اکابر گفته است که من هرگز در سفر و حضر قیلوله را نماندم تا در شب بیدار توانم بود در نقل چنین آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم همه کارهائے خانه خود کردے از بهر این گفته شد که ترا در روز کار بسیار است و روزے حضرت علیه السلام در خانه در آمد و عایشه رضی الله عنها نان می پخت حضرت گفت یا عایشه ترا یاری دهم پاره خمیر گرفت و نان ساخته در تنور بست همه نانها پخت

لو آن نان نمی پخت عائیشہ گفت یا رسول اللہ ہمہ نان پخت و نان شما نمی پخت گفت یا عائشہ دست من بروے رسیدہ است آتش بروے کار نمی کند امید میداریم کہ ہرچند گناہگاریم فاما دوستے محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم داریم حق تعالیٰ ما را از آتش دوزخ نگاہدارد بمنہ وکرمہ۔ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ ویاد کن نام پروردگار خود را وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا وبہر از خلق بوی بریدن یعنی جز دوستی وے در دل ہیچ دوستی دیگر مدار بیت

زغیرت خانۂ دل را ز غیرت کردہ ام خالی ✤ کہ غیرت را نمی شاید درین خلوتسرا رفتن ✤

رباعی تا در نزنی بہرچہ داری آتش	ہرگز نشود حقیقت وقت تو خوش
ما را خواہی خطے بہ عالم درکش	کاندر یکدل دو دوستی ناید خوش

و این معنی را اہل سلوک نفی ماسوی اللہ میگویند و این معنی بکثرت ذکر حاصل آید و بعنایت ازلیہ وخدمت شیخ کامل مکمل بیت بے عنایات حق وخاصان حق ✤ گر ملک باشد سیاہستش ورق ✤ وبہ یک نظر مبارک شیخ کہ محبوب حق ومجذوب مطلق باشد چندان تصفیہ وتخلیۂ ظاہر وباطن حاصل آید کہ بانواع عبادات ظاہر حاصل نباید بیت آنکہ بہ تبریز دید یک نظر شمس دین ✤ طعنہ زند بر دہہ سخرہ کند بر چیلہ ✤ حضرت مخدومی خواجۂ ما رحمۃ اللہ علیہ می گفتند کہ ما فاضلانیم ما را بہ فضل خود قبول کردہ است و این بیت را می گفتند بیت آنرا کہ درپذیرد معبود لا لعلہ ✤ او را چہ حاجت آید رنج چہار چلہ اللہم ارزقنا من جذبات بما یلیق بکرمک قیل تبتیلا مکان تبتلا لان المعنی بتل نفسک تبتیلا رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ای ہو رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ونیست آفریدگار جائے برآمدن آفتاب وجائے فروشدن آفتاب لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست ہیچ خدائے جزاو فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس بگیر او را کارساز خود یعنی کارہائے خود را ہمہ بوے بگذار القراءۃ برفع الباء خبر مبتدا محذوف وبکسرہ

بدلاً من ربك فی قوله تعالیٰ واذکر اسم ربك وکیل باید که توانا (دانا) باشد تا کار با وگذارند واین در حقیقت جز حضرت عزت جلت قدرته را نیست بدانکه از اول سورة تا این جا اشارت بمقامات سلوک است اول خلوت در شب بعده اشتغال بقرات قرآن و ذکر رحمٰن بعده نفی ماسوائے الله بعده توکل بخالق آسمان و زمین حضرت خواجه محمد میفر ماید

قطعه

هر که خواهد تا شود ابدال حق	چار چیزش کرد باید اختیار
خاموشی وجوع وعزلت راز خلق	بود نش بیدار در شبهائے تار

باز اشارت کرد بمقام اعلیٰ که آن صبر است در بلا وجفائے اعدا و بریدن از ایشان اگرچه باشند خویشان پس گفت جل جلاله وَاصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُولُوْنَ وصبر کن ای محمد بر آنچه می گویند کافران ترا ساحر و شاعر و مجنون میگویند وتو دوست مائی و ما ترا نگاه میداریم چونکه ما را وکیل گرفته وکار بما گذاشته غم مخور اگر همه عالم تو خصم شوند رباعی

زان جا که جمال وجاه جانانهٔ ماست	عالم همه در پناه جانانهٔ ماست
ما را چه از انکه عالمے خصم شوند	پیش وپس ما سپاه جانانهٔ ماست

وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيْلًا وببر از ایشان بریدن نیکو یعنی تعرض بجواب ایشان مکن وبجنگ ایشان مشغول مشو واین آیت بآیت سیف که اقتلوا المشرکین منسوخ ست نصیب درویش اینست که از منکران تحمل کند و بار ملامت بکشد تا عاقبت عافیت یابد رباعی در عشق تو من بار ملامت بکشم در شکنم این عهد عزاست بکشم ÷ گر عمر وفا کند جفا ہائے ترا ÷ بارے کم از انکه تا قیامت بکشم روزے این فقیر را در دناف پیدا شده بود وقبضے بود که هیچ قبضے نه میرسد و در رفتن به پیش شیخ تکاسلی مے بود و درسبق بدرس مشغول بودم شخصے از در در آمد و کاغذ پارهٔ بمن داد در وے این بیت بود جد وجهدی در من پیدا شد حضرت خواجهٔ مامی فرمودند رحمة الله علیه که مدت پنج ماه در بیابانها متحیرے بودم وقبض عظیم داشتم در شهر بخارا در آمدم گفتم این در دراه بمن نمی کشائید در پیش مخلوقے روم و خدمت حاکم

بخارا رسیدم بر در مسجد محلهٔ دیدم چیزی نوشته اند گفتم فال من این باشد چون دیدم این
بیت نوشته بود بیت ای دوست بیا که ما ترا ئیم * بیگانه مشو که آشنا ئیم * فریادی
از من بر آمد و روی به بیابان نهادم بعد از ان قبض عظیم پیدا شد تا به پنج شبانه روز
بداشت سبحان من یتجلی مرة باحیاته بالقبض والانفصال ومرة بالبسط
والوصال بیت هم رویت خوش هم مویت خوش هم پیچ زلف وهم قفا
هم شیوه خوش هم میوه خوش هم لطف خوب وهم لقا * وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ
ای مع المکذبین یعنی بگذار مرا ای محمد با این کافران که ترا دروغ گوی می دارند
أُولِي النَّعْمَةِ که باسایش و نعمتها اند یعنی توانگر اند و متکبر اند این آیت از برای تسلی
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آمد وَالْمُكَذِّبِينَ یحتمل ان یکون مفعولا به
ویحتمل ان یکون مفعولا معه وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا و مهلت ده ایشان را اندک
یعنی تا وقت مردن ایشان و آن اندک بود و این در حق کلانتران قریش بود که
در جنگ بدر کشته شدند النعمة بالفتح النعم وبالکسر المال والغناء وبالضم
المسرة شاد شدن پس بیان کرد عذاب ایشان را در قیامت که چگونه خواهد بود و گفت
جل جلاله إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا بدرستیکه نزد ماست در روز قیامت از برای کافران بندهای
و غلهای گران وَجَحِيمًا و آتش سوزان وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ و خوردن گلوگیر و آن چون
خار زقوم است و ضریع و غسلین وَعَذَابًا أَلِيمًا و شکنجه دردناک و آن آتش دوزخ
است نعوذ بالله من ذلک و در حدیث آمده است که چون دوزخیان خوردنی بخورند
در گلوی ایشان سخت شود بماند صد سال نه فرو رود و نه بر آید چون حضرت مصطفی صلی الله
علیه وسلم این را بخواند بیهوش شد امام حسن بصری رحمة الله روزه میداشت چون نماز شام
طعام پیش آوردند این آیت در خاطر او گذشت تا سه شبانه روز طعام نخورد چون شب
چهارم شد باز همین آیت بخاطرش آمد گفت که طعام را بر گیرید و در گریستن شد فرزندان وی

رفتند و شیخ ثابت یمانی را و بعضے یاران وی را خبر کردند تا آمدند و بسیار الحاح کردند تا یک
پیاله شربت آب خورد النکل بند و قیل غلهای گران والانکال جمعه والغصة
گرفتن طعام در گلو و قیل گلوگیر یَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ بدرستیکه این کافران
را نزد ما بندهاست و عذابهاست در روزیکه بجنبد زمین و کوهها از برائے سختی آن روزکه
قیامت است وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا و باشد دران روز کوهها همچون ریگ
روان فرو ریخته المهیل فرو ریختن یوم ظرف لما فی لدینا من معنی الفعل
ای ثبت ذلك العذاب لکفار یوم ترجف الارض الاٰیة اِنَّآ اَرْسَلْنَآ
اِلَيْكُمْ رَسُوْلًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ بدرستیکه ما فرستادیم سوے شما اے اهل مکه پیغمبر
بزرگ یعنی محمد علیه الصلوٰة والسلام گواه بر شما در روز قیامت كَمَآ اَرْسَلْنَآ اِلٰى
فِرْعَوْنَ رَسُوْلًا چنانکه فرستادیم بسوے فرعون رسولے یعنی موسیٰ علیه السلام را
فَعَصٰى فِرْعَوْنُ الرَّسُوْلَ پس بے فرمان شد و سرکش فرعون رسول ما را فَاَخَذْنٰهُ
اَخْذًا وَّبِيْلًا پس گرفتیم ما فرعون را بگرفتن سخت الوبیل گران و ناگوارنده یعنی
غرق کردیم فرعون را با لشکرش در آب دریا و پیغمبر خود را یاری دادیم پس اے اهل
مکه اگر شما ایمان نیاورید شما را نیز عذاب کنم در دنیا و آخرت نصیب تو این ست که پیروی
پیغمبر خود کنی و تمامی بدعتها را بگذاری واگرنه بعذاب مبتلا شوی نعوذ بالله من ذلك
فَكَيْفَ تَتَّقُوْنَ پس چگونه پرهیزید از عذاب قیامت و کجا حصاری شوید اِنْ كَفَرْتُمْ
اگر کافر شوید و ایمان نیارید يَوْمًا روزے را یعنی در روزیکه يَّجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيْبًا
بگرداند کودکان را پیران و سفید سران الشیب جمع الاشیب یوما مفعول به
لتتقون ولیس بظرف لکفرتم ای منتم علے الکفر فی الدنیا فکیف تتقون
فی یوم القیٰمة من العذاب یعنی غمهائے بسیار واندوه بیشمار باشد در روز قیامت تا غایتی
که کودکان از ترس آن پیران شوند و این بر حقیقت باشد و یا بر سبیل مجاز یعنی پیر گردانیدن

له بدانکه ذکر قصص موسی و فرعون [illegible] ۱۲

کودکان را کنایت باشد از بسیاری غم واندوه هر دو گفته شده است و در حدیث آمده است که فرمان شود مر آدم را که بهشتی را از دوزخی جدا کن از فرزندان خود آدم گوید الٰہی از ہمہ ایشان چند بدوزخ فرستم فرمان آید که از هزار یکے را به بهشت فرست و باقی را بدوزخ آن وقت طفلان پیر گردند و مردم همچون مستان بے خبر گردند صحابه گفتند یا رسول اللہ حال ما چه باشد رسول علیه السلام گفت امید میدارم که یکے از شما باشد و هزار یاجوج و ماجوج باشد و امید می دارم که نیمهٔ بهشتیان شما باشید صحابه شادمان شدند و تکبیر و حمد و ثنا گفتند مر حق تعالیٰ را رسول علیه السلام گفت شما همچون یک تار موے سفید باشید در فراخ شاخ سیاه و باقی کافران باشند و در کشاف آورده است که شخصے شب بخواب رفت جوان و سیاه موے بود فردا از خواب برخاست پیر و سفید موئے شده از وے پرسیدند که چه بود ترا گفت قیامت را در خواب دیدم و عذابهائے او را دیدم بترسیدم واز ترس آن پیر شدم و بقول بعضے این بچگان که پیر شوند حرام زادگان باشند و بقول بعضے فرزندان کافران باشند باز صفت دیگر قیامت را بشنو که فرمود اِلسَّمَآءُ مُنْفَطِرٌۢ بِهٖ آسمان شگافته شود بآن روز یعنی از هیبت قیامت آسمان شگافته شود با وجود چنان بزرگی اے فرزند آدم تو با وجود این ضعیفی دانی که حال تو چه باشد کَانَ وَعْدُهٗ مَفْعُوْلًا وهست وعدهٔ این روز یا وعدهٔ اللہ تعالیٰ بر آمدن این روز کرده شده که البته خواهد بود بے شک اِنَّ هٰذِهٖ تَذْكِرَةٌ بدرستیکه این آیتها که درین سورة است پند و وعظ و نصیحت است مر خلق را فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا پس هر که خواهد که بگیرد بخدائے خود راهے یعنی ایمان آورد و علم و عمل صالح کند چون صحابه این آیتهائے با ترس را شنیدند در بندگی کردن کوشش بسیار کردند تا رنجور شدند حضرت حق تعالیٰ بر ایشان رحم کرد و سبک کرد کار بر ایشان اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ الَّيْلِ وَنِصْفَهٗ وَثُلُثَهٗ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ الَّذِيْنَ مَعَكَ بدرستیکه خدائے تو اے محمد می داند که تو بر میخیزی به نماز گذاردن

در شب کمتر از چهار دانگ شب و در نیمهٔ شب و در دو دانگ شب و بر می خیزند با تو جماعتے از
مؤمنان که با تو می باشند امام عاصم و امام حمزه و امام کسائی و امام ابن کثیر نِصْفَهٗ وَثُلُثَهٗ
بنصب خوانده اند عطفاً علی ادنی وهو منصوب تقدیراً ظرفاً لتقوم و باقی قرّاء
بجر خوانده اند نصفه وثلثه می خوانند عطفاً علی ثلثی اللیل وَاللّٰهُ یُقَدِّرُ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ
و خدائے تعالیٰ اندازه میکند شب را و روز را عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ دانست که شما ندانید
و نتوانید بیدار داشتن شب را فتاب عَلَیْکُمْ پس باز گردانید شما را آسان تر یعنی
بر داشت از شما رنج را یعنی فرض بودن قیام شب را دور کرد از شما چون آیت قُمِ الَّیْلَ
آمد حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و یاران او بیدار شب بودند چنانکه پایهاے ایشان
ورم کرد و رویهائے ایشان متغیر گردید حق سبحانه و تعالیٰ از ایشان برداشت فرض بودن
قیام شب را و فرمود فَاقْرَءُوْا مَا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ پس بخوانید آنچه آسان تر باشد از
قرآن در نماز شب و بقول دیگر در همهٔ نمازها بعده بیان کرد حکمت را در منسوخ کردن فرضیت
نماز شب و گفت عَلِمَ اَنْ سَیَکُوْنُ مِنْکُمْ مَّرْضٰی خدائے تعالیٰ دانست بدرستیکه
باشد از شما یان که بیمار خواهد شد. ان مخففه از مثقله است و اسم وے ضمیر شان محذوف است
وَاٰخَرُوْنَ یَضْرِبُوْنَ فِی الْاَرْضِ و دیگران باشند از شما که میروند در زمین یَبْتَغُوْنَ مِنْ
فَضْلِ اللّٰهِ می جویند از زیادتی نعمت خدائے تعالیٰ یعنی ببازرگانی میروند و سود میطلبند
تا مصلحت زندگانی خود کنند پس ایشان در سفر نماز شب نتوانند کرد ما از برائے این معنی
فرض بودن نماز شب را منسوخ کردیم ضَرْبٌ فِی الْاَرْضِ رفتن در زمین وَاٰخَرُوْنَ
یُقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ و دیگران باشند که می روند در زمین از برائے جنگ با
کافران اگر نماز شب بر ایشان فرض سازیم دشوار شود بر ایشان فَاقْرَءُوْا مَا تَیَسَّرَ مِنْهُ
پس بخوانید آنچه آسان تر بود بر شما از قرآن در نماز شب و مفسران گفته اند که این در
اول اسلام بود پس منسوخ شد به پنج وقت نماز درین آیت دلیل ست که کسب حلال

بازرگانے بہ منزل جہاد است چون ہر دو را خدائے تعالی جمع کرد وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوۃَ و بپاے دارید نماز را یعنی بگذارید نماز را و ترک مدہید۔ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدہید زکوۃ مال را وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا و وام دہید خدائے تعالی را وام دادن نیکو یعنی صدقہ بدہید باخلاص و قرض گفت صدقہ را تا بندہ حریص باشد بدادن صدقہ و امیدوار باشد بریافتن ثواب از خداوند وہاب عجب حالے کہ ہمہ عالم ملک و ملک او و حضرت جل جلالہ از برائے بندگان فقیر خود وام می طلبد نصیب مومن این ست کہ گدایان را بانگ نزند و چیزے بدایشان بدہد شاید کہ آن گدائے خاص اللہ تعالی باشد

مثنوی

برتر از کرسی و عرش اسرار او	شیأ للہ شیأ للہ کار او
انبیا ہر یک ہمین فن میزنند	خلق مفلس گر یہ ایشان میزنند
بر در دلہای مردم ہر زمان	نعرہائے اقرضوا اللہ می زنند

وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِّنْ خَيْرٍ و ہرچہ پیش فرستید از برائے تنہای خود از نیکی و طاعت تَجِدُوْهُ عِنْدَ اللّٰهِ بیابید آن را نزد خدائے تعالی یعنی در بہشت و ثواب آن را بشمار ساند هُوَ خَيْرًا وَّ اَعْظَمَ اَجْرًا این پیش فرستادن نیکی بہتر است شما را از بخیلی کردن و مال را از برائے میراث خوار گذاشتن و بزرگ تر است از روے مزد یعنی مال کہ صدقہ کنی ترا بہتر است و ثواب او بزرگ تر است از آن مال کہ بگذاری یکے را دہ و دہ را ہفت صد و دہ بار ہفت صد را کہ ہزار و چہار باشد ھو ضمیر الفصل خیرا مفعول ثانی لتجدوا و الاول الہاء و لذالک اعظم اجرا تمیز وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ و آمرزش خواہید خدائے تعالی را اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ بدرستیکہ خدائے تعالی نیک آمرزندہ است از گناہان و نیک بخشایندہ بدکرداران است نصیب مومن این است کہ نومید نہ باشد ہرچند کہ گناہ دار د بیت کرم بین و لطف خداوندگار ÷ گنہ بندہ کرد است او شرمسار گفت غفورم بیامرزم گناہت را و رحیمم کہ رحمت را نثار تو سازم بیت

ندارم هیچ گونه توشهٔ راه	بجز لا تقنطوا من رحمة الله

اللهم لا تجعلنا محرومين برحمتك

سورة المدثر مكية | بسم الله الرحمن الرحيم | وهي خمس وخمسون آية وفيها ركوعان

يا ايها المدثر اے مرد جامه بر خود پیچیده قم فانذر برخیز و پس بیم کن خلق را و ترسان از خدائے تعالیٰ الا صل متدثر بود و بر قول بعضے از مفسران این اوّل سوره بود که وحی آمد آن چنان بود که رسول علیه الصلوٰة والسّلام پیش از وحی بکوه حرا میرفت و در غارے مے بود چون توشه نماندی بیامدی به شهر و توشه بردی تا روزے آوازے بشنود از هوا نظر کرد تختے دید از زر بروے شخصے دید با جمال متوّر نشسته است ومی گوید یا محمد انت رسول الله وانا جبرئيل آن حضرت علیه السّلام بترسید و به خانه آمد و گفت که من می ترسم که دیوانه شوم خدیجه رضی الله عنها گفت که تو هرگز دیوانه نشوی که همیشه راست می گوئی و مهمان را نیک میداری و بخویشان نیکوئی مے کنی گفت بر سر من آب بریزید چون آب ریختند جامه در سر پیچید و سر بنهاد و جبرئیل علیه السّلام آمد و این آیت را آورد یا ایها المدثر قم فانذر و ربك فكبر و پروردگار خود را به بزرگی یاد کن وثيابك فطهر و جامهای خود را پاک کن و قیل تن خود را پاک کن و قیل دل خود را از کفر و معصیت و محبت دنیا تا حلاوت طاعت یابی والرجز فاهجر و از عذاب پس ببر و قیل از بتان و قیل از شرک و قیل از جمله گناهان الرجز بالضم و بالکسر النجاسة المهجر به بدن از کسے ولا تمنن تستكثر یعنی چیزے مده به کسے تا بیشتر بستانی و این حکم خاصهٔ محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم باشد فاما امت را روا باشد چون او مخصوص

فی فضیلة هذه السورة قال النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من قرء سورة المدثر اعطاه الله تعالیٰ بعدد من آمن برسوله وبعدد من كفر بهم وبعدد كل واحد منهم عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات و ادخله الله تعالیٰ امع اهل التقویٰ واهل المغفرة فی جنت الفردوس ۱۲ منه

بود بمکارم اخلاق وقیل منت منه بطاعت حق تعالی به بسیاری که هر چند طاعت کنی شکرانه که
از نعمتهائے او بجائے نه توانی آوردے اے شکر نعمتهائے تو چندانکه نعمتهائے تو رباعی

بے تو صنما قرار نتوانم کرد	احسان ترا شمار نتوانم کرد
گر بر تن من زبان شود هر موئے	یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

وقیل عطائے مده که آن را بسیار داری و بر فقیران شمار کنی که من به تو چندین چیز
دادم وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و از برائے خدائے خود صبر کن در طاعتها و بلاها و محنتها و جفاهائے
کافران تا جزائے ایشان بدهد و ترا یاری کند فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ پس چون دمیده
شود در صور فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ پس آن روزے باشد دشوار عَلَى الْكَافِرِينَ
غَيْرُ يَسِيرٍ بر ناگروندگان نه آسان باشد آن روز یعنی بر همه خلق دشوار باشد و بر کافران
از همه دشوارتر و رسول علیه السلام گفت که چگونه دل خوش باشد شما را و اسرافیل
صور در دهان نهاده است و گره در پیشانی آورده و گوش نهاده است که کے فرمان شود
تا صور در دمد یاران گفتند یا رسول الله چه باید گفت فرمود که بگوئید حَسْبُنَا اللَّهُ
وَنِعْمَ الْوَكِيلُ وَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا یکے از کبراء امامت می کرد در نماز بامداد و این سوره
برخواند چون باین آیت رسید فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ نعره بزد و بیفتاد و جان را بحق
تسلیم کرد النقر در دمیدن الناقور صور ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار
مرا اے محمد با آن کس که آفریده ام او را تنها یعنی او را مال و فرزندان نبود و یا من
آفریدم وے را و با من هیچ کس شریک نبود در آفریدن او وحیدا حال من
الفاعل او المفعول وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا و گردانیدم وے را مال بسیار
زیاده شونده بازرگانی و کشاورزی و گله شتران و رمه گوسفندان و صد هزاران

[illegible]

ورم دادیم وے را وَبَنِيْنَ شُهُوْدًا و دادیم وے را پسران حاضر یعنی کہ باو بودندے
در مکہ کہ از وے غائب نشدندی بیک قول سیزدہ پسر داشت وبقول دیگر دہ وبقول
دیگر ہفت واین آیت در حق ولید بن مغیرہ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ بود بعد ازان مال وی کم شدن
گرفت تا ہمہ نیست شد ونان از گدائی میخورد و پسرانش کشتہ شدند ومردند وَمَهَّدْتُّ
لَهٗ تَمْهِيْدًا وگسترانیدیم یعنی بسیار کردیم نعمت دنیا را بروے بسیار کردنی ثُمَّ يَطْمَعُ
اَنْ اَزِيْدَ باز طمع می کند کہ زیادت کنیم كَلَّا نہ چنانست کہ زیادہ کنم بلکہ مال وے را
کم کنم اِنَّهٗ كَانَ لِاٰيٰتِنَا عَنِيْدًا بدرستیکہ این کافر بود مر دلائل وحجج ما را ومعجزات مصطفٰی
صلے اللہ علیہ وسلم را اگر دنکش وستیہندہ نصیب تو این ست کہ انکار اہل حق نہ کنی واولیاے
حق تعالٰی را دشمن نداری کہ بہ قہر الٰہی مبتلا گردی مثنوی پس تواے ناشستہ رو در چیستی
پر نزاع وباحسد با کیستی ٭ بادم شیران تو بازی مے کنی ٭ باملائک ترک تازی مے کنی ٭ قال
النبی صلے اللہ علیہ وسلم حکایۃ عن رب العزۃ من عادی ولیا فقد
بارزنی بالمحاربۃ عذاب این دشمن وحال دوست را بیان کرد وگفت سَاُرْهِقُهٗ
صَعُوْدًا ہر آئینہ در رسانمش من کہ خداوند عالمم بکوہ دشوار برآمدن در دوزخ یعنی
بفرمایمش تا بر کوہ آتش برآید ہفتاد سال باید تا بر سر آن برآید باز فرشتگان بہ زنجیرہا
بر بندندش وازان جا بیندازمش بہ بیابان برسد ہمچنین عذاب باشد وے را نعوذ باللہ
مِنْ ذٰلِكَ اَلصَّعُوْدُ کوہے از آتش سبب نزول این آیۃ آن بود کہ چون فرود آمد سورۃ
حٰمٓ تَنْزِيْلُ الْكِتَابِ من اللہ العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب رسول
اللہ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد حرام درآمد کفار قریش نشستہ بودند این سورہ
را برایشان خواند ولید بن مغیرہ نزدیک بود گوش داشت بار دیگر برخواند ولید برفت و
در پیش کافران مکہ گفت واللہ کہ من از محمد چیزے شنیدم کہ سخن آدمیان نیست وسخن

۱۲ آن بود دائم کوہ برآید تا بر آن ... صد سال باید تا بران کوہ را نگون کنند دوزخ دوزخی از آتش در ... کہ صعود در آخر است

پریان نیست وآن را حلاوتے وطراوتے دیدم کہ ہیچ سخن راندیدم وآن چیزیست کہ ہر روز زیادت خواہد شد کافران گفتند کہ ولید میل کرد بدین محمد علیہ السلام چون وے مسلمان شود ہمہ اہل مکہ مسلمان شوند چونکہ ریحانۂ قریش اوست یعنی مقبول ایشان است ابوجہل لعین نزدیک ولید برفت وگفت تو بہ طعام محمد وابوبکر میل کردی وے را سخت آمد در پیش کافران آمد وگفت کہ محمد دیوانہ نیست وساحر نیست وکاہن نیست و دروغ گو نیست از بہر آنکہ این چیزہا از وے ندیدہ ایم پس فکر کرد کہ وے جادوست از بہر آنکہ زن را از شوہر وپسر را از پدر جدا میکند واین چنین جادو می باشد کافران ہمہ گفتند کہ راست میگوئی پس این آیت آمد اِنَّهٗ بدرستیکہ ولید فَكَّرَ اندیشہ کرد وَقَدَّرَ واندازہ کرد کار محمد علیہ السلام وقرآن را فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ پس لعنت کردہ شدہ باد چگونہ باز لعنت کردہ شدہ باد ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ اَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ پس بنگریست پس روئے ترش کرد وآژنگ در پیشانی آورد واز کراہت وعداوت پس روے گردانید از ایمان وتکبر کرد وگردن کشی کرد از پیروی کردن حق فَقَالَ اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ يُّؤْثَرُ پس گفت نیست این قرآن مگر جادوئے کہ محمد از کسے گیرد وروایت میکند از عجم چون در عرب جادوئے نیست اِنْ هٰذَا اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ نیست این قرآن مگر سخن آدمی این ملعون اول دانست بزرگی قرآن را فاما بسبب ابوجہل وسخن وے برگشت نصیب تو این ست کہ از دشمنان اولیاء حق دور باشی وبا ایشان صحبت نداری کہ از شومی انکار ایشان اقرار ترا بزیان برد قطعہ

با بدان صحبت مگیر ودور باش	گرچہ تو پاکیزۂ سازد پلید	
این چنین شمع جہانست آفتاب	اندکے از ابر گردد ناپدید	

با صادقان وعاشقان حق تعالے صحبت دار تا از ایشان شوی بیت

ابر گریان باغ را خندان کند	صحبت مردانت از مردان کند	

با عاشقان نشین و ہمہ عاشقی گزین	با آنکہ نیست عاشق یکدم مشو قرین

لسخن کبرست کہ فرمودہ اند فو من المنکر کما تفر من الاسد عذاب او را یاد کرد و گفت
جل جلالہ سَاُصْلِیْهِ سَقَرَ زود باشد کہ ولید را در آریم در دوزخ وَمَآ اَدْرٰىكَ
مَا سَقَرُ و تو چہ دانی اے محمد کہ چیست دوزخ لَا تُبْقِیْ وَلَا تَذَرُ نگذارد و نماند این
دوزخ از دوزخیان ہیچ چیزے را نہ گوشت را و نے پوست را و نے استخوان را چون تمام
باز پیدا شود لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ سیاہ کنندہ باشد این دوزخ پوست روے دوزخیان را
ہمچون شب تاریک و یا پیدا شوندہ است این دوزخ مر آدمیان را یا پیدا بینندش یا
سوزندہ باشد مر پوست آدمی را و شکنندہ باشد مر استخوانہائے آنہا را نعوذ باللہ من
ذٰلک لَوَّاحَةٌ خبر مبتدا محذوف ای ھی لواحة عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ بر آن دوزخ
باشد نوزدہ فرشتہ کہ ایشان را زبانیۂ دوزخ گویند و جاء فی الحدیث ان عیونهم
کالبرق الخاطف واسنانهم کصیاص البقر تلهب النار من افواههم یعنی
چشمہائے ایشان ہمچون برق باشد و دندانہائے ایشان ہمچون شاخہاے فراخ شاخ
گاؤ باشد و از دہان ایشان آتش بیرون می آید بین منکبی احدهم مسیرة سنة
میان دو کتف ایشان یک سالہ راہ باشد یجرون اشعارهم و میکشند موہائے
خود را بہ زمین نزعت منهم الرحمة از دلہائے ایشان رحمت کشیدہ شدہ باشد
یرفع احدهم سبعین الفاً یرمیهم حیث اراد من جهنم یکے از ایشان بیند از
در دوزخ ہفتاد ہزار کس را در ہر کجا کہ خواہد لاحدهم قوة الثقلین ہر یکے
از ایشان را قوت ہمہ آدمیان و پریان باشد چون این آیت آمد ابو جہل گفت محمد
میگوید کہ زبانیۂ دوزخ نوزدہ اند شما بر ایشان غلبہ می توانید کرد کافری بقوت بود
گفت من ہفدہ تن را بس باشم دہ تن را بہ پشت و ہفت تن را بہ شکم و دو دیگر را شمایان

[illegible]

کفایت کیند حق تعالیٰ این آیت فرستاد وَمَا جَعَلْنَآ أَصْحٰبَ النَّارِ إِلَّا مَلٰٓئِكَةً و ما نگردانیدیم دوزخیان را مگر فرشتگان ویک فرشته را بشما گماشتیم که ملک الموت ست روح همه را بگیرد و اگر نوزده فرشته را قوت دهیم تا کافران را بدوزخ برند هیچ عجب نباشد بدانکه در تفسیر تیسیر از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که گفت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ نوزده حرف است هر کی یکبار باخلاص بگوید از نوزده فرشته عذاب خلاص یابد حکمت این که نوزده چرا گردانیدیم بیان کرد و گفت جل جلاله وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا و ما نگردانیدیم شمار زبانیه را نوزده مگر از برائے عذاب کافران تا در شک افتند فاما مومنان ایمان بیارند بآنچه حق تعالیٰ فرموده ست یا مگر از برائے آزمودن مرایشان را که ایمان مے آرند یا نے اگرچه ما دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد الفتن والفتنة والفتون آزمودن و سوختن و عذاب کردن باز بیان فائدهٔ دیگر کرد و گفت جل جلاله لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِيْنَ أُوْتُوا الْكِتٰبَ و نوزده یاد کردیم زبانیه را در قرآن تا یقین شود اهل توریت و انجیل را که قرآن کتاب سماوی است و راست است و درست است چون که در کتاب ایشان نیز چنین بود وَيَزْدَادَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا إِيْمَانًا و تا افزون کند این عدد مخصوص را که نوزده است مؤمنان را ایمان یعنی ایمان مؤمن برایشان زیاده شود یا تا افزون شود از روے گرویدن الازدیاد افزون کردن و افزون شدن اصله الازتیاد من الافتعال وَلَا يَرْتَابَ الَّذِيْنَ أُوْتُوا الْكِتٰبَ وَالْمُؤْمِنُوْنَ باز از برائے تاکید فرمود تا در شک نیفتند اهل کتاب و مؤمنان در حق بودن قرآن و رسالت محمد علیه السلام وَلِيَقُوْلَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ و تا بگویند منافقان که در دلهاے ایشان بیماری نفاق است و شک وَالْكٰفِرُوْنَ و کافران مَاذَآ أَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا

چه خواست خدائے تعالیٰ باین مثل و عدد اندک که نوزده ست و کم و بیش نے و غرض انکار قرآن بود که قرآن کتاب الله نیست مثلا تمیزا و حال فیه المثل داستان و فی ماذا وجهان احدهما ان ماذا شیئ واحد ای ای شیئ اراد فهو مفعول والثانی ما بمعنی ای شیئ و ذا بمعنی الذی ای ای شیئ اراد الله بهذا حال کونه مثلا او من جهة المثل کَذٰلِكَ یُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ یَّشَاءُ وَیَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ ہم چنین فرو می گذارد در گمراہی خدائے تعالیٰ بعد از اختیار بندہ ہر کرا خواہد و راہ راست می نماید آنرا که خواہد بعد از اختیار وے ابوجہل لعنت الله علیه گفت که چون لشکر خدائے محمد از نوزده زیاده نیست این آیت آمد وَمَا یَعْلَمُ جُنُوْدَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ و نداند لشکرہای خدائے تعالیٰ را مگر وے موسیٰ علیه السلام پرسید که یارب فرشتگان آسمان چند اند خطاب آمد که دوازده سبط ہر سبطے بشمار ذرہائے خاک زمین وَمَا هِیَ اِلَّا ذِكْرٰی لِلْبَشَرِ و نیست این صفت کردن و خبر کردن ازین دوزخ مگر یاد دہنده مر آدمی را تا پند گیرد واز عذاب خلاص یابد و قیل نیست این دلائل و حجج و آیات قرآن مگر پند مر آدمیان را کَلَّا نیست چنین که کافران می گویند که قیامت و دوزخ نخواہد بود وَالْقَمَرِ و بحرمت ماه وَاللَّیْلِ اِذْ اَدْبَرَ و بحرمت شب چونکه باز گردد وَالقراءة اِذْ اَدْبَرَ وَالصُّبْحِ اِذَا اَسْفَرَ و بحرمت سپیده دم چون روشن شود اِنَّهَا لَاِحْدَی الْكُبَرِ بدرستیکه سقر ہر آئینه یکے از درکہائے بزرگ دوزخ ست از ہفت درکات و نام آن ہفت درکات این ست جہنم لظی حطمه سعیر سقر جحیم ہاویه نعوذ بالله منہا الكبر جمع الكبری تانیث الاكبر و قیل بدرستیکه این سقر یکے از بلاہائے بزرگ ست نَذِیْرًا لِّلْبَشَرِ درحالتے که ترسانده ست مر آدمیان را و قیل گردانیدیم ما خبر کردن را از سقر پند یعنی بیم دہنده مر آدمیان را نذیرا حال او تمیزا و مفعول جعلنٰہا ای جعلنا الاخبار عنہا نذیرا

[illegible]

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ بیم دہندہ است مر کسے را کہ خواہد کہ پیش رود بہ بہشت بطاعت و یا پس رود از بہشت بہ معصیت یعنی ہمہ کس را و این بطریق تہدید باشد کقولہ تعالی فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ لمن شاء بدل من النذیر كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ہر تنے گرو باشد در دوزخ بآنچہ کردہ ست در دنیا مگر یاران دست راست یعنی بہشتیان کہ خدائے تعالی گناہان ایشان را بیامرزد بہ کرم و فضل خود و ایشان را در دوزخ جاوید نہ گذارد و قیل مگر اطفال مؤمنان را کہ ایشان را گناہ ندارند پس محبوس نہ باشند در دوزخ و در حدیث آمدہ ست کہ طفل را گویند کہ در بہشت درآئے گوید الٰہی درنمی آیم تا مادر و پدر من در نیایند فاما اطفال کافران خادمان اہل بہشت باشند و قیل مراد از اصحاب یمین علمائے استانند و قیل مراد از اصحاب یمین کسانی اند کہ اعتماد بر عمل نکنند بلکہ اعتماد بر فضل خدائے تعالی کنند و خواجۂ ما رحمۃ اللہ علیہ میگفتند کہ ما فضلیانیم حق تعالے بفضل خود قبول کردہ است بیت آنرا کہ در پذیرد معبود لا لعلہ ؛ آنرا چہ حاجت آید رنج چہا چلہ و این بیت بسیار می خواندند و قیل ہم الملائکۃ فعلی الوجہ الاول الاستثناء متصل الرہینۃ لیست بمؤنث رہین الرہین گرو کان لانہ فعیل بمعنی مفعول فیستوی فیہ المذکر والمؤنث کالجریح وانما ہی اسم بمعنی الرہن کالشتیمۃ بمعنی الشتم کانہ قیل كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ فِي جَنَّاتٍ باشند این اصحاب یمین در بوستانہا حال من اصحاب الیمین او من ضمیر فی يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ می پرسند اصحاب یمین از گناہگاران چون ببینند ایشان را در دوزخ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ چہ در آورد شما را در دوزخ این سوال از برائے توبیخ باشد یعنی سرزنش قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ جواب گویند دوزخیان کہ نبودیم ما در دنیا نماز کنندگان و نبودیم ما در دنیا طعام دہندگان مر گدایان را الاصل لم نکن حذف النون حذفا شاذا وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ و بودیم ما در دنیا کہ در مے آمدیم در کارہائے باطل با باطلان یعنی

با منکران قرآن الخوض در کار باطل و آنچه نباید در آمدن وکنا نکذب بیوم الدین
حتی اتنا الیقین و بودیم ما در دنیا که دروغ میداشتیم آمدن روز قیامت را تا آمد مارا
مُردن پس یقین شد مارا که روز قیامت حق ست دوزخیان چهار جواب گویند سبب درآمدن
دوزخ را یکیے آنکه نماز را ترک کردند دیگر آنکه زکوٰۃ به گدایان وطعام وصدقۂ نفل با ایشان
ندادند دیگر آنکه با اہل باطل یار شدند دیگر آنکه قیامت را منکر بودند نصیب تو این ست که نماز را ترک
نکنی و حق خدائے وصدقه را وطعام را از فقیران باز نداری و با اہل بدعت و فاسقان یار
نشوی و با شیخانِ باطل و دانشمندان حیّال و امرائے ستمگار یار نشوی و از امیر المؤمنین علی
رضی اللہ عنہ روایت کرده اند که گفت مراد از اصحاب یمین طفلان مؤمنان اند واین طفلان
از گناہگاران پرسند که چه درآورد شمارا در دوزخ ایشان گویند ما نماز نمی کردیم و طعام
به فقرا نمی دادیم و در باطل شروع میکردیم و قیامت را منکر بودیم طفلان گویند ما نیز
این همه را میکردیم فاما به روز قیامت انکار نمی کردیم پس از حال دوزخیان خبر کرده
گفت فما تنفعهم شفاعة الشافعین پس سود ندارد این دوزخیان را شفاعت
و در خواستن شفاعت کنندگان و شافعان پیغامبران باشند و فرشتگان و شهیدان و عالمان
و مؤمنان نیکوکار گناه گاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را بے نماز و بے زکوٰة
و باطلان و دروغ دارندگان روز قیامت را چنانکه درین آیت گذشت الشفاعة
درخواست کردن چون حضرت ذوالجلال به طریق اکرام از احوال قیامت و کافران
خبر کرد ایشان قبول نه کردند گفت جل جلاله علی سبیل الاستبعاد فما لهم عن
التذکرة معرضین پس چه بوده است مراین کافران را که از قبول کردن وعظ و قرآن
و نصیحت کردن سرور پیغمبران روے می گردانند سخت کانهم حمر مستنفرة فرت من
قسورة ما گویا که این کافران که میگریزند از قرآن و نصیحت و وعظ خرانی اند که رمیده اند
یا رمانیده شده اند از شیر یا از تیراندازان یا از صیادان یعنی گویا ایشان خران وحشی اند

کہ می گریزند از صیادان نصیب درویش این ست کہ از وعظ حقانی نگریزد الاستنفار بنیك رمیدن یا رمانیدن معرضین حال من الضمیر فی الظرف تقدیرہ ای شیئ ثبت لهم حال کونهم معرضین القراءۃ مستنفرۃ علی اسم الفاعل والمفعول چون کافران گردن کشی کردند وحق را قبول نکردند وطلب کارے کہ لائق نبود کردند حق تعالی خبر داد و گفت بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ اَنْ يُّؤْتٰى صُحُفًا مُّنَشَّرَةً ۙ یعنی نہ چنان است کہ ایشان می خواہند لیکن گردن کشی میکنند واز حد بندگی قدم بیرون مے نہند واقتراح کار بزرگ میکنند الاقتراح بستم خواستن. ومے خواہند کہ ہر کسے از ایشان را دادہ شود نامہ باز کردہ شدہ از حضرت باری تعالی بنام وے واین چنان بود کہ کافران گفتند اے محمد اگر نامہ را از برائے ما بیاری از خدائے تعالی کہ اے فلان ایمان آرو براتی بیاری از برائے ہر یکے از ما کہ ما را آمر زید خدائے تعالی تا ایمان آریم پس حق تعالی بیان کرد حال ایشان را و گفت جل جلالہ كَلَّا ۖ بَلْ نہ چنان ست کہ ایشان میگویند اگر ما نیز این بکنیم ایشان ایمان نخواہند آورد از بہر آنکہ ایشان یقین ندارند بہ آخرت لَّا يَخَافُونَ الْاٰخِرَةَ نمی ترسند ایشان از عذاب آخرت چون کہ ایمان ندارند بآن كَلَّآ اِنَّهٗ تَذْكِرَةٌ ۚ حقا کہ این قرآن قدیم وفرقان عظیم پند است مر ہمہ خلایق را وسحر وشعر نیست فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ پس ہر کہ خواہد کہ برحمت حق تعالی برسد یاد کند وپند گیرد باین قرآن وَمَا يَذْكُرُوْنَ اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ ۭ وپند نگیرند ایشان بہ قرآن مگر بخواست حق تعالی فرد

جوئندہ وازان نہ کہ جویان تو نیست ؛ ور تو جویانی یقین دانکہ تراجویان است

هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وےست سزائے پرہیزگاری کہ از وے بترسند واز غیر وے نترسند و وےست سزائے آمرزیدن گناہان بندگان یعنی وے بیامرزد گناہان را نہ غیر وے یعنی ہر کہ بترسد واز وے آمرزش خواہد بیامرزد اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَارْزُقْنَا التَّقْوٰى وَالْمَغْفِرَةَ

سُورَةُ الْقِيٰمَةِ مَكِّيَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | وَهِيَ اَرْبَعُوْنَ آيَةً وَفِيْهَا رُكُوْعَانِ

لَآ اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ بدانکه بعضے می گویند که کلمهٔ لا زائدست ومعنی وے چنان میشود کہ سوگند یاد می کنم به قیامت یعنی بحرمت روز قیامت وبعضے می گویند که لا زائد نیست ومعنی وے چنین است که نیست چنانکه کافران میگویند که زنده شدن در روز قیامت نیست سوگند یاد می کنم به روز قیامت که زنده شدن حق ست ودر کواشی آورده است که لَا اُقْسِمُ نیز از قرأت سبعه است ودر کشاف آورده است که در مصحف امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه لاقسم نوشته است وتقدیر وے چنین است که لَاَنَا اُقْسِمُ هر آئینه من سوگند یاد میکنم به روز قیامت لَاَنَا مبتدا واُقْسِمُ خبره واللام فی لَاَنَا لام الابتداء وَلَآ اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ؕ وسوگند یاد می کنم بنفس مؤمن که همیشه خود را ملامت می کند بر تقصیر در طاعتها اگرچه بیشتر کند. واین قول امام حسن بصری رحمة الله علیه است وبقول دیگر همه نفسها در قیامت لوامه باشند اگر طاعت کرده است گوید چرا بیشتر نکرده واگر معصیت کرده است چرا کرده وجواب قسم مقدر است انکه مبعوثون هر آئینه شما زنده شوید بعد از مردن ودلالت میکند برین مقدر قوله تعالیٰ اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ آیا مے پندارد آدمی منکر روز قیامت اَنْ لَّنْ نَّجْمَعَ عِظَامَهٗ که هرگز گرد نخواهیم کرد بعد از مردن ومتفرق شدن استخوانهائے اورا بَلٰى قٰدِرِيْنَ عَلٰى اَنْ نُّسَوِّيَ بَنَانَهٗ نه چنان است که آدمی پندارد بلکه ما قادریم بر آنکه راست کنیم انگشتان اورا بعد از مردن چنانکه بود در زندگی اگرچه خورد تر استخوانهائے او بود وقیل بلکه ما قادریم که انگشتان اورا یگانه آفریدیم چنانکه از ان شتر را آفریدیم ما چندین حکمت در انگشتان او نهادیم چون بدین قادریم بر زنده کردن نیز قادریم از بهر آنکه زنده کردن ممکن است چون اول بود ممتنع نمی گردد

چون ہیچ ممکن ممتنع نمیگردد قادرین حال من ضمیر نجمع بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ نہ چنان است کہ این کافر میگوید و انکار قیامت می کند و آمدن قیامت حق است واما این کافر میخواہد کہ فسق و فساد کند درپیش خود یعنی دائما فساد کند و ایمان نیارد و آمدن عذاب قیامت را و جزائے اعمال را منکر مے باشد و نعنت می کند و بہ طریق مسخرگی يَسْئَلُ می پرسد أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ کے خواہد بود روز قیامت تا من گناہ نکنم چونکہ زندہ شدن نخواہد بود و ہر چہ میکنم پرسش نخواہد بود نعوذ باللہ من ہذا الاعتقاد قیل لیفجر لیکذب دروغ میدارد و أَمَامَهُ آنچہ درپیش وے است یعنی قیامت را و حساب را و عذاب را منکر میشود و بسیار فاسقان ہستند کہ میگویند بیا تا ما خود را خوش داریم تا حالیکہ خواہیم مرد و معلوم نیست کہ چہ خواہد شدن و باین سخن کافر میشوند چونکہ انکار قرآن میکنند بہ سبب انکار آمدن قیامت حق تعالیٰ از علامتہائے او خبر کردہ گفت جل جلالہ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ القراءۃ بکسر الراء یعنی چون خیرہ شود و متحیر ماند چشم و بفتح الراء برق چون بہن باشد و باز ماند چشم از ترس قیامت وَخَسَفَ الْقَمَرُ و چون تاریک شود ماہ و تمام نور او برود الخسف گرفتن ماہ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و چون گرد کردہ شود آفتاب و ماہ را واز مغرب برآیند یا ہر دو گرد کردہ شوند کہ ہر دو را نور نماند و یا گرد کردہ شوند و سیاہ ہمچون دو گاو عقیر کشتہ شدہ و یا پی کردہ و یا ہر دو را در یک برج جمع کردہ شود تا یکجا برآیند بخلاف آنکہ حالیا برمی آیند يَقُولُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ بگوید آن کافر منکر روز قیامت کجا است جائے گریختن یعنی از قیامت و بچہ پناہ گیرم از عذاب قیامت كَلَّا لَا وَزَرَ حقا کہ نباشد دران روز ہیچ گریز گاہے و پناہ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ بہ پروردگار تو باشد دران روز جائے قرار و آرام گاہ الاستقرار آرام گرفتن یعنی از عذاب خدائے تعالیٰ بہ ہیچ چیز پناہ نتوان گرفت و بہ ہیچ چیز نتوان گریخت مگر بکرم و فضل خدائے تعالیٰ يُنَبَّأُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ خبر دادہ شود آدمی را بآنچہ پیش فرستادہ باشد

وبآنچه پس انداخته باشد یعنی از همه کردارها ش که در اول عمر وآخر عمر کرده باشد خبر کرده
شود یا همه مالها که در خیر یا صرف کرده باشد یا همه مالها که از پس خود مانده باشد خبر داده
شود وحساب کرده شود یا بآنچه بوے اقدام نموده باشد وکرده باشد وآنچه پس انداخت
ونکرد جزا وسزائے هر دو آشکارا شود بَلِ الْاِنْسَانُ عَلٰی نَفْسِهٖ بَصِیْرَۃٌ بلکه آدمی
بر خود گواه ست وقیل نیک بینا ودانا ست یعنی چاره نیست وے را از حساب
التاء فی بصیرۃ للمبالغۃ کما فی علامۃ وَلَوْ اَلْقٰی مَعَاذِیْرَہٗ اگرچه بیندازد
پیروهائے خود را وپنهان شود وقیل اگرچه بیارد عذرهائے خود را جمع المعذرۃ علی الثانی
جمع المعذار علی الاول المعذار پرده یعنی اگرچه در دنیا گناه پنهانی کرده باشد
فردائے قیامت همه اعضائے او گواهی دهند بر کردن آن گناه لَا تُحَرِّكْ بِهٖ
لِسَانَكَ مجنبان به قرآن زبان خود را پیش از فارغ شدن جبرئیل علیه السّلام
از ترس آنکه فراموش کنی لِتَعْجَلَ بِهٖ ط اِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهٗ وَقُرْاٰنَهٗ تا تعجیل کنی بر قرآن
بدرستیکه بر ما است گرد کردن قرآن در سینهٔ تو وخواندن دیگر بار بر تو تا یاد گیری فَاِذَا
قَرَاْنٰهُ فَاتَّبِعْ قُرْاٰنَهٗ پس چون بخوانیم ما یعنی جبرئیل بخواند بر تو به فرمان ما پیروی کن
خواندن او را ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا بَیَانَهٗ پس بدرستیکه بر ما باشد بیان کردن قرآن
بر تو آنچه مشکل شود بر تو از معانی قرآن ما آن را بیان کنیم كَلَّا بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ
حقا که نه چنان هست که شما کافران میگوئید یا آن کافران میگویند که قیامت نخواهد بود
بلکه چنین هست که شما دوست می دارید دنیا را وَتَذَرُوْنَ الْاٰخِرَۃَ ومیگذارید آخرت
را پس از برائے این معنی قیامت را منکر میباشید وشما را دوستی دنیا برین میدارد که
گناهان بسیار میکنید که حب الدنیا رأس کل خطیئۃ قال النبی صلی الله
علیه وسلم من احب الدنیا اضر باخرته ومن احب الاخرۃ اضر بدنیاه
فاثروا ما یبقی علی ما یفنی نصیب تو این ست که دوستی دنیا را از دل بیرون کنی

کہ جاہ طلبی و دنیا طلبی کافران را کفر داشتہ است **بیت** عز و غنا و سلطنت سر بحیات می کشد ٭ فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد ٭ چون کششے است ناگہان تا نبری بخود گمان ٭ پیک قبول ماست ہان جانب مات می کشد ٭ پس بیان کرد فضیلت آخرت را بر دنیا و گفت جل جلالہ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ رویہا باشد دران روز تازہ و تر و تابان و بہ خدائے خود نگران **شعر**

دیدار حق است مومنان را		خوارزم نہ ہندوستان را	

بدانکہ دیدار حق سبحانہ و تعالےٰ رواست و حق است بہ خلاف معتزلیان **نظم**

ہر کرا ہست از ہوسہا جان پاک		زود بیند حضرت و ایوان پاک	
چون محمد پاک شد از نار و دود		ہر کجا رو کرد وَجْهُ اللهِ بود	
ہر کرا باشد زسینہ فتح باب		او ز ہر ذرہ بہ بیند آفتاب	

چون بہشت مہمانخانہ مومنان است و مہمانی بے دیدار دوست نیک نہ باشد **بیت**

اگر دیدار ننمائی و جنت را بیارائی		برائے ہیزم دوزخ کشند از روضہ طوبی را	

اللھم ارزقنا لقائك قال النبي صلے اللہ علیہ وسلم انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلۃ البدر لا تضامون و بسیاری از صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین روایت کردہ اند کہ حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم حق سبحانہ و تعالی را دید وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ و رویہا باشد دران روز ترش و سیاہ شدہ و از دیدار حق تعالیٰ دور ماندہ نعوذ باللہ من ذلك تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ دانند کہ عذاب کردہ میشود بایشان کاریکہ استخوان پشت ایشان را بشکند یعنی دانید کہ عذاب بزرگ خواہند کرد ایشان را الفاقرۃ سختی پشت شکنندہ من الفقر الفقر پشت شکستن وجوہ مبتدا و ان کانت نکرۃ لحصول الفائدۃ ای وجوہ کثیرۃ یومئذ ظرف للخبر و ھو ناظرۃ كَلَّا حقا کہ إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ چونکہ

بر سدر روح بچنبرہائے گردن یعنی نزدیک شود بہ مردن وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وگفتہ شود کیست افسون کنندہ این بیمار را تا صحت یابد و جان او بقالب باز گردد الواقیہ افسون کردن وقیل فرشتگان گویند کیست کہ روح او را بہ آسمان برد فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان عذاب تا فرمان کرا باشد الترقی بہ بالا شدن یکے از بزرگان دین میگوید کہ دوستے داشتم نوت شد دران شب من در خانۂ او بخواب رفتم دیدم کہ فرشتگان رحمت و عذاب ایستادہ اند ومنتظر اند تا کرا فرمان شود کہ روح وے را بگیرد آوازے شنیدم کہ میگفتند بنگرید کہ ہیچ عمل صالح باخلاص کردہ است یا نے اگر یک عمل باخلاص کردہ است خلاص یابد از عذاب والا نے فرشتہ را دیدم کہ آمد و دست وے را بوے کرد و گفت مَا وَجَدْتُّ یعنی نیافتم کہ بدست عمل باخلاص کردہ باشد۔ وہمچنین پائے را و دیگر اعضائے او را تا بزبانش رسید بوے کرد و گفت وَجَدْتُّ یافتم کہ یکبار باخلاص گفتہ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فرمان آمد کہ وے را بہ بہشت برید واین قصہ در نوادر شیخ محقق خواجہ محمد علی حکیم ترمذی رحمۃ اللہ علیہ مذکور است وَظَنَّ اَنَّهُ الْفِرَاقُ وچون بداند بہ یقین کہ این مردن جدائیست از مال و فرزند و دوستان وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ وچون پیچیدہ شود ساق پائے با ساق پائے در کفن وقیل سختی بسختے پیوندد وقیل رنج دنیا با رنج آخرت جمع شود و عرب سختی را ساق گوید اِلٰى رَبِّكَ يَوْمَئِذِ الْمَسَاقُ و بہ پروردگار تو دران روز راندن باشد مر خلق را یعنی خلق را بجزا خدائے تعالیٰ برند روح بہشتی را العلیین برند یعنی بآسمانہا و روح دوزخی را بہ سجین یعنی بہ زیر زمین ہفتم برند۔ فَلَا صَدَّقَ پس راست گوی نداشت رسول خدائے را آن آدمی وَلَا صَلّٰى ونماز نگذارد وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى ولیکن دروغ گوے داشت رسول را و روے از حق تعالیٰ گردانید ثُمَّ ذَهَبَ اِلٰى اَهْلِهٖ يَتَمَطّٰى باز رفت بسوئے اہل خود می خرامید الضمائر راجعۃ الی الانسان

فی قوله تعالیٰ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ و مراد ازین انسان ابوجہل است یا کافر دیگر التمطی خرامیدن پس دعائے بد کرد بر این کافر و گفت جل جلاله أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ وای بر تو باد ای کافر باز وای بر تو باد وقیل معنی الاولیٰ نزدیک باد بر تو شکنجه ہلاک کننده یعنی بلائے تو نزدیک است پرحذر باش أَوْلَىٰ مبتدا و لَكَ خبره أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى و پندارد آدمی یعنی ابوجہل که فروگذاشته شود وے را مہمل یعنی بے امر و نہی و عذاب و رحمت در دنیا و عقبیٰ که کسے را با وے کارے نه باشد و چون بمیرد باز زنده نشود این چنین میداند کافر فاما چنین نیست دلیل بیان کرد بر قدرت خود و گفت جل جلاله أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ آیا نبود این آدمی از پارهٔ آب منی که ریخته شود در رحم الامناء فرود آوردن آب ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ باز بود این آدمی خون بسته پس از آب بیافرید وے را حق تعالیٰ پس راست کرد وے را و اندامہائے وے را چون سر و روئے و پائے و دست و دیگر اعضا فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ پس کرد از آب منی دو جفت یکے نر و یکے ماده در درون زہدان اگر خواہد نر آفریند و اگر خواہد ماده و اگر خواہد ہم نر و ہم ماده یعنی خنثیٰ أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ آیا نیست خداوندے که چنین کند از آب منی قادر و توانا برین که زنده کند مردگان را یعنی قادر است که ہمیشه بوده باشد رسول ما علیه السلام گفت سبحانک بلیٰ چونکه تمام شدے سوره و سنت این ست که چنین باید گفت ❖

سُورَةُ الدَّهْرِ مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	احدی وثلثون آیة و فیها رکوعان

هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا بدرستیکه آمد بر آدم علیه الصلوٰة والسلام روزگارے که نبود وے چیزے یاد کرده شده بقول امام سدی کالبد آدم علیه السلام چہل سال میان مکه و طائف نہاده بود سر بسوے مکه و پائے بسوئے طائف اول خاک بود پس ابرے بر وے بارید تا گل شد پس آفتاب بر وے تافت تا بوئے گرفت و حمار

مسنون شد حمأ مسنون گل سیاه بوی ناک را گویند پس باد بروے وزید تا خشک چون سفال شد که آواز کردے چون دست بروے میزدند کالصلصال وکالفخار وقیل المراد من الانسان ہمہ آدمیان إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ بدرستی وراستی کہ آفریدیم فرزندان آدم را از آب منی آمیختہ آب مرد باب زن الامشاج جمع مشج او جمع مشیج کخلط وخلیط واخلاط نَّبْتَلِيهِ تا بیازمائیم ویرا بکارہائے شریعت تا پیدا شود از کہ باختیار خود خیری میکند یا شری چنانکہ ما دانستہ ایم از وے بعلم قدیم خود فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا پس گردانیدیم این آدمی را شنوا وبینا از قطرہ آب منی یعنے از قطرہ آب منی آدمی را شنوا وبینا آفریدیم إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا بدرستیکہ ما نمودیم آدمی را راہ نیکی وبدی وحق وباطل یا شکر گوید یا نگوید اگر شکر گوید وایمان آرد وعمل نیکو کند راہ نمایش واگر شکر نہ گوید وکافر شود وگناہ کند نیز راہ نمایش از ما ہمہ کرم بود آدم نبود ہست کردیمش از خاک وفرزندان او را از آب منی آفریدیم وشنوا وبینا کردیم شان وراہ حق وباطل نمودیم شان اگر ایمان آرند وعمل نیک کنند جزائے ایشان بہشت جاودان باشد واگر ایمان نیارند وعمل نیک نکنند جزائے ایشان دوزخ باشد چنانکہ بیان کرد حال ہر دو طائفہ را تا آخر سورہ وگفت جل جلالہ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا بدرستیکہ ما آمادہ کردیم مر کافران را زنجیرہائے وغلہائے گران وآتش سوزان بعد ازین حال مومنان را بیان کرد وگفت جل جلالہ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا بدرستیکہ نیکان یعنی مومنان نیکوکار بیاشامند در بہشت از شراب قدح باشد کہ باشد آمیزش وے یعنی از انچہ در وے آمیزد خنک وسفید باشد چنانکہ در شربت یخ آمیزند در دنیا در سفیدی وسردی وخوشبوئے ہمچو کافور باشد. وقیل کافور در بہشت چشمہ ایست عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ ان کافور چشمہ باشد کہ بیاشامند از وے بندگان خدائے تعالیٰ الباء بمعنی من او زائدۃ

يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا برانند آن آب را در منزلهاے خود هر کجا که خواهند. در بلندی و پستی بیجوی
بخلاف آب دنیا که میباشد خبر کرد که این بندگان کیانند و صفت ایشان چیست گفت جل
جلاله يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وفا می کنند این بندگان پاک نذرها که کنند در طاعتها و فرضها
وسنتها وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا و می ترسند روزیرا که بدی وی پراگنده
باشد یعنی عذاب وے و بدی آشکارا باشد و بهمه گناهگاران برسد. و امام قتاده گفت
رحمة الله علیه از شر آن روز آسمان شگافته شود و ستارگان بریزند و کوهها همچو گرد
بهوا روند و آفتاب و ماهتاب را نور نماند و زمین بجنبد و آبها بزمین فرو رود مقدار
چهار صد گز دانی که حال آدمی دران روز چگونه باشد زهے غافل ازان روز نترسد در کشاف
و کواشی آورده است و در بسیارے از تفاسیر آمده که این آیتها در حق امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه و اهل بیت او رضوان الله علیهم اجمعین نازل شده است که ایشان روزهٔ
نذر میداشتند از براے صحت شاهزادگان و در سه شب طعام دادند مسکین و یتیم و اسیر را
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بسه نان ملک دنیا گرفت و بسه نان ملک عقبیٰ گرفت
مسکین تو که نه سه نان داری و نه سه نان و درین قصه مبالغه بسیار کرده اند که آن لائق
ایشان نیست و محققان نمی پسندند و بقول مقاتل رضی الله عنه این آیتها در حق یکی از
انصاری آمد که در یک روز طعام داد به مسکین و یتیم و اسیر وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ
عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا و خوردنی میدهند از براے دوستی حق با وجود
دوستی طعام و حاجت بوے گدایان را و یتیم و بے پدر را و اسیر را و میگویند إِنَّمَا
نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ابدرستیکه ما میدهیم
خوردنی شمارا از براے رضاے حق تعالی و نمی خواهیم از شما جزا و ثنا را إِنَّا نَخَافُ

زود دیر رود و بیرجه بود زنی سرزود ۱۲ — و ایسالی و بر کرد و نیز زود گذرد کالایام — و هم چه گذشتنی است — و فست فا مر بود — جر داد و حقیقی کرم ایزد الانکم بنعطا می — در استعمال است — ماهی بر کمیل مراد او — آنچه کرم طلبی — قال امام یعقوب — در الکشاف

مِنْ رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوْسًا قَمْطَرِيْرًا بدرستیکه ما می ترسیم از خدائی خود روزیرا که رویها گناهگاران
دران روز ترش باشد وسخت دشوار باشد آن روز بر گناهگاران فَوَقٰىهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ
وَلَقّٰىهُمْ نَضْرَةً وَّسُرُوْرًا پس بسبب این کارها نیک نگاهداشت ایشانرا خدای تعالی از بدی آن
روز وداد ایشانرا تازگی رویها وشادی دلها دشمنانرا داد سیاه روئی وغم واندوه بحد وبی اندازه
الْوِقَايَةُ نگاهداشتن التلقية چیزی به پیش کسی آوردن دادن فَوَقٰىهُمْ وَلَقّٰىهُمْ معنی مستقبل
است وبقول بعضی یعنی نگاه خواهد داشت ایشانرا وخواهد داد ایشانرا روز قیامت وَجَزٰىهُمْ
بِمَا صَبَرُوْا جَنَّةً وَّحَرِيْرًا وجزا دهد ایشانرا به سبب صبر کردن ایشان در طاعتها وبلاها
بهشت جاودان وجامهای حریر نرم چون در دنیا دوستان اورا بلا بود در عقبی
عطا بود ودر دنیا ایشانرا غم در آخرت شادی بود ودنیا ایشانرا زندان بود
ودر عقبی بهشت جاودان بود ودر دنیا آن را جامهای ژنده بود ودر عقبی ایشانرا
جامهای حریر باشد فروترین کسی را هفتاد حلۀ حریر پوشانند وبهترین را هفتاد
هزار هر یکی را بلون دیگر وتنگی هر یک همچون تنگ برگ گل وچون از جای وجامۀ ایشان
خبر کرد از تخت وبخت ایشان نیز خبر کرد گفت جل جلاله مُتَّكِئِيْنَ فِيْهَا عَلَى الْاَرَآئِكِ
تکیه زده باشند دران بهشت بر تختهای آراسته در پیش هر تختی بوستانی ودر پیش هر
بوستانی کوشکی ودر پیش هر کوشکی گلستانی چون در دنیا بر بساط فقر وفاقه قناعت
کرده باشند ودر خانه های محقر بسر برده باشند در بهشت چنین منزلها خوب باشد
شان مُتَّكِئِيْنَ حال من الضمير المنصوب في جزاهم كقوله تعالى لَا يَرَوْنَ فِيْهَا شَمْسًا
وَّلَا زَمْهَرِيْرًا لَا يَرَوْنَ حال من الضمير المرفوع المستقر في متكئين یعنی نه بینند دران
بهشت آفتاب را وزمهریر را یعنی گرما وسرما را یعنی چون در دنیا گرمای تابستان وسرمای

تفسیر مدارک ۱۲ | شرر خود دنا خوشی آن روز | در شرح فرو ساز جهت | را یعنی شخص بر گشته از تیر بلا | است در روز قیامت | گفته در تفهیم کرده | روز قیامت را عبوس | بود واللہ تعالی | در تیر خشم شخص ترش داد | را گوید کرد در بیان | عبوس آن چین | در قبل بر آمد

زمستانی دیده بودند وطاعت را ترک نه کرده آن جا از گرما و سرما در امان باشند چون
کافران در تنعم بوده باشند در تابستان و زمستان در گرما و سرمای دوزخ در مانند چون
از جائے وجامۂ ایشان خبر کرد از سایہ ومیوۂ ایشان نیز خبر کرد و گفت جل جلالہٗ
وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا و نزدیک باشد بآن بہشتیان سایہائے درختان بہشت
وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا اے قَرُبَتْ مِنْهُمْ یعنی نزدیک کرده شوند بآن بہشتیا ن
میوہائے درختان بہشت اگر نشستہ وخفتہ وایستاده آن میوہا بایشان میرسند ونزدیک
شوند برآمدن درختان احتیاج نشود وامام مجاہد رحمۃ اللہ علیہ گفت کہ صحن بہشت
از نقرۂ خام باشد وخاک آن از مشک وتنۂ درختانش از زر ونقره وشاخہارا واز
مروارید واز زبرجد ویاقوت ومیوہائے او بتو نزدیک باشد کہ دست بوے برسد
بے رنج از درخت مے گیری ومیخوری چون دشمنان اورا در دنیا بوستانہا ومیوہائے
لون بلون بود در عقبےٰ جائے ایشان دوزخ است ومیوہائے ایشان زقوم وضریع
عطف علی جنۃ ای واعطاھم جنۃ دانیۃ ظلالھا ومسخرۃ انھارا والظلال
جمع الظل التذلیل رام کردن القطوف جمع قطف است وقطف میوۂ درخت را گویند
بدانکہ اول این عطاہا آن بود کہ فرمود کہ فَوَقٰهُمُ الی آخرہ یعنی نگاه داشتم شان و دادم شان عطاہا کہ
اول آن تازگی رویہائے ایشان بود از اثر تجلی جمال من وشادی دلہائی کہ از مشاہدۂ جمال انوار
صفات وذات من بود چون ایشان احسان کردند من نیز احسان کردم کہ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ
إِلَّا الْإِحْسَانُ ومحقق داند کہ این کرمہا در دنیا وعقبیٰ ہمہ از و بود کہ توفیق طاعت او داد وجزائی
طاعت نیز او دہد پس ہر کرا قبول کرد مردود نہ گردد وہر کرا رد کرد مقبول نگردد رباعی از لطف
تو ہیچ بنده نومید نشد ٭ مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ٭ لطفت بکدام ذره پیوست دمے
کان ذره بہ از ہزار خورشید نشد ٭ من قبلہ قبلہ بلا علۃ ٭ ومن رده رده بلا علۃ
واز نعمت دیگر کہ داده شود وآن شربتہائے شیرین باشد خبر کرد وگفت جل جلالہٗ وَ

یُطَافُ عَلَیْهِمْ بِاٰنِیَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وگردانیده شود برین بهشتیان آب وجامها یعنی مشربها
وقدحهائے نقره وَّاَکْوَابٍ وکوزهائے بے دسته کَانَتْ قَوَارِیْرَاْ قَوَارِیْرَاْ مِنْ فِضَّةٍ
که باشد آن کوزها از شیشها که از نقره باشد یعنی آن را صفائی آبگینه باشد وسفیدی
نقره که هرچه درون او باشد از شربتهائے رنگ برنگ از بیرون او نماید عبدالله ابن
عباس رضی الله عنه گفت که اگر از نقرهٔ دنیا قدح ساخته شود تنگ تراز پر مگس انچه
در درون ویست نماید بخلاف قدح بهشتی که از نقره بود چنان باصفا بود که هرچه در وے
باشد از بیرون نماید همچو شیشه وشیشهٔ دنیا از خاک باشد فاما شیشهٔ بهشتی از نقرهٔ پاک باشد
قواریرا از روئے ترکیب خبر کانت باشد القراءة بتنوینهما وترکه فیهما بتنوین
الاول وترکه فی الثانی من فضة بیان الاصل القواریر کذا فی الکواشی قَدَّرُوْ
هَا اندازه کرده باشند یعنی شرابهائے بهشتی را دران کوزها یا کوزها را اندازه کرده باشند
فرشتگان پیش از آمدن بهشتیان در بهشت تَقْدِیْرًا اندازه کردن که شراب بکوزها برابر
باشد بمقداریکه بهشتی سیر شود نه کم آید ونه زیاد واین نوع بالذت مے بباشد وشاید که
این اشارت باشد که اقداح راح شراب بمقدار حوصلهٔ ارواح باشد در معارف الٰهی
والله تعالیٰ اعلم وَیُسْقَوْنَ فِیْهَا وداده شوند آن بهشتیان را در بهشت کَاْسًا قدحی را
از شراب که کَانَ مِزَاجُهَا باشد آمیزش وے زَنْجَبِیْلًا زنجبیل چیزے که خوشبوے
وخوش مزه میباشد درعرب وقیل چشمه ایست در بهشت عَیْنًا فِیْهَا تُسَمّٰی سَلْسَبِیْلًا
چشمهٔ باشد که نام برده میشود ویرا سلسبیل یعنے خوشبوئے وگوارنده وفرمانبردار وسقی
متعدی بمفعولین مے باشد یقال سقاه الماء مضاف محذوف میباشد
کاسًا ای شراب کاس چون صفت لباس بهشتیان ومنزلها ومیوها وشرابها وقدحهائے
ایشان کرد صفت خادمان ایشان نیز کرد وگفت جل جلاله وَیَطُوْفُ عَلَیْهِمْ و
میگردد برایشان وِلْدَانٌ کودکان یعنی بچگان وغلامان مُّخَلَّدُوْنَ جاوید کرده

شدگان که هرگز پیر نگردند واز جمال وحال خود برنگردند بعضے گویند این خادمان بهشتیان
فرزندان کافران باشند که خرد مرده باشند وبعضے گویند این خادمانے باشند که حق سبحانه
وتعالی ایشان را در بهشت آفریده باز صفت دیگر شان یاد کرد وگفت اِذَا رَاَیْتَهُمْ
چون بینی تو آن خادمان را حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُوْرًا پنداری وبدانی که مرواریدهائے
سفید اند پراگنده وریخته شده از غایت سفیدی وپاکیزگی همچون مروارید ها باشند
دور از یک دیگر در بساطها برائے خدمت کردن بهشتیان ایستاده خادمان ایشان
چنین خوبصورت باشند تا دانی که مخدومان چون باشند. وَاِذَا رَاَیْتَ ثَمَّ رَاَیْتَ
نَعِیْمًا چون تو آن جا یعنی در بهشت بینی تو خوشیها ونعمتهائے بسیار وَّمُلْكًا وپادشاهی
كَبِیْرًا بزرگ قال النبي صلی الله علیه وسلم ان ادنی اهل الجنة منزلة
من ینظر الی ملکه مسیرة الف عام یری اقصاه کما یری ادناه یعنی
کمترینِ بهشتیان را مملکتے باشد که مسافت آن هزار ساله راه باشد دور را همچون نزدیک
بیند که آن را زوال نه باشد وملک است بزرگ بقول خواجه علی حکیم ترمذی رحمه الله
آن باشد که هر چه او خواهد همچنان گردد وبقول امام مقاتل رحمة الله علیه ملک کبیر آن است
که هفتاد هزار حاجبان ودربانان باشند مر هر بهشتی را چون فرشتگان خواهند که
پیش آن بهشتی درآیند ازین همه دستورے خواهند بعد ازان پیش بهشتی درآیند وسلام
حضرت باری تعالی برسانند وهر یکے هدیه بیارند که چشم کسے چنان ندیده باشد وهیچ
گوش هم نشنیده باشد وبرخاطر کسے نگذشته باشد فرشتگان گویند که حق تعالی از تو خوشنود
است این بر دل بهشتی خوشتر از همه نعمتها باشد لقوله تعالی رِضْوَانٌ مِّنَ اللهِ اَكْبَرُ
وَمُلْكًا كَبِیْرًا در قرأت عایشه رضی الله عنها آمده است که بینی تو پادشاه بزرگ را یعنی
خدائے تعالی را باز حق سبحانه وتعالی صفت دیگر کرد بهشتیان را وجامهائے ایشان را

۱ سن ۱۲ ۳ ذرا بینی ۴ زمین ۵ زدیک ۶ دراجنان ۷ بهشتی اقصا ملکه ۸ راه بهشت دیدم ۹ دیگر هزار سال ۱۰ آن ۱۱ ملک دیمین ۱۲ بهشت چنان ۱۳ دیگر بهشتی ۱۴ الله دانست ۱۵ قل

جل جلالہ گفت عٰلِیَهُمْ بر بالائے ایشان باشد ثِیَابُ سُنْدُسٍ جامهائے تنگ وقیل دیبائے تنگ خُضْرٌ جامهائے سبز یا سندس سبز وَّاِسْتَبْرَقٌ وجامهائے دیبائے سطبر بر هر مومنے باشد هفتاد حله هر یکے بر یک دیگر وجامهائے زیرین ایشان باشد دیبائے سبز تنگ تنگی هر حله همچون تنگی برگ گل اَلْقَرَاءَۃُ بسکون الیاء عٰلِیْهِمْ فَهُوَ مبتدأ خبره ثیاب سندس وبنصبه ظرف ای ثبت عَالِیهم او حال من ضمیر عَلیهم وصفت دیگر بهشتیان را ذکر کرد وگفت جل جلالہ وَحُلُّوْا وآراسته شوند این بهشتیان اَسَاوِرَ بدستانها مِنْ فِضَّةٍ از نقره وعادت ملوک واشراف عرب این بود که دستانها در دست کردندے ومفاخرت کردندے بآن حق تعالی بهشتیان را بآن صفت کرد باز صفت دیگر شان هم کرد جل جلالہ وَسَقٰهُمْ وبدهد شان رَبُّهُمْ پروردگار شان شَرَابًا شربتے طَهُوْرًا پاکیزه که چون خورده شود بول نگردد بلکه عرق شود واز تنهائے ایشان بیرون آید بوئے وے مشک باشد ودل ایشان را پاک کند از کینه ودشمنی ودوستی غیر حق تعالی سابقان ومقربان حضرت عزت را جل جلاله از بطنان یعنی از زیر عرش قدحهائے شراب طهور را از زبرجد سبز واز یاقوت سرخ واز نقرهٔ سفید برسانند بیواسطه دستے تا لب ومقتصدانرا ومیانه روان را فرشتگان دهند وعامهٔ اهل بهشت را غلمان دهند یعنی خادمان بهشت چون از شراب بهشتی بخورند مست ذو الجلال گردند حجاب برگیرند تا جمال بیچون وبے چگون او بے جهت ومکان حق را بینند اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا وَاجْعَلْنَا بِکَرَمِكَ مِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ اِنَّ هٰذَا کَانَ لَکُمْ جَزَاءً بدرستیکه این نیکیها که یاد کرده شده است وبود وباشد مر شما را بسبب پاداش کارهائے نیک شما وَّکَانَ سَعْیُکُمْ مَّشْکُوْرًا وبود وهست کوششهائے شما پذیرفته وقبول کرده شده وکارهائے شما ضایع نیست بلکه اندک پذیر بسیار بخش است حضرت باری تعالی اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْقُرْاٰنَ تَنْزِیْلًا بدرستیکه ما بر تو فرستادیم قرآن را فرستادن پراگنده اگر یک بار

فرستاده یاد گرفتن او بتو دشوار بودی چون فرستادیم قرآن را و ترا پیغامبر گردانیدیم و
بخلق عالم فرستادیم اگر ترا برنجانند و ساحر و شاعر گویند بر جفائے ایشان صبر کن پس
گفت جل جلاله فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ پس صبر کن اے محمد از برائے حکم حق تعالے
برسانیدن شریعت و احکام و اسلام و بر دروغ گوئی داشتن خلق مر ترا و بر مصیبتها
و ادائے طاعتها وَلَا تُطِعْ و فرمانبرداری مکن مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا ازین کافران
هیچ بزه کاری و ناسپاسی را یعنی ولید مغیره و عُتبه را که ایشان گفتند که ای محمد
ما ترا مال بسیار دهیم و عروس صاحب جمال بدهیم ازین کار برگرد و بقول دیگر مراد
ابوجهل ست که رسول علیه السلام را از نماز گذاردن منع کرده بود وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ
و یاد کن اے محمد نام خدائے خود را بُكْرَةً در بامداد یعنی نماز بامداد گذار وَأَصِيلًا و
شبانگاه یعنی نماز پیشین و نماز دیگر بگذار وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ و بعضے از شب سجده
کن مر پروردگار خود را یعنی نماز شام و خفتن بگذار وَسَبِّحْهُ و بپاکی یاد کن مر او را
لَيْلًا در شب طَوِيلًا دراز یعنی از شب بگذار و بقول دیگر مراد آنست که یاد کن بزبان
مر پروردگار خود را در همه اوقات إِنَّ هٰؤُلَاءِ بدرستیکه این کافران يُحِبُّونَ دوست
میدارند بدل و جان الْعَاجِلَةَ دنیا را وَيَذَرُونَ و میگذارند وَرَاءَهُمْ از پس خود
يَوْمًا ثَقِيلًا روز گران را یعنی کار ایشان همه از برائے دنیاست غم لهدان و اغل چندان
باشد شان که نیمه آن بابکه از ده بخش آن یکے از برائے آخرت نباشد شان فاما مومنان را
همه غم آخرت باشد و تدبیر دنیا بقدر حال بکنند فاما عاشقان را جز طلب دوست هیچ نباشد

مثنوی

ملک دنیا تن پرستان را حلال	ما غلام ملک عشق بے زوال
عاشقے کز خوان رحمن خورد قوت	صد عدن پیشش نیرزد برگ توت
هشت جنت گر درارم در نظر	ور کنم خدمت من از خوف سقر

صلوٰة است ۱۲ | و درین اوقات | مراد مغرب و عشا است | و بعضے از شب | تعالی ۱۲ کشاف | ابن جبیر بعضها نعم | واز کفورا عتبه | مغیره است | آثم ولید | از مراد از | کفورا و کفور | منهم آثما | ولا تطع فخ

مومنے باشم سلامت جوے من	زانکه این هردو بود حفظ بدن

وبطریق تعریض تنبیه کردشان وگفت جل جلاله نَحْنُ خَلَقْنٰهُمْ ما آفریدیم ایشان را وبس وَشَدَدْنَآ وما استوار کردیم اَسْرَهُمْ عضوها واستخوانها وپیها ورگهای ایشانرا وبقولے دیگر ما آفریدیم جان بیرون آمدن بول وغائط ایشان را یعنی راه پیش وپس چون چیزے بیرون آید هر دو بهم فراز آیند چون چنین ست چرا باید که شب وروز عمر خودرا بطلب کردن دنیا ودوستی آن مستغرق دارند وهیچ قدم بے طمع دنیا نرانند واز خالق و رازق خود چرا روے گردانند وبیان کرد که ما قادریم برین که این کافران را نیست کنیم وبدل ایشان دیگران را بیاریم وگفت جل جلاله وَاِذَا شِئْنَا وچون خواهیم که هلاک کنیم ایشان را بَدَّلْنَآ اَمْثَالَهُمْ تَبْدِيْلًا بدل کنیم ما بدنهاے ایشان را بدل کردنی یعنی بهتر از ایشان بیاریم وما قادر مختاریم وحکیم غفاریم ورحیم ستاریم وکریم زود هلاک نه کنیم ایشان را تا باشد که ایمان آرند اِنَّ هٰذِهٖ بدرستیکه این سورة تَذْكِرَةٌ پندیست مر شمارا و لطفیست مر دوستان را چونکه در وے حال بهشتیان ست و بیان رفتار ایشان است فَمَنْ شَآءَ پس هر که خواهد حال ایشان را وجزای ایشان را اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا بگیرد به خدائے خود راهے یعنی بندگی او کند ورضائے او جوید و هوائے خود بگذارد بیت باد وقبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضائے دوست باید یا رضائے خویشتن وَمَا تَشَآءُوْنَ اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ ونمیخواهید شما چیزے را مگر وقت خواستن خدائے تعالیٰ یا مگر خواستن حق تعالے آن چیز را اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا بدرستیکه حق تعالیٰ هست وبود وباشد نیک دانا ونیک استوار کار که غلط بروے روا نیست يُّدْخِلُ مَنْ يَّشَآءُ فِىْ رَحْمَتِهٖ هر کرا خواهد در رحمت خود در آرد یعنی ایمانش دهد بهشت جاودان وَالظّٰلِمِيْنَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِيْمًا وکافران را وستمگارانرا آماده کند شکنجه در دناک یعنی کفر وکافری را بکافران دهد و دوزخ جاودان دهد شان جزائے کردار شان القراءة ما تشاؤن بالتاء

والیاء الا ان یشاء اللہ ظرف او حال

سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ خَمْسُوْنَ آيَةً وَفِيْهَا رُكُوْعَانِ

وَالْمُرْسَلٰتِ بحرمت بادہائے فرستادہ شدہ عُرْفًا ہمچون یال اسپ پے در پے متصل انتصابہٗ علی الحال وقیل بحرمت فرشتگان فرستادہ شدہ از برائے کار نیکو العرف در لغت یال اسپ و کار نیکو وانتصابہٗ علی المفعول فَالْعٰصِفٰتِ عَصْفًا پس بحرمت بادہائے سخت روندہ سخت رفتنی وَّالنّٰشِرٰتِ نَشْرًا و بحرمت بادہائے کہ ابر را پراگندہ کند پراگندہ کردنی فَالْفٰرِقٰتِ فَرْقًا پس بحرمت آیتہائے قرآن کہ جدا کند حق را از باطل جدا کردنی فَالْمُلْقِيٰتِ ذِكْرًا پس بحرمت فرشتگان کہ اندازند وحی را در دلہائے پیغمبران عُذْرًا از برائے پیدا کردن حجت اَوْ نُذْرًا یا از برائے ترسانیدن یعنی حق تعالیٰ کتابہائے خود را فرستاد بر پیغامبران تا ایشان بامتان برسانند و علمائے امتان ایشان بہ شاگردان برسانند و ایشان بخلق برسانند تا عذر باشد یعنی حجت پیدا کنند برایشان تا خلق نہ گویند کہ ما نشنیدیم وندانستیم و ما را کسے نرسانید و از روز قیامت خبر نہ کرد بحرمت این چیزہا کہ اِنَّمَا تُوْعَدُوْنَ بدرستیکہ آنچہ ترسانیدہ میشوید یا وعدہ کردہ می شوید شما را من الایعاد والوعید لَوَاقِعٌ ہر آئینہ افتندہ است و باشندہ است یعنی قیامت بہشت و دوزخ خواہد بود بیشک فَاِذَا النُّجُوْمُ پس چون ستارگان طُمِسَتْ ناپدید شوند و فرو ریزند الطمس در لغت ناپدید کردن وَاِذَا السَّمَآءُ فُرِجَتْ وچون آسمان شگافتہ شود و سست شود پس شگافد پس از ہم جدا شود و پارہ پارہ شود و ذرہ ذرہ شود آنگاہ نیست شود ذکر فی التفسیر ان اول حال السماء الوھی یعنی سست شدن ثم الانشقاق ثم الانفطار ثم الانفراج حتیٰ یتلاشی فتصیر کانہا لم تکن وَاِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ وچون کوہہا پراگندہ شوند و بباد دادہ شوند اول پراگندہ شوند پس راندہ شوند در ہوا ہمچو پشم رنگین پس ریزہ ریزہ شوند ہمچون گرد پس ناچیز شوند گویا کہ ہیچ نبود وَاِذَا الرُّسُلُ وچون پیغمبران اُقِّتَتْ

گرد کردہ شوند جواب فَاِذَا النُّجُوْمُ طُمِسَتْ تا این جا محذوف است یعنی چون این کارہا واقع شود قیامت بیاید لِاَیِّ یَوْمٍ اُجِّلَتْ مر کدام روز را تاخیر کردہ شدہ است این کارہاے بزرگ استفہام از براے تفخیم است لِیَوْمِ الْفَصْلِ جواب گفت از براے روز جدا کردن حق را از باطل وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ وچہ دانی تو کہ چہ بزرگ است روز جدا کردن یعنی تو چہ دانی بزرگی روز قیامت را یعنی چون نفخ صور شود و زمین بر خود لرزیدن گیرد و آسمان بر خود ترقیدن گیرند و کوہہا از جاے خود در ہوا شوند و ستارگان بہ زمین فرو ریختن گیرند و پیغامبران را جمع کردہ شود و خصم در خصم آویختن گیرند واے و ہلاکی باد دران روز مر کافران را چنانکہ حق تعالیٰ گفت وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ واے دران روز مر دروغ دارندگان را و ویل وادیست در دوزخ کہ آن را ویل گویند اگر کوہہا دران جا اندازند بگدازند و این جاے کافران باشد نعوذ باللہ من ذلک اَلَمْ نُهْلِكِ الْاَوَّلِيْنَ آیا نیست وہلاک نہ کردیم قوم پیشین را یعنی قوم نوح را ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْاٰخِرِيْنَ پس از پے ایشان در آوردیم و نیست کردیم امتان پسین را یعنی قوم عاد و ثمود را و قوم لوط را و قوم فرعون و غیر ایشان را چون ایمان نیاوردند بہ پیغمبران خود كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِيْنَ ۝ وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وہمچنین کنیم بر گناہگاران یعنی کافران امت ترا بہ قہر خود بگیریم و نیست گردانیم و ترا بر ایشان نصرت دہیم چون منکران قیامت را یاد کرد و از ہلاک کردن ایشان نیز خبر کرد اشارت بدلائل قدرت خود کرد کہ ما قادریم قیامت را بیاریم و ہمہ مردگان را زندہ گردانیم و دوستان را بہشت بریم و دشمنان را بدوزخ چون این ہمہ ممکن است پس گفت جل جلالہ اَلَمْ نَخْلُقْكُّمْ آیا نہ آفریدیم شما را مِّنْ مَّآءٍ مَّهِيْنٍ از آب سست یعنی خوار ناپاک کہ آن آب مادر و پدر است فَجَعَلْنٰهُ پس گردانیدیم آن آب را و نہادیم فِيْ قَرَارٍ مَّكِيْنٍ در آرامگاہ استوار کہ آن رحم و زہدان مادر است اِلٰى قَدَرٍ مَّعْلُوْمٍ تا اندازہ دانستہ شد کہ نہ ماہ است یا بیشتر یا کمتر فَقَدَرْنَا یعنی قدرنا پس اندازہ کردیم ما آن وقت را

که کم نشود و بیش نگردد فنعم القادرون پس ما نیک اندازه کنندگانیم ای المقدرون
چون دلائل ظاهر شد با وجود این کافران منکر شدند قدرت ما را به آوردن قیامت ویل
یومئذ للمکذبین هلاکی باد منکران اسلام و احکام آن را در آن روز الم نجعل الارض
آیا نگردانیدیم زمین را کفاتا گرد کننده و فراهم آرنده احیاء زندگان را و امواتا و
مردگان را یعنی زمین را جائے قرار زندگان و مردگان گردانیدیم وجعلنا فیها رواسی
شامخات و گردانیدیم در زمین کوههائے استوار بلند و چندین منفعتها درین کوهها نهادیم
از زر و نقره و آهن و لعل و غیر آن الرسوة استوار شدن الشموخ بلند شدن واسقینا
کم ماء فراتا و دادیم شما را آب خوش شیرین خنک (و با وجود این کافر شدید جزا دیم
شما را ویل یومئذ للمکذبین وای و هلاکی باد دروغ دارندگان را یعنی کافرا را
در آن روز انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون گفته شود مر کافران را روز قیامت بروید
بسوئے انچه بودید شما که دروغ گوئے میداشتید پیغامبران را با آن چیز یعنی بروید بدوزخ
الانطلاق رفتن انطلقوا بروید الی ظل بسوئے سایۂ دود دوزخ ذی ثلث شعب
که وے را سه شاخ باشد یعنی بزرگ باشد و از همه اطراف کافران گرفته بود شعبه شاخ
شعب جماعت لا ظلیل آن سایۂ دود دوزخ خوش و خنک نباشد (الظلیل پوشنده)
ولا یغنی من اللهب کفایت نه کند آن سایه از آتش دوزخ (یعنی هیچ در وی نفع نباشد
وقیل تمام و همیشه خوش و خنک نباشد) انها ترمی بشرر کالقصر بدرستیکه آن آتش
دوزخ مے انداز د اخگرها وقیل سرشک هارا که آب جگرها باشد همچون کوشکهائے بزرگ
کانه جملت صفر گویا که آن اخگرهائے آتش اشتران سیاه اند که بزردے مے زنند
القصر کوشک وقیل درخت سطبر الجمل اشتر الجمالة جماعت والجمالات

ای قدرنا [illegible] قادرون را بلفظ جمع کرد [illegible] بجهت عظمت [illegible]
اینان چون از خود [illegible] بلفظ جمع یاد کرده [illegible]
انا ارسلنا نوحا [illegible] لا یقول دیگر زبانه دوزخ [illegible] شاخ یعنی [illegible]
واتش [illegible] ایشند و دود [illegible] ۱۲

جمع الجمع وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی باد در آن روز کافران را که دروغگوی میداشتند مر پیغامبران را هٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ این روزیست که در وی سخن نه گویند کافران یعنی در روز قیامت وقتی باشد که سخن نگویند کافران در آن وقت و مراد همه روز نیست وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ و دستوری داده نشود مر دوزخیان را تا سخن گویند و عذر خواهند به قول امام مقاتل چهل سال سخن نه گویند از سختی عذاب روز قیامت وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای در آن روز مر کافران را هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این روز جدا کردنیست میان دوستان و دشمنان جَمَعْنَاكُمْ گرد کردیم شمارا وَالْأَوَّلِينَ با متان پیشین فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ پس اگر باشد شمارا مکرے و حیله کنید مراد رد و دور کردن عذاب از خود فَكِيدُونِ پس مکر کنید مرا و این عذاب را از خود دور کنید و این سخن مر کافران را سرزنش باشد وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی مر کافران را در آن روز و چون حق سبحانه و تعالی حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان را یاد کرد و میگوید جل جلاله إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ بدرستیکه هر آئینه پرهیزگاران و دور باشندگان از کفر و کافری باشند در بوستانها و سایهها با سایش وَعُيُونٍ با چشمهائے آب روان وَفَوَاكِهَ و میوههائے نیکو مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه آرزو برند كُلُوا وَاشْرَبُوا بخورید و بیاشامید از نعمتهائے بهشت هَنِيئًا نوش و گوارنده و خوش باد شمارا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه کردید شما در دنیا از طاعتها یعنی جزائے کردارهائے شماست إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را الاحسان نیکوئی کردن وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی باد مر کافران را در آن روز كُلُوا بخورید اے کافران از نعمتهائے دنیا وَتَمَتَّعُوا و برخورداری گیرید قَلِيلًا اندکے یعنی روزے چند إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ بدرستیکه شما کافرانید و مستحق دوزخ شده اید که از دنیا بیرون شدن است و بعذاب گور گرفتار شدن نعوذ بالله من ذٰلك الاجرام گناه کردن وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ

لِلْمُكَذِّبِيْنَ وای وہاکی با دوران روز مرکافران را وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ ارْكَعُوْا و چون گفته شود مرکافران را که نماز گذارید لَا يَرْكَعُوْنَ نماز نکنند الرکوع پشت خم کردن وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ

لِّلْمُكَذِّبِيْنَ وای وہاکی باد وران روز مرکافران را بقول امام مقاتل این در دنیا بود

که مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم در وفد بنی ثقیف را فرمود که نماز گذارید ایشان گفتند که ما

ایمان می آریم فاما نماز نمی گذاریم ما را ننگ می آید که رکوع و سجود کنیم وفد کسانی را

گویند که پیش کسے آیند از برائے خبر رسانیدن و ایلچی گری کردن و بقول عبد اللہ بن عباس

رضی اللہ تعالیٰ عنہما این در قیامت خواہد بود که فرمود قوله تعالیٰ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ

وَّيُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُوْدِ چون کشف کنند از ساق مؤمنان سجده توانند کرد و کافران

نے چنانکه در سورہ ن والقلم گذشت فَبِاَيِّ حَدِيْثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهٗ پس از

قرآن يُؤْمِنُوْنَ میگروند چون بآیات بینات قرآن ایمان نیاوروند بکدام سخن

ایمان خواهند آورد یعنے ایمان نخواهند آورد بہیچ

سخن واللہ تعالیٰ اعلم بالصواب

تمت

تمام شد

سپارۂ

تبارك الذي

سُوْرَةُ النَّبَاءِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ آيَاتُهَا ۴۰ رُكُوْعَاتُهَا ۲

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ اصل عَمَّ عَمَّا بوده است یعنی از چه سوال میکنند و می پرسند یکدیگر را اہل مکہ اَلتَّسَائُلُ از یک دیگر پرسیدن باز تفسیر کرد و گفت جل جلالہ عَنِ النَّبَاءِ الْعَظِيْمِ از خبر بزرگ می پرسند اَلَّذِيْ هُمْ فِيْهِ آن خبر کہ ایشان در وے مُخْتَلِفُوْنَ اختلاف می کنند اَلْاِخْتِلَافُ خلاف کردن یک دیگر و آمد شد کردن مؤمنان میگویند قیامت حق است و خواہد بود چونکہ حق تبارک و تعالیٰ از وے خبر کرد کہ آمدنیست و این خبر بزرگ است چونکہ خبر کنندہ خدائے بزرگ است و کافران میگویند کہ نخواہد بود بعضے میگویند کہ این خبر بزرگ پیغامبر محمد مصطفےٰ ست صلی اللّٰہ علیہ وسلم مؤمنان می گفتند کہ حق است و کافران می گفتند کہ حق نیست بعضے گفتہ اند آن خبر بزرگ قرآن است کہ مؤمنان می گفتند کہ حق است و سخن خدائے تعالیٰ است و کافران می گفتند کہ حق نیست و سخن خدائے تعالیٰ نیست و ماشکر گوئیم کہ از مؤمنانیم نہ از کافران حق سبحانہٗ و تعالیٰ نام مرا در دیوان مؤمنان داشت زانکہ از ما طاعتے و عبادتے بودہ باشد در ازل پس مے باید کہ دایما بذکر و شکر او مشغول باشیم

رباعی	بنیو صنماقرار نتوانم کرد		احسان ترا شمار نتوانم کرد	
	گر بر تن من زبان شود ہر موئے		یک شکر تو از ہزار نتوانم کرد	

حق سبحانہٗ و تعالیٰ کافران را جواب داد و انکار ایشان را رد کرد و گفت جَلَّ جَلَالُہٗ كَلَّا سَيَعْلَمُوْنَ حقا کہ زود باشد کہ بدانند این کافران کہ این خبر بزرگ راست بودہ است چونکہ بمیرند و در گور در آیند و عذاب گور بچشند ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُوْنَ پس حقا کہ زود باشد کہ بدانند این کافران کہ این خبر بزرگ حق بودہ است چون بہ قیامت زندہ شوند و عذاب دوزخ را بدانند بعضے می گویند این تکرار از برائے تاکید است بعضے می گویند

قوله عما یتساءلون ماز این استفہام کہ بودن خبر ازیں باسوال پیچیدہ است الدعلوب وم فقاض در بخوت بعضے تکذیب بقول بعضے از سر آن مدرسے و بعضے تعریف در دو سحاق آن آمدہ سوزنش بودہ کہ چون آیت از آن آوردہ آن بیان سبب نزول این قبل بر آنہم در

تکرار نیست یکے دانستن در گور باشد ویکے دانستن در قیامت ابن عامر ستعلمون بتاے
خطاب خوانده است ومعنی این باشد که زود باشد که بدانید که این خبر بزرگ حق بوده است
چونکه به قیامت زنده شوید وبه عذاب دوزخ درمانید وکلا حرف ردع است وایم
ے بود بمعنی حقا ودرین آیت شاید که این معنی بوده باشد یعنی حقا که قیامت خواهد بود واین
سوگند است الردع باز داشتن کسے را از چیزے واگر حرف بود معنی کلا این باشد که باز
ایستید اے کافران ازین اعتقاد بدتان که قیامت نخواهد بود. سیعلمون یعنی زود باشد
که بدانند چون حضرت حق تعالیٰ رد کرد انکار کافران را یاد کرد دلیلہا و قدرتہاے
خود را بیان کرد که انکار نمی توان کرد چونکه بعضے زیر پائے ایشان است وبعضے بر بالائے
سر ایشان است وبعضے در ذات ایشان است پس گفت جل جلالہٗ اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ
مِهَادًا آیا نگردانیدیم ما زمین را بساط شما که در وے باشید وزراعت می کنید وتجارت
میکنید وزندگانی ومردگی شما در وے است المهد گستردن یعنی پہن کردن والمهاد
آرامگاه یعنی خداوند تبارک وتعالیٰ قادر است ہمہ را زنده گرداند وقیامت را بیارد
چنانکه قادر است به آفریدن زمینہا وآسمانہا وقادر است بر ہست کردن شما وَالْجِبَالَ
اَوْتَادًا آیا نه کردیم کوہہا را میخہائے زمین تا نجنبد (ودر تفسیر تیسیر آمده است که چون حق
تعالیٰ زمین را آفرید زمین مے جنبید کوہہا را آفرید تا زمین قرار گرفت آفریدن زمینہا
وآسمانہا را ندیده ایم اما اعتقاد داریم که چنین است فاما آفریدن خود را دانسته ایم که
بہیچ وجہ انکار نمی توانیم کردن چون نیست بودیم ہست کرد واشارت باز کرد
و گفت جل جلالہٗ وَخَلَقْنٰكُمْ اَزْوَاجًا وگردانیدیم وآفریدیم شما را جفتہا
(یعنی جفت جفت نر وماده وسفید وسرخ وسیاه وزرد ودراز وکوتاه وغیر آن الا
زواج جمع زوج یعنی جفت جفت یا گونہ گونہ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا وکردیم خواب
شما را راحت شما السبات آسایش تن بعضے گفته اند راحت وَجَعَلْنَا الَّيْلَ لِبَاسًا

وکردیم شب را پوشش شما که تاریکی شب همه چیز ما را بپوشد و در شب فائده بسیار ست وَجَعَلْنَا
النَّهَارَ مَعَاشًا و گردانیدیم روز را وقت زندگانی شما یا در وی کسب کنید و چون مانده شوید
در شب آسایش کنید و این معلوم شماست که هیچ وجه انکار نمی توانید کرد که المعاش زندگانی
کردن و زیستن معاشا ای ذا معاش وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا و بنا کردیم بر زبر شما
هفت آسمان استوار و محکم که هرگز کهنه و سست نشود و الشداد جمع الشدید وَجَعَلْنَا سِرَاجًا
وَهَّاجًا و کردیم آفتاب را چراغ تابان و سوزان الوهجان درخشیدن وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ
مَاءً ثَجَّاجًا و فرستادیم از ابرها که نزدیک باشد بباریدن آب بسیار ریزان الثج ریخته شدن
الثج ریزانیدن و قیل فرستادیم ببادها که این ابر را عصر دو غفش کند تا باران از وی بیرون
آید و باین قول من بمعنی با باشد و بالمعصرات نیز خوانده شده است قیل باران را فرستادیم
از آسمانها در کشاف و کواشی و شرح کشاف سید یمنی آورده است که باران از آسمانها می آید و
در تفسیر تیسیر آورده است صاحب منظومه رحمة الله علیه که عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما
گفته است که از زیر عرش فرو می آید ارزاق حیوانات و در نوادر شیخ بزرگ محقق خواجه
ابن علی ترمذی نیز چنین گفته است که بوحی حق تعالی باران می آید از بحر الحیوة که زیر عرش
است تا بآسمان دنیا میرسد باد را فرمان میشود که آن باران را در ابرها پراگنده کند و ابر
را فرمان میشود تا همچون غربال بهبیزد آن را و تا باران را فرشتگان در موضعش می نهند و
ازین سخن معلوم میشود که قول منجمان و فلاسفه باطل است که میگویند ابر باران را از دریا
می آورد و این قول که مراد از معصرات آسمانهاست قول امام حسن بصری و امام قتاده
رحمة الله علیهماست لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا تا بیرون می آریم بآن آب بسیار دانه را یعنی گندم
وجو و غیر آن را از دانها و گیاه را که علف ستوران باشد و قیل الحب اللؤلؤ والنبات ما
انبت من الارض یعنی باین باران مروارید را و جمیع نباتات را بیرون می آریم از عدم خلق
میکنیم وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا و بیرون می آریم بآن آب بستانهائے سبز انبوه را که تنها جهائی درختان

او در ہم پیچیدہ باشد از بسیاری وَأَلْفَافًا جمع باشد چونکہ حق سبحانہ وتعالیٰ دلائل عظام یاد کرد بر قدرت تامۂ خود بر آمدن روز قیامت و گفت جل جلالہ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا بدرستیکہ روز قیامت کہ جدا کردہ شود در روے دوست را از دشمن و حق را از باطل ہست وعدہ گاہ گرد آمدن ہمہ خلق در روے برائے شمار وجزا الفصل جدا کردن يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ آن روز جدا کردن باشد روزے کہ دمیدہ شود در صور وصور مانند شاخیست کہ اسرافیل علیہ السلام در روے دمد وقیل پیکر ہا جمع صورت فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیائید شما از گور بہ عرصات قیامت گروہ گروہ وجماعت جماعت ودر کشاف آوردہ ہست کہ در حدیث آمدہ کہ اہل عرصات دہ گروہ بیایند یک گروہ بہ صورت حمدونہ آیند وآن خمر کشان باشند ویک گروہ دیگر سر زیر وپائے بالا و بر روے خود میروند واینہا ربوا خواران باشند وگروہے دیگر نابینا وکور باشند واین قاضیان ومفتیان باشند کہ در حکم وفتوائے میل کردہ باشند بہ ناحق وگروہے دیگر لنگ باشند واین کسانے باشند کہ در طاعت عجب آرند وگروہے دیگر زبانہائے خود را می خایند واینہا عالمان باشند کہ بہ علم ووعظ خود عمل نہ کردہ باشند وگروہے دیگر دست وپائے ایشان بریدہ باشد واین کسانے باشند کہ ہمسایہ را رنجانیدہ باشند وگروہے دیگر را بر دار ہائے آتشین کشیدہ باشند وایشان غمازان وسعی ناحق کنندگان باشند کہ مردمان را در پیش سلطان ظالم وعوان بے باک در ساند از ند ہشتم گروہے باشند کہ ہمہ اعضائے ایشان از ہر پلیدی پلید تر واز ہر گندہ گندہ تر باشند واینہا کسانے اند کہ لذتہائے دنیا را از درجہائے حرام گرفتہ باشند وحق خدائے راندادہ باشند ونہم گروہے باشند کہ جامہا از قطران وگوگرد سیہ پوشیدہ باشند واین ہا متکبران وفخر کنندگان باشند بمال و جاہ دنیوی دہم گروہے باشند بہ صورت خوکان وچشمہائے ایشان نابینا ودندانہائے ایشان از دہان بیرون آمدہ وماران وکژدمان در دہان ودر چشم ایشان افتادہ وغلہا

وزنجیرہا در گردن ایشان واینہا شراب فروشان وشراب خواران باشند نعوذ باللہ من ذلک
اینہا بدبختان وعاصیان باشند اما مؤمنان وصالحان وجوانمردان بعضے بصورت ماہ
شب چہاردہ وبعضے بصورت آفتاب وبعضے بصورت ستارگان باشند قولہٗ وَفُتِحَتِ
السَّمَآءُ فَكَانَتْ اَبْوَابًا وکشادہ شود آسمان پس باشند درہائے آسمان یعنی پارہ پارہ شود و
ذرہ ذرہ شود آنگہ ناچیز شود وقیل کشادہ شود درہائے آسمان تا فرشتگان فرود آیند امام
عاصم وحمزہ وکسائی فُتِحَتْ بہ تخفیف خواندہ اند وباقی قرار فُتِّحَتْ بہ تشدید خواندہ اند وَسُيِّرَتِ
الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا وراندہ شود کوہہا از زمین یعنی از روئے زمین پس ہمچون نمایش
سراب شوند یعنی ناچیز شوند سراب آنچہ در نیم روز نماید در بیابان مانند آب وہیچ چیز نباشد
چون چنین شود عقوبت دوزخ پیش آید اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا بدرستیکہ باشد
دوزخ راہ گذر خلق ہر کہ بہ بہشت رود بر صراط بگذرد وصراط پلے باشد بر بالائی دوزخ
واز امام حسن بصری روایت کردہ شدہ است کہ پل صراط سہ ہزار سالہ راہ است از موئے
باریکتر واز شمشیر تیزتر ہزار سال برآمدن باشد وہزار سال فرود آمدن وہزار سال
ہمواری باشد تیز وباریک برگناہگاران باشد وفراخ وپہن بر مؤمنان خدائی ترس
بعضے زود بگذرند ہمچون برق وبعضے راہفت ہزار سال باید تا بگذرند وکافران
نتوانند گذشتن ودر دوزخ افتند وہر مؤمنے را نورے باشد بعضے را ہر چند نظر
کنند وبعضے را تا زیر قدم این سخن را نقل کردہ شدہ است از رسالہ خواجہ محمد پارسائی
بخاری رحمۃ اللہ علیہ کہ برادر طریقت ما بودہ اند وزینت اصحاب حضرت خواجہ ما
بودہ اند علیہم الرحمۃ والرضوان بقول دیگر مرصاد کمین گاہ است لِلطَّاغِينَ
مَاٰبًا بدرستیکہ باشد دوزخ مر طاغیان را یعنی مر کافران را جائے بازگشت وجائے

قیل بر آنکہ مرصاد گذرگاہ خلق است یعنی ہمہ را گذر بود باید کرد یا کمین گاہے کہ زبانیہ در وے منتظر ایستادہ باشند برائے تعذیب کافران واز ایشان توان آنحضرت یا موضع رصد کہ دوزخ انتظار کرد لعن ربی برہند وجزا بہشت نگاہ بانی مؤمنان یعلمند تا در وقت ورود بر آن از قومی آتش خوردہ باشند تفسیر مولانا تسنیم ۱۲

باشیدن که همیشه در وے باشند لّٰبِثِیْنَ فِیْهَا اَحْقَابًا باشند کافران در دوزخ روزگارہائے دراز بی نہایت کذا فی الکشاف والکواشی ولیس المراد عددا محصورا الحقب روزگار باشد وازحقب ہشتاد سال مراد نیست اینجا لَا یَذُوْقُوْنَ فِیْهَا بَرْدًا وَّلَا شَرَابًا نچشند دران دوزخ ویا دران روزگار ہیچ خنکی و ہیچ آشامیدن یعنی ہیچ راحتے نہ باشد ایشان را الشراب آشامیدن قیل بردا ای نوما یعنی آسایش خواب و خوردنی نباشد شان قیل خنکی وقیل خواب اِلَّا حَمِیْمًا وَّغَسَّاقًا ولیکن آب گرم وخون وریم آبہٗ دوزخیان را بخوارانند و بیاشامند الحمیم آب گرم الغساق خون وریم دوزخیان جَزَآءً وِّفَاقًا این عذابہا که یاد کردیم باشد جزائے موافق کردارہائے ایشان ہیچ کردارے بدتر از کفر نیست و ہیچ عذابے سخت تر از عذاب آتش دوزخ نیست وایمان بہترین کارہاست وبہشت خوشترین جائے ہاست نصب علی المصدر ای جوزوا جزاء موافقا لاعمالهم چون بیان کرد کار ایشان را در دنیا وگفت جل جلاله اِنَّهُمْ كَانُوْا لَا یَرْجُوْنَ حِسَابًا بدرستیکه این دوزخیان در دنیا بودند که نمی ترسیدند از شمار وقیل امید نمیداشتند حساب را الرجاء امید داشتن وترسیدن وقیل امید نمیداشتند قیامت را وَّكَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا كِذَّابًا وبودند که دروغ میداشتند قرآن را وحجتہائے توحید را دروغ داشتنی بزرگ یعنی ہیچ متوجہ دلائل عقلیہ ونقلیہ نمی شدند و در کفر اہتمام تمام داشتند اہتمام در کارے درآمدن نصیب مؤمن این ست که حساب خود بکند و بہ توبہ و استغفار عذر خواہی بکند وبعد از نماز دیگر بہ محاسبہٴ احوال واقوال واوقات گذشتہ اشتغال نماید شاید که حکمت خواندن سورہٴ عم بعد از نماز عصر این بوده باشد والله اعلم وَكُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنٰهُ كِتٰبًا وہر چیزے را دانستہ ایم وشمرده ایم ونوشتہ ایم در لوح محفوظ یعنی پیدا کرده ایم الاحصاء دانستن وشمردن ونوشتن فَذُوْقُوْا پس بچشید جزاہای کردارہائے بد خود را فَلَنْ نَّزِیْدَكُمْ اِلَّا عَذَابًا پس ہرگز زیاده نہ کنیم شما را اگر عذاب واین آیت

سخت ترین وعید است مر دوزخیان را وازین آیت معلوم میشود که مراد از احقابا ابد الآباد
است نه عدد مخصوص در تنبیه الغافلین آورده است که دوزخیان باران را طلبند ابر
سیاهی پیدا شود وماران همچون گردنهائے شتران ببارد وگژدمان همچون شتران ببارد
بر ایشان بگزد ایشان را هزار سال درد وزهر آن نرود ومعنی این آیت که قوله تعالی
زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ یعنی زیادت کنیم ایشان را عذابے بر بالائے عذاب
قوله تعالی فَلَنْ نَّزِیْدَکُمْ اِلَّا عَذَابًا شاید که باین نوع عذاب باشد نعوذ بالله
مِنْ ذٰلِكَ وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ چون از حال دشمنان وکافران خبر کرد از حال دوستان
ومؤمنان متقی نیز خبر کرد وگفت جل جلاله اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ مَفَازًا حَدَائِقَ وَاَعْنَابًا بدرستیکه
مؤمنان پرهیزگاران راست رستگاری یافتن وبهشت را وباغهائے آراسته وانگور
هائے الوانی ودر حدیث آمده است که یک خوشه انگور بهشتی چنان کلانست که اگر زاغی
یک ماه بپرد از بالائے آن بپایان آن نرسد ومؤمن چون در بهشت در آید هزار باغ
بیند در هر باغی هزار درخت بود وبر هر درختے هفتاد هزار برگ بود وبر هر برگے نوشته که
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ اُمَّةٌ مُّذْنِبَةٌ وَّرَبٌّ غَفُوْرٌ ودر روایت آمده است که
چون میوهٔ بهشتی را ببرند در حال در جائے او میوهٔ دیگر بیرون آید بقدرت خدا تعالی روایت کرده است
از تیسیر وَکَوَاعِبَ اَتْرَابًا واین بهشتیان را باشد عروسان ناز پستان بکران اصلی همزادان یعنی حوران بهشتی
که هرگز پیر نشوند وَکَاْسًا دِهَاقًا وقدحهائے بهشتی برابر پیاپے بدست غلمان بهشتی با امر ملک لَا یَسْمَعُوْنَ
فِیْهَا لَغْوًا وَّلَا کِذّٰبًا نشنوند این بهشتیان در بهشت سخن بیهوده ونه دروغ دارند
یکدیگر را چون در دنیا مجلسهائے ایشان پاک بوده باشد از سخن فحش ودروغ ومسخرگی
وخبرچینی در آخرت نیز پاک باشند جَزَآءً مِّنْ رَّبِّكَ عَطَآءً حِسَابًا این راحتهای
جزائے طاعتها باشد وقیل عطائے بسیار باشد از پروردگار تو وقیل عطائے

درختے بود ۱۲ ... اعنابا دوم ... حدائق ...

کافی بس کنندہ باشد چندان بر ہر شان کہ گویند بس نصیب درویش اینست کہ باید کہ دایما بطاعت و مراقبہ و مجاہدہ و محاسبہ و مشاہدہ باشتغال نماید و از ہزل و غفلت و تکذیب انبیا و اولیا حذر کند و از غافلان و ہازلان دور باشد و سخن حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی است رحمۃ اللہ علیہ کہ گفتہ اند از صحبت بیگانگان حذر کنید چنانکہ از شیر درندہ گریزید رباعی

با ہر کہ نشستی و نشد جمع دلت	وز تو نرمید صحبت آب و گلت
زنہار از ان قوم گریزان میباش	ورنہ نکند روح عزیزان بحلت
بیت صحبت مردانت از مردان کند	ابر گریان باغ را خندان کند

رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ پروردگار آسمانہا و زمین ہا و آنچہ در میان ہر دو است خدائے مہربان است لَا یَمْلِكُوْنَ مِنْهُ خِطَابًا نتوانند خلق بوے سخن گفتن از برائے شفاعت کردن مگر بفرمان او و قیل القراءۃ رَبُّ السَّمٰوٰتِ بضم الباء و بضم النون یَوْمَ یَقُوْمُ الرُّوْحُ وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا نتوانند کہ سخن گویند بحضرت خدائے تعالیٰ در روزے کہ ایستد روح و فرشتگان صف زدہ یَوْمَ ظرف لَا یَمْلِكُوْنَ باشد یا ظرف لَا یَتَكَلَّمُوْنَ و بعضے گفتہ اند گروہے اند از لشکرہائے خدا سبحانہ تبارک و تعالیٰ کہ با ملائکہ صف زنند در آن روز کہ آن گروہ نہ از ملائکہ باشند و نہ از فرشتگان یعنی در ان روز سخن نگویند خلائق اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ مگر آن کسیکہ خدائے تعالیٰ او را دستوری دہد و اذن کند بسخن گفتن وَقَالَ صَوَابًا و گفتہ باشد صواب یعنی در دنیا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ گفتہ باشد یعنی در روز قیامت شفاعت مؤمن کند مر مؤمن را و شفاعت حق است مر پیغامبران را و اولیا را و علما را و شہدا را و ہر کرا کہ خدائے تعالیٰ خواہد و قیل روح بیک قول جبرئیل است علیہ السلام و قیل فرشتہ ایست از ہمہ فرشتگان بزرگتر کہ وے تنہا یک صف باشد و ہمہ فرشتگان یک صف بعد از عرش مجید ہیچ چیز از وے بزرگتر نیست و غیر از این نیز گفتہ اند ذٰلِكَ الْیَوْمُ الْحَقُّ این روزیست ثابت و باشد بے شک فَمَنْ شَآءَ پس ہر کہ خواہد اتَّخَذَ اِلٰی رَبِّهٖ مَاٰبًا بگیرد بسوی خدائے خود جائے

بازگشت یعنی ایمان آرد و عمل صالح کند تا جائے یابد در بهشت به رحمت خدائے تعالیٰ اِنَّا اَنْذَرْ
نَاكُمْ عَذَابًا قَرِيْبًا بدرستیکه ما ترسانیدیم شمارا به عذابے که نزدیک است آمدن او یَوْمَ
يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ در روزے که بیند مرد آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او
از نیکی و بدی وَيَقُوْلُ الْكَافِرُ و بگوید کافر يَا لَيْتَنِيْ كُنْتُ تُرَابًا اے کاشکے من خاک شدمی
چنانکه حیوانات دیگر شدند حق سبحانهٗ و تعالیٰ همه مخلوقات را زنده گرداند و ایشان داد خود
از یک دیگر بستانند اگر گوسفند بے شاخ را گوسفند با شاخ زده باشد وے را شاخ دهند تا
وے را بزند و همه ستوران را و جانوران را زنده کنند فرمان آید که من شمارا از برای فرزندان
آدم آفریده بودم در دنیا ایشان به شما چه معامله کردند گویند الٰهی تو دانائی فرمانبرداری
ایشان کردیم ایشان کاهی و جوئے و سبوسی و کنجاره بما دادند و نعمتهائے خوب را ایشان
خوردند درین باشند که ناگاه کافران را بینند در عذاب دوزخ گویند الٰهی ما راضی شدیم
از انچه بما کردند فرمان آید که همه خاک شوید چون خاک شوند کافران آرزو برند حال ایشان را
و گویند اے کاشکے ما نیز خاک شدمی همچون ایشان تا از عذاب ابدی خلاص یافتمی چون این سوره
را تمام کنی بگوئے اَللّٰهُمَّ اعتق رقابنا و رقاب اٰبائنا و امهاتنا من النار برحمتك يا
ارحم الراحمين وصیت والد شریف رحمة الله علیه باین فقیر این بود که این دعا را بعد
از سورۂ عمّ بخوان قیل مراد ازین کافر که گوید یالیتنی کنت ترابًا ابلیس است که آرزو برد برآدم
یعنی ابلیس آرزو برد که کاشکے من خاک بودمے همچون فرزندان آدم علیه السلام والله اعلم بالصواب

سُوْرَةُ وَالنَّازِعَاتِ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	مَكِّيَّةٌ اٰيَاتُهَا ۴۶ وَرُكُوْعَاتُهَا ۲

بدانکه حضرت حق سبحانهٗ و تعالیٰ درین سورهٗ به پنج چیز سوگند یاد کرده است و مفسران را
اختلاف است که آن پنج چیز چیست اصح اقاویل این است که در هر پنج مراد فرشتگانند
که بکارها حق تعالیٰ ایشان را مشغول کرده است و ما این قول را اختیار کردیم وَالنَّازِعَاتِ
غَرْقًا اے نزعًا غرقًا الغرق بمعنى الاغراق و يقال غرقة و اغرقه اى اخذه

بقوة النزع کشیدن والغرق والاغراق گرفتن بسختی یعنی بحرمت فرشتگانیکه بکشند جانهای کافران را کشیدن سخت چون جان بچنبر گردن رسد بگذارند تا همه در تن در آید باز کشندش تا بر کافران سخت شود جان کندن نعوذ بالله من ذلك نزع در لغت عرب کشیدن را گویند غرقاً یعنی کشیدن محکم وَالنّٰشِطٰتِ نَشْطًا و بحرمت فرشتگان که بگیرند جانهای مؤمنان را بآسانی و به زودی بیرون آرند نشط الدلو من البیر ای اخرجها کذا فی الکشاف یعنی چنانچه بیرون آورد دلو را از چاه وَالسّٰبِحٰتِ سَبْحًا و بحرمت فرشتگان که شناوری کنند و بشتابند در فرمانهای حق تعالی السبح شناوری کردن یقال فرس سابح وسبوح یعنی اسپ تیز رو در هوا و شناور گویا که در آب میرود یا همچون آب میرود و لسرعته فی سیره بسهولة کانه یسبح فی الماء فَالسّٰبِقٰتِ سَبْقًا پس بحرمت فرشتگانی که بر یک دیگر پیشین گیرند در خیرها و طاعتها فَالْمُدَبِّرٰتِ اَمْرًا پس بحرمت فرشتگان که تدبیر میکنند کار عالم را و آن جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند علیهم السلام عزرائیل بگرفتن جانها موکل است و جبرئیل به لشکرها و بادها موکل است و میکائیل بر بارانها و نباتات و اسرافیل بر لوح محفوظ اطلاع میباشد و پس وے از آن جا میگیرد و به فرشتگان دیگر میرساند و بقول دیگر اسرافیل را خدا تعالی دانا میگرداند بآنچه خواهد بود و وے بفرشتگان دیگر میرساند چنانکه آدم علیه السلام را در یک لحظه دانا گردانید باسمای بیواسطه کسی جواب قسم مقدر است یعنی بحرمت این چیزها که یاد کرده شد که شما زنده کرده خواهید شد بعد از مردن یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ در آن روز که بلرزد لرزنده الرجف لرزیدن یعنی زمین بجنبد چون در صور دمیده شود اول بار همه خلق بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پس وے در آید پس در آینده التبع والتباعة والتبایع والردف از پس در آمدن یعنی بار دوم که در صور دمیده شود و زمین بجنبد و خلق زنده شوند و میان این دو دمیدن چهل سال باشد قُلُوْبٌ یَّوْمَئِذٍ وَّاجِفَةٌ دلهای خلق در آن روز تپنده شوند الوجف تپیدن دل اَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ چشمهای ایشان در آن روز از ترس خوار و ذلیل و بخاکی فرو رفته

باشند أَبْصَارُهَا یعنی بینائی خداوندان دلها چون کافران مصیبت قیامت را شنیدند
عجب داشتند و گفتند چنانکه حق تعالی ازان خبر کرد يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ
می گویند کافران که ما باز گردانیده شدگانیم یعنی خواهیم بود به حال اول و باز زنده شویم
چنانکه اول بودیم الحافرة اول کار یعنی زندگانی از پس مرگ أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً آیا
چون شویم استخوان های بوسیده بیانه کاواک که باد در وی گذرد و آواز شنیده شود
القراءة ناخرة ونخرة العامل فی اذا المحذوف ای انبعث اذا کنا عظاما قَالُوا
گفتند کافران تِلْكَ إِذًا یعنی زنده شدن ما دوباره كَرَّةٌ بازگردانید نیست خَاسِرَةٌ
زیان کار باشیم چون عمل نیک نکرده ایم و ایمان نیاورده ایم چون کافران منکر شدند
آمدن قیامت را و دور داشتند حق سبحانه وتعالی بر ایشان رد کرد و گفت جل جلاله فَإِنَّمَا
هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ پس بدرستی و راستی که نیست این زنده کردن ایشان و رد کردن بحال
اول مگر یک بانگ بر زدنی یعنی یک دمیدن در صور فَإِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان بِالسَّاهِرَةِ
باشند در روی زمین قیامت که آن زمین نزدیک به بیت المقدس باشد چون منکران محمد
صلی الله علیه وسلم را یاد کرد از حال فرعون و انکار او از موسی علیه السلام خبر داد که باو
چه رسید با ایشان نیز خواهد رسید پس گفت جل جلاله هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى بدرستیکه
تو ای محمد صلی الله علیک رسید سخن موسی علیه السلام إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ چونکه خواند
او را خدای او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى در جای پاک که نام او طوی است اذْهَبْ إِلَى
فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فرمود حق تعالی موسی علیه السلام را که برو سوی فرعون بدرستیکه
وی از حد درگذشته است و وی را بدین حق بخوان که وی از حد درگذشته است و
دعوی باطل میکند خاک در دهن وی که خود را خدای میگوید لعنت الله علیه فَقُلْ
پس بگو مر فرعون را هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى هیچ رغبت هست ترا که پاک شوی و از کفر و گناه

بلا لحون · الساهرة زمین · وقال ابن عباس · وهذا قول · من الفزع · الی · الصوت · الارض · الساهرة · فاذا هم · فرد قال

او از اسرافیل علیه السلام ... زمین القدس و السهرة بیداری بود ... رحمه الله تعالی

دور باشی و ایمان آری بہ خدائے تبارک و تعالیٰ بدست من وَاَهْدِيَكَ اِلٰى رَبِّكَ فَتَخْشٰى
و راه نمایم ترا بہ خدائے تو تا بترسی و از کفر و گناه دور باشی فَاَرٰىهُ الْاٰيَةَ الْكُبْرٰى پس نمود
موسیٰ علیہ السّلام فرعون را نشانی بزرگ یعنی عصا و ید بیضا ید بیضا آن بود کہ دست
خود را موسیٰ علیہ السّلام در بغل خود میکرد همچون آفتاب روشن می شد و در عصا هزار
معجزه بود و بعضے گفته اند کہ ید بیضا اکبر بود از بهر آنکہ سحرۂ فرعون نتوانستند سحرے بصورت
ید بیضا آوردن و بصورت عصا آوردند فَكَذَّبَ وَعَصٰى پس دروغگوئے داشت
فرعون موسیٰ علیہ السّلام را و عاصی شد ثُمَّ اَدْبَرَ يَسْعٰى پس برگشت از قبول کردن
ایمان و کوشش کرد در فساد کردن و دشمنی بہ موسیٰ علیہ السّلام فَحَشَرَ پس گرد کرد
فرعون جادوان و لشکر خود را و قوم خود را فَنَادٰى پس خواند ایشان را و آواز داد
شان فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى پس بگفت منم پروردگار بزرگ ترشما لعنة الله علیہ یعنی
بتان خدایان خرد اند و من کلانتر ایشانم فَاَخَذَهُ اللّٰهُ پس گرفتش خدائے تعالیٰ
نَكَالَ الْاٰخِرَةِ وَالْاُوْلٰى برسوائی دنیا و آخرت در دنیا غرق کردش بآب و در آخرت
سوختش بآتش اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَّخْشٰى بدرستیکہ درین عذاب کہ وے را کردیم
پندیست مر هر کسے را کہ ترسد از خدائے تعالیٰ العبرة پند و انگشت نمای خلق شدن نصیب تو
اینست کہ اهل حق را منقاد باشی و با ایشان دشمنی نکنی تا همچون فرعون محروم نمانی مثنوی

امتی رسولان ضمیر راست زکو	ستمع خواهند اسرافیل خو
نخوتے دارند و کبری چون شهان	چاکری خواهند از اهل جهان
تا ادبهاشان بجا گه ناورے	از رسالت شان چگونه برخوری
کے رسانند آن امانت را بتو	تا نباشی پیش او راکع دوتو
مراد بشان کے همی آید پسند	کامد ایشان زایوان بلند

قصۂ فرعون را خدائے تعالیٰ عبرت گفت و انگشت نما گرداند مر عالمیان را مانند

یاد کنیم بعضے را تا پند باشد و من اللہ التوفیق وعلیہ التکلان بدانکہ وہب بن منبہ
روایت کردہ است کہ فرعون علیہ اللعنۃ در خواب دید کہ کسے پیدا شود از بندگان تو کہ مملکت ترا خراب کند و ترا
در آب غرق کند و لشکر ترا نیز از بنی اسرائیل ہمچون کسے پیدا شود چون بیدار شد غمناک شد و قوم
خود را خبر کرد ہمہ گریستند و تعزیت داشتند و مر فرعون را ہزار جادو بود و ہزار کاہن یعنی
رمال و ہزار منجم ہمہ را جمع کرد و خواب را با ایشان بگفت ہمہ گفتند ما کفایت این بہ کنیم ما را
چہل روز فرصت بدہ پس فرصت داد شان ایشان رفتند و گلیم پوشیدند و نان جوین
میخوردند و بر خاکستر می خفتند و شب بیدارے بودند و روز روزہ میداشتند و زاری میکردند
پیش دیوانی کہ مے پرستیدند شان تا ایشان را خبر کنند ازین خواب فرعون و دیوان دران
وقت بآسمان میرفتند و از فرشتگان سخن مے شنیدند چون کارے در دنیا میشدی حق تعالی
بحملۂ عرش خبر کردے ایشان باہل آسمانہا بہ گفتندے و دیوان او را در آسمانہا بشنیدندے
وحی آمد بحملۂ عرش کہ ما در بنی اسرائیل پیغمبرے خواہیم آفرید ملک فرعون را براندازد و او را
ہلاک کند و این در اسکندریہ یعنی در مصر خواہد بود در شب جمعہ در فلان ماہ معین چونکہ
سہ ساعت از شب بگذرد از پشت پدر بہ رحم مادر آوریم وے را چون شیاطین
این وحی را در آسمان شنیدند بہ زمین آمدند و منجمان و ساحران و کاہنان را خبر کردند
کہ چہل روز دیگر ہمچنین خبرے خواہد شد و ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند حال
چنین ست فرعون گفت چہ حیلہ می کنید تا ما در وے را پیدا کنیم و بہ کشیم تا این موجود
نشود گفتند ما این نتوانیم کرد فا ما مردمان بنی اسرائیل را در شب چہلم از زنان جدا کنیم
تا این شخص موجود نشود و چون شب چہلم شد چنین کردند مردان بنی اسرائیل را در جائے
معین کردند و ہر یکے را چیزہا دادند و گفتند ہمہ اینجا باشید با یک دیگر صحبت دارید منجمان
آن شب بیدارے بودند و فرعون با عمران کہ وزیر خاص او بود و دربان وے بود دبادے
در شہر مصر رفتند و عمران از بنی اسرائیل بود و فرعون نمی دانست و ہمہ بنی اسرائیلیان

ولشکر فرعون بیرون شہر ماندند و فرعون عمران را گفت از در کوشک من جائے نروی وخود
با لباس خواب رفت عمران چنان کرد تا آن وقت کہ خدائے تعالیٰ خواستہ بود عروس عمران
را خبر شد کہ عمران در شہر ست آمد بہ نزدیک عمران و ہر دو جمع شدند با یک دیگر موسے
علیہ السّلام از پشت پدر بہ رحم مادر آمد عمران گفت مر عروس خود را کہ بدانکہ آنکس کہ
فرعون از وے می ترسد این فرزند ما خواہد بود پنہان دار این سر را چون منجمان در آسمانہا
نظر کردند نشانے یافتند کہ موسے علیہ السلام از پشت پدر بہ رحم مادر آمد فریاد بر آوردند
ونعرہ بر داشتند بآواز بلند کہ فرعون بشنید و بیدار شد و از عمران پرسید کہ این چہ حالست
عمران گفت آواز بنی اسرائیلیان ست کہ با یک دیگر بازی میکنند خاطر فرعون نگران شد
چون بامداد شد منجمان با رو یہائے سیاہ و جامۂ دریدہ پیش فرعون آمدند و گفتند این
دشمن تو در شکم مادر پیدا شد فرعون غضب کرد بر ایشان ایشان گفتند ما تدبیر کنیم چون
از مادر آید چون موسے از مادر آمد گفتند این دشمن تو ظاہر شد فرعون غمناک شد گفتند
ہمۂ زنان بنی اسرائیل را جمع کن و فرزندان ایشان را کہ درین ماہ از مادر آمدہ اند پسر از را
بکش و دختران را بگذار فرعون چنین کرد نود ہزار پسر طفل را بکشت از بنی اسرائیل وحق
تعالےٰ موسٰے را نگاہ داشت و باقی قصہ در کتابہا مذکور ہست پس عبرت و پند درین
قصہ این ست کہ ہیچ کس تقدیر حق تعالیٰ را دیگر نتواند کرد رضا بقضا باید داد قطعہ

چون قضا رفت وحکم شد تقدیر	دفع آن کار ابلہان باشد
ہر کہ گردن نہد قضائے ورا	مرورا حق نگاہبان باشد

چون کافران قیامت را انکر شدند حق تعالیٰ قدرت خود را بیان کرد برین کہ وے قادرست
بر زندہ کردن و بر ہر چہ خواہد و گفت جل جلالہ ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقًا آیا شما قوی ترید
از جہت آفریدن اَمِ السَّمَآءُ بَنٰھَا یا آسمان بنا کرد او را خدائے تعالیٰ رَفَعَ سَمْكَھَا و بر داشت
سقف او را فَسَوّٰھَا پس راست کرد او را کہ در وے ہیچ شگافے و عیبے نیست یعنی آن خدائے کہ

که قادرست بر آفریدن آسمانهای با عظمت او ولی ترکه قادر باشد بآفریدن و زنده کردن خلق را
بعد از مردن ایشان و قدرت خود را بار دیگر یاد کرد و گفت جل جلاله وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا و تاریک
کرد خدای تعالیٰ شب را که از آسمان پیدا شود تاریکی وی باز قدرت خود را یاد کرد و گفت
جل جلاله وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا و بیرون آورد چاشتگاه یعنی نور آفتاب را از پس تاریکی پیدا کرد
در آسمان پس هر شب و هر روز میرانیدن و زنده کردن است پس همه را در شب بخواب برد
چون روز شود همه را بیدار سازد وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا باز قدرت خود را بر آفریدن
زمین یاد کرد و گفت زمین را بعد ازان گسترانید و پهن کرد وی را بر روی آب عبد الله بن
عباس رضی الله عنهما گفت اول زمین را آفرید لیکن فراخ نکردش تا آسمان را آفرید و عبد الله
ابن عمر رضی الله عنهما گفت حق سبحانه و تعالیٰ اول زمین کعبه را آفرید باندازهٔ خانهٔ کعبه
چهار گوشه بر روی آب نهاد پیش از انکه آسمان دنیا را آفرید هزار سال بعد ازان آسمان
دنیا را آفرید و زمین را ازان زمین کعبه بیرون کشید و بر روی آب گسترانید أَخْرَجَ مِنْهَا
مَاءَهَا بیرون آورد از زمین آب را وَمَرْعَاهَا و چراگاه او را یعنی هرچه آدمیان و ستوران
خورند از زمین بیرون آورد وَالْجِبَالَ و کوهها را أَرْسَاهَا آفرید و فرو گذاشت و ایستاده
کرد لِأَرْسَاءِ استوار کردن و ایستانیدن مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ و این همه را آفرید تا
برخورداری و منفعت شما باشد و علف ستوران شما باشد چون بدین نعمتها شکر نگفتند و بدین
دلائل عظام التفات نه نمودند و ایمان نیاوردند از عذاب بزرگ خبر کردشان و گفت فَإِذَا
جَاءَتِ پس چون بیاید الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ بلای بزرگ پوشندهٔ عقلها و قیل غلبه کننده
و قیل بیمناک و آن آواز اسرافیل است که در صور دمد یعنی چون بیاید قیامت و خلق زنده
شوند يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مَا سَعَىٰ در آن روز پند گیرد آدمی و یاد کند یعنی بیند آنچه کرده

باشد در دنیا از نیکی و بدی وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ و پیدا کرده شود دوزخ مر آنکس
را که ببیند یعنی همه خلق دوزخ را ببیند و دوزخی را بدوزخ برند و بهشتی را به بهشت فَأَمَّا
مَنْ طَغَىٰ پس اما هر که بیفرمانی کرد حق تبارک و تعالیٰ را و از حد درگذشت وَآثَرَ الْحَيٰوةَ
الدُّنْيَا و برگزید زندگانی نزدیکتر را یعنی دنیا را بر آخرت فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستیکه
دوزخ هِيَ الْمَأْوَىٰ وے هست جائے بازگشت او درین آیت وعید بزرگ است مر اہل
دنیا را که از حرام پرهیز ندارند وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ و اما آنکه بترسد جائے ایستادن
را از برائے حساب پروردگار خود وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ و باز دارد تن خود را از هوا
یعنی میل کردن بآنچه نشاید یعنی مراد نفس که بحکم شرع بوده باشد به نفس خود نداند الهوی
میل کردن دل بآنچه نشاید و قیل مراد نفس فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستیکه بهشت هِيَ الْمَأْوَىٰ
ویست جائے بازگشت او یعنی هر که هوائے نفس خود بگذارد و بے فرمانی خدائے نه کند
بهشت جائے او باشد که هرگز از وی بیرون نیاید خواجه ابوبکر وراق رحمة الله علیه گفت
که خدائے تعالیٰ در دنیا و آخرت چیزے خبیث تر از هوا که مخالف حق تعالیٰ باشد
نیافریده و پیش اہل طریقت مرد وقتے بالغ شود که از هوائے نفس خلاص یابد بیت

خلق اطفال اند جز مست خدائے	نیست بالغ جز رهیده از هوا

بدانکه مفسران گفته اند که این دو آیت در حق مصعب بن عمیر و برادر وے عامر ابن عمیر
آمد که پادشاه زادگان عرب بودند یکے مؤمن بود و دیگرے کافر آیت در حق عامر ابن عمیر آمد
که وے کافر بود و در روز جنگ بدر وی را برادر وے مصعب ابن عمیر کشت این آیت آمد
فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَآثَرَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ و آیت دوم وَأَمَّا مَنْ خَافَ
مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ در حق مصعب ابن عمیر
آمد که وے در جنگ احد کشته شد رضی الله عنه و آن چنان بود که ابوسفیان پدر معاویه
لشکر عظیم آورد در احد واحد کوهیست نزدیک مدینه رسول صلے الله علیه وسلم و دران جنگ

علم اسلام بدست مصعب داده بودند ابن قمیه نام کافرے بود که پهلوان لشکر کافران بود لعنة الله علیه بر رسول علیه السلام نیزه انداخت مصعب خود را در پیش انداخت تا نیزه بوے رسید و رسول علیه السلام بسلامت ماند و علم اسلام را فرشته بگرفت مانند مصعب تا علم بر زمین نیفتد و ابن قمیه لعنة الله علیه نعره زد که محمد را کشتم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه وے را بکشت و لشکر کافران دران جنگ عم رسول علیه السلام حمزه را کشتند چنانکه در تواریخ مذکور است پس این آیت آمد که وَاَمَّا مَنْ خَافَ در حق مصعب آمد و چون رسول علیه السلام مصعب را دیدند در خاک و خون افتاده و زخم بسیار خورده گفت صحابه را که ویرا دیده بودید که چه نوع جامها داشت در مکه گفتند نعلین وے از زر بود رباعی

در مطبخ عشق جز نکو را نکشند	لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقے ز کشتن مگریز	مردار بود هر آنچه او را نکشند

و ظاهر این دو آیت عام است در حق مؤمنان و کافران قال النبي علیه السلام بئس العبد عبد الهوى یضله یعنی بد بنده ایست بندهٔ هوائے گمراه کننده و خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمة الله علیه گفته است که هوائے مضل ترک حق ست در کارها و عبادتها و این فقیر میگوید در بخارا بودم در خود کاهلی و تیرگی مشاهده کردم گفتم چند روزے روزه دارم تا باشد که این تیرگی دور شود نیت روزه کردم و بخدمت شیخ خود خواجه بهاء الدین رفتم چون حضرت ایشان مرا دیدند فرمودند تا طعام آوردند و گفتند این ضعیف را که طعام بخور و این حدیث را خواندند که بئس العبد الخ و معنے وے را تقریر کردند و گفتند ما تجربه کرده ایم خوردن اولیٰ تر است از روزه به هوائے نفس داشتن مثنوی

نفس خود را زن شناس از زن بتر	زانکه آن جزو است و نفس است کل شر
مشورت با نفس خود گر مے کنی	هر چه فرماید خلاف آن کنی
گر نماز و روزه مے فرمایدت	نفس مکار است چیزے زایدت

هرچه گوید عکس آن باشد کمال		مشورت با نفس خود اندر مقال	
مثنویش چون کار او ضد آمده است		آنچه گوید نفس تو کانجا بدست	
همچنین آمد وصیت در جهان		تو خلافش کن که از پیغمبران	

وگفته اند که عمر دوباره می بایست تا بنده یکبار تجربه کند وبار دیگر عمل کند بآن ازین ارشاد فهم شد که در عبادت نافله نیز هوا میرود وگفتند که عبادت نفل باید که باذن شیخ فانی فی الله باشد که وے از هوا اخلاص شده است وبه هوا ورکرده نمی شود هیچ انگور پخته غوره نمی شود هیچ میوهٔ پخته دیگر باکوره نشده است الفانی لایرد باکوره میوهٔ که اول برسد این فقیر از ایشان پرسیدم که اگر همچنین شیخ یافت نشود چکنم گفتند هرگه که عبادت بکنید بعد از ان استغفار بکنید وحضرت خلیفهٔ ما خواجه علاؤ الدین عطار رحمة الله علیه این فقیر را فرموده اند که بعد از هر نماز بیست بار استغفار بگوے همه صد بار میشود اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَأَتُوْبُ إِلَيْهِ قال النبی علیه السلام انی لیغان علی قلبی فا ستغفر الله فی کل یوم مائة مرة یعنی در دل من پرده پیدا میشود همچون ابر تنگ پس استغفار می کنم در هر روزے صد بار يَسْأَلُوْنَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسٰهَا مے پرسند ترا اے محمد از قیامت که کے خواهد بود فِيْمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرٰهَا در چیستی تو اے محمد از یاد کردن قیامت یعنی تو ندانی وقت آمدن او را إِلٰى رَبِّكَ مُنْتَهٰهَا بخدائے تست پایان او یعنی دانستن او او داند که کے خواهد آمد وغیر او کسے نداند إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَّخْشٰهَا هر آئینه تو بیم کنندهٔ آن کسے را که تبرسد از قیامت یعنی تو نمیدانی که کے خواهد بود فاما پند مے دهی کسے را که از آمدن قیامت تبرسد وتوبه کند كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا گویا که ایشان آن روز را بینند یعنی قیامت لَمْ يَلْبَثُوْا إِلَّا عَشِيَّةً نباشیده اند در دنیا مگر شبان گاهے أَوْ ضُحٰهَا یا چاشتگاهے یعنی همه عمر دنیا در پیش ایشان کوتاه نماید به مقدار آخر روز یا اول روز چون درازی قیامت بینند وعذابهائے او را بچشند همه عمر به ایشان کوتاه نماید نعوذ

باالله من ذلك خدایا ما را از خواب غفلت بیدار گردان و ختم کار ما را بخیر گردان بکرمك یا

ارحم الراحمین

سورة عبس مکیة | بسم الله الرحمن الرحیم | احدی و اربعون آیة

عَبَسَ روے ترش کرد محمد علیه السّلام وَتَوَلّٰی و روے گردانید اَنْ جَآءَهُ که آمد بوی اَلْاَعْمٰی نابینائے یعنی عبد الله بن مکتوم رضی الله عنه سبب نزول این سوره آن بود که نابینائے بود در مکه درویشے عبد الله نام روزے در مجلس رسول علیه السلام آمد و در مجلس کلانترانِ مکه و توانگران بودند و رسول علیه السّلام ایشان را بایمان میخواند نابینا گفت یا محمد علمنی مما علمك الله یعنی اے محمد بیاموز مرا از ان علم که خدائے تعالیٰ ترا آموزانیده است و ندانست که رسول علیه السلام بچه کار مشغول است رسول علیه السّلام روے از وے بگردانید و روے ترش کرد نابینا را صحابه خبر دار کردند شرمنده شد و از مسجد بیرون آمد جبرئیل علیه السّلام آمد و حجابے میان رسول و کلانتران مکه کشید تا رسول ایشان را ندید و در دیدن چشم او نقصان پیدا شد باز حجاب را برداشت و این آیت آمد در حال رسول علیه الصلوٰة والسّلام دانست که از جهت نابینا بود در عقب نابینا رفت و وے را یافت و عذر خواست و گفت تا زنده باشی نفقهٔ تو بر من باشد و هر بارے که ویرا دیدی گفتی مَرْحَبًا بالذی عاتبنی فیه ربی یعنی خوش باد بآنکس که عتاب کرد بمن از بهر وے خدائے من هیچ حاجت داری تا روا سازم و درین آیت شرف اهل اسلام است و کمال درویشان و طالبان علم ظاهر و علم باطن فهم میشود نصیب تو این است که بر فقیران صالح کرم کنی و بایشان تقرب جوئی **بیت**

این فقیران لطیف وخوش نفس	نظم	کز پی تعظیم شان آمد عبس	نظم
پادشاهی زاهلِ فقر طلب		آن سبق بردگان عالم جود	
که نیرزد بنزد همت شان		همه ملک وجود قلب وجود	

هر که بطلب علم ظاهر یا بطلب علم باطن مشغول باشد دایماً او از جملهٔ اهل حق باشد وَمَا یُدْرِیْكَ و توجه دانی اے محمد لَعَلَّهٗ مگر وے یا بود که وے یعنی آن نابینا یَزَّکّٰی پاکیزه شود بانچه از تو بشنود و عمل کند اَوْ یَذَّکَّرُ گویا پند گیرد و از گناه توبه کند الاصل یَتَزَکّٰی و یَتَذَکَّرُ الاول اشارة الى تهذيب النفس عن الخصال الذميمة والثانى اشارة الى الا تعاظ بالمواعظ الظاهرة وتطهير الظاهر و درین نیز اشارت است که طالب العلم را باید که دائما بطلب علم باطن یا بطلب علم ظاهر مشغول باشد تا از جملهٔ اهلِ حق باشد. رباعی

تا در طلب گوهر کانے کانے	تا زنده ببوی وصل جانے جانے
فی الجملة حدیث مطلق از من بشنو	هر چیز که در جستن آنے آنے

فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرٰی تا که سود کندش پند و وعظ تو اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰی اما آنکه توانگر شده است و پرواے علم و ایمان ندارد فَاَنْتَ لَهٗ تَصَدّٰی پس تو پیش مے آئی مراو را و روی بوی مے آری و گوش بسخن وے میداری وَمَا عَلَیْكَ اَلَّا یَزَّکّٰی و چیست بر تو یا محمد یعنی بر تو چه باشد اگر آن کلانتران و توانگران ایمان نیارند و پاکیزه نشوند و به نجاست کفر نجس باشند بر تو هیچ چیز نیست جز رسانیدن بفرمان ما ایمان و عرفان بایشان نمید هیم چون ایشان را پرواے آن نیست وَاَمَّا مَنْ جَآءَكَ یَسْعٰی و اما آنکه تو آمد و می شتافت یعنی آن نابینا که آمد تا علم آموزد از تو وَهُوَ یَخْشٰی و او می ترسد از خداے تعالیٰ و قیل و می ترسید در راه وقت آمدن چون راه را نمے دید فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰی پس تو اے محمد از وی روی میگردانی و بکافران و کلانتران و توانگران روے مے آری و بایشان مشغول میشوی خوش باش اے درویش فقیر طالب صادق که از براے نابینائے بر حبیب خود همچنین عتاب میکند معلوم میشود که کرم و لطف حضرت باری تعالیٰ در حق فقیران و طالبان رضا و لقاے او بسیار است بسیار فقیر حقیر باشد بظاهر خراب و خاک آلود که وے از دوستان حضرتِ حق

[illegible]

تبارک وتعالی باشد چنانکه پیغمبر علیه السلام می فرماید رب اشعث اغبر مرفوع بالابواب
بس اسمو سانژو ولیده غبار آلوده باز در بازه
لو اقسم علی الله لابره پس به حقارت برو۔ مے نظر مکن تا ہلاک نه شوی، مثنوی
اگر قسم خورد بنام خدا ہر آئینه راست کنند او را خدا تعالیٰ

تو ز ضعف خود مکن بروے نگاه	بر تو شب بروے همان شب چاشتگاه
چشم وے خفته دلش بیدار از آن	شکل بے کار و روان در کار دان
حالت او خواب را ماند گهے	خواب پندار د مر آن را گمرهے

كَلَّا نه چنان است که تو کردی اے محمد مکن مثل آنچه کردی إِنَّهَا بدرستیکه آیتهاے قرآن ما درین سوره تَذْكِرَةٌ پند است مر خلق را فَمَن شَاءَ پس هر که خواهد ذَكَرَهُ پند گیرد از فقیران و توانگران پند گیرد به قرآن و ایمان آرد و عمل کند تا دولت و سعادت یابد و هر که نکند زیان کار باشد و از بزرگی قرآن خبر کرد و گفت جل جلاله فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ این قرآن در کتابهاے بزرگ گردانیده شده است مَّرْفُوعَةٍ بلند گردانیده شده است یعنی در لوح محفوظ مُّطَهَّرَةٍ پاک گردانیده شده از تناقض و دروغ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ بدست نویسندگان كِرَامٍ نیکو بندگانند خداے تعالیٰ را بَرَرَةٍ نیکو کاران یعنی فرشتگان که قرآن را نوشتند از لوح محفوظ قیل یعنے صحابه رسول که قرآن را نوشتند و یاد گرفتند و عمل کردند و به خلق رسانیدند قال رسول علیه السلام الماهر بالقرآن مع الکرام البررة یعنی هر که ماهر شد به قرآن یعنی قرآن دان باشد با کرام بررہ باشد در مرتبه یعنی با فرشتگان مقرب باشد قُتِلَ الْإِنسَانُ لعنت کرده شده باد آن آدمی مَا أَكْفَرَهُ چه کافر کرد او را به خداے تعالیٰ مراد همه کافرانند و بقول امام مقاتل ازین انسان عتبه پسر ابی لهب است و قصهٔ او مشهور است که او داماد رسول بود علیه السلام به سفر میرفت آمد پیش رسول علیه السلام و دختر او را طلاق کرده آب دهان در

له مطهره ۱۲ ۔ وزنا تا بیمه کار ۱۲ وز ذبل جبرئیل علیه السلام از لوح محفوظ ۔ بکلی بار امداد کرده ۔ از فرشتگان آسمان ۔ بزرگان تو نوشته در صحیفهاے گرامی کرده ۔ نام زد بعد از تعالیٰ ۔ و از ذو فرشتگان و ۔ از دلالت بنیه عقلی ز بهره ۔ مطهره پاک از مس علیها

روے مبارک رسول علیہ السّلام انداخت وگفت کہ او کافر است بہ قرآن و بہ سورۂ وَالنجم
اذا ھوٰی رسول گفت علیہ الصلوٰۃ والسلام اللّٰھم سلط علیہ کلبا من کلابك اے
بار خدایا بگمار بروے یکی از سگان خود در آن سفر آن ملعون را شیر پارہ پارہ کرد و
بخورد و آن چنان بود کہ در بیابانے رسید کاروانے از مکہ می آمد کسے گفت ایشان را کہ
این جا شیران درندہ بسیارند واقف باشید چون شب شد ابو لہب گفت من می ترسم
از دعائے محمدؐ کہ بر پسر من کرد پس ہمہ کاروان یک جا جمع شدند و عتبہ را در میان
خود گرفتند و خوابانیدند چون نیم شب شد شیرے آمد و ہیچ کس را نخورد مگر عتبہ را کہ پارہ
پارہ کرد و بخورد مِنْ اَیِّ شَیْءٍ خَلَقَهٗ یاد کن آفریدن خود را اے کافر کہ از چہ چیز
آفریدہ است خدائے تعالیٰ ترا بیان کرد و گفت مِنْ نُّطْفَةٍ از آب منی خَلَقَهٗ آفریدہ
است وے را فَقَدَّرَهٗ پس اندازہ کرد آفریدن وے را چہل روز آب بود در شکم
مادر و چہل روز دیگر خون بستہ و چہل روز دیگر گوشت پارہ بود بعد از ان روح در وے
در آوردند و چون مدت نہ ماہ بگذشت ثُمَّ السَّبِیْلَ یَسَّرَهٗ پس راہ بیرون آمدن را
از شکم مادرش آسان کرد پس مدتے عمر دادو را کہ خواست ثُمَّ اَمَاتَهٗ فَاَقْبَرَهٗ
پس بمیرانیدش پس بہ گور بردش یعنی سنت گور کردن و کفن کردن و شستن و نماز
جنازہ گذاردن را بر وے مشروع گردانید و ہمچنین عزت و حرمت دادش در حیات
و ممات و ہمچون حیوانات دیگر نگردانیدش ثُمَّ اِذَا شَآءَ اَنْشَرَهٗ پس چون خواہد کہ زندہ
گرداندش روز قیامت آن خدائے کہ قادر است بر آفریدن اول قادر است بر زندہ
کردن بار دوم کَلَّا حقا کہ لَمَّا یَقْضِ مَآ اَمَرَهٗ ہنوز نہ گذاردہ است و بجائے نیاوردہ
است آن کافر آنچہ فرمودہ است حق تعالیٰ وے را کہ بکند یعنی با وجود چندین دلائل آن
کافر نگروید و عمل صالح نہ کرد باز دلیل خود را یاد کرد و گفت جل جلالہٗ فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسَانُ
اِلٰى طَعَامِهٖٓ پس بنگرد آدمی بہ طعام خود کہ چگونہ آفریدیم آن را پس بیان کرد و گفت جل جلالہٗ

أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ہر آئینہ ما ریختیم آب را از آسمان ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا پس شگافتیم زمین را شگافتنی فَأَنْبَتْنَا فِيهَا پس برویانیدیم در زمین حَبًّا دانہ کہ قوت شما است یعنی جو و گندم و غیر آن وَعِنَبًا و انگور را کہ نان خورش شما است و از وے منفعت بسیار است شما را وَقَضْبًا و سبزہ را کہ علف ستوران شما است وَزَيْتُونًا و زیتون را کہ از وے روغن شما است و در وے منفعت بسیار است شما را وَنَخْلًا و درختان خرما را آفریدیم و رویانیدیم از زمین وَحَدَائِقَ و بوستانہائے یا دیوار ہا را قیل باغہا یا دیوار را غُلْبًا با بسیار درختان سطبر شاخہا در یک دیگر جمع شدہ الغلب العنق سطبر گردن وفی الاشجار مجاز وَفَاكِهَةً و میوہ ہا را آفریدیم وَأَبًّا و چراگاہ ستوران را آفریدیم مَتَاعًا لَكُمْ از بہر برخورداری شما و منفعت گرفتن شما وَلِأَنْعَامِكُمْ و از بہر برخورداری و منفعت ستوران شما بیت لطفے نماند کان صنم خوش لقا نکرد ✤ ما را چہ جرم گر کرمش با شما نہ کرد ✤ یعنی این ہمہ را آفرید و مر بندگان خود را داد فاما نعمت ایمان مر کافران را نداد و مؤمنان را داد اما مومن قرآن را و ایمان را قبول کرد و بکرم او مشرف شد و کافر قبول نکرد و بہ تیر خذلان او ہلاک شد چون انواع نعمتہائے خود را یاد کرد کافران ایمان نیاوردند از قیامت خبر کرد و گفت جل جلالہ فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کنندہ یعنی دمیدن در صور در قیامت و قیل قیامت الصخ کر کردن يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ قیامت روز یست کہ بگریزد در وے مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود وَأُمِّهِ و از مادر خود وَأَبِيهِ و از پدر خود وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود وَبَنِيهِ و از پسران خود یعنی ہیچ خویش را پروای یکدیگر نباشد و بقول بعضے این در حق کسے باشد کہ وے مسلمان نباشد و این کافران باشند و اما مؤمنان یک دیگر را شفاعت کنند لقولہ تعالیٰ الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض

بہا دانستہ ۱۲ منہ ایشان را دوست از شفاعت بگریزد ریح از زنان خود وگریزد دو (۶) از مادر و پدر بگریزد و ابراہیم از زن بگریزد نوح از مادر و پدر لوط قیل اسماعیل

عدو الا المتقین یعنی ہمہ دوستان دران روز دشمن باشند بایک دیگر مگر خدائے ترسان
یعنی مؤمنانِ خداترس کہ یک دیگر را دشمن ندارند و شفاعت کردن حق است باذن اللہ
تعالیٰ انبیاء و اولیاء را و صالحان را شفاعت خواہد بود و مذہب اہل سنت و جماعت
این است لِکُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ مر ہر مردے را از ایشان در
آن روز کارے باشد کہ مشغول کند شان از غیر خود و قیل این عام ست در حق ہمہ
کافران در مقامہائے قیامت و خاص است در حق مؤمنان در بعضے مقامہا وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
رویہا باشد دران روز مُسْفِرَةٌ روشن و تابان ضَاحِكَةٌ خندان مُسْتَبْشِرَةٌ
شادان یعنی رویہائے مؤمنان روشن باشد از اثر وضو و بیداری شب و از گرد و
غبار کہ در راہ خدائے تعالیٰ در رویہائے شان نشستہ باشد این نور در روز قیامت
در رویہائے ایشان پیدا شود وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ و رویہا باشد در
آن روز گرد نشستہ باشد تَرْهَقُهَا فرو پوشد ش الا رہق فرو پوشیدن قَتَرَةٌ
گرد سیاہ و قیل تاریکی چون دود أُولَٰئِكَ ایشان هُمُ الْكَفَرَةُ ناگروندگانند
الْفَجَرَةُ نابکارانند یعنی بدگفتار و بدکردارانند. نعوذ باللہ من ذلک

سُورَةُ الْكُوِّرَتِ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ	تِسْعٌ وَعِشْرُونَ آيَةً

إِذَا چون الشَّمْسُ آفتاب كُوِّرَتْ درپیچیدہ شود یعنی روشنائی وے را گرفتہ
شود وَإِذَا النُّجُومُ و چون ستارگان انْكَدَرَتْ فرو ریزند و نمانند وَإِذَا الْجِبَالُ
و چون کوہہا سُيِّرَتْ از جائے خود راندہ شوند و ناچیز گردند وَإِذَا الْعِشَارُ و
چون شتران مادہ آبستن دہ ماہہ کہ بہترین مال عرب است عُطِّلَتْ گذاشتہ شود
بے خاوند و کسے را پروائے آن نہ باشد از ترس قیامت یعنی اہل دنیا از مالہائے
خود بے خبر شوند و مالہا را بگذارند. وَإِذَا الْوُحُوشُ و چون چارپایان دشتی کہ رمندہ
بودند از مردم حُشِرَتْ گرد کردہ شوند بعد ازان کہ زندہ کردہ شود ایشان را تا

در میان ایشان داد داده شود اگر گوسفند بے شاخ را گوسفند باشاخ زده باشد وے را شاخ دہند تا وے را بزند وائے برحال ظالمان کہ خون مردم را میریزند و مال مردم را تلف میکنند وَاِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ وچون دریاہا را سُجِّرَتْ تفانیدہ شود تا ہمہ یکے شود یعنی آب گرم گردد تا شراب دوزخیان شود ابی ابن کعب گفت رضی اللہ عنہ کہ شش چیز پیش از قیامت پیدا شود آفتاب و ماہ سیاہ گردند و ستارگان فرو ریزند و کوہہا از جائے خود برخیزند و ناچیز شوند پس زمین بہ جنبد و بہ تنگافد تا ہفتم زمین را ببینند و آسمانہا شگافتہ شود تا آسمان ہفتم را ببینند و باد عظیم پیدا شود بعد ازان در صور دمیدہ شود و ہمہ خلق بمیرند مگر آنچہ خدا ئے تعالیٰ خواستہ است و ابو العالیہ گفت کہ این شش چیز کہ از اول سورہ یاد کردہ شد پیش از نفخ دویم باشد وَاِذَا النُّفُوْسُ وچون تنہائے مردمان را زُوِّجَتْ جفت کردہ شود و ہر یکے را بہ مثل او جمع کردہ شود نیک را با نیک و بد را با بد وَاِذَا الْمَوْءٗدَۃُ وچون دختر زندہ بگور کردہ باشد سُئِلَتْ پرسیدہ شود کہ بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ بچہ گناہ کشتہ شدہ است یعنی مادر و پدرش را عذاب کنند از برائے کشتن او و آن چنان بود کہ چون یکے را از عرب دخترے شدے نگذاشتی تا پنج سالہ یا شش سالہ شدے بعد ازان وے را زندہ در چاہ انداختے و چاہ را پُر خاک کردے از بہر اینہا چنین میکردند ایشان را از دامادان عار می آمد و آن کسانے کہ فرزندان را بعد از چہار ماہ از شکم ہے اندازند ایشان نیز بد میکنند و خون ناحق میکنند چون بچہ زندہ را می کشند وائے برایشان کہ از خدائے تعالیٰ نمی ترسند وَاِذَا الصُّحُفُ وچون نامہائے کردار بندگان را نُشِرَتْ باز کردہ شود یعنی نامہ ہر کس را بوی دہند وَاِذَا السَّمَآءُ وچون آسمان کُشِطَتْ باز کردہ شود و از پیش برداشتہ شود و نماند وَاِذَا الْجَحِیْمُ وچون دوزخ را سُعِّرَتْ تفانیدہ شود بہ قہر خدائے تعالیٰ وَاِذَا الْجَنَّۃُ وچون بہشت را اُزْلِفَتْ نزدیک کردہ شود بہ مومنان عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند ہر تنے و ہر کسے مَّآ اَحْضَرَتْ آنچہ حاضر کردہ است در قیامت جواب عَلِمَتْ است یعنی ہر گاہ کہ این

له وقیل یزوج الصالح مع الصالح في الجنة والطالح مع الطالح في النار وقیل یزوج شارب الخمر مع شارب الخمر والزاني مع الزانیة والآکل السوق مع خائن السوق لقوله تعالیٰ احشروا الذین ظلموا وازواجهم کشاف ۱۲

دوازده چیز پیدا شود یعنی بیاید شش در دنیا و شش در آخرت بداند هر کسے کردار خود را از نیکی و بدی و جزائے آن بوے برسد چون خبر قیامت را شنودند کافران گفتند که این سخن خدائے نیست و محمد دروغ میگوید حق سبحانه و تعالی سوگند یاد کرد و گفت که این سخن منست که جبرئیل علیه السّلام به محمد آورد و باو رسانیده است فَلَآ نه چنان است که کافران میگویند اُقْسِمُ سوگند یاد می کنم بِالْخُنَّسِ بستارگان باز شونده یعنی باز گردنده و خنس جمع خانس است الخنوس از پس گرفتن اَلْجَوَارِ روندگان جمع جاریه است اَلْکُنَّسِ پنهان شوندگان جمع کانس است و آن پنج ستاره ایست که از مشرق تا به مغرب میروند زحل و مشتری و مریخ و عطارد و زهره قیل مراد همه ستارگانست که به شب پیدا شوند و بروز پنهان شوند بسبب آفتاب وَالَّیْلِ و بحرمت شب اِذَا عَسْعَسَ چونکه تاریک شود وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ و بحرمت سپیده دم چونکه روشن شود بحرمت این چیزها که یاد کرده شد اِنَّهٗ بدرستیکه قرآن لَقَوْلُ رَسُوْلٍ کَرِیْمٍ هر آئینه سخن حق تعالی است که رسول نیکو برگزیده وے را یعنی جبرئیل آورده است به محمد علیه السّلام و سخن محمد نیست صفت جبرئیل کرد و گفت جل جلاله ذِیْ قُوَّةٍ با قوت است عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ نزد خداوند عرش یعنی خداوندیکه آفریننده عرش است و هیچ مخلوقے بزرگتر از عرش نیست مَکِیْنٍ یعنی منزلت بزرگ دارد مُّطَاعٍ فرمان برده شده است یعنی فرشتگان او را فرمانبردار مے باشند ثَمَّ آن جا یعنی در آسمان اَمِیْنٍ راست است و در رسانیدن وحی خیانت نمی کند وَمَا صَاحِبُکُمْ بِمَجْنُوْنٍ و بحرمت این چیزها که سوگند یاد کرده شد نیست یار شما یعنی پیغمبر شما علیه السّلام دیوانه و عاقل ترین همه خلق است اما چون به رسم عادت بت پرستان عمل نمی کند وے را دیوانه میگویند فرد باخلایق چون ندارم اُسنّے لقتے خلق پندارند که من دیوانه ام وَلَقَدْ رَاٰهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِیْنِ اِنَّهٗ حضرت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة اللہ علیه که پیشوائے اہل سنت و جماعت است از رئیس

علمائے ملت امام حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ روایت می کند معنی این آیت اینست کہ بدرستیکہ
محمد علیہ السلام حق تعالی را دید در حالتیکہ محمد بود در کنارہ بیدا یعنی در شب معراج
چون از ہفت آسمان بگذشت بصحرائے رسید کہ آن را افق الافلاک می گویند کہ ہفت
آسمان و ہفت زمین در پیش آن ہمچون حلقۂ باشد در بیابان قال النبی علیہ
السلام رأیت ربی فی احسن صورۃ یعنی دیدم پروردگار خود را در حالتے کہ من بودم
در بہترین صفتے اللہم ارزقنا و باین روایت معنی این آیت این باشد کہ یعنی بحرمت
این چیزہا کہ سوگند یاد کردہ شد کہ محمد دیوانہ نیست و بدرستی و راستی کہ محمد دید خدا
را در وقتے کہ بود محمد علیہ السلام در افق بیدا کہ آن افق الافلاک ست پس چون مجنون
باشد بلکہ محبوب باشد و بعضے می گویند کہ معنی این آیت این است کہ بدرستیکہ محمد دید
جبرئیل را در افق مبین کہ جائے برآمدن آفتاب است والاول اولی و ہر کرا عقل باشد
داند کہ معنی اول مناسب است بہ حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم وَمَا هُوَ این
عطف باشد بر صَاحِبُكُمْ یعنی بحرمت این چیزہا کہ سوگند یاد کردہ شدہ است کہ نیست
محمد علیہ السلام و یا جبرئیل علیہ السلام عَلَى الْغَيْبِ بر حکمہائے کہ از قرآن دانستہ میشود
از حال دنیا و آخرت بِظَنِينٍ متہم نیست یعنی دروغ نمی گوید و گمان بد بوی بردہ نشود
بِضَنِينٍ نیز خواندہ شدہ است بضاد یعنی بخیل نیست در رسایندن علم شریعت و درین
آیت دلیل است کہ باید کہ کسے در رسایندن علم شریعت بخیلی نہ کند و از فسق و رشوت
و حیلہ حذر کند تا خلق بوے گمان بد نبرند وَمَا هُوَ و نیست این قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ
رَّجِيمٍ گفتار دیو راندہ شدہ و نفرین (کردہ) شدہ بلکہ کلام خدائے تعالی ست کہ جبرئیل او را
آوردہ است بر محمد علیہ السلام فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا میروید اے کافران چون
کافران میگفتند کہ قرآن سخن دیو است حق تعالی سوگند یاد کرد بآن چیزہا کہ گذشت

خفی از مردی ۱۲ ازین زمیناه دبجا باید نی بجی بم دیو وفیل از دباه بزاخت ز ازین سخن دبجی باید بجای میروید از قرآن فاین تذهبون ۱۲ قدم

قرآن سخن من است در وے ہیچ سخن دیو نیست و دیو از وے میگریزد و شما نیز پیروی دیو میکنید
نکنید باز آئید و قرآن را پیشوائے خود سازید از کمال جهل ایشان است که قرآن را
و سرور پیغمبران را میگذارند و پیروی شیطان میکنند حکیم سنائی غزنوی فرماید قطعه

گر دست آن گرد زانکه هر که از قرآن گرفت	آن جهان رست از عقوبت این جهان رست از فتن
گرد نعل اسپ سلطانِ شریعت سرمه کن	تا شود نور الٰهی باد و چشمت منفتن
مژه در چشم سنائی چون سنان باد تیز	گر زمانے زندگی خواهد سنائی بے سنن

إِنْ هُوَ نیست این قرآن إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ مگر پند بر عالمیان را لِمَن شَاءَ مِنكُمْ
أَن يَسْتَقِيمَ و این قرآن پند است مر کسے را که خواهد از شما که راست ایستد یعنی قرآن
راستان را پند است و اما فاسقان را و کافران را و غافلان را از قرآن منفعت
نیست چون راست نمی شوند و راستی را نمی خواهند وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما یان
إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدائے تعالے خواهد رَبُّ الْعَالَمِينَ که پروردگان عالمیانست
امام حسن البصری رحمة الله علیه گفت که ہیچ کس اسلام نیارد تا خدائے تعالیٰ نخواهد و
درین آیت دلیل است که ہیچ کس کارے نه کند از نیکی و بدی مگر بخواست حق تعالے الا
در طاعتها رضائے الله تعالے باشد و در معصیتها نباشد عصمنا الله تعالی عما لا یرضاه

سُورَةُ الانفطار مكية	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ	وَهِيَ تِسْعَ عَشْرَةَ آيَة

إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ چون آسمان بشگافد و ترقد وَإِذَا الْكَوَاكِبُ و چون ستارگان
انتَثَرَتْ پراگنده شوند و فروریزند وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ و چون دریاها رانده شود
و دریکدیگر گشاده شود تا همه دریا شود و حضرت رئیس ملت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة
الله علیه گفته است که همه آبهائے دریاها اگر دکرده شود و در شکم ماهی که زمین بر پشت
و نیست درآورده شود و زمین را هموار کرده شود تا ہیچ بلندی و پستی در وے نماند تقبول

زمین بر او ۱۲ | انسان بعنزه اکبر | ظلم برسلاسل از دست | ۲۰ از اهل آسمان | بدست تا آکرت | نور وان سلاسل | نعره بسلاسل | فاق فلک آور ده | معلقو از بعض | نقال تقا دیل | کواکب بر | در میان آورده | نه قبول

دیگر آب هر دریائے در زمین خود فرو شود و خشک گردد و بقول دیگر همه را یک دریا کرده بند
شود و آتش گردد تا دوزخیان را عذاب کرده شود نعوذ بالله من ذلک وَإِذَا الْقُبُورُ
بُعْثِرَتْ و چون گورها شورانیده شود و زیر و زبر کرده شود یعنی آنچه در گورها باشد زنده
کرده شود درین آیت دلیل ست که حشر جسمانی حق است بدانکه حشر بر دو نوع است
یکے روحانی است و آن آنست که روح را در قالب در آرند فاما قالب دیگر سازند
و حشر جسمانی آن ست که روح را در همین قالب در آرند و قالب را باز پیدا کنند
چنانکه در دنیا بود و قول حق این است عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ چون این حالها پدید
آید بداند هر تنے آنچه پیش فرستاده است از خیرها و صدقها و فرزندان نیک وَأَخَّرَتْ
و آنچه پس مانده باشد از نیکیها و بدیها وَقِيلَ مَا قَدَّمَتْ آنچه کرده باشد از عملها که
فرموده شده است وَأَخَّرَتْ آنچه نه کرده ست و از عملهائے بد ترک کرده ست ابو هریره رضی
روایت می کنند از رسول علیه السلام که گفت هر که مردمرا راه راست نماید ویرا مقدار
همه ایشان باشد بے آنکه از ایشان چیزے کم شود و هر که مردم را راه بدعت و ضلالت نماید ویرا
وبال همه ایشان ثواب باشد بے آنکه از وبال ایشان چیزے کم شود و لفظ حدیث این است قَالَ النَّبِيُّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الْهُدَى فَاتُّبِعَ فَلَهُ أَجْرُ مِثْلِ مَنِ اتَّبَعَهُ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ
أُجُورِهِمْ شَيْءٌ وَأَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الضَّلَالَةِ فَاتُّبِعَ فَلَهُ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنِ اتَّبَعَهُ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْقُصُ
مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ای آدمی چه فریفت ترا و دلیر کرد بر بیفرمانی
کردن پروردگار تو الکریم نیکوکار ست که بر تو نیکیهائے بسیار کرده است طاعت او را چرا گذاشتی و
بیفرمانی کردی ابن عطا گفت رحمة الله علیه مَا غَرَّكَ ای مَا قَطَعَكَ عَنْ صُحْبَةِ مَوْلَاكَ یعنی چه
فریفت ترا که بریدی از خدائے تعالی و صحبت با وی نداشتی و صحبت بغیر او داشتی اِصْحَبُوا
مَعَ اللهِ فَإِنْ لَمْ تُطِيقُوا فَاصْحَبُوا مَعَ مَنْ يَصْحَبُ مَعَ اللهِ و سخن محققان ست که
صحبت با الله دارید و اگر نتوانید صحبت به کسے دارید که او با الله صحبت دارد **فرد**

	در روضہ ایم و بے خبر از رضوان		غرق آبیم و آب می طلبیم	

ہیچ در دے بر ابر این نخواہد بود کہ شب و روز بغیر او مشغول باشد یاحسرتا علی ما فرطت فی جنب اللہ حضرت او شب و روز با ماست و ما شب و روز بغیر او مشغول این خطاب شود بہ بندہ کہ با ترا بودیم و با تو بودیم و تو بغیر ما چرا مشغول بودے **فرد** اے دل عشاق بدام تو صید ما بتو مشغول و تو با عمرو و زید امام مقاتل گفت دلیر کرد او را عفو خدا وند تعالیٰ چون باول مرتبہ نگرفتش معاذ گفت رضی اللہ عنہ مرا دلیر کرد بر گناہ نیکی خدائے تعالیٰ ہمیشہ بر من و از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ روایت کردہ اند کہ ایشان چند بار غلام خود را آواز داد و چند بار شنید و غلام آواز نمی داد امیر از وے پرسید کہ چرا جواب نمیگوئی گفت مرا اعتماد ہست بر کرم و عفو تو کہ مرا نخواہی زد امیر المؤمنین علی گفت ترا آزاد کردم چون اعتماد بکرم من کردی خواجہ ما رحمۃ اللہ علیہ میفرمودند کہ چون برحمت او میرسیم امید وار میشویم و از والد فقیر این رباعی یاد دارم

رباعی	جز وصل تو راہ گی نماید ما را		جز جود تو لو بندگی کہ شاید ما را	
	گر جملہ ہر دو کون طاعت داریم		بے فضل تو کار بر نیاید ما را	

اَلَّذِیْ خَلَقَكَ آن خدائے کہ آفرید ترا فَسَوّٰىكَ پس راست کرد ترا و ہفت اندام درست داد ترا فَعَدَلَكَ پس برابر گردانید ت یعنی معتدل مزاج آفرید ت یعنی ہر چہار طبع برابر کرد و قیل پس راست بالا کرد ت چنانکہ مے باید اعتدال را مرعی داشت بعضے گفتہ اند راست بالا کرد فِیْٓ اَیِّ صُوْرَةٍ در ہر کدام پیکرے کہ مَّا شَآءَ خواست رَكَّبَكَ برہم نشاند ت یعنی اعضا ترا برہم نشاند التَّرْکِیْب برہم نشاندن یعنی آن خدائے کہ ترا راست کرد در تہ تاریکی یک در شکم مادر و زہدان و مشیمہ یعنے پردۂ درون زہدان کہ علم آدمی بآن نمیرسد و از تدبیر آن عاجز است پس طاعت او کن و معصیت مکن تا عزیز گردی كَلَّا حقا نہ چنان است کہ شما می کنید بَلْ تُكَذِّبُوْنَ بِالدِّیْنِ بلکہ چنین است کہ دروغ میدارید پیغمبران را در آمدن روز قیامت و ہر چہ میخواہید می کنید و گمان می برید کہ شما را حساب نخواہد بود و عذاب و زندگی نے پس از مردن نہ چنان است

واز شما غافل نیستیم وَاِنَّ عَلَیۡکُمۡ و بدرستیکه بر شما است لَحٰفِظِیۡنَ هر آئینه نگاهبانان
یعنی فرشتگان کِرَامًا بزرگواران ونیکوکاران کَاتِبِیۡنَ نویسندگان اند، دو فرشته در
روز و دو فرشته در شب یَعۡلَمُوۡنَ مَا تَفۡعَلُوۡنَ می دانند آنچه می کنید از نیکی و بدی و همه را
مینویسند تا نالیدن امام مجاهد رحمة الله علیه گفت چون شب شود و بنده نیکیها کرده باشد
شادمان شوند واگر بدیها کرده باشد غمناک شوند چون فرشتگان نسخها سازند نیکی و بدی را
حق سبحانه وتعالی فرماید که مقابله کنید بآنچه در لوح محفوظ ست وانچه این بنده کرده است
سر موئے بیش وکم نیابند هرچه مباحات باشد محو کنند وانچه طاعت باشد بگذارند از بهر ثواب
وعقاب و در حدیث آمده است که مَقۡعَدُ مَلَکَیۡكَ یعنی جائے نشست دو فرشته تو ثَنِیَّتَیۡكَ
دو دندان کلان تست ولسانك قلمهما و زبان تو قلم ایشان ست وریقك وآب
دهان تو مدادهما سیاهی ایشان است وتو شرم نداری از خدائے تعالی واز ایشان
وهرچه می خواهی می کنی ومیگوئی خدائے تعالی به بنده نزدیک تراست از همه نزدیکیها
نصیب مؤمن این است که غافل نباشد وبعبادات روے آرد اِنَّ الۡاَبۡرَارَ بدرستی که
نیکوکاران مؤمنان لَفِیۡ نَعِیۡمٍ هر آئینه در آسایش باشند در بهشت وَاِنَّ الۡفُجَّارَ وبدرستیکه
بدکرداران وکافران لَفِیۡ جَحِیۡمٍ هر آئینه در آتش دوزخ باشند یَصۡلَوۡنَهَا در آیند در آتش
دوزخ یَوۡمَ الدِّیۡنِ در روز جزا یعنی در قیامت وَمَا هُمۡ عَنۡهَا بِغَآئِبِیۡنَ ونه باشند این
بدکرداران از دوزخ غائب شوندگان یعنی همیشه باشند ومراد از فجار کافران اند برین
تقدیر وبقول دیگر همه کافران وفاسقان باشند فاما فاسقان غائب نه باشند از دوزخ
از وقتیکه خدائے تعالی خواسته باشد وبعد ازان بیرون آیند وباین قول معنی این باشد
که کافر وفاسق غائب نباشند از برائے در آمدن به دوزخ پس از برائے تعظیم روز قیامت

یا دکر دو گفت وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا يَوْمُ الدِّيْنِ ۙ ثُمَّ مَآ اَدْرٰىكَ مَا يَوْمُ الدِّيْنِ وچه دانا کرد ترا اے محمد یعنی چه دانی تو که روز قیامت چیست پس چه دانا کرد ترا که روز قیامت چیست یعنی به عقل خود ندانی بزرگی وهیبت روز قیامت را هر چند بیندیشی ازان بزرگ تر است بیان کرد روز قیامت را و گفت يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْـًٔا آن روز توانا نباشد هیچ تنے هیچ تنے را رهانیدن از عذاب حق تعالی واین در حق کافران باشد که دوستی میکردند تا یک دیگر را یاری دهند در کارها واز بتان امید شفاعت میداشتند واما مومنان را شفاعت انبیاء واولیا باذن الله تعالی باشد وَالْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلّٰهِ وحکم کردن در آن روز میان بندگان خدائے تعالی را باشد وغیر او را نه باشد وحضرت شیخ ابوبکر واسطی رحمة الله علیه گفت که اولیاء وعرفا را حکم نیست در دنیا وعقبی جز خدائے تعالی را وعوام خلق نمی دانند وبهر کس حواله میکنند اللهم ثبتنا علی الشریعة والطریقة والحقیقة

سُوْرَةُ الْمُطَفِّفِيْنَ وَهِيَ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	سِتٌّ وَّثَلٰثُوْنَ اٰيَةً

وَيْلٌ واے قیل ویل وادے است در دوزخ که زرداب دوزخیان در آن جا جمع آید ومار وکژدم بسیار باشند در وے ودوزخیان ترسند از وے لِّلْمُطَفِّفِيْنَ مر سنجیدگان را وکم پیمایندگان را الَّذِيْنَ اِذَا اكْتَالُوْا آنانکه چون بگیرند پیمانه را عَلَى النَّاسِ از مردمان علی به معنی من باشد يَسْتَوْفُوْنَ تمام بگیرند وَاِذَا كَالُوْهُمْ وچون به پیمایند مردمان را یعنی از برائے ایشان اَوْ وَّزَنُوْهُمْ یا بر کشند از برائے مردمان ترازو يُخْسِرُوْنَ کم دهند یعنی چون از برائے خود پیمانه کنند وبر کشند تمام بگیرند وچون بر دهند کم بدهند یقال کلته و کلت له ووزنته ووزنت له ودر کشاف می آرد که امام عکرمه گفت که هر که مبتلا شده است به کیل وترازو وا او در دوزخ ست گفتند اگر چه پسر تو باشد گفت آری گواهی میدهم که در آتش دوزخ باشد یعنی چون تمام گرفتن وکم دادن عادت کنند وگفته اند چون حضرت رسول علیه السلام از مکه به مدینه می رفت این سوره در میان راه فرود آمد از بهر آنکه اهل مدینه

را عادت بود که کم دادن و زیادت گرفتن و باین مشهور بودند چون رسول علیه السّلام بمدینه
در آمدند و این سوره بر ایشان خواندند توبه کردند تا این زمان بر آمند که هیچ کس برابر ایشان
نیست در راستی اَلَا یَظُنُّ آیا نمی دانند اُولٰٓئِكَ آنها که کم دهند و زیادت گیرند اَنَّهُمْ
مَّبْعُوْثُوْنَ بدرستیکه ایشان زنده خواهند شد بعد از مردن یعنی این کار بد مومنان را
باید که نه کنند بلکه کسے کند که کافر باشد و قیامت را منکر بود لِیَوْمٍ عَظِیْمٍ یعنی نمی دانند که
زنده خواهند شد از برائے حساب عملها در آن روز بزرگ که قیامت است یَوْمَ یَقُوْمُ
النَّاسُ لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝ آن روز که برخیزند مردمان از گورها از برائے حکم خدائے آفریدگار
جهان تا نیک را از بد جدا کنند نیکان را به بهشت فرستند و بدان را بدوزخ کَلَّا نیست
چنانکه ایشان می کنند باید که ازین کار باز ایستند و توبه کنند و اگر نه کنند و کم دادن و زیادت
گرفتن را حلال دارند کافر باشند و جائے ایشان دوزخ باشد و نامۂ ایشان و
کردار ایشان در سجین باشد چنانکه گفت جل جلاله اِنَّ كِتٰبَ الْفُجَّارِ بدرستیکه نامۂ اعمال
و کردار کافران لَفِیْ سِجِّیْنٍ هر آئینه در زیر هفتم زمین است که جائے باشش ابلیس است
و لشکر او وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا سِجِّیْنٌ و چه دانی تو اے محمد یعنی قوم تو ندانند که چیست سجین
بیان کرد و گفت جل جلاله كِتٰبٌ مَّرْقُوْمٌ نامه ایست نوشته شده که هرگز محو نشد وَیْلٌ
یَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِیْنَ وائے دران روز مر دروغ دارندگان را که قرآن را و رسول
را راست نداشتند و حق مردم را زیادت گرفتند و کم دادند و کعب الاحبار گفت جان
کافران را بآسمان برند راه ندهند و درها بسته شود بروے زمین برند زمین نیز قبول نکند
بسجین برندش که جائے ابلیس و لشکر وے باشد نعوذ بالله من ذلك اَلَّذِیْنَ یُكَذِّبُوْنَ
بِیَوْمِ الدِّیْنِ و آن فاجران کافران باشند که ایمان بروز قیامت نه باشد ایشان را
و مراد از فجار کافرانند وَمَا یُكَذِّبُ بِهٖٓ و دروغ گوئے نمی دارد پیغامبران را و روز
قیامت را اِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ اَثِیْمٍ مگر گناه گار از حد درگذرنده اِذَا تُتْلٰى عَلَیْهِ اٰیٰتُنَا

چون خوانده شود بروے آیتهائے ما یعنی قرآن را قَالَ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ گوید آن کافر که
این افسانها نوشته پیشینیان است یعنی به قرآن که کلام ماست ایمان نیارند کَلَّا نه چنان است
که ایشان می گویند بَلْ رَانَ چنین است که زنگ نهاده است عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهائے ایشان
مَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ آنچه سے ورزیدند یعنی گناهان ایشان سبب آن شده است که دلهائے
ایشان سیاه شده است وحق را قبول نمی کنند وایمان نمی آرند رسول علیه السّلام فرمود
که چون بندهٔ مؤمن گناه کند نقطهٔ سیاه در دل او پیدا شود واگر توبه کند دل او روشن
شود واگر توبه نه کند همه دل او سیاه شود امام زجاج گفت مراد از ران اول چیزیست
که شومی معصیت بر دل پیدا شود چون ابر تنک که او را غیغ گویند یعنی غبارے و سیاهی
که چون گناه بیشتر کند دل بیشتر سیاه شود یعنی سیاهی بسیار در دل پیدا شود و همه دل
او را بگیرد و چون بیشتر شود طبع وختم گردد یعنی مهر لعنت پیدا شود و بآخر کافر از دنیا برود
نعوذ بالله من ذلك کَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَّبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوْبُوْنَ حقا بدرستیکه
این کافران باشند دران روز قیامت از پروردگار خود باز داشته شدگان یعنی
خدائیتعالی را نه بینند چنانکه مؤمنان بینند این آیت دلیل است که مؤمنان را دیدار خواهد بود
وکافران را نه بیت دیدار حق است مؤمنان را ÷ خوارزم نبیند و دهستان
یعنی اہل این دو شهر که معتزلیانند دیدار نه بینند چراکه منکرانند ثُمَّ اِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِیْمِ
پس بدرستیکه این کافران در آیند گانند در دوزخ ثُمَّ یُقَالُ پس گفته شود هٰذَا
الَّذِیْ کُنْتُمْ بِهٖ تُکَذِّبُوْنَ این دوزخ آن است که شما در دنیا دروغگوی میداشتید
مر پیغامبران را که خبر می دادند از دوزخ چون حال فجار وکفار را بیان کرد حال ابرار
ومؤمنان را نیز بیان کرد وگفت جل جلاله کَلَّا حقا که اِنَّ کِتٰبَ الْاَبْرَارِ لَفِیْ عِلِّیِّیْنَ

بدرستیکه نامهٔ نیکوکاران هر آئینه باشد در زیر آسمان هفتم و زیر عرش وَمَا اَدْرٰکَ مَا عِلِّیُّوْنَ
وچه دانی تو اے محمد کہ چیست عِلِّیُّوْنَ بیاد کرد و گفت جل جلالہٗ کِتٰبٌ مَّرْقُوْمٌ یَّشْهَدُهُ
الْمُقَرَّبُوْنَ یعنی علیون نامہ ایست نوشتہ کہ حاضر آرندش فرشتگان مقرب و بہ قول عبداللہ
ابن عباس رضی اللہ عنہما علیون تختیست از زبرجد سبز در زیر عرش و بہ قول ضحاک
سدرۃ المنتہٰی است و بقول مقاتل ساق عرش ست و بقول دیگر بہشت است چون عملہاے
نیکان را باسمان برند فرشتگان مقرب از ہر آسمانے در پئے وے بروند تا آن جا کہ جائے وی باشد
اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ بدرستیکہ ہر آئینہ نیکوکاران در آسایشہا باشند در بہشت
عَلَی الْاَرَآئِکِ یَنْظُرُوْنَ بر تختہاے آراستہ مرصع بدر و یاقوت بر بالاے این تختہا
خیمہا باشد نظر می اندازند از وے اہل بہشت بسوے نعمتہاے بہشت و مملکتہاے
ایشان کہ برابر دنیا باشد بہ یک نظر ہمہ را ببینند و این نیکان کسانے باشند کہ ہر چہ حق تعالی
ایشان را فرمودہ باشد بکنند و از ہر چہ ایشان را باز داشتہ باشد باز ایستند و اگر بد کردار
باشند و باخر عمر توبہ کردہ باشند و بر ہمان توبہ مردہ باشند از ابرار گردند تَعْرِفُ فِیْ
وُجُوْهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِیْمِ شناسی تو اے محمد در رویہاے ایشان تازگی نعمتہا و آسایشہا
رویہاے بعضے چون آفتاب باشند و بعضے ہمچون ماہ و بعضے ہمچون ستارگان یُسْقَوْنَ
دادہ شوند مِنْ رَّحِیْقٍ از شراب صافی خالص بے آمیزش سفید کہ در وے ہیچ مضرت
نباشد و ہمہ منفعت باشد مَّخْتُوْمٍ مہر کردہ شدہ کہ ہیچ کس بآن نرسیدہ مگر دست ابرار
خِتٰمُهٗ مِسْكٌ مہر مشک باشد در وے یعنی آخر مزہ بوے بوئے مشک باشد اَللّٰهُمَّ
ارْزُقْنَا مِنْهُ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ بیت بہر مخموران حق جام طہور • بہر این مرغان کو را این آشوب
وَفِیْ ذٰلِکَ فَلْیَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُوْنَ و درین نعمتہا خواہانی نمایندگان یعنی عمل صالح
پیش گیرند و بکنند و از کردار بد دور باشند شب و روز یعنی بجویند این نعمتہا را و طلب
کنند آن را اَلتَّنَافُسُ رغبت کردن بر چیزے شب و روز ہمت شما بر دنیا ست و

بید یگر را حسد مے برید و خون ناحق مے کنید از برائے دنیا و شما را ہیچ
پروائے نعمتہائے بہشت نیست ہمچنین مکنید بیت گر رشک و حسد بری
بدین بر ÷ کین رشک بدست انبیا را + وسفرہائے دور میسر وید
از برائے دنیا و بہ مسجد از برائے نماز جماعت نمی آئید و در کارہائے
دنیا مالہائے بسیار خرچ میکنید و از برائے رضائے حق تعالیٰ دانگے بہ فقیران نمید ہید
وَمِزَاجُهٗ و آمیزش آن رحیق مختوم مِنْ تَسْنِيْمٍ باشد از چشمۂ کہ نام آن تسنیم باشد
عَيْنًا يَّشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُوْنَ چشمہ ایست تسنیم کہ بیا شامند از وے بندگان مقرب
یعنی برگزیدگان خدائے تعالیٰ کہ در خیرہا می شتافتند و از گناہان دور مے بودند و
عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہما گفت کہ تسنیم مخصوص مقربان باشد و دیگر بہشتیان
ازان در شراب خود بیامیزند تا لذت آن زیادت شود و چشمۂ تسنیم از زیر عرش رود
و بکوشکہائے بہشتیان فرود آید و او شیرین ترین و خوشگوار ترین شراب بہشت است
بیان کرد خدائے تعالیٰ کہ کافران چہ میکردند در دنیا بہ مؤمنان و گفت جل جلالہٗ
اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوْا بدرستیکہ آن کسانے کہ گناہ میکردند و کافران می شدند در
دنیا ہمچون ولید مغیرہ و ابوجہل و یاران ایشان كَانُوْا مِنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يَضْحَكُوْنَ
بودند کہ می خندیدند بہ کسانے کہ ایمان می آوردند و افسوس می کردند بہ مؤمنان فقیر
ہمچون بلال و صہیب و عمار و غیر ایشان رضی اللہ تعالیٰ عنہم و مے گفتند اینہا بہشتی نند
ہرگز چنین نخواہد بود نصیب تو این است کہ با درویشان صالح اعتقاد بد نہ کنی و ایشان
را عزیز داری کہ پادشاہان آخرت فقیران صالح و صابر خواہند بود تا از شفاعت
ایشان محروم نہ مانی وَاِذَا مَرُّوْا بِهِمْ يَتَغَامَزُوْنَ و چون می گذرند مؤمنان بر
کافران بچشم و ابرو اشارت می کنند و افسوس می دارند و مسخرگی میکنند بہ مؤمنان
وَاِذَا انْقَلَبُوْٓا اِلٰٓى اَهْلِهِمُ و چون باز گردند کافران باہل خود شادمان و بکافران دیگر

انقلبوا بازگردند فکهین شادان وخندان ومتکبران وفخر کنندگان از جهت مال ونعمت که دارند
وازین جهت که به فقیران مسخرگی کرده اند وافسوس داشته اند شادان باشند واذا رأوهم وچون
کافران مؤمنان را بینند قالوا ان هؤلاء لضالون گویند بدرستیکه این مؤمنان گمراهانند
وزیان کاراند که پیروی محمد می کنند وبسیارے هستند از منکران که درویشان را که معتقدان
صالحانند همچنین میگویند واز دولت وسعادت صحبت اولیاء الله محروم می باشند وبه عذاب
خدائیتعالیٰ هلاک می شوند ظاهر حال این طائفه را می بینند واما از حال باطن ایشان خبر ندارند

فرد	اے بسا کس را که صورت راه زد	قصد صورت کرد بر الله زد

الحدیث قلب المومن عرش الله تعالیٰ وما ارسلوا علیهم حافظین واین کافران فرستاده
نشده اند بر مؤمنان تا نگاهبانان باشند وایشان را باز دارند از انچه می گفتند فالیوم
پس در آن روز یعنی در قیامت الذین امنوا من الکفار یضحکون آن کسانیکه ایمان
آوردند در دنیا مے خندیدند از کافران یعنی کافران را در عذاب وعقوبت قیامت مے بینند
وشادی میکنند علی الارائک ینظرون بر تختهائے آراسته در پردها یعنی در خیمهائے از یاقوت
ومروارید نشسته مے نگرند از بهشت دوزخیان را که در آتش سوزان میگردند چنانکه سنگ آسیا
برمی آید وفرو می روند چنانکه نخود جوشد در دیگ مؤمنان شادی می کنند ومی خندند هل
ثوب الکفار ما کانوا یفعلون بدرستیکه جزا داده شدند کافران انچه بودند که می کردند
در دنیا از استهزا وافترا التثویب جزا دادن الهی عاقبت کار ما را بخیر گردان

سورة الانشقاق مکیة بسم الله الرحمن الرحیم وهی خمس وعشرون آیة

کافران می پرسیدند که قیامت کے خواهد بود جواب آمد که اذا السماء انشقت چون بیاید قیامت
آسمان بشگافد وپاره پاره شود وبر زمین افتد از هیبت آن روز واذنت لربها وشنود
آسمان فرمان خدائے تعالیٰ را وقبول کند وحقت وسزا است آسمان را که فرمان خدائیتعالیٰ
را قبول کند چونکه آفریده اوست واذا الارض مدت وقیامت بیاید زمین را باز کشیده شود

چنانکه سختیان را باز کشند تا هموار شود و در روے ہیچ کوه و بالا و پستی نماند و بمقدار انگشت تفاوت و ناہمواری نماند تا خلق در روے گنجد چنانکه در خبر آمده ہست وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا و انداز د زمین انچه در روے ہست از گنجہا و مردگان وَتَخَلَّتْ و خالی شود زمین و در روے ہیچ چیز نماند وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ و شنود زمین مر حکم خدا تعالیٰ را یعنی حکم خدا خود را و سزا است زمین را که فرمان برداری کند امر خدائے تعالیٰ را جزا او مقدر ست اے اذا کان ھذہ الامور کذلک لتبعثن ولتحاسبن یعنی چون چنین باشد که یاد کردیم شما زنده کرده شوید و حساب کرده شوید و جزا داده شوید بر نیکیها و بدیها يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ اے آدمی إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا بدرستیکه تو کار کننده مر پرور دگار خود را کار کردنی فَمُلَاقِيهِ پس بیننده تو به روز قیامت جزائے کردار ہائے خود را از نیکی و بدی کردن الكدح در لغت کار کردن و قیل کار برنج الملاقات دیدن یعنی ہر که ہر چه می کند جزای آن بوے خواہد رسید پس نیکان را یاد کرد و گفت جل جلاله فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس آنکه داده شود كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ نوشته اعمال او بدست راست او فَسَوْفَ يُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابے آسان بے مناقشه و مضائقه وَيَنقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ و باز گردد بسوئے کسان خود یعنی به گروه مؤمنان یا به قبیلهٔ خود از اہل اسلام یا به زنان خود از حور العین مَسْرُورًا شادمان به سبب آنچه یافت باشد از خیر و کرامت وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ و اما آن کس که داده شود نامهٔ او را از پس پشت او فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا پس ہر آئینه بخواند ثبورا را یعنی به طلبد ہلاک خود را یعنی آرزو برد که کاشکے زنده نشدے و ہمیشه مرده ماندے تا در آتش در نیامدے چون کسے را نامه از پس پشت دہند گردنش را بر تابند تا رویش از پس پشت شود و دست چپ وے را بشکنند و بسوئے پشت آرند و دست راستش را غل کنند و نامهٔ او را در دست چپش دہند قراءة عاصم و ابو عمرو و حمزه يَصْلَىٰ بفتح یا است و باقی قراء يُصَلَّىٰ بضم یا و تشدید لام

بلفظ مجہول خوانده اند مؤمن اگرچہ فاسق باشد نامہ او بدست راست او دہند بیان کرد کہ
بچہ سبب کافران را نامہ بدست چپ دہند و گفت جل جلالہ اِنَّهٗ كَانَ فِيْٓ اَهْلِهٖ مَسْرُوْرًا
بدرستیکہ بود کافر در میان قوم خود شادمان زیستے و بہ ہوائے نفس خود کار کردی و
پروائے شریعت نداشتے و غم آخرت نبودش ہرچہ می خواست می کرد و مال مردم میگرفت
و خون ناحق میکرد در راحت و آسایش مے بود و مؤمن غمناک مے بود و فرمان بردار
و ترسان از حضرت پروردگار خود بہ کفاف و عفاف قناعت کرده بود **بیت**

ملک دنیا تن پرستان را حلال		ما غلام ملک عشق بے زوال	

و دیگر کافر قیامت را منکر بود چنانکہ خبر کرد جل جلالہ اِنَّهٗ ظَنَّ اَنْ لَّنْ يَّحُوْرَ ۚ بَلٰٓى ۚ اِنَّ رَبَّهٗ
كَانَ بِهٖ بَصِيْرًا بدرستیکہ کافر در دنیا گمان برده بود کہ ہرگز باز نگردد یعنی مے گفت کہ ہرگز
بعد مردن زنده نخواہم شد و ہرچہ می کنم حساب نخواہد بود نصیب مومن این ست کہ از
ملحدان و منافقان و مباحیان و اہل بدعت و حرام خوار کہ ہرچہ باشد بگیرند دور باشد
کہ ایشان در حقیقت منکران قیامت اند و بسیار وقت باشد کہ خود را اسید و قلندر و
ابدال نام کرده اند و گویند کہ خمس مال خلق از آنِ ماست و ہمہ دنیا کابین فاطمۂ زہرا است
و علما و اہل حق را دشمن میدارند و مرید بسیار گیرند و ہمہ را از شرع بیرون آرند و کار بیرون
شرع فرمایند **مثنوی** اے بسا ابلیس آدم روئے ہست ✤ پس بہر دستے نشاید داد دست
دست ناقص دست شیطان ست و دیو ✤ زانکہ اندر بند تکلیف ست و ریو ✤ اے برادر
دور باش ازین نوع مردم و خدمت علمائے حقانی و شیخ محقق کن تا ایمان باد ندہی
نعوذ باللہ من ذلک ظاہرھم الرفض و باطنھم الکفر و این طائفہ را مزوکی خوانند
و مذہب باطل ایشان را ہر کس نداند و در وقت سلطان محمود غزنوی بسیار پیدا شده
بودند و سلطان ایشان را برانداخت و باز در زمان سلطان سنجر ماضی ظہور کردند شیخ
الاسلام شیخ احمد جام قدس اللہ روحہ العزیز ایشان را بشناخت و بہ سلطان گفت سلطان

ایشان را برانداخت و حق تعالی از برائے رد کردن و گفتن کافر کہ قیامت نخواہد بود سوگند یاد کرد کہ احوال و اطوار بسیار در آدمی خواہد گذشت و در ہمہ آن حق تعالی بینا بود بحال آدمی و قادر بر زندہ کردن او در روز قیامت پس گفت جل جلالہ فَلَآ پس نیست چنانکہ کافر میگوید کہ آمدن قیامت را منکر می شود اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ سوگند میخورم بشفق یعنی آن سرخی کہ بعد از آفتاب فرو رفتن پیدا می شود و قیل سفیدی ست کہ بعد از سرخی پیدا میشود و این روشن تر است و قیل ہمہ روز ہم مراد ست وَالَّيْلِ وَمَا وَسَقَ و بحرمت شب و بحرمت آنچہ شب او را گرد کند از مخلوقات کہ در شب آرام گیرند اَلْوَسَقُ گرد کردن وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ و بحرمت ماہ چونکہ جمع شود نور وے و تمام شود یعنی در ایام بیض الاتساق بہم آمدن و تمام شدن لَتَرْكَبُنَّ بہ چون بضم با خواندہ میشود معنی این است کہ ہر آئینہ بر نشینید شما ہر آئینہ و ہر آئینہ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ بر حالے پس حالے یعنی برگردید از حالے بحالے یعنی بعد از زندگی بحال مردگی برسید و از پس مردن زندہ شوید و بہ عرصات قیامت حاضر شوید و حساب و کتاب ببینید و صراط و دوزخ را و درکات او را و بہشت و منازل او را بدانید و ببینید و ... بر ہمہ حالہا قادر و علیم و بصیر دانید و اگر لَتَرْكَبَنَّ بفتح با خواندہ شود چنانکہ قرأۃ ابن کثیر و حمزہ و کسائیست و اول قرأت باقی قرا است معنی چنین باشد باین قرأت کہ بحرمت این چیزہا کہ تو اے محمد برآئی بر آسمانہا طبق از زبر طبق در شب معراج و امام فخر الدین رازی رحمۃ اللہ علیہ در معالم التنزیل تمسک باین آیت کردہ است بر حقیقت معراج رسول ما علیہ السلام و در کتب کلامیہ نیز مذکور است و امام ضحاک گفت کہ در شب معراج رسول ما علیہ السلام بیست و ہشت ہزار سالہ راہ را قطع کردہ است و امام فخر الدین رازی رحمۃ اللہ علیہ در معالم التنزیل گفتہ است کہ قطع این مسافت بعیدہ در اندک مدت محال نیست چنانکہ بہ علم اقلیدس معلوم شدہ است کہ آفتاب را جسم عظیم است کہ صد و شصت اندازہ کرہ زمین ست و در ان مقدار کہ اسپ تیز رو کہ در وقت دویدن قدم بنہد و بردارد ہزار سالہ راہ را قطع کند و در آن حدیث کہ رسول علیہ السلام

پرسید از جبرئیل که وقت نماز شام شد. وے گفت لا ونعم دلیل است بر حقیقت این سخن پس اگر
بہ جذبات الوہیت ست. و پیغمبران این مقدار مسافت را در یک شب قطع کند محال نہ باشد
پیش اولیا را نعمر این ظاہر ست چون ارواح ایشان را عروج مے افتد و از خواجہ پیغور
سجاوندی رحمۃ اللہ علیہ منقول است کہ ذکر معراج بسیار کردی در مجالس خود و خواجہ امام
شمس العارفین سجاوندی کہ صاحب و قوت قرآن ست رحمۃ اللہ علیہ گفتہ است کہ مرغ
دلش ہوائے آشیانہ آن جا دارد از برائے آن بسیار یاد می کند. اگر تو خود را بدانی کہ چیستی
و کیستی امثال اینہا بر تو پوشیدہ نماند مثنوی گر ہمیدانی یجوز و لا یجوز ؂
خود ندانی تو کہ توری یا عجوز ؂ جان جملہ علمہا اینست این ؂ گر ندانی من کیم در رہ یقین
اللّٰهم ثبتنا علٰی تصدیق الانبیاء وارزقنا احوال الاولیاء چون حضرت ذوالجلال حال
آدمیان را بیان کرد پس از آن سوگند یاد کرد و کافران کفر خود را ترک نکردند و ایمان
نیاوردند گفت جل جلالہ بطریق استفہام و تعجب فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس چہ بودہ است
این کافران را کہ ایمان نمی آرند با وجود چندین دلائل عظام و بہ قراۃ دوم لَتَرْكَبُنَّ
معنی این باشد کہ چہ بودہ است این کافران کہ ایمان نمی آرند بہ معراج رسول محمد علیہ السلام
وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ۩ و چہ بودہ ست مر این کافران را کہ چون
خواندہ می شود بر ایشان قرآن را سر بر زمین نمی نہند یعنی نماز نمی گذارند و انقیاد احکام
شریعت نمی کنند و قیامت را منکر می شوند و مصطفےٰ علیہ السلام چون این آیت را برخوانے
سجدہ کردے بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا چنانکہ کافران می گویند کہ قیامت نخواہد بود نیست بلکہ
چنین ست کہ ایشان يُكَذِّبُونَ دروغگوے می دارند پیغمبران را و قرآن را وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ
و خدائے عز و جل داناست بآنچہ ایشان پنہان می دارند در دل خود جمع می دارند در سینہ
خود الایعاء نگاہداشتن چیزے را در وعاء یعنی در ظرف فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس مژدہ
دہ ایشان را بر طریق استہزا خبر کن ایشان را بشکنجہ دردناک و جاودانہ در دوزخ

إِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا استثناء منقطع باشد وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لیکن آن کسانے که گرویده اند وعملهاے نیک کرده اند لَهُمْ اَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُوْنٍ مر ایشان راست مزدی که هرگز کم نشود وبآخر نرسد المن بریدن ومنت نهادن وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ

سُوْرَةُ الْبُرُوْجِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِیَ اثْنَانِ وَعِشْرُوْنَ اٰیَةً

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوْجِ. بحرمت آسمان با برجها یعنی دوازده برج که حمل وثور وجوزا وسرطان واسد وسنبله ومیزان وعقرب وقوس وجدی ودلو وحوت ست بدانکه در هر سی روز آفتاب یک برج را قطع میکند یاسی ویک روز یاسی و دو روز یا بیست ونه روز ودر هر دو روز وچیزے از روز ماه یک برج را قطع می کند وآن بیست وهشت روز باشد ودر دو شب ماه پوشیده میشود اما آفتاب یک سال باید که تا دور فلک را قطع کند وماه در سی روز یا بیست ونه روز فلک را قطع کند واین دلیل ست بر کمال قدرت آفریدگار عزوجل از بهر این معنی سوگند یاد کرد به آسمان با برجها به قول دیگر همه ستارگان مرادست وبقول دیگر درهاے آسمان مرادست بدانکه برج عبارت است از یک بخش از دوازده بخش آسمان وَالْیَوْمِ الْمَوْعُوْدِ و بحرمت روز وعده کرده شده که خواهد آمد یعنی روز قیامت وَشَاهِدٍ وبحرمت گواه یعنی روز آدینه که گواهی می دهد بر عملها وَمَشْهُوْدٍ وبحرمت حاضر آمده شده در وے یعنی روز عرفه که حاجیان وفرشتگان در وے حاضر شوند وغیر این نیز گفته اند وجواب قسم مقدر است یعنی بحرمت این چیز که شما زنده کرده خواهید شد بعد از مردن قیل بحرمت این چیزها که کافران را عذاب کرده خواهد شد وقیل جواب قسم این ست که قُتِلَ اَصْحٰبُ الْاُخْدُوْدِ بحرمت این چیزها که یاد کردیم که لعنت کرده شدند واز رحمت حق تعالیٰ دور کرده شدند یاران خندق الاخدود وهو الخندق واین اصحاب اخدود سه کافر بودند که مؤمنان را عذاب می کردند که از دین حق باز گردید واین مؤمنان از دین حق برنگشتند یکے انطیانوس رومی دوم یوسف ذوالنواس بود سیم بخت نصر مغ بود در فارس والبشان خندق عظیم کندند

که درازی وے چهل گز بود و پهنائی او دوازده گز وے یا پر آتش کرده بودند هر مؤمنے که از دین برگشتے وے یا دران خندق انداختندے فاما هیچ ضرر بمومنان نرسیدے وازان آتش درهشت درآمدندے و درین سوره مراد آن ست که در نجران ملک بود واواسم موضع بود و همه آن مؤمنان بردین عیسے علیه السلام بودند وآن جهود ظالم از حمیر بزمین نجران رفت و مؤمنان رابسوخت وانجیل رابسوخت حمیر قبیله ایست از یمن وسبب آن بود که مردے از مؤمنان قوم عیسیٰ علیه السّلام در نجران افتاد درمیان جهودان بسیا جهودان ببرکت وے مسلمان شدند وبه دین عیسیٰ علیه السّلام درآمدند واین ملک جهودان را قهر آمده وخندق عظیم کند وپر آتش کرد که هر که از دین ترسائی برنه گشتی وے یا درآتش انداختے واین پیش از رسول ما بود هر کرا درآتش انداختندے ضررے بوے نه رسیدے تا روزی زنی را آوردند وی فرزند شیرخواره داشت خواست تا از دین برگردد از بهر فرزند که سوخته نشود فرزندش گفت ای مادر صبر کن وقدم درآتش نه که این آتش نیست همه گل وریحان است وبقول وهب رضی الله عنه آن کسانے را که درآتش انداختند دوازده هزار کس بودند وبقول امام کلبی هفتاد هزار کس بودند پس ازان آتش زبانه زد واز خندق بیرون آمد وگرد کافران را گرفت وهمه را بسوخت واین قصه را قاضی عبدالصمد الغزنوی رحمة الله علیه آورده است در تفسیر خود ودر تفاسیر دیگر نیز مذکور است مطول بود ما مختصر کردیم نصیب مؤمن انیست که در بلاها ظالمان صبر کند واز دین مسلمانی برنگردد ونوکر وچاکر ظالمان نشود واز مبتدعان دور باشد واز برائے دنیا ایشان را خدمت نه کند وتوکل برحق تعالےٰ کند اے عزیز من کسے را که غم دین باشد وبردین متابعت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم باشد او را چه غم دنیا وتشویش او باشد شیخ سنائی غزنوی گوید

غزل

مسلمانان مسلمانان مسلمانی مسلمانی	درین آیات بے دینا پشیمانی پشیمانی
ازین روکه جهان پر دیو پرغولست امت را	که داند کرد جز اسلام وجز سنت نگهبانی
شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دل	که محروم اند ازین دولت هوس گویان یونانی

ببر بیا نچنان جانی کز و کفر و ہوا آید	از ایراد چنین جانہا فرو ناید مسلمانی
مساز یداز برائی نام و دام کام چون مردان	جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی

النَّارِ ذَاتِ الْوَقُوْدِ بدل اشتمال است از اخدود و معنی چنین باشد که لعنت کرده باشند یاران خندق کہ یاران آتش زبانہ زننده اند یعنی آتش بزرگ در خندق بود و آن کسان را کہ خندق کننده بودند و بر آتش کرده و مردم را عذاب می کردند بر آن آتش اِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُوْدٌ چون آن کافران بر کنارۂ خندق نشستگان بودند القعود جمع القاعد یعنی مہتران ایشان بر تختہا نشستہ بودند بر کرانہا آن آتش و کہتران مردم را در آتش مے انداختند وَهُمْ عَلٰى مَا يَفْعَلُوْنَ بِالْمُؤْمِنِيْنَ شُهُوْدٌ و ایشان آنچہ میکردند بر مؤمنان حاضر بودند و رحم نمی کردند و شادمان مے بودند بآن عذاب مومنان وَمَا نَقَمُوْا مِنْهُمْ اِلَّآ اَنْ يُّؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَمِيْدِ و عیب نمی کردند آن کافران مؤمنان را یعنی عیبے نداشتند آن مؤمنان تا کافران عیب کنندشان مگر آنکہ ایمان آورده بودند بہ خدائے غالب بہمہ چیز کہ بے ہمتا ست و ستوده شده است در ہمہ وقت الَّذِيْ لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آن خدائے کہ مراو راست پادشاہی آسمانہا و زمین ہا وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيْدٌ و خدائے تعالیٰ بہمہ چیزہا گواہ است و داناست بہمہ چیزہا پس جزائے کردارہائے وے بدہد نیکی را و بدی را یعنی این کافران بر مؤمنان ہیچ عداوتے و دشمنی نداشتند مگر بدین جہت کہ ایشان ایمان آورده بودند بخدائے کہ موصوف است بصفات کمال و منزه است از نقصان و زوال یعنی می باید ہمچنین کسان را دوست دارید کہ ایمان آورده اند بخدائے تعالیٰ و دشمنی نکنید ہیچ کس کہ کافران کور اند و کار بر عکس میکنند نصیب مؤمن این ست کہ با دوستان خدا تعالیٰ دشمنی نکند و حسد نبرد برین کہ ایشانرا مرید ان و دوستان باشند

مثنوی

پس تو اے ناشستہ رو بر چیستی	پر نزاع و پر حسد بر کیستی
با دم شیران تو بازی مے کنی	با ملائک ترک تازی مے کنی

ابوجهل صفت مباش ابوبکر صفت باش اما سنت الٰهی برین رفته است که هر صدیقی را زندیقی باشد که بوستان عارفان از جویبار منکران آب میخورد حق تعالیٰ حال کافران را بیان کرد و گفت جل جلالهٗ اِنَّ الَّذِیْنَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بدرستیکه کسانیکه عذاب کردند مردان مؤمن را و زنان مؤمنه را و در خندق انداختند ایشان را ثُمَّ لَمْ یَتُوْبُوْا پس توبه نکردند و از کفر و گناه باز نگشتند فَلَهُمْ مرایشان راست عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِیْقِ ۝ و مراین کافران را بود عذاب آتش سوزان در دنیا که هم ازان خندق آتش بیرون آمد و ایشان را بسوخت تا همه خلق بدانند که آتش بفرمان حق تعالیٰ می سوزد حق سبحانهٗ و تعالیٰ صفت مؤمنان را کرد و گفت اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ بدرستیکه آنکسانیکه ایمان آورده اند و عملهائے نیکو کرده اند ایشان را باشد بوستانها که میرود در زیر درختان آن جویها ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِیْرُ اینست رستگاری بزرگ یعنی آن مؤمنان که در آتش اخدود صبر کردند مرایشان راست بهشت جاودان و خلاص یافتند از عذاب ابدی اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِیْدٌ بدرستیکه هرآئینه گرفتن خدائے تو سخت است اَلْبَطْش گرفتن بسختی اِنَّهٗ هُوَ یُبْدِئُ وَیُعِیْدُ و بدرستیکه خدائے تعالیٰ آفرید خلق را بار دیگر تازنده کند بعد از مردن و قیل عذاب کند کافران را در دنیا و باز گرداند عذاب را برایشان در آخرت وَهُوَ الْغَفُوْرُ الْوَدُوْدُ و آن خدائیست که نیک آمرزندهٔ مؤمنانست و دوست دارندهٔ دوستان خویش است قیل آمرزندهٔ عاصیان و دوست دارندهٔ توبه کنندگانست تا توانی دوستان او را که مؤمنان اند دوست داری یعنی مؤمنانکه دوستان حقتعالیٰ اند دوستان خالص او را که اولیاء الله اند نرنجانی تا هلاک نشوی بیت

اے بسا کس را که صورت راه زد	قصد صورت کرد بر الله زد

۱۲ دوستی نماینده دارنده المتودد الوادد دوست دارنده الواد الودود والمتودد اسماء الودود همه بمعنی الودود وهو الغفور فوز نجات ۱۲

و دوستان او را دوست داری و طالب صحبت ایشان باشی کمثنوی

از کلیم حق بیاموز ای کریم	بین چه میگوید ز مشتاقی کلیم
می روم تا مجمع البحرین من	تا شوم مصحوب سلطان زمن
با چنین جاه و چنین پیغمبری	طالب خضرم ز خود بینی بری
سالها پرم به پر و بالها	سالها چه بود هزاران سالها
تو مبین این پایها را بر زمین	زانکه بر دل میرود عاشق یقین

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیدُ خداوند عرش بزرگ است هیچ چیز از عرش بزرگتر نیست المجید بزرگ حمزه و کسائی بکسر دال خوانده اند و باقی قرا بضم دال خوانده اند فَعَّالٌ لِمَا یُرِیدُ کننده است هرچه خواهد و هر کرا آنچه خواهد بدهد نصیب تو انیست که حسد نبری و راضی باشی به قسمت الهی

بیت		
	قسمت قسام بین هیچ مگو مخ +	کار تبه می شود چونکه درو مجخی

هَلْ أَتَاكَ حَدِیثُ الْجُنُودِ و بدرستیکه آمد بتو سخن لشکر فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ یعنی آن لشکرها که فرعون و ثمودیان بودند که ما ایشان را نیست کردیم به عذاب بزرگ کافران این امت را نیز هلاک خواهیم کرد بَلِ الَّذِینَ كَفَرُوا فِی تَكْذِیبٍ بل کسانیکه کافر شده اند در انکار آن عذاب را با وجود آنکه می دانند و مکابره میکنند و ایمان نمی آرند بقرآن که نامهٔ الهی است و کتاب عزیز و فرقان شریف است وَاللهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِیطٌ و خدای تعالی داناست بحال این کافران و تواناست به هلاک کردن ایشان و از پس و پیش محیط است یعنی گردا گرد ایشان را گرفته است که نتوانند گریخت از عذاب او بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِیدٌ نه چنانست که کافران میگویند که قرآن شعر است و سحر و سخن محمد است علیه السلام بلکه چنین است که او قرآن بزرگ است فِی لَوْحٍ مَحْفُوظٍ و سخن خدای تعالی است و در لوح محفوظ است که نوشته شده است و نگاهداشته شده است از تغیر و تبدل که یک حرف کسے در روے زیادت نتواند کرد و کم نیز نتواند کرد و عبدالله ابن عباس رضی الله عنه گفت که در اول لوح محفوظ نوشته است که

لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَاشَرِيْكَ لَهٗ دِيْنُهُ الاسلام ومحمد عبده ورسوله من امن بالله
وصدق وعده ورسوله ادخله الجنة وعبدالله ابن عباس رضی الله عنه میگوید که لوح
از یکدانهٔ مروارید ست درازی وے ہمچون آسمان تا زمین وپہنائی وے ہمچون از مشرق تا بمغرب
کرانہائے وے مرصع کرده شده است به جواہر وغلاف وے از یاقوت سرخ ست وقلم وے
از نور ست سر او به عرش رسیده است وپایان او در کنار فرشته ایست که نام او ماطریون است
ولوح در لوح است یعنی کشادگیست بالائے آسمان ہفتم امام نافع محفوظ بضم ظا خوانده است
وباقی قرأ بجر ظا خوانده اند وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ط

سُوْرَةُ الطَّارِقِ　بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ　مَكِّيَّةٌ وَهِيَ عَشْرَةُ اٰيٰتٍ

وَالسَّمَاۗءِ بحرمت آسمان وَالطَّارِقِ وبحرمت ستارگان که در شب پدید آیند وبروز ناپیدا
باشند الطرق به شب آمدن وَمَاۤ اَدْرٰىكَ مَا الطَّارِقُ وچه دانی تو اے محمد که چیست طارق
بیان کرد وگفت جل جلاله اَلنَّجْمُ الثَّاقِبُ ستارگان روشن وتابان است وقیل مراد از طارق
ستاره ایست که به شب بد دود جن را ابر زند تا به آسمان نتواند بر آمدن وبقول بعضے زحل است
وبقول بعضے پروین مراد است وجواب قسم این است که اِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ امام
عاصم وابن عامر وحمزه به تشدید لمّا خوانده اند وآن کلمه نفی ست ولمّا به معنی الّا است ومعنی چنین باشد
که بحرمت آسمان با ستارگان تابان که بشب پیدا آیند یا بحرمت ستاره بشب آینده که نیست ہیچ تنے مگر
بر ویست نگاہبانی از حق تعالےٰ وباقی قرا به تخفیف لما خوانده اند وما زائد است وان مخفف است از ان ثقیله والضمیر
للشان معنی چنین باشد که بحرمت آسمان وستارگان که بدرستی که بر ہر تنے است ہر آئینه نگاہبانی از حق
تعالےٰ وبقول بعضے آن نگاہبانان فرشتگانند که اعمال بندگان را بنویسند از نیکی وبدی تا در قیامت
جزائے آن به بندگان برسانند وبقول بعضے فرشتگانند که مومن را نگاه می دارند از بلاہا وا
دیوان چنانکه در حدیث آمده ست که بہر مومنے صد وشصت فرشته موکل است که وے را

[illegible]

نگاه می دارند از دیوان چنانکه عسل را نگاه می دارند از مگس تا غایتے کہ تقدیر کردہ شدہ ہست
چون تقدیر بسر آید نگاہ ندارند و در ہدایہ آوردہ ہست کہ اختلاف ہست در شمار فرشتگان کہ
نگاہ می دارند آدمی را پس عدد معین اعتقاد نباید کرد چونکہ در بعضے روایت دو است و
در بعضے روایت پنج و در بعضے روایت شصت ست فَلْيَنظُرِ پس بنگرد الْإِنسَانُ آدمی کہ
مِمَّ خُلِقَ از چہ آفریدہ شدہ ہست باز بیان کرد و گفت جل جلالہ خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ
آفریدہ شدہ ہست از آب ریختہ شدہ در رحم مادرش يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ
کہ بیرون می آید آب از میان پشت پدر و از میان استخوانہائے سینہ مادر کہ میان دو پستان ہست
الترائب جمع التربیہ چون حضرت حق تعالیٰ خواہد کہ فرزندے پیدا شود قوت بہ شہوت مرد و
زن برانگیزد تا ہر دو بہم جمع آیند و از پشت پدر و سینہ مادر آبے جدا شود ہر دو آب بہم بیامیزند
و در حدیث آمدہ ہست کہ چہل روز نطفہ و چہل روز خون بستہ باشد و چہل روز گوشت
پارہ باشد ہمچون گوشت خائیدہ بعد ازان فرشتہ را حق سبحانہ و تعالیٰ فرستد در شکم مادر
تا چہار حکم را بنویسد کردارش را کہ چہ خواہد بود و اجلش را کہ چند بزید و روزیش را کہ چند
بخورد و بنویسد کہ نیک بخت ست یا بدبخت بعد ازان روح را در وے در آرند تا زندہ
شود نصیب تو این ہست کہ بدانی اول خود را کہ چہ بودی و از چہ شدی اولت آب گندہ
و آخرت خاک پراگندہ پس منکر مباش کہ شوی زندہ چنانکہ گفت خدائے باقی و پایندہ
إِنَّهُ بدرستیکہ خدائے تعالیٰ کہ آفریدش اول عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ بر باز گردانیدن آدمی
ہر آئینہ توانا است يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ در روزیکہ آشکارا کردہ شود کارہائے پنہان او را
فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ پس نباشد مر این کافر را ہیچ قوتے و یاری کنندہ و بہ یک قول مراد
ازین کارہائے پنہان فریضہا ست چون نماز و روزہ و غسل جنابت و غیر آن کہ در قیامت اینہا
را آشکار کنند کہ چگونہ کردہ ہست و در حدیث آمدہ ہست کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ
سہ چیز ہست ہر کہ آن را بجا آرد و ترک نہ ہد ولی حق تعالیٰ باشد نماز و روزہ و غسل جنابت

و بقول دیگر مراد ازین گناه گناهان نهان و مکرها و حیلها باشد که آن را دران روز آشکارا
کنند وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وبحرمت آسمان با باران وَالْاَرْضِ ذَاتِ
الصَّدْعِ وبحرمت زمین با شگافتن که بشگافد به گیاه و درخت اِنَّهٗ بدرستیکه قرآن لَقَوْلٌ
فَصْلٌ و هر آئینه سخن خدائے تعالے است که جدا کننده است میان حق و باطل وَمَا هُوَ
بِالْهَزْلِ و نیست این قرآن سخن بیهوده و سخن آدمیان اِنَّهُمْ یَکِیْدُوْنَ کَیْدًا او بدرستیکه
این کافران مکه مکر میکنند تو اے محمد تا بتو رنجے رسانند وَاَکِیْدُ کَیْدًا و من جزائے این
مکر ایشان را می دهم در دنیا و آخرت صبر کن تو اے محمد در جفائے کافران نصیب درویش
این ست که در مکر دشمنان و حسد حاسدان صبر کند و بحق سبحانه و تعالیٰ توکل کند که او
کریم است و جزائے ایشان را بدهد وَمَنْ یَّتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ **بیت**

آن را که توئی خرقه عریان نشود هرگز بیمار شود عاشق اما بنمی میرد	وانرا که توئی چاره بیچاره نخواهد شد مه گرچه شود لاغر استاره نخواهد شد

فَمَهِّلِ الْکٰفِرِیْنَ اَمْهِلْهُمْ رُوَیْدًا پس مهلت ده و فرصت ده ایشان را تو اے محمد
اندکے یعنی روزے چند امان ده ایشان را و تعجیل مکن در دعا بر ایشان که ما ایشان را
هلاک خواهیم کرد چنانکه در جنگ بدر کردیم نصیب درویش این است که تا تواند دعائے بد
نه کند بر دشمنان خود و محبت و عداوت خلق را از حق تعالیٰ بیند و شکر گوید که از منکران
نیست هر محمدے را ابوجهلے باید که باشد و ابوبکر نیز باید مصرعه در جمع سبک روحان هم بولهبے باشد

سُوْرَةُ الْاَعْلٰی مَکِّیَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وَهِیَ تِسْعَ وَعِشْرُوْنَ آیَةً

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْاَعْلَی به پاکی یاد کن اے محمد خدائے خود را که برتر است از همه بقهر و استیلا
نه بمکان به قول دیگر به پاکی یاد کن نام پروردگار خود را و به قول دیگر بگوے سُبْحَانَ
رَبِّیَ الْاَعْلٰی پس رسول علیه السلام فرمود که در سجده بگوئید سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی و چون
این آیت آمد که فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیْمِ فرمود که در رکوع بگوئید که سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ

معلوم شد که لفظ اسم زائد است اَلَّذِیْ خَلَقَ فَسَوّٰی آن خدائیکه آفرید چیزها را پس راست کرد هر مخلوقی را چنانکه خواست آدمی را به شکل دیگر و اسپ و شتر را به شکل دیگر هر یکی را چنانکه می بایست آفرید به حکمت بالغه وَالَّذِیْ قَدَّرَ فَهَدٰی آن خدائیکه اندازه کرد روزیها را پس راه نمود طلب کردن هر چیز را آنچه تیسیبات والهامات آلهی مر انسان را و حیوان را در طلب کردن دارو ها و غذا ها حکمت بزرگ است در کشاف و کواشی آورده است که چون مار افعی کور شود الهام دهد حقتعالی او را که برگ بادیان به چشم خود بمالد بینا شود امام حمزه و کسائی قَدَرَ به تخفیف خوانده اند و باقی قراء به تشدید خوانده اند وَالَّذِیْ اَخْرَجَ الْمَرْعٰی فَجَعَلَهٗ غُثَآءً اَحْوٰی آن خدائے که بیرون آورد چراگاه سبز را تازه و پر گل و ریاحین پس گردانیدش خشک و ریزه ریزه غُثَآءً خس خشک ریزه شده چون خاشاک یعنی آن خدائے که بیافرید از برائے ستوران شما در سفر و حضر علفهائے آماده کرده شده تا شکر گویند در زمستان از خشک او نفع گیرند و در تابستان از تر و تازه قشلاقی و دیولاقی برائے ستوران شما پدید آورد و از برائے شما نیز بهشت و دوزخ آفرید جل جلالهٗ سَنُقْرِئُكَ هر آئینه کر قرآن خوان کردیم ترا و قیل هر آئینه خوانا گردانیدیم ترا فَلَا تَنْسٰی پس فراموش نه کنی اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آن چیز را که خدائے تعالیٰ خواهد که نسخ کند پس تو فراموش کنی آن را لفظاً و معناً چون منسوخ تو شود فراموش تو شود اِنَّهٗ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا یَخْفٰی بدرستیکه می داند خدائے تعالیٰ آشکارا و پنهان را پس آنچه خواهد نسخ کند و بر تو فراموش گرداند چونکه اوست دانا به مصالح خلق هر چه خواهد نسخ کند وَنُیَسِّرُكَ لِلْیُسْرٰی و آسان کنیم ترا یعنی راه عمل نیک را از برائے شما یعنی آسان کنیم بر تو راه بهشت را یعنی از دین آنچه آسان تر باشد دادیم و نگاه داریم و آنچه دشوار تر باشد نسخ کنیم فَذَكِّرْ پس وعظ گو کر به قرآن و شریعت اِنْ نَّفَعَتِ الذِّكْرٰی اگر سود دارد وعظ و اگر سود ندارد دوستان را و اهل ایمان را سود دارد و کافران را الزام حجت باشد نصیب عالم حقانی این است که وعظ بگوید اگر فاسقان را و حیله گران را سخت آید و نفع نه گیرند از این آیت دانسته

میشود که وعظ ونصیحت را بهیچ وجه ترک نتوان کرد تقدیره ان نفعت الموعظة اولم تنفع هکذا افسره المفسرون بعدهٔ بیان کرد وگفت که کرا سود میدارد و کرا سود نمیدارد و گفت جل جلاله سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى هر آئینه پند گیرد به وعظ هر که از خدا تعالی بترسد وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى و دور شود از وعظ و پند را قبول نکند بدبختی که در آید در آتش بزرگتر که هفتاد بار ازین آتش دنیا سوزان تر باشد در گرمی ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى پس آن بدبخت در دوزخ نمیرد تا خلاص شود از عذاب و نه زید زیستنی که در وے آسایشے باشد یعنی از سختی عذاب وے چنان باشد که در وقت مردن و جان کندن چنانکه در عرف میگویند که نه مرده هست و نه زنده نصیب تو این ست که ازین آیت وعظ ونصیحت را وصحبت واعظان وناصحان حقانی را ترک نه کنی و از ایشان نگریزی وایشان را بدل دشمن نداری این فقیر میگوید بندهٔ مومن طالب همیشه در طلب کردن نصیحت و پند است در اول از پدر و مادر و بعده از استاد و بعده از شیخ بعده از الهامات الوهیت کہ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا بسیار کسان باشند که از بسیار رفتن بوعظ عار دارند و به واعظان حقانی به چشم حقارت بینند و دشمنی کنند فاما حافظ ومعین ایشان حقتعالی میباشد و از دشمنی ایشان هیچ زیان ندارد بلکه وی را زیان دارد

بیت	چراغ را که ایزد برفروزد	هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

بے فرمانان را یاد کرد و عذاب ایشان را بعده فرمانبرداران را یاد کرد و گفت جل جلاله قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى بدرستیکه نیک بخت شد و خلاص یافت از عذاب آنکه وعظ را قبول کرد و پاک شد از گناه و کفر وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى و خدائے تعالی را یاد کرد و نام او را گفت و نماز گذارد یعنی الله اکبر گفت و خدائے تعالی را به بزرگی یاد کرد و نماز گذارد امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت رستگاری یافت آنکه صدقهٔ فطر را داد در اول روز عید فطر و تکبیرات نماز عید گذارد در کشاف آورده هست که امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت که باک ندارم

اگر نماز خود همین آیت را یابیم یعنی قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی چون صدقهٔ فطر و نماز عید به تکبیر با بجا آورده باشم مرا همین بس است به خاطر این فقیر مے آید والله تعالیٰ اعلم که درین آیت اشارتست به منازل سلوک اول توبه است و تزکیهٔ نفس بازالت صفات ذمیمه و اکتساب صفات حمیده دوم بر ذکر لسانی و قلبی و روحی و سری سیوم رسیدن بمشاهدات قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی اشارت باول است وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهٖ اشارت بدوم است فَصَلّٰی بسیوم چون صلوٰة معراج مؤمن ست و قرة عینی فی الصلوٰة اشارت باین ست والله تعالیٰ اعلم بَلْ تُؤْثِرُوْنَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ابو عمرو بیائے غائب خوانده است و باقی قرأ بتائے خطاب خوانده اند معنی این باشد که شما کافران برمی گزینید زندگی نزدیکتررا یعنی دنیارا بر آخرت و وعظ و پند را قبول نمی کنید از قرآن و اهل قرآن وَالْاٰخِرَةُ خَیْرٌ وَّاَبْقٰی وحال این است که آخرت بهتر ست از دنیا و باقی است بهر که مؤمن باشد بدانکه حق تعالیٰ بیان کرد که سبب کفر و حق را قبول ناکردن دوستی دنیاست و حب جاه و سلطنت و حکومت قال النبی علیه السّلام حب الدنیا رأس کل خطیئة وبسیار از امیران و دنیا داران باشند که هرگز به وعظ اهل حق بے غرض حاضر نیایند وبسیار فقیران صالح باشند که هرگز ترک ندهند فرد

عز و غنا و سلطنت سر بجفات می کشد	فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد

اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُوْلٰی صُحُفِ اِبْرٰهِیْمَ وَمُوْسٰی بدرستیکه آنچه یاد کردیم درین سوره از وعد و وعید و دلائل توحید و غیر آن باشنده است در کتابهائے پیشینیان که آن کتاب ابراهیم و موسےٰ است علیهما الصلوٰة والسّلام

سُوْرَةُ الْغَاشِیَةِ مَکِّیَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وَهِیَ سِتٌّ وَّعِشْرُوْنَ اٰیَاتٍ وَّکُوْعُهَا

هَلْ اَتٰىكَ حَدِیْثُ الْغَاشِیَةِ بدرستیکه آمد ترا اے محمد سخن قیامت که آن فرو پوشنده است مردم چیزها را او به قول دیگر غاشیه نام دوزخ است که فرو پوشنده است همه کافران را

۱۲ المز ... الغاشیة ... [illegible]

حق تعالی قیامت را در قرآن هزار جائے یاد کرده است تا خلق بترسند وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ
خَاشِعَةٌ رویها باشد دران روز ترسان و خوار و ذلیل از ترس قیامت عَامِلَةٌ
کار کننده نَاصِبَةٌ رنج بیننده باشند در دوزخ و کار شان این باشد که فرمایند تا شان
تا بر صعود با غلها و زنجیرها بر آیند و باز بیند از دشان و صعود کوهیست از آتش در دوزخ
وایشان کسانے باشند که در دنیا کارها کرده باشند و رنجها دیده اما از برائے رضائے
حق تعالی نه باشد تَصْلٰی نَارًا حَامِیَةً در آیند در آتشے که سخت گرم باشد در حدیث آمده
است که دوزخ را سه هزار سال تافتند تا سیاه شد اکنون همچنان سیاه است ابوبکر و عمرو
تُصْلٰی به لفظ مجهول خوانده اند یعنی در آورده شوند در دوزخ تُسْقٰی مِنْ عَیْنٍ اٰنِیَةٍ
آب داده شوند در دوزخ از چشمه گرم که گرمی وے بغایت رسیده باشد که از وے گرم تر
نباشد لَیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِیْعٍ نباشد مر آن دوزخیان را در دوزخ خوردنی مگر
از خار خشک که زهر دارد وقیل درختے است در دوزخ یعنی زقوم لَا یُسْمِنُ نه فربه کند وَلَا
یُغْنِیْ مِنْ جُوْعٍ و سود ندارد و کفایت نه کند از گرسنگی یعنی در خوردن وے نفع نه باشد چون
صفت دوزخیان کرد صفت بهشتیان نیز کرد و گفت جل جلاله وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ رویها
باشد در آن روز تازه از اثر رحمت لِسَعْیِهَا رَاضِیَةٌ و از برائے کوشیدن و عمل نیک کردن
در دنیا خوشنود باشند و همچون ماه شب چهارده باشند فِیْ جَنَّةٍ عَالِیَةٍ در بهشت بلند باشند
لَا تَسْمَعُ فِیْهَا لَاغِیَةً نشنوند در بهشت سخن بیهوده و باطل همه حکمت و حمد و ثنا گفته شود فِیْهَا
عَیْنٌ جَارِیَةٌ دران بهشت چشمه آب روان باشد و مراد اینجا چشمهائے روان بسیار است
فِیْهَا سُرُرٌ مَّرْفُوْعَةٌ در آن بهشت باشد تختهائے بلند اگر از بالائے آن چیزے بیفتد صد سال
باید تا به پایان رسد در حدیث آمده است که قال النبي صلى الله عليه وسلم ان المتحابين
فی الله لفی غرفة ینظر الیهم اهل الجنة کما ینظر اهل الدنیا الی کواکب السماء

یعنی کسانیکه بہ یک دیگر دوستی دارند از برائے رضائے حق تعالیٰ در دنیا ہر آئینہ در جایہائے
بلند باشند کہ نظر کنند باتیان اہل بہشت چنانکہ اہل دنیا ستارگانرا بر آسمان مے بینند
وچون خواہند اہل بہشت تا بر بالائے آن تختہا بنشینند پست شود و باز بلند گردد وَّاَكْوَابٌ
مَّوْضُوْعَةٌ و در بہشت کوزہا باشد بیدستہ نہادہ از شراب بر لبہائے جوہای بہشت بشمار
ستارگان از جواہر مختلفہ بعضے از زر و بعضے از نقرہ و غیر آن وَّنَمَارِقُ مَصْفُوْفَةٌ
وبہم بالشہائے انداختہ شدہ بہ پہلوئے یک دیگر صف بہ صف نہادہ وَّزَرَابِيُّ مَبْثُوْثَةٌ
وشادروانہا یعنی قالینہا و بساطہا باشد در بہشت گستردہ وقیل نہالینہای مخمل انداختہ
شدہ در منازل بہشتیان چون تختہائے بہشت را رسول علیہ السلام بیان کرد کافران
گفتند چون برآیند برین تختہائے بلند حق سبحانہ وتعالیٰ این آیت را فرستاد اَفَلَا يَنْظُرُوْنَ
اِلَى الْاِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ آیا پس نہ بنگرند بہ شتران کہ چگونہ آفریدہ شدہ است چون خواہند
کہ سوار شوند پست شوند و باز بلند شوند و چندین منفعتہا آفریدہ است حق تعالیٰ در وے
وَاِلَى السَّمَآءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وچرا نمی نگرند بآسمان کہ چگونہ بلند کردہ شدہ است چون خیمہ سبز آونختیہ
بے ستون و در وے عجائب بسیار آفریدہ وَاِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وچرا نمی نگرند بکوہہا
کہ چگونہ ایستادہ کردہ شدہ است و چندین منفعتہا در کوہہا نہادہ شدہ است وَاِلَى الْاَرْضِ
كَيْفَ سُطِحَتْ وچرا نمی نگرند بر زمین کہ چندین ہزار عجائب قدرت در وے آفریدہ شدہ است
آن خدائے کہ قادرست بر آفریدن این چیزہا قادرست بر آفریدن دوزخ و عذابہائے
وے و بآفریدن بہشت و نعمتہائے وے چنانکہ خبر کرد جل جلالہٗ در اول این سورہ فَذَكِّرْ
اِنَّمَآ اَنْتَ مُذَكِّرٌ یعنی پس تو اے محمد پند دہ و ہر آئینہ تو پند دہندہٗ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ
ونیستی تو برگماشتہ شدہ برین کافران تا ایشان را بستم فرمائی ایمان آوردن وحکم این آیت
منسوخ است بآیت سیف یعنی فاقتلوا وقیل معنی این است کہ تو ای محمد مجبور نیستی برانکہ
راہ راست در ایشان خلق کنی و پیدا کنی اِنَّكَ لَا تَهْدِيْ مَنْ اَحْبَبْتَ تو راہ بنمائے و وعظ

بگوئے و پند دہ تا کرا سعادت مساعد کند تا حق را قبول کند و تا کرا بی سعادتے برین دار دکہ حق را قبول نہ کنند زہے بے سعادتی کہ محمد رسول اللہ را پیش وی فرستند وی را نشناسد و ایمان نیارد و بلکہ دشمن

گیر دش نظم

اے بسا دولت کہ آید گاہ گاہ	پیش بے دولت بگردد او ز راہ		
اے بسا معشوق کاید نا شناخت	پیش بدبختے نداند عشق باخت		
این غلط بین دیدہ را حرمان ماست	وین بقلب قلب را سوء القضا ست		
دیدۂ دل ہست بین الاصبعین	چون قلم در دست کاتب ای حسین		
جز نیاز و جز تضرع را نیست	زین بہ قلب ہم قلم آگاہ نیست		
اے قلم بنگر کہ اجلا لیستی	کہ میان اصبعین تو کیستی		

قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم قلوب العارفین بین الاصبعین من اصابع الرحمن یقلبہا کیف یشاء اِلَّا مَنْ تَوَلّٰی وَکَفَرَ فَیُعَذِّبُہُ اللّٰہُ الْعَذَابَ الْاَکْبَرَ لیکن آن کس کہ برگردد از ایمان و کافر شود پس عذاب کند خدائیتعالیٰ وے را عذابے بزرگتر یعنی در دنیا و آخرت باین تقدیر استثنائے منقطع باشد و اگر استثنائے متصل باشد دو معنی میگویند یکے آنکہ تو پند دہ قوم خود را کہ سود دارد پند ایشان را مگر کسے را کہ کافر شود کہ او را پند سود ندارد و دیگر معنی این ست کہ تو مسلط نیستی بر گشتن ایشان مگر بر کسے کہ روے بگرداند از ایمان آوردن اِنَّ اِلَیْنَا اِیَابَہُمْ بدرستیکہ بما ست بازگشتن ایشان ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا حِسَابَہُمْ پس بر ماست شمار کردن ایشان و جزا دادن ایشان ما جزائے کردار ایشان بدہیم تو اے محمد برسان بایشان شریعت را حاجت باشد بر ایشان اللہم ثبت قلوبنا علیٰ دینک وطاعتک

یا مقلب القلوب آمین

سُوْرَۃُ الْفَجْرِ مَکِّیَّۃٌ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَھِیَ ثَلٰثُوْنَ اٰیَۃً وَّ رُکُوْعًا

وَالْفَجْرِ بحرمت سپیدہ دم کہ وقت روشن شدن روز است از میان تاریکی شب و این دلیل بزرگ ہست و ظاہر بر ہستی حق تعالیٰ و بر قدرت و علم و حشر و نشر و بقول عبداللہ ابن عباس

مراد از فجر نماز بامداد است به قول بعضے از سپیده اول ماه ذی الحجه است وَلَيَالٍ عَشْرٍ و به حرمت شبهاے ده ماه ذی الحجه که ده حاجیان است و به قول بعضے ده اول ماه رمضان است وَالشَّفْعِ و بحرمت جفت یعنی روز عید رمضان وَالْوَتْرِ و بحرمت طاق یعنی روز عید قربان و بقول بعضے مراد از شفع آفریده است و از وتر آفریدگار است و غیر این نیز گفته اند حمزه و کسائی وَالْوِتْرِ بکسر واو خوانده اند باقی قرا بفتح واو خوانده اند وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و بحرمت شب چونکه روز شود در روے زود و در رفته شود و بقول بعضے از این شب آن شب است که حاجیان در روے از عرفات به مزدلفه روند و غیر این نیز گفته اند و جواب قسم محذوف است ای لیعذبن یعنی بحرمت این چیزها که یاد کردیم هر آئینه عذاب کرده شود کافران را هر آئینه هر آئینه هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ هست درین چیزها که یاد کرده شد سوگند بزرگ مر کسے را که عقل است یعنی عاقلان دانند که سوگند بزرگ ست باین اشیا که مظاهر عجائب قدرت است و بدایع حکمت است و این عاقلان اولیاء الله و انبیا اند که دیدهٔ دل ایشان بنور الله منور است و بواطن ایشان پیش ایشان متصور است هر شسته روئی را برین معنی بازیست

				فرد
	لاصلاة گفت الا فی الطهور		روے ناشسته نه بیند روئے حور	

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ آیا نمی دانی که چه کرده است خداے تو با کافران پیشین یعنی میدانی که چگونه هلاک کرد خداے تعالی عادیان را که ایشان را ارم نام بود و ایشان دو عاد بودند عاد اول را نام عوض بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود و وے از قوم هود علیه السلام نبود و عاد پسین را دو پسر بود نام یکے شداد بود و نام دیگرے شدید و ایشان از قوم هود و صالح بودند قیل ارم نام بوستانے بود که شداد عاد بنا کرده بود فعلی الاول الارم عطف بیان العاد و علی الثانی المضاف محذوف ای بعاد صاحب إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي که آن ارم بوستان شداد باستونها و عمارتها بود که لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ که آفریده نشده است مانند آن در شهرها قیل عادیان دراز بالا بودند

که قیامت هر یکے هفت صد گز بود شدّاد ابن عاد را نه صد سال عمر بود آن ملعون دعویٰ خدائی
کرد و همه روئے زمین را گرفت و بهشتے ساخته در بیابان عدن در مدت سی صد سال چون
تمام شد خواست تا به لشکرهاے خود در آید دران بهشت که مثل او کسے ندیده و صفت او
در کتابها یاد کرده شده است چون نزدیک رسید حق تعالیٰ همه ایشان را به یک آواز که از
آسمان آمد هلاک کرد وَثَمُوْدَ و نه بینی و ندانی که چگونه هلاک کرد خدائے تو ثمودیان را که قوم
صالح بودند علیه السلام الَّذِيْنَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ آنانکه بریدند سنگها را و کوشکها
و خانها ساختند از سنگ در موضعے که آن را وادی القرٰے نام است دو هزار بار هزار و
هفت صد کوشک کنده بودند در کوه با طاقها و رواقها همه را حق تعالیٰ هلاک کرد چون اشتر
صالح را کشتند وَفِرْعَوْنَ ذِي الْاَوْتَادِ و نه بینی و ندانی که چه کرد خدائے تعالیٰ به فرعون که
با میخها بود و بقول عبد الله ابن عباس رضی الله عنه مراد ازین میخها آن است که لشکر
بسیار داشت و ایشان را خیمها بود که به میخها استوار کردندے و بقول مجاهد مراد ازین آن
میخهاست که مردمان را چهار میخ کردندے و هلاک کردندے بآن چنانکه علما روایت کرده اند
که فرعون را خزینه دارے بود نام او حزقیل که ایمان آورده بود به موسےٰ علیه السلام پنهان
از فرعون و از خویشان نزدیک فرعون بود و زن وے مشاطۂ دختر فرعون بود و این
زن نیز ایمان آورده بود به موسےٰ علیه السلام روزے دختر فرعون دانست و بفرعون
گفت فرعون آن زن را گفت از ایمان و اسلام برگرد او برنگشت آن زن را فرمود
تا چهار میخ کردند دستها و پایهاے او را به میخها دوختند و عروس فرعون آسیه خاتون
نیز ایمان آورده بود او را نیز این نوع عذاب کرد و ایشان از ایمان برنگشتند الَّذِيْنَ
طَغَوْا فِي الْبِلَادِ آنانکه بے فرمانی کردند حق تعالیٰ را در شهرها فَاَكْثَرُوْا فِيْهَا الْفَسَادَ پس
پس بسیار گردند در شهرها تباهی را یعنی گناه بسیار کردند فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ
پس در ریخت خدائے تعالیٰ بر ایشان تازیانه شکنجه را امام سدی گفت یعنی هر یکے را دیگر گونه عذاب

عذاب کرد عادیان را بباد و ثمودیان را باواز که از آسمان آمد فرعون و فرعونیان را بغرق کردن
در آب اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ هر آئینه پروردگار تو هر آئینه بمرصادست اَلْمِرْصَادُ راه گذر و قیل
راه تنگ که گذر بروے باشد یعنی خدائے تعالیٰ میداند و مے بیند و مے شنود هرچه بر خلق
میرود و هرچه می کنند بروے پوشیده نیست در دنیا کافران را عذاب کند و در آخرت نیز
و هیچ کس از و پنهان نماند و قیل فرشتگان خدائے تعالیٰ بر صراط اند با گرزها و انبورها و بر
پل صراط هفت جائے پرسند از هفت چیز اوّل از توحید و ایمان دوّم از نماز سیوّم از زکوٰة
چهارم از روزه پنجم از صلهٔ رحم ششم از طهارت و غسل هفتم از حقهائے پدر و مادر چون از ین همه
فارغ شوند و جواب با صواب بگویند به بهشت روند و اگرنه بدوزخ افتند نعوذ بالله
من ذٰلك چون حال کافران گذشته را بیان کرد و از عذاب ایشان را یاد کرد و از عادت
ناپسندیدهٔ ایشان خبر داد که در نعمتها شکر نه گفتند و در بلاها صبر نکردند با وجود آنکه حق تعالیٰ
دانا است و بیناست که اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ اشارت بآن ست باز از حال کافران این
امت خبر کرد و گفت جل جلاله فَاَمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَا ابْتَلٰىهُ رَبُّهٗ اما آن کافر معین یا همه کافران
چون بیازمایدش پروردگار او فَاَكْرَمَهٗ پس نیکی کرد باوے به مال و فرزند وَنَعَّمَهٗ و بناز و نعمت
پرورش فَيَقُوْلُ رَبِّيْٓ اَكْرَمَنِ پس این کافر بگوید پروردگار من به من نیکوئی کرد و عزت
و حرمت خود درین بیند که حق تعالیٰ مال دادش و خوش وقت کردش به نعمتها وَاَمَّآ اِذَا مَا ابْتَلٰىهُ
رَبُّهٗ و اما چون آزمایدش پروردگار او فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهٗ پس تنگ کرد بروے روزیش
را فَيَقُوْلُ رَبِّيْٓ اَهَانَنِ پس بگوید مرخدائے من خوار کرد کم شدن روزی را سبب خواری خود
داند مقصود کافر از دنیا همین است که عزت و حرمت به مال میداند و خواری و مذلت بفقر میداند
فاما مؤمن عزت و حرمت به توفیق ایمان و طاعت و تقویٰ و زهد مے بیند و خواری و مذلت به معصیت
و کفر و حرام مے بیند حق تعالیٰ فرمود اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ و نه گفت ان اکرمکم
عند الله اعلمکم و اغناکم و اقواکم حق سبحانه این اعتقاد را بر کافران رد کرد و گفت جل جلاله

كَلَّا بازایستید اے کافران ازین اعتقاد بَلْ نہ چنان ہست کہ ایشان اعتقاد کردہ اند کہ چنین نیست
لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيْمَ نیکوئی نمی کنید بر یتیمان واین دلیل بد بختی وخواری ایشان است
ومومنان نیکوئی می کنند بر یتیمان واین دلیل نیک بختی وکرامت ایشان ہست تا آخر
ہمچنین بدان وَاللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ وکافران یتیمان را میراث نمی دادند وَلَا تَحَاضُّوْنَ
عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ ویک دیگر را نمی فرمودید بہ طعام دادن گدائے را وخود نمی دادید
نیز وَتَاْكُلُوْنَ التُّرَاثَ اَكْلًا لَّمًّا ومیخورید میراث را خوردنی فراخ وپہن وہر چند یابند
می خورند وفرق نمی کنند میان حلال وحرام گویا کہ در دنیا حرام نیست مال خود را ومال دیگر
رامیخورند وہیچ غم آخرت نمی خورند واندیشہ نمی کنند کمتر از استور نہ باشید کہ ستور علف را
بوے میکنند انچہ مصلح است ونافع ہست می خورد ودیگر را نے وَتُحِبُّوْنَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا
ودوست می دارید مال را دوست داشتنے بسیار حلال باشد یا حرام ہمہ را گرد می کنید
تکرمون تا تحبون بتائے خطاب خواندہ اند وبیائے غیبت نیز خواندہ شدہ ہست بدانکہ
پیش این مردم زمانہ ماگوشت فربہ می باید چہ حلال وچہ حرام ومال بسیار می باید کہ باشد چہ
حلال وچہ حرام علی الخصوص شیخان ودانشمندان خدائے ناترس را اللھم اجعلنا من
المتقین كَلَّا نہ چنان ست کہ شما می کنید ومیگوئید ومال یتیم را میگیرید ومی خورید واز
حرام پرہیز نمی کنید باز ایستید ازین اعتقاد بد وہمچنین مکنید اِذَا دُكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا
دَكًّا وچون کوفتہ شود زمین را کوفتنی یعنی جنبانیدہ شود زمین را جنبانیدنی سخت ناہموار شود
ودر وے ہیچ کوہ وبلندی نماند وَجَآءَ رَبُّكَ وبیاید فرمان پروردگار تو یعنی ہمہ خلق زندہ
شوند وجزا دادہ شوند وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وبیایند فرشتگان در حالتے کہ صف صف باشند
گرداگرد آدمیان واو پریان را گرفتہ شوند وَجِايْٓءَ يَوْمَئِذٍۭ بِجَهَنَّمَ وآوردہ شود دوزخ
را دران روز با ہفتاد ہزار مہار بر مہارے بدست ہفتاد ہزار فرشتہ باشد مر این دوزخ را
آوازہا وزیدن باشد شیخ ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ روایت کردہ ہست کہ چون این آیت

آمد کہ وَجِیْٓءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ تا آخر رنگ روئے مصطفی علیہ السلام متغیر شد کہ ہرگز چنان
متغیر نشدہ بود امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ ایشان را در کنار گرفت وگفت یا رسول اللہ
چہ حالت است رسول علیہ السلام این آیت برخواند وگفت یا علی این ساعت جبرئیل علیہ
السلام آمد وخبر کرد از حال قیامت یَوْمَئِذٍ یَّتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ دران روز یاد گیرد آدمی
وَاَنّٰى لَهُ الذِّكْرٰى وچہ سود دارد آدمی را پند گرفتن دران روز چونکہ در دنیا پند نگرفت
وحق را قبول نہ کرد وایمان نیاورد وگناہ را ترک نکرد یَوْمَئِذٍ الثانی بدل من الاول
وھما بدل من اذا دکت الارض وجواب اذا دکت الارض یتذکر یَقُوْلُ یٰلَيْتَنِيْ
قَدَّمْتُ لِحَيَاتِيْ بگوید کافر در قیامت اے کاشکے من پیش فرستادمی در دنیا ایمان وطاعت
را از بہر زندگانی آخرت فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهٗ اَحَدٌ وَّلَا يُوْثِقُ وَثَاقَهٗ اَحَدٌ
بکسر ذال وثا یعنی یعذب ویوثق قرأة ست وبرفتح ہرد ونیز خواندہ اند بر اول معنی چنان
باشد کہ دران روز عذاب نہ کند چون عذاب خدائے تعالیٰ ہیچ کس را وبند نہ کند چون
بند کردن او ہیچ کس وبہ قرأت دوم معنی چنین باشد کہ دران روز عذاب کردہ نشود چون
عذاب کافر ہیچ کس را وبند نہادہ نشود ہیچ کس را چون بند کافر یعنی در قیامت عذاب کردہ
شود مر کافران را وبند نہادہ شود ایشان را عذابے وبندے کہ در دنیا وآخرت ہمچون آن
عذاب ہیچ کس را نبودہ باشد ونخواہد بود نعوذ باللہ من ذٰلک یٰۤاَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ
ارْجِعِيْٓ اِلٰى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً گفتہ شود مومن را در وقت مردن ودر بعضے تفاسیر
آوردہ است چون عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما را در گور نہادند مرغ آمد سبز ودر
گور او در آمد وشنودند آوازے کہ قولہ یٰۤاَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ تا آخر وقیل در وقت زندہ
شدن بہ قیامت اے نفس آرمیدہ بایمان وطاعت بازگرد بہ پروردگار خود یعنی بہ رحمت
او خوشنود شود خدائے تعالیٰ از تو خوشنود شود فَادْخُلِيْ فِيْ عِبٰدِيْ پس درآے درمیان

از بہشت وو. نوزان را | جحکی یعو وذیح | دیا | بہشت جاوردان | تمام آن من عمام | منی ہم کورول | دعم مبعدوی | لہم علیہا | جحکی بہ ول | عبادی ویعنی | فادخلی فی | [illegible]

بندگان من وَادْخُلِي جَنَّتِي و در آی در بهشت جاودان من عبد الله ابن عمر روایت کرده
است که چون مؤمن را اجل برسد و فرشته بیایند بر سر بالین او و بگویند ای جان آرمیده
به حق ایمان وطاعت بیرون آی به نعمت و آسایشی از تو خدای تعالی خوشنود ست جان
او به شادی بیرون آید و عالم از نور او منور گردد و فرشتگان از آسمان نظاره کنند و
درهای آسمان را بکشایند و این مؤمن را آمرزش خواهند فرمان آید که جان آن مؤمن
حق تعالی را سجده کند و فرمان آید میکائیل را تا آن جان را به نزدیک جانهای مؤمنان برد
و گور او را بر وی فراخ گردانیده شود تا راحت و آسایش بجان آن بنده رسد و اگر
چیزی از قرآن خوانده باشد نور او آن گور را منور و فراخ گرداند و خوش بخسپد چون کسیکه
نو عروس خواسته باشد اللهم ارزقنا و چون اجل کافر در رسد دو فرشته بیایند بر سر بالین
او و بگویند ای نفس پلید بیرون آی از تن پلید به عذاب دردناک که حق تعالی از تو خوشنود
نیست نعوذ بالله من ذلك

سُورَةُ الْبَلَدِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ	وَهِيَ عِشْرُونَ آيَةً

لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ بعضی می گویند که کلمه لا زائده ست و معنی وی چنین می شود که سوگند
یاد می کنم باین شهر مکه یعنی بحرمت مکه و بعضی می گویند که لا زائد نیست و معنی چنین است که نیست
چنانکه کافران میگویند که ما را رنج نخواهد بود أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ بحرمت مکه وَأَنْتَ حِلٌّ
بِهَٰذَا الْبَلَدِ وحال این ست که تو حلالی درین شهر مکه یعنی ترا رواست که درین شهر جنگ کنی
با کافران و بکشی هر کرا خواهی از ایشان و غیر ترا این روا نیست و ترا رواست در یک ساعت
از روز که فتح مکه باشد وَوَالِدٍ و بحرمت پدر وَمَا وَلَدَ و بحرمت فرزندان که بزاید و مراد ازین
آدم ست و فرزندان او و به قول دیگر مراد ابراهیم ست و فرزندان او و به قول دیگر هر پدر و
فرزند که باشد لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ بدرستیکه آفریدیم آدمی را در سختی و رنج یعنی آفریدیم

[illegible] ابن آدم وآدم و ابنائه [illegible] الانسان الكبد لقد خلقنا في شدة معناه [illegible] لقد جواب والمشقة ولام العلاج للرزق مجاهدة في [illegible] المكابدة في الكبد والكبدة خلقنا الانسان وقوله الانسان لقد

او را آمار رنج دنیا و آخرت بکشد قیل آفریدیم آدمی را راست بالا مراد ازین انسان آدم ست و بقول
بعضے ہمہ آدمیان ست و بقول مقاتل مراد ازین انسان کافر معین است کہ در قریش مشہور بود بہ قوت و زور
و دشمن رسول علیہ السلام بود نام او کلدہ بودہ است أَيَحْسَبُ آیا پندارد آن کافر کہ کلدہ است أَنْ لَّنْ
يَّقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ کہ ہرگز قادر نشود بر وے ہیچ کس یعنی گمان می برد کہ خدائے تعالیٰ بر وے
قادر نیست و ویرا ہلاک نخواہد کرد درین گمان بود کہ ناگاہ در دستکش بگرفت و در خاک غلطیدن
گرفت و مے گفت کہ مرا کشت خدائے محمد يَقُوْلُ میگوید آن کافر أَهْلَكْتُ مَالًا لُّبَدًا
نیست کردم یعنی خرچ کردم مال بسیار در دشمنی محمد و دروغ میگفت چون وے فقیر بود
حق تعالیٰ بر وے رد کرد و گفت جل جلالہ أَيَحْسَبُ أَنْ لَّمْ يَرَهُ أَحَدٌ آیا گمان می برد این
کافر کہ ندیدہ است ویرا ہیچ کس یعنی خدائے تعالیٰ میداند کہ وے دروغ میگوید و شرم
نمی دارد از خدائے تعالیٰ و از خلق و بقول دیگر مراد ازین انسان ابوجہل است لعنۃ اللہ
علیہ بعد ازین حق تعالیٰ یاد کرد دلیل بر قدرت خود برین کافر بر این کہ وے را زندہ
کند و عذاب کند و آن دلیل بر نفس کافر بود پس گفت جل جلالہ أَلَمْ نَجْعَلْ لَّهُ عَيْنَيْنِ
آیا نیافریدیم مر این آدمی را دو چشم بینا وَلِسَانًا و زبان گویا وَّشَفَتَيْنِ و دو لب بر بالائے
دندانہا وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و نمودیم ویرا دو راہ راہ نیکی و راہ بدی و قیل دو پستان
مادر را یعنی آن خدائے کہ قادر است بر آفریدن این چیزہا قادر است بر ہر چیز کہ خواہد و ہمہ
چیز را داند پس حال این کافر را داند و خرچ کردن ویرا در دشمنی محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام میداند و قادر است
بر ہلاک کردن او و زندہ کردن او و این کافر از عذاب قیامت غافل است و غم آن ندارد و نمی داند
کہ چہ راہ دشوار در پیش دارد و استعداد آن نمی کند حق تعالیٰ از غفلت این انسان خبر کرد و گفت فَلَا
اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس ہنوز این کافر نگذشت است راہ دشوار را کہ آن عقبہ قیامت است و قیل پس نگذشتہ برنج
و سختی ہا زبالا و بقول کعب الاحبار آن عقبہ ہا ہفت درکہ دوزخ است و بقول دیگر کوہے است در
دوزخ غیر پل صراط و بقول امام کلبی آن عقبہ پل صراط است کہ بر روے دوزخ نہادہ شدہ است از موئے

بارکتیر وانشمشیر تیز تر و تشنه هزار ساله راه است هزار سال برآمدن و هزار سال همواری و هزار سال فرود آمدن و بر مومن حقیقی چنان باشد که از نماز دیگر تا آفتاب فرو رفتن بود و بعضے همچون برق بگذرند و بعضے همچو باد و بعضے همچون اسپ تیز رو و بعضے دوان دوان و بعضے خیزان خیزان و بعضے فتند در دوزخ و نتوانند گذشتن و بقول بعضے مراد ازین عقبه اعمال صالح است بطریق استعاره مصرحه اعمال صالح را تشبیه کرده اند بگذشتن عقبه پس معنی برین تقدیر چنین باشد که نکرد آن کافر عملهائے نیک را که سبب باشد آن مر خلاصی وی را از دوزخ و آن عملهائے صالح این است که بیان کرد و گفت جل جلاله وَمَآ أَدْرٰىكَ مَا الْعَقَبَةُ وچه دانی تو اے محمد سبب گذشتن آن عقبه فَكُّ رَقَبَةٍ کشادن گردن از بندگی یعنی بنده را آزاد کردنست أَوْ إِطْعَامٌ یا دادن خوردنی است فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در روز گرسنگی یعنی در روزیکه در وگرسنگی باشد يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ بے پدرے را که با خویشے باشد یعنی خویشاوند أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ یا گدائے را که با درویشی باشد یعنی گدائے که بر خاک افتاده باشد یعنی طعام دادن او از برائے رضائے حق تعالیٰ باشد و از برائے روی و ریا نه باشد ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا باز باشد از ان کسانیکه ایمان آورده اند یعنی این آزاد کننده و طعام دهنده از مومنان باشد نه از کافران وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و این مومنان یک دیگر را وصیت کننده باشند به صبر در بلاها و طاعتها وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ و وصیت کننده یک دیگر را بر رحم کردن بر خلق أُولٰٓئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ایشانند که یاران دست راست باشند یعنی نامهٔ اعمال ایشان را در قیامت بدست راست دهند یا ایشانند که یمن و برکت باشد شان یعنی بهشتیان باشند نصیب درویش این است ازین آیت که این خصلتها بجد تمام کند یکے ایمان ست دوم وصیت کردن به صبر در طاعتها و بلاها سیوم رحم بر همه مخلوقات چهارم آزاد کردن بنده به تمام یا مدد کردن در بهای او پنجم طعام دادن مستحقان را برائے رضائے حق تعالیٰ نشان نیک بختی این کارها باشد

وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ و آن کسانیکه نگروید بآیتهائے ما یعنی بقرآن وپیغامبران و دلائل توحید ایشانند خاوندان شومی و بسبب آن بدیهاے ایشان نامهاے ایشان را بدست چپ دهند عَلَیْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ بر ایشان باشد آتشے که همیشه دران آتش بسته باشند القراءة مؤصدة بلا همزة وبالهمزة

سُورَةُ الشَّمْسِ مَکِّیَّة	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وَهِیَ خَمْسَ عَشَرَةَ آیَة

وَالشَّمْسِ وبحرمت آفتاب وَضُحَاهَا وبحرمت روشنائی آفتاب وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا وبحرمت ماه چون برآید بشب از پس آفتاب واین در نیمهٔ اول ماه باشد بدانکه در نیمهٔ اول ماه از پس آفتاب مے باشد و در نیمه آخر ماه در پیش آفتاب می باشد واین ظاهر است که در نیمهٔ اول نورانیت ماه در طرف مغرب است ونقصانش در طرف مشرق و در نیمهٔ آخر برعکس آنست و در شرح کشاف سید یمنی آورده است که امام فراگفت که ماه نوراز آفتاب مے گیرد و شیخ ابو منصور ماتریدی رحمة الله علیه نیز گفته است که احتمال دارد که چنین باشد یقال فلان یتبع فلانا فی کذا ای یاخذ منه برین تقدیر معنی چنین باشد که بحرمت ماه چون نور گیرد از آفتاب وعلمائے علم نجوم وهیئت نیز برآنند که ماه از آفتاب نور بگیرد وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وبحرمت روز چونکه روشن کند دنیا را یا تاریکی را وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَاهَا وبحرمت شب چونکه پوشد آفتاب را یا زمین را وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا وبحرمت آسمان یا بنائے آسمان وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا وبحرمت زمین وگسترانیدن وے یعنی پهن کردن وے وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا وبحرمت تن آدمی وراست کردن اعضائے او فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا پس بیان کرد حق تعالی وے را راه تقوی وخداترسی وراه گناه وکافری وبدی را قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَکَّاهَا بحرمت این چیزها که یاد کرده شد که نیک بخت شد کسیکه نفس خود را پاک ساخت از کفر وگناه وعمل کرد بآنچه فرموده بود وقیل نیک بخت شد کسیکه حق تعالی ویرا پاک کرد از کفر وگناه وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا وبدرستیکه زیان کار شد وهلاک شد ونومید شد کسیکه نفس خود را پوشید

به کفر و گناه و عمل نکرد بانچه فرموده شده بود از نیکیها قیل هلاک شد کسیکه حق تعالی ویرا توفیق طاعت
نداد و نفس او را خوار و ذلیل کرد پس از ان کافران که نفس خود را به کفر و گناه پوشیدند و حق تعالی
ایشان را عذاب کرد خبر داد و گفت جل جلاله کَذَّبَتْ ثَمُوْدُ بِطَغْوٰهَا دور غگوئے داشتند ثمودیان
رسول خدائے را عز و جل که آن صالح پیغمبر بود علیه السّلام به سبب کفر و بے فرمانی اِذِ انْبَعَثَ
اَشْقٰهَا چونکه برخواست و شتافت بدبخت ترین ثمودیان قدار بن سالف بود یا مصدع بن دهر
بود شتر صالح را که معجزهٔ او بود کشت فَقَالَ لَهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ نَاقَةَ اللّٰهِ وَ سُقْیٰهَا پس گفت مر
ایشان را رسول خدائے تعالی که صالح بود دور باشید از شتر مادهٔ خدائے تعالی که معجزهٔ پیغمبر
اوست و از کشتن وے و از گرفتن نصیب آب او یعنی بخش او را تمام بوے دهید فَكَذَّبُوْهُ
فَعَقَرُوْهَا پس دروغگوئے داشتند صالح را پس پی کردند شتر را بعد از ان کشتند اشتر را فَدَمْدَمَ
عَلَیْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰهَا پس هلاک کرد حق سبحانه و تعالی ایشان را به سبب گناه
ایشان و برابر کرد همه را در هلاک کردن کلان و خورد ایشان را به زمین برابر کرد شان وَ لَا یَخَافُ
عُقْبٰهَا و نترسد خدائے تعالی از عاقبت ایشان یعنی هیچ کس را به خدائے تعالی اعتراض نرسد
که هرچه خواهد در ملک خود نه کند و قیل نه ترسد آن بدبخت تر ایشان پایان کار ایشان را القرائة
فلا یخاف بالفاء و لا یخاف بالواو و این قصه گذشت در سورهٔ الحاقه وَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَعْلَمُ

وَهِیَ عِشْرُوْنَ آیَةً	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	سُوْرَةُ اللَّیْلِ مَكِّیَّةٌ

وَ اللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی و بحرمت شب چونکه پوشد تاریکی وے عالم را وَ النَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰی و بحرمت
روز چونکه روشن شود بدانکه روز و شب دو دلیل بزرگ اند مر خلق را که یکے کم شود و دیگری
زیادت شود و از پس یک دیگر در آیند تا عالمیان بدانند که ایشان را خدائیست دانا و
توانا و قدیم و حکیم و علیم و رحیم که تاریکی را ببرد و روشنائی بیارد و بر عکس آن تا خلق را آسایش
باشد وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْاُنْثٰی و بحرمت خدائے که آفرید نر و ماده را و قیل و بحرمت آفریدن

نر و مادہ وآفریدن نر و مادہ این دلیل عظیم ست از دلائل توحید اسلام نر و مادہ را در درون مادر
ہیچ کس نتواند آفرید مگر خدائے عظیم و قادر حکیم کہ ویرا شریک وانباز نیست کہ اگر باشند عاجز باشند
و با عیب و معیوب خدائی را نشاید اِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتّٰی بدرستیکہ کوشش شما ہر آئینہ پراگندہ است
بعضے دنیا می طلبند و بعضے آخرت و بعضے ہر دو و بعضے رضا و لقائے مولا تعالیٰ و عمل مومن
از برائے بہشت است و عمل کافر از برائے دوزخ و بعضے میگویند این آیت در حق
ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و ابی سفیان الحرب پدر معاویہ نازل شدہ ست و قیل در
حق ابو بکر نازل شدہ ست کہ بلال را خریداز خواجہ کافرش وآزاد کردش وآن چنان بود
کہ ابو بکر در خانۂ این کافر میگذشت آوازے شنید کہ شخصے احد احد میگفت آن کافر را طلب
کرد و گفت این کیست کہ احد احد می گوید گفت غلام منست کہ بہ محمدؐ ایمان آوردہ است در
آفتاب خوابانیدہ ام او را و خار بر سینہ اش نہادہ ام و سنگ عظیم بر بالائے او نہادہ ام
تا باشد کہ از ایمان محمدؐ برگردد و او برنمی گردد ابو بکر بہائے گران داد و او را بخرید و آزاد کرد
وآن جماعت دیگر را نیز کہ ہفت کس بودند کہ کافران عذاب می کردند از برائے اسلام آوردن
ایشان را نیز خرید وآزاد کرد این آیت در حق او نازل شد فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰی فاما ہر کہ بداد
مال خود را از برائے رضائے حق تعالیٰ و مومنان را خلاص کرد وَاتَّقٰی و از خدائے تعالیٰ
ترسید وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰی و راست گوئے داشت خدائے تعالیٰ را و رسول او را بہ نیکو تر
چیزے یعنی بہ بہشت یا بہ گفتن لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ فَسَنُیَسِّرُہٗ پس ہر آئینہ آسان کنیم ما وے را
لِلْیُسْرٰی مر آسان تر را یعنی راہ بہشت را آسان کنیم بر وے و توفیق طاعتش دہیم چنانکہ
ابو بکر را دادیم وَاَمَّا مَنْ بَخِلَ واما کسیکہ بخیلی کرد و مال خود را نداد و بر راہ حق تعالیٰ خرچ
نکرد وَاسْتَغْنٰی و بے نیاز داشت خود را از حق تعالیٰ و نیاز مندی نکرد وَکَذَّبَ بِالْحُسْنٰی
و دروغگوئے داشت بہ بہشت فَسَنُیَسِّرُہٗ پس آسان کنیم ہر آئینہ ویرا لِلْعُسْرٰی مر دشوار
تر را یعنی راہ دوزخ را آسان کنیم بر وے چنانکہ این کافر بلال را عذاب می کرد تا از اسلام

برگردد وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى وسود نداشت وے را مال وے وچون ہلاک شد

افتاد در دوزخ یا افتاد در گور وقیل چه سود داشت ویرا مال وے إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى

بدرستیکه ہرآئینه بر ماست بیان کردن راه راست ما بیان کنیم ہرکه خواہد که ایمان آرد توفیق

دہمش وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى بدرستیکه ما راست این جہان وآن جہان ہرکه از با بخیر

طلبد بدہیم چنانکه ابوبکر را دادیم ہم دنیا دادیمش وہم عقبےٰ که پدر ومادرش وپسرانش ودختران

ہمه ایمان آوردند ہیچ کس را از صحابه این دست نداد فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى پس بیم کردیم

وترسانیدیم شما را از آتش که زبانه میزند یعنی بزرگ ہست ہربار که زبانه زند کافران را از دوازده

ساله راه براندازد زنجیرہا وغلہا در گردن وے باشد وفرشتگان عذاب گرزہا بر سر وے

میزنند تا در آتش افتد لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى درنیاید دران

آتش زبانه زننده مگر آن کافر بدبخت که دروغگوئے داشته باشد خدائے را وروئے گردانیده

باشد وحق را قبول نه کرده باشد الْأَشْقَى بمعنی الشقی باشد مؤمن عاصی را حق تعالی بیامرزد

یا در درکۂ دیگر از دوزخ عاصی را به مقدار گناہش بدارد وآخرش بیرون آرد ومرجیه میگویند

مؤمن به دوزخ درنیاید وتمسک باین آیت می کنند وجواب آنست که مراد ازین آتش مخصوص

است ومرجیه طائفه اند که میگویند با وجود ایمان گناه بنده را زیان نمیدارد وَسَيُجَنَّبُهَا

الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ہرآئینه دور کرده شود این آتش را که یاد کردیم از ان

پرہیزگاری که میدہد مال خود را وکارہائے خیر و پاک میدارد مال خود را وتن خود را از کفر وگناه

وحرام ہمچون ابوبکر صدیق رضی الله عنه الاتقی بمعنی التقی بود وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ

نِعْمَةٍ تُجْزَى ونیست مر کسے را نزد این اتقی نعمتی که او را جزا باید داد یعنی ابوبکر صدیق که

ہفت کس را از مؤمنان خرید از کافران وآزاد کرد که کافران عذاب می کردند شان تا از

ایمان برگردند از برائے رضائے حق تعالی نه از برائے چیز دیگر إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى

یعنی نه کرد ابوبکر این کارہائے خیر را مگر از برائے طلب کردن خوشنودی پروردگار خود که برترست

از همه به قهر واستیلا نه بمکان وَلَسَوْفَ يَرْضٰى هر آئینه ابوبکر خشنود شود بدر آمدن بهشت از خدای تعالیٰ درین سوره فضل ابوبکر معلوم می شود وای بر رافضی باد که ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را دشمن میدارد و وای بر خارجی باد که شاه مردان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را دشمن میدارد

فرد	رافضی را دوست دارم خارجی را دوست تر ✽ رافضی برکنده چشم و خارجی بریده سر

بدانکه این کارهای نیک و خصلتهای نیک در چهار یار بوده است و در بسیار از مؤمنان بوده است و خواهد بود اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ

سُوْرَةُ الضُّحٰى مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ اِحْدٰى عَشَرَ آيَة

وَالضُّحٰى بحرمت چاشتگاه و قیل بحرمت آن چاشتگاه که حق تعالیٰ به موسیٰ سخن گفت وَاللَّيْلِ اِذَا سَجٰى و بحرمت شب یعنی بیاراید یعنی تاریک شود و خلق در وی بیارامند قیل به حرمت شب معراج محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلٰى نگه نه گذاشت حق تعالیٰ ترا و دشمن نه گرفت ترا سبب نزول این سوره آن بود که کافران مکه پیش جهودان خبر فرستادند که وقت برون آمدن پیغمبر آخر الزمان است یا نه که در میان ما کسی پیدا شده است محمد نام و دعوی پیغمبری میکند وصفت وی را بیان کردند جهودان گفتند که وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان شده است این مرد را که دعوی پیغمبری میکند از وی سه چیز بپرسید یکی از اصحاب کهف دوم از ذو القرنین و سیوم از روح اگر روح را بیان نه کند و آن دو را بیان کند پیش ما فرستیدش تا ما به بینیم که راست است یا دروغ رسول علیه السلام را کافران مکه ازین سه چیز پرسیدند گفت فردا جواب گویم و انشاء الله نه گفت جبرئیل نوزده روز نیامد به قول امام کلبی و به قول امام ضحاک چهل روز نیامد و به قول دیگر بیست و پنج روز نیامد و به قول دیگر پانزده روز نیامد کافران مکه گفتند خدای محمد محمد را گذاشت و دشمن گرفت بعده خدای تعالیٰ این سوره را فرستاد و سوگند یاد کرد باین چیز ها که ما محمد را فرو نگذاشتیم و دشمن نه گرفتیم بدانکه هر جا که سوگند بغیر حق تعالیٰ یاد کرده شود به نزدیک بعضی کلمه رب مقدر است یعنی بحرمت رب وَالضُّحٰى و بحرمت رب وَاللَّيْلِ و بعضی بزرگان

گفتہ اند احتیاج بہ تقدیر کردن نیست از بہر آنکہ این سوگند ست بہ صفات عظام حق تعالی
یعنی سوگند ست بہ صفت آفریدن این مخلوقات عظام واین سوگند پیش عاشق خوشتر است
از ہر چہ باشد ہمچون سوگند محبوب و معشوق پیش محب و عاشق کہ گوید بہ حرمت بوے من و
بہ حرمت موئے من و بحرمت کوئے من و بحرمت روئے من عاشق داند لذت این سخن را بیت

ہم رویت خوش ہم مویت خوش ہم پیچ زلف وہم قفا ہم شیوہ خوش ہم عشوہ خوش ہم لطف خوب وہم جفا

قطعہ	عاشق داند زبان معشوق	اید وست تو نیستی چہ دانی
	گوسالۂ سامری چہ داند	رمز ارنی و لن ترانی

مسکین کسیکہ از حلاوت وحرارت عشق نصیبے ندارد مصرعہ محروم ز آتش تو جز بولہب مبیدم
وَلَلْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاُوْلٰى وہر آئینہ ترا آن جہان بہتر ست ازین جہان یعنی ما ترا دشمن
نہ گرفتیم و فرو نگذاشتیم در آن جہان و در این جہان و آخرت ترا بہتر ست از دنیا کہ آنجا
وصال دائمی و تجلی ذاتی خواہد بود و مقام محمود اکرم و مشہود اعظم کہ آرزو برند آن را عالم
آنجا دست دہد ترا وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى وہر آئینہ بدہد خدائے تعالی ترا پس راضی
شوی تو از وے یعنی در ان جہان حق تعالی ترا چندان عطا دہد کہ راضی شوی و آن دیدار او
باشد و شفاعت است و سیر فی اللہ کہ غیر متناہی ست محمد رسول اللہ در مقام محمدی در ذات
صمدی بہ عمر ابدی ہر چند سیر کند آن غیر متناہی بود فاما در مقام شہود مع تفاوت درجات
معہودی راضی باشد رسول علیہ الصلوٰۃ والسّلام فرمود تا یکے از امت
من در دوزخ باقی باشد من راضی نشوم این نیز از اثر رحمت باری تعالی است و امید بسیار
است ازین آیت نصیب عاشق این ست کہ رضائے محبوب جوید اگرچہ طلب او را نہایت نیست
ہر دو عالم را بعاشق عرض کند التفات بآن نکند بیت ریگ ز آب سیر شد من نشدم زہے زہے
لایق این گمان من نیست درین جہان زہے زہے کوہ کمینہ لقمہ ام بحر کمینہ جرعہ ام
من چو نہنگم اے خدا باز نما بہ من زہے زہے عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہ از مصطفی علیہ

الصلوٰة والسّلام روایت کرد که او گفت سبب نزول این آیت آن بود که من از خدایتعالیٰ
پرسیدم کاشکے نه پرسیدمے گفتم یارب ابراہیم را خلعت خلت دادی و موسیٰ را کلام بیواسطہ
شنوانیدی و سلیمان را مملکت عظیم دادی مرا چه دادی پس این سوره والم نشرح در بیان
عطایا که حق تعالیٰ داده بود به مصطفیٰ علیہ السلام آمد اَلَمْ یَجِدْكَ یَتِیْمًا فَاٰوٰی آیا نیافت ترا
اے محمد بے پدر و بے مادر پس جائے داد ترا در پیش عم تو ابوطالب پدر رسول علیہ السّلام مرد
او در شکم مادر بود و چون مادرش مرد دو ساله بود و چون جدش عبد المطلب مرد او ہشت ساله
بود و قیل ترا در یتیم یافت پس در گوشها و درها جائے دادت و بدوستی تو عالم را آفرید
وَوَجَدَكَ ضَآلًّا و یافت ترا که نمی دانستی آنچه حالا میدانی یعنی تو پیغمبر نبودی و قرآن و عرفان
نبود ترا فَهَدٰی پس راه نمودت را به پیغامبری و قرآن و عرفان و قیل در خردگی راه گم کرده بودے
و در کوہہائے مکه مانده بودے ابوجہل به فرمان ما ترا پیش عم تو ابوطالب آورد و قیل در
سفر شام راه گم کرده بود وقتیکه از کاروان جدا شده بود و ابلیس مہار شتر او را گرفته بود و
از راه دور انداخته بود جبرئیل علیہ السّلام ابلیس را بپر خود زد و به ولایت حبشه انداختش
و رسول علیہ الصلوٰة والسّلام را به کاروان رسانید و قیل معنے ضَآلًّا محبا باشد یعنی یافت
ترا دوست خود پس راه نمودت به معرفت ذات و صفات خود وَوَجَدَكَ عَآئِلًا و یافت
ترا فقیر فَاَغْنٰی پس توانگر کردت را به مال خدیجه رضی اللہ عنہا و به غنیمت ہائے او فَاَمَّا الْیَتِیْمَ
فَلَا تَقْهَرْ و اما یتیم را قہر مکن و مال وی را مگیر و خوار مدار یتیم را چون تو یتیم بودی میدانی
که حال یتیم چه باشد وَاَمَّا السَّآئِلَ فَلَا تَنْهَرْ اما خواہنده را پس بانگ بر مزن و چیزے
بوے بده اگرچه اندک باشد یا بخوبی جوابش گوے و از فقیرے خود یاد آور وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ
فَحَدِّثْ و اما نیکیہائے خدائے تعالیٰ بر تست پیغمبری و قرآن و غیر آن سخن گوے و خبر کن
از آنہا و شکر کن که این نعمتہا بتو دادیم و ہیچ کس را نداده ایم نصیب درویش این ست که از حال
خود یاد کند فقیر بود غنی شد جاہل بود عارف و عالم شد یتیم بود یعنی کسے نداشت که تربیت کندش

در دین اوستاد و شیخ را برگماشت حق تعالے تا تربیت کردندش و ویرا توفیق داد تا فرمانبردار شیخ و استاد کرد اگر انقیاد نه کردی از سعادت ابدی محروم بودے قطعه

خدمتِ اکسیر کن هموار تو | جور میکش ایدل از دلدار تو
عیب کم گو بندهٔ الله را | متهم کم کن بدزدے شاه را

پس دائما این نعمتها را یاد کند مصرع ای شکر نعمتهائے تو چندانکه نعمتهائے تو والسّلام علی تابع الهدیٰ

سُوْرَۃُ اَلَمْ نَشْرَحْ مَکِّیَّۃٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِیَ ثَمَانُ آیَاتٍ

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ آیا کشاده نه کردیم مر سینهٔ ترا یعنی ما کردیم روشن دل ترا بایمان و حکمت پیغمبری و این بقول امام مقاتل و بقول امام کلبی کشادن سینهٔ او چنان بود که چون رسول ما علیه الصلوٰة و السّلام سه ساله بود در پیش دایهٔ خود حلیمه رضی الله عنها مے بود و به صحرا رفته بود با بچگان قبیله جبرئیل و میکائیل علیهما السّلام آمدند و رسول را از میان ایشان برگرفتند و به یک طرف بردند و سینهٔ او را بشگافتند و دل او را بیرون آوردند و در طشت زرین به آب زمزم شستند و خون بسته از دلِ او گرفتند و بیرون انداختند و گفتند این بخش و بهرهٔ دیو است و هیچ زخمے ازان بر رسول ما نه رسید و دست بر شکم او مالیدند چنانکه بود درست شد وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِیْٓ اَنْقَضَ ظَهْرَكَ و نهادیم از تو یعنی دور کردیم از تو بار گران را که گران کرده بود پشت ترا اَیْ اَلْاِنْقَاضُ گران کردن چنانکه از بار گران کسے دوتا شود و از غم نیز دوتا می شود چنانکه در عرف میگویند که از اندوه بدل من بار گرانست که پشت من دوتا شده است و بر کسے چیزے گفته اند و گفته اند این بار گران غم امت بود که دور کردند آن را و وعدهٔ شفاعت دادند که وَلَسَوْفَ یُعْطِیْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰی و بعضے گفته اند جفائے کافران بود این فقیر میگوید که روا باشد که این بار گران درد نایافت باشد چنانکه ابن فارض گوید شعر

وحزن یعقوب بث اقله | و کل بلا ایوب بعض بلیة

و بر داشتن این بار غم و اندوه آن باشد که مقصود دست دهد و هجران بوصال مبدل شود ابن فارض

گوید **شعر** سقیتنی حمی الحب راحة مقلة | و کاسی محیاها من الحسن حانت **نظم**

مصطفی را هجر چون پرداختی | خویش را از کوه می انداختی
تا بگفتی جبرئیلش هین مکن | که ترا بس دولت است از امر کن
همچنین می بود تا کشف حجیب | تا بیابند آن گهر را خود ز جیب
عاشق و معشوق و عشقش بر دوام | در دو عالم بهره مند و نیکنام

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ و بر داشتیم و بلند کردیم مر ترا در یاد کردن یعنی هر جائے که خدا تعالی را یاد کنند ترا نیز یاد کنند در بانگ نماز و خطبها و در کلمه توحید لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ و در دنیا و آخرت شرف دادیم ترا که هیچکس را ندادیم کنتم خیر امة در حق تو و امت تو گفتم **قطعه**

سلام علی خاتم الانبیاء | سلام علی سید الاصفیاء
محمد که عالم پر از نام اوست | سجود ملائک ز اکرام اوست
محب مساکین و محبوب حق | که از شرم رویش کند گل عرق
طفیل وجودش زمین و زمان | منور ز رویش مکین و مکان
غلام تو شاهان روی زمین | تو با بی نوایان امت قرین

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا پس هر آئینه با هر دشواری آسانیست هر آئینه با دشواری آسانی دیگرست چون این آیت آمد رسول علیه الصلوة والسلام گفت بشارت مر شما را که یک دشواری را دو آسانیست هر گرا از مؤمنان دشواری پیش آید صبر کند و طاعت را نگذارد این دشواری را بآسانی بدل کند در دنیا به نعمت دادن و در آخرت بدادن جنت و بعد از قبض بسط باشد و بعد از فراق وصال بود **بیت**

با نومید نباشی که ترا یار براند | گرت امروز براند نه که فردات بخواند **بیت**
با مید وصالت میدهم جان | وگرنه طاقت هجران ندارم

[illegible]

شعر	اذا ضاقت بك البلوى ففكر في الم نشرح	فعسر بين يسرين اذا فكرته تفرح

صحت ونعمت بود به بیماری وفقیری رفت چون صبر کنی باز صحت یابی ونعمت بیابی پس یکے عسر را دو یسر بود فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون بپرداختی از نماز فَانْصَبْ پس رنجه شو بدعا بعد از نماز نیاز پیش آر ولقائے حق تعالی جوی و دنیا وآخرت از حق تعالی طلب کن چون بنده نماز بگذارد و دعا نه کند نماز او را بر روے او باز زنند وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ وبه پروردگار خود خواهانی نمائے وتضرع وزاری کن ولقائے او را طلب کن که مقصود از طاعت این است

بیت	بنده دایم خلعتِ دادار جوست	خلعتِ عاشق همه دیدار اوست
	عاشقی را کن خدا انگاه مزد	جبرئیل مؤتمن انگاه دزد

امام شمس العارفین محمد سجاوندی رحمة الله علیه گفت است که بنده را باید که مزد نطلبد که هیچ غلامے از خواجه مزد کار نه گرفته است و دولت وسعادت در عبادت است

بیت	بندگی کن تا شوی عاشق ازل	بندگی کسب است آید در عمل
	بنده آزادی طمع دارد زجد	عاشق آزادی نه خواهد تا ابد

سُورَةُ وَالتِّينِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَهِيَ ثَمَانُ آيَاتٍ

وَالتِّينِ بحرمت انجیر وَالزَّيْتُونِ وبحرمت زیتون که از وے روغن زیت بیرون می آید قیل مراد دو کوه است به شام که یکے طور سینا گویند و دیگرے را طور زیتا و درین دو کوه انجیر وزیتون بسیار میشود وَطُورِ سِينِينَ وبحرمت کوه بابرکت یعنی آن کوه که حقتعالی به موسی علیه السلام دران کوه سخن گفت وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ وبحرمت این شهر راست واستوار قیل بے بیم یعنی مکه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ بدرستیکه آفریدیم آدمی را فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوترین صورتے و راست ترین بالائی التقویم راست گردانیدن مصدر است بجائے اسم یعنی نیکوترقامتے وهیئتے هیچ حیوانے را حق تعالی بدین صورت نیافرید

ویهیچ چیزی را این خوبی وجمال نداد که آدمی را پس خبر کرد که آدمی بدین صورت وخوبی نماند گفت
جل جلاله ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِيْنَ پس بازگردانیدیم آدمی را به فروترین فرودان
یعنی چون بے ایمان بمیرند به قعر دوزخ برسانیم إِلَّا الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
مگر کسانیکه ایمان آوردند وعملهائے نیکو کردند ایشان را بدوزخ درنیاریم فَلَهُمْ أَجْرٌ
پس ایشان را باشد مزدی غَيْرُ مَمْنُوْنٍ مزدی نبریده شده وکم شده یعنی مزد ایشان را
بدهیم و به بهشت درآریم ایشان را که هرگز به پایان نه رسد وقیل دیگر معنی این باشد که
بازگردانیم آدمی را به فروترین حالتے یعنی به پیری رسانیدیم او را تا تن او ضعیف شود عقل او
نقصان یابد وجمال او کم شود إِلَّا الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لیکن آن کسانیکه
ایمان آوردند وعملهائے نیکو کردند فَلَهُمْ پس مر ایشان را باشد أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُوْنٍ مزدی
بے پایان فعلی الاول الاستثناء متصل وعلی الثانی منقطع فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّيْنِ پس
چه ترا بران داشت اے کافر که دروغگوے می داری به قیامت وقیل فمایکذبك فمایجعلك یا
انسان کاذبا بالبعث لان کل مکذب کاذب پس بعد ازین حجج ساطعه وبرهان قاطعه واحوال
عجیبه که بر تو بگذشت از اول حال تو که نبودی پیدا شدی وآب منی وعلقه ومضغه وطفل وجوان و
پیر گشتی برائے روز حساب وجزا یعنی به قیامت وقیل که دروغگوے می دارد ترا به قیامت اے محمد
یعنی کلمه ما به معنی مَن باشد بعد ازین بیان وحجت وبرهان أَلَيْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدائے تعالی
بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِيْنَ داور ترین داوران یعنی داد دهنده ترین داد دهندگان یعنی بر کافران و
مومنان در همه چیزها حاکم است انتقام از دشمنان بکشد و دوستان را عزیز دارد در دنیا وجهان پس
اے محمد هرچند ترا دشمنان بدگویند غم مخور که حاکم مطلق منم این دشمنان سگانند و دوستان همچون ماه تابند

نظم

بدر بر صدر فلک شد شب روان	سیر را نگذارد از بانگ سگان
طاغیان همچون سگان بر بدر تو	بانگ می دارند سوئے صدر تو
آن سگان کر کرند از انصتوا	از شفه وع وع کنان بر بدر تو

هر کرا بدرِ تو دارد دل گرو		گردنش را میزنم تو شاد رو	
	اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ اَوْلِيَائِكَ +		
سُوْرَةُ الْعَلَقِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ تِسْعَ عَشَرَةَ آيَةً	

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِيْ خَلَقَ یعنی بخوان اے محمد قرآن را به نام پروردگار خود یعنی بگوے بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ چون قرآن بخوانی و بقول ابن عباس و عائشه و مجاهد و عطا و حسن بصری رضی الله تعالیٰ عنهم اجمعین اول سوره که آمد اقرأ بود و بقول امیر المومنین علی رضی الله عنه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ اول آمد و بقول بعضے يَا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ اول آمد و عائشه رضی الله عنها میگوید اول چیزے که رسول علیه الصلوٰة والسلام پیدا شد خوابهاے راست بود هر چه به شب در خواب دیدی در روز بوے رسیدی همچنانکه دیده بود بعد ازان خلوت را دوست داشتی و توشه گرفتی و بکوه حرا رفتی غارے که آنجا بود تنها می بود تا روزے آوازے شنید که یا محمد و هیچکس را ندید بار دیگر نیز شنید باز آوازے شنید که یا محمد دید شخصے چون آفتاب روشن بر تختے نشسته از زر و تاجے از نور بر سر و حلۀ سبز پوشیده بر صورت آدمی مصطفیٰ ترسید و خواست که خود را از کوه در اندازد آن شخص گفت یا محمد منم جبرئیل و تو پیغامبر آخر الزمانی مترس و او را در کنار گرفت و گفت اقرأ بخوان اے محمد گفت من خواننده نیستم تا سه بار چنین کرد باز گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِيْ خَلَقَ رسول بخانه آمد و دل او می لرزید گفت زملونی و دثرونی او را پوشیدند تا ترس از دل او رفت و گفت اے خدیجه می ترسم که دیوانه شوم گفت مترس که تو بر ضعیفان رحم مے کنی و مهمان را نیکو میداری و خویشان خود را عزیز میداری و مردم را در کارهاے ایشان یاری میدهی تو هرگز دیوانه نشوی پس خدیجه رسول علیه السلام را پیش ورقه ابن نوفل برد و او پسر عم خدیجه بود بدین عیسیٰ در آمده بود و خط عبری نوشتے گفت اے پسر عم از محمد بشنو که چه میگوید رسول علیه السلام آنچه دیده بود گفت ورقه گفت این جبرئیل ناموس اکبر است و به پیغمبران بیامد اے محمد مبارکباد ترا ما عزیز شدیم که هرگز خوار نگردیم شادمان باش این بار مگریز هر چه گوید یاد گیر و پیش

من بگوئے باز رسول اللہ علیہ الصلوٰۃ والسّلام جبرئیل را دید نگریخت گفت اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي
وجبرئیل پائے خود را در زمین زد چشمۂ آب روان شد طہارت ساختن رسول را بیاموخت و دو
رکعت نماز بیاموخت رسول علیہ الصلوٰۃ والسّلام باز بورقہ گفت ورقہ گفت ترا فرمود کہ بایمان
کسے را دعوت کنی گفت نے ورقہ گفت اگر فرمودہ بودے من ایمان آوردمے اے فرزند اگر من
زندہ بودمے در آن وقت کہ ترا از شہر بیرون کنند من ترا مدد و نصرت کردمے بعدہ ورقہ فوت
شدہ و رسول صلے اللہ علیہ وسلم گفت من او را در خواب دیدم کہ جامہائے سفید داشت یعنی
بہشتی بود و این تصدیق ویرا قبول کردند واللہ اعلم خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ آفریدہ
آدمیان را از پارۂ خون بستہ یعنی آدم را از خاک آفرید و فرزندان او را از خون اِقْرَأْ وَرَبُّكَ
الْأَكْرَمُ بخوان اے محمد وحالانکہ خدائے تو کریم است کہ کرم او را نہایت نیست الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ
آن خدائیکہ بیاموزانید خط نوشتن بالقلم آن کریمست کہ نعمت خط وکتابت را بیاموزانید مر آدمیان را
وعلم خط علم بزرگست کہ دین و دنیا تعلق بدو دارد کہ اگر علم خط نبودے کار فرزندان آدم نظام نیافتے عَلَّمَ
الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بیاموزانید جنس آدمی را آنچہ نمی دانست وقیل مراد ازین انسان آدم است یعنی آدم را
بیاموزانید اللہ تعالیٰ ہمہ اسمار او چیزہا کہ نمیدانست وقیل محمد است صلی اللہ علیہ وسلم کہ بی خط وکتابت علوم
اولین و آخرین بیاموزانیدش بدانکہ گفتہ اند کہ نزول سورہ از اول او متاخر است بمدتے
ازین جا کہ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى حقا کہ جنس آدمی وقیل ابوجہل ہر آئینہ می گذرد در گناہ
و در بے فرمانی کردن از حد آن را کہ بیند خود را اِسْتَغْنَى بے نیاز و توانگر إِنَّ إِلَى رَبِّكَ
الرُّجْعَى بدرستیکہ بازگشت ہمہ بخدائے تعالیٰ است بے مال و جاہ و عاجز و فقیر شدہ و محتاج
گشتہ یحییٰ بن معاذ گفت طغیان دو است طغیان علم و طغیان مال طغیان علم آن است کہ معتقد
خود باشد و عجب آرد و طغیان مال آنست کہ متکبر شود و از زہد و عبادت باز ماند أَرَأَيْتَ الَّذِي
يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى دیدی تو اے محمد آنکس را کہ باز میداشت بندہ را چون نماز می کرد یعنی از

[illegible]

کنند ومحمد بود وباز دارنده ابوجهل علیه اللعنة این ملعون سوگند خورده بود که اگر محمد را بینم نماز میکند وخدائے خود را سجده کند پائے برگردن او نهم وا ورا هلاک کنم مؤمنان غمناک شدند ورسول را ازین خبر کردند رسول علیه السلام گفت هیچ تواند کرد اگر نزدیک من آید فرشتگان او را پاره پاره کنند بعده روزے رسول علیه السلام نماز میگذارد آن ملعون قصد وے کرد چون نزدیک او رسید بازپس گریخت کافران گفتند ترا چه شد که بازگشتی گفت میان من ومیان محمد خندقے پر آتش پیدا شد واژدهائے قصد من کرد اگر باز نمی گشتم میسوختم واژدها هلاک میکرد پس این آیت آمد که أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ یعنی اے محمد دیدی ودانستی که ترا چون نگاه داشتم از دشمن تو چون قصد تو کرد چون دانستی خبر کن از ان حال ومترس وباز فرمود جل جلاله أَرَأَيْتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ آیا دیدی تو اے محمد ودانستی که این دشمن تو که ترا از نماز منع میکرد اگر باشد براه راست وتقوی چه درجه باشد ویرا در بهشت وچه ثواب باشد ویرا چون دانستی ازین خبر کن باز فرمود أَرَأَيْتَ إِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ آیا دیدی ودانستی که این دشمن تو اگر دروغ گو میدارد ترا وروے از حق بگرداند وایمان نیارد چه عذابے باشد ویرا در دنیا وعقبے چون دانستی ازین حال خبر کن وغمناک مباش باز فرمود أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ آیا ندانست این دشمن ملعون تو که خدائے تعالی مے بیند ومیداند حال او را خدائے تعالی جزائے او خواهد داد عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما گفت چون رسول را علیه الصلوٰة والسلام ابوجهل از نماز بازمی داشت رسول علیه السلام او را ترسانید از عذاب حق تعالی وبانگ بروے زد آن ملعون گفت مرا از خدائے خود می ترسانی چندان لشکر در مکه بیاریم از سوار وپیاده که مکه پر شود وهیچ کس را مجلس چون مجلس من بسیار نباشد این آیت آمد كَلَّا حقا که لَئِن لَّمْ يَنتَهِ اگر باز نگردد ابوجهل ازین کار لَنَسْفَعًا بگیریم بِالنَّاصِيَةِ نَاصِيَةٍ موی پیشانی او را وبخواری بر زمین زنیم او را از موئے پیشانی كَاذِبَةٍ دروغگوئے خَاطِئَةٍ خطا کننده فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ پس بخواند ابوجهل

قوم خود را و لشکر خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ بدرستی که بخوانیم ما زبانیهٔ دوزخ را یعنی فرشتگان عذاب را كَلَّا نه چنان است که او میگوید لَا تُطِعْهُ فرمانبرداری مکن او را وَاسْجُدْ و سجده کن وَاقْتَرِبْ و نزدیکی جوی به رحمت من نصیب واعظ در امر معروف و نهی منکر این است که در کار خود استوار باشد و از دشمن نترسد تا حق تعالی معین و ناصر باشد چنانکه مصطفیٰ را علیه افضل الصلوٰة والسّلام بود مثنوی مولانا جلال الدین رومی رحمة الله علیه در حق مصطفیٰ علیه افضل الصلوٰة واکمل التحیات فرماید

مثنوی

ای برصدر فلک شد شب روان	سیر را نگذارد از بانگ سگان
طاغیان همچون سگان بر بدر تو	بانگ میدارند سوی صدر تو
کار هادی این بود تو هادیے	ماتم آخر زمان را شادیے
هین روا کن ای امام المتقین	این خیال اندیشگان را تا یقین
هر که در مکر تو دارد دل گرو	گردنش را من زنم تو شاد رو
آن چراغ او به پیش صرصرم	خود چه باشد ای مهین پیغمبرم

اللّهم اجعلنا من التابعین للنبی الامی العربی الهاشمی محمد صلی الله علیه وعلی اٰله واصحابه اجمعین

سُورَةُ الْقَدْرِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بدرستیکه فرستادیم قرآن را در شب اندازه کردن یعنی شبے که حق سبحانه و تعالیٰ تقدیر کند هرچه دران سال خواهد بود جبرئیل علیه السّلام همه قرآن را در شب قدر از لوح محفوظ بیکبار آورد در بیت العزه که در آسمان چهارم است بعد از ان در مدت بیست سال و بقول دیگر بیست و سه سال بجا بجا بدنیا آورده به رسول علیه الصلوٰة والسّلام وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ و تو چه دانی اے محمد چیست شب قدر لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ شب قدر بهتر است از هزار ماه که درین

هزار ماه همه روز روزه دارد و شب را بیدار دارد و نماز گذارد و این شب در ماه رمضانست
و هر سال باشد علما برین اند که در دهه آخر باشد و در طاقها بوده باشد و در همه ماه احتمال
دارد که باشد در جفت و طاق و بعضی میگویند در شب بیست و هفتم است و هر که نماز شام
و نماز خفتن را به جماعت بگذارد از شب قدر نصیب یافته باشد و حکمت در پنهان داشتن
آن است که شبهای بسیار بیدار باشی تا به ثواب آن برسی **بیت**

خواهی که هلال طاعتت گردد بدر	هر مه مه روزه دان هر شب شب قدر

تَنَزَّلُ الْمَلٰئِكَةُ فرود می آیند فرشتگان وَالرُّوحُ و جبرئیل فِیْهَا در آن شب بِاِذْنِ رَبِّهِمْ
بامر پروردگار خود از وقت فرو رفتن آفتاب تا بر آمدن صبح مِنْ كُلِّ اَمْرٍ از برای هر کاری
از نیک و بد تا سال دیگر سَلَامٌ هِيَ یعنی همه آن شب خیر باشد و سلامت و شیطان در آن شب
هیچ کاری نتواند کرد و قیل بسیار سلام گویند فرشتگان بهر مؤمن و مؤمنه که بیدار باشند
و فرشتگان بر وی گذر کنند و سلام گویند بر وی حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ آن شب سلام باشد تا صبح
روشن شدن قال النبی صلی الله علیه وسلم من قام لیلة القدر ایمانا واحتسابا غفر له
ما تقدم من ذنبه وما تاخر عایشه رضی الله عنها از رسول علیه الصلوة والسلام پرسید که اگر من
شب قدر را دریابم چه دعا کنم رسول علیه السلام گفت که بگو اللهم انک عفو تحب العفو فاعف
عنی اللهم ارزقنا ثواب هذه اللیلة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین و در تنبیه الغافلین
آورده است که چون شب قدر باشد الله تعالی جبرئیل را فرماید تا فرود آید با فرشتگان بر زمین و
علم سبزی باشد با وی آن علم را بر بام کعبه نهند و فرشتگان در زمین پراگنده شوند و سلام گویند
بر هر که بیدار باشد از مؤمنان ایستاده باشند یا نشسته در نماز باشند یا در ذکر مؤمنان را دریابند
و بر دعاهای ایشان آمین گویند تا صبح بدمد آنگاه جبرئیل علیه السلام ندا کند که یا معشر الملائکة
الرحیل الرحیل یعنی ای فرشتگان بازگردید با آسمان فرشتگان گویند ای جبرئیل حق سبحانه و
تعالی چه کرد به مؤمنان محمدی جبرئیل گوید حق تعالی به نظر رحمت در ایشان نظر کرد و گناهان ایشان

عفو کرد و بیامرزید مگر چهار طائفه را اول مدمن خمر را یعنی کسیکه شراب خورد و شراب فروشد دوم
عاق را یعنی مادر و پدر آزار را و سیم قاطع رحم را یعنی کسیکه بخویشان نه پیوندد و حق خویشی بجا
نیارد و چهارم مشاحن را یعنی کینه دار را که سخن نه گوید با برادر مسلمان این چهار طائفه را نیامرزد
و دیگر همه را بیامرزد و بعضے گویند سود خوار را نیز نیامرزد پس اے مومن از همین پنج افعال توبه کن
تا از فضیلت شب قدر بے نصیب نمانی و در تفسیر ابو سعید حنفی آورده است که هر که در شب قدر دو رکعت
نماز بگذارد در هر رکعتے فاتحه یکبار و هفت بار قل هو الله احد بخواند و چون سلام دهد هفتاد بار استغفر الله
گوید از جائے برنخیزد تا بروے پدر و مادر وے رحمت کرده نشود و حق سبحانه و تعالیٰ فرماید
فرشتگان را تا نیکی بسیار در دیوان اعمال او نویسند تا سالے دیگر و فرماید تا در بهشت از برائے
این بندۂ مومن درختان بنشانند و کوشکها بنا کنند والله اعلم پس باید که هر که در ماه
رمضان این دو رکعت نماز را بعد از وتر بگذارد در هر شب بامید شب قدر تا باشد که باین
ثواب مشرف شود و بعد از تراویح هر شب دو رکعت نماز باید کرد بامید شب قدر در هر
رکعتے فاتحه یک بار و سورۂ اخلاص سه بار چنان باشد که ختم قرآن کرده باشد دو بار و
ثواب سورۂ اخلاص برابر یکے از سه بخش قرآن است اللهم ارزقنا فضلک برحمتک یا ارحم الراحمین

سُوْرَةُ الْبَیِّنَة	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	مَکِّیَّةٌ وَهِیَ ثَمَانِ آیَات

بدانکه اهل کتاب یعنی جهودان و ترسایان و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از
آمدن رسول ما علیه الصلوٰة والسلام اتفاق داشتند که پیغامبر آخر الزمان چون بیرون
آید ما بوے ایمان آریم و همه یک دین شویم چون رسول علیه السلام بیامد از قول خود
برگشتند بعضے ایمان آوردند و بعضے نے چون حق سبحانه و تعالیٰ از حال ایشان خبر کرد
و گفت جل جلاله لَمْ یَکُنِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ
از کسان کتاب یعنی از اهل توریت که آن جهودان باشند و ترسایان که اهل انجیل اند
وَالْمُشْرِکِیْنَ و بت پرستان و انباز گویان مر خدائے تعالےٰ را مُنْفَکِّیْنَ جدا شوندگان

یعنی ہمہ اتفاق داشتند کہ پیغامبر آخر الزمان کہ محمد است علیہ الصلوٰۃ والسلام حق است حَتّٰی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ تا نیز کہ اتفاق بود شان کہ آمد ایشان گواہ راست پیدا رَسُوْلٌ مِّنَ اللّٰهِ وآن محمد رسول اللہ بود علیہ الصلوٰۃ والسلام ومعجزات بسیار آورد و یکے از معجزات او آن بود کہ امی بود و خط وخواندن نداشت باوجود این قرآن را آورد کہ ہمہ فصحا و بلغائے عرب عاجز شدند از آوردن یک سورہ مثل آن حق سبحانہ وتعالیٰ ازین خبر کرد و گفت یَتْلُوْا میخواند این رسول ما علیہ الصلوٰۃ والسلام بر ایشان صُحُفًا کراستہا یعنی کاغذ ہائے نوشتہ مُّطَهَّرَةً پاکیزہ کردہ شدہ از باطل ولہو ولغو یعنی قرآن را کہ در مصاحف نوشتہ بود می خواند از یاد بے آنکہ حرف وخط را شناسد فِیْهَا کُتُبٌ قَیِّمَةٌ دران کاغذ ہا کہ نوشتہ شدہ است درسے قرآن وحکمہا از بیان کرد حق سبحانہ تعالیٰ کہ این اختلاف بعد از آمدن رسول ما علیہ الصلوٰۃ والسلام از برائے حسد وہوائے نفس بود پس گفت جل جلالہ وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ و پراگندہ نہ شدند آنانکہ دادہ شدہ اند کتاب یعنی جہودان وترسایان در دین خود متفرق نشدند و برنگشتند از حق بودن دین محمد و آمدن محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَیِّنَةُ مگر از پس آمدن حجت پیدا و درین آیت سرزنش است مر جہودان را وترسایان را کہ ایشان ایمان نیاوردند باوجود آنکہ اہل کتاب بودند وَمَآ اُمِرُوْٓا اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ حُنَفَآءَ وفرمودہ نشدند این اہل کتاب در توریت وانجیل مگر بدین پاک کہ بندگی کنید مر خدا تعالیٰ را بے آمیزش بکفر و بازگشتگان از کفر بہ محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام و باشند بر دین ابراہیم ودین محمد علیہ السلام وَیُقِیْمُوا الصَّلٰوةَ وبپائے دارند نماز را وَیُؤْتُوا الزَّکٰوةَ وبدہند زکوٰۃ را وَذٰلِكَ دِیْنُ الْقَیِّمَةِ واین دین وملت راست است ودر قرآن نیز ہمبرین فرمودہ شدہ است پس معلوم شد کہ ایمان نیاوردند ایشان بدین واسلام از جہت سروری کردن در میان کافران وحسد بردن مر پیغامبران را ومتابعت نفس کردن نصیب تو این است کہ حق را

قبول کنی و حسد نبری به اهل حق و انکار ایشان نکنی چون فعل بد تر ا به تو گوید بیت

ذره گر برگ هستی باشدت	کافری و بت پرستی باشدت

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند و نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از جهودان و ترسایان وَالْمُشْرِكِينَ و از بت پرستان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ اند خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشندگان در دوزخ نعوذ بالله من ذلک أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشانند بدترین آفریدگان از خوکان و خرسان و گاوان و خران و از همه آفریدگان بدتر اند چون حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان را نیز بیان کرد و گفت جل جلاله إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بدرستی که آنانکه گرویدند و ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند ایشانند بهترین خلقان این آیت دلیل است برین که مومنان صالح با عزت بسیار هست نزد سبحانه و تعالی مثنوی

برترند از عرش و کرسی و خلا	ساکنان مقعد صدق و صفا
خلق اطفال اند جز مست خدا	نیست بالغ جز رهیده از هوا

مسئله این ست که پیغمبران آدمیان برتر اند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل اند از عامه آدمیان و مومنان صالح افضل اند از عامه ملائکه دلیل برین آیت است جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ جزا و پاداش ایشان نزد پروردگار ایشان بهشتهای مقیم است و دائمی که میروند در زیر درختان هر بهشتی جویها از آب و شیر و عسل و شراب بهشتی و این جویها بر روی زمین است که میرود بی مغاک به خلاف آب جوی دنیا

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاوید باشندگان اند در بهشت همیشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود باشد حق سبحانه و تعالی از این مومنان وَرَضُوا عَنْهُ و این مومنان نیز خوشنود باشند از الله تعالی ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ این همه مر کسی را باشد که از خدای تعالی بترسد و از گناهان باز ایستد شیخ ذوالنون مصری رحمة الله گفت که رضای بنده از خدا تعالی

آن باشد کہ راضی باشد بہ ہر چہ بوے رسد از نعمت و بلا و مصیبت و درین آیت دلیل است کہ ترس خدائے تعالیٰ بہترین ہمہ عبادتہاست اَللّٰھُمَّ اُرْزُقْنَا بِفَضْلِہٖ

سُوْرَۃُ زُلْزِلَتْ مَکِّیَّۃٌ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَھِیَ تِسْعُ اٰیَاتٍ

اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَھَا چون جنبانیدہ شود زمین را جنبانیدنی یعنی سخت جنبانیدہ شود کہ بر روئے زمین ہیچ عمارتے نماند و کوہ و بالا و پستیہا ہموار شود و صورت زمین را بدل کنند لقولہ تعالیٰ یوم تبدل الارض غیر الْاَرْضِ و در خبر آمدہ است کہ زمینے ہمچون نقرہ آفریدہ شود و قیل این زلزلہ دو بار باشد یکے در آن وقت کہ خلق را ہلاک کنند و یکے در آن وقت کہ خلق را زندہ کنند و قیل این زلزلہ در اول باشد و بس و قیل در دوم باشد و بس و اختیار کشاف اینست وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَھَا و بیرون آورد زمین بارہائے خود را یعنی انچہ در زمین باشد از مردگان و گنجہا را ہمہ بیرون افگند تا بروئے زمین افتد وَقَالَ الْاِنْسَانُ مَالَھَا و بگوید آدمی یعنی کافر منکر قیامت چہ بودہ است این زمین را کہ چنین سخت مے جنبد فاما مؤمن معتقد قیامت گوید ھٰذا ما وعد الرحمٰن وصدق المرسلون یعنی این آن قیامت است کہ وعدہ کردہ بود خدائے تعالیٰ آمدن وے را و راست گفتند پیغامبران و در کشاف چنین آوردہ است کہ گفتہ شد و قیل جنس انسان مراد است یَوْمَئِذٍ در آن وقت کہ این چنین میشود تُحَدِّثُ اَخْبَارَھَا سخن گوید و خبر دہد زمین از آگاہیہائے خود یوم منذ بدل من اذا والعامل فیھما تحدث والمفعول الاول لتحدث محذوف ای تحدث الارض الخلق اخبارھا یعنی در آن روز زمین خلق را خبر کند از ہر چہ بروے کردہ انداز نیکی و بدی بِاَنَّ رَبَّکَ اَوْحٰی لَھَا سخن گوید بسبب آنکہ خدائے تو فرماید زمین را تا خبر کند کہ فلان کس خون بناحق کرد و زنا کرد و بدیہا کرد و فلان کس بر من نماز گذارد و روزہ داشت و کارہائے نیک کرد و ہمہ اعضائے او گواہی دہند و زمین نیز گواہی دہد القرآن

خدا تعالیٰ این را منکر مباش که از عرش تا بفرش همه فرمان پذیرند اگر عقل تو آن پی نبرد مولانا جلال الدین رومی

قدس سره در مثنوی نیستی گر هست مخفی از خرد — هستی همچون خر زکی پی برد

باد را بی چشم اگر بینش نداد — فرق چون می کرد اندر قوم عاد

آتش نمرود را اگر چشم نیست — با خلیلش چون ترحم کرد نیست

گر نبودے نیل را آن نور دید — از چه قبطی را ز سبطی می گزید

گرنه کوه و سنگ با دیدار شد — پس چرا داؤد را او یار شد

این زمین را گر نبودی چشم جان — از چه قارون را فرو خورد آنچنان

گر نبودے چشم دل حنانه را — چون بدیدی هجر آن فرزانه را

تا بدانی کہ حکیم ست و خبیر — مصلح اعراض و هم درمان پذیر

یَوْمَئِذٍ یَّصْدُرُ النَّاسُ اَشْتَاتًا لِّیُرَوْا اَعْمَالَهُمْ در آن روز باز گردند مردمان از حساب گاه پراگندگان تا نموده شوند جزاے اعمال و کردارهاے خود را این آیت را دو معنی گفته اند اول آنکه مردمان پس از حساب باز گردند بهشتیان به بهشت بارویهائی تابان و خوش حالان و دوزخیان باز گردند به دوزخ سیاه رویان با غلهاے و زنجیر تا جزاے کردارهاے خود را نموده شوند دویم آنکه باز گرداند گور تا بجاے حساب و نموده شوند جزاے کردارهاے خود را فَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَّرَهٗ پس هر که کند اندازه مور چه خوردی یا اندازه ذره که در روزن خانه در میان شعاع آفتاب دیده شود از نیکی جزاے او را بیند وَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَّرَهٗ و هر که کند اندازه ذره از بدی جزاے آن را بیند بعضے گویند اگر کافران اندازه ذره نیکی کند جزاے آن را در دنیا بیند در تن خود و مال خود و فرزندان خود تا چون بمیرد ویرا هیچ نیکی نباشد و مومن که اندازه ذره بدی کرده باشد عقوبت آن در دنیا بوے برسد در تن وے رنجے و بلاے و بیماری یا در مال وے و فرزندان وے نقصان شود تا چون بمیرد ویرا هیچ گناه نباشد تا بنبیا بیست

عذاب نہ کنند نشش نصیب مؤمن این است کہ دائما نیکی کند اگر بدی کند بہ توبہ واستغفار

عذر آن بخواہد اللّٰہم اجعلنا من الصالحین

سُوْرَۃُ الْعٰدِیٰتِ مَکِّیَّۃٌ | بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ | وَھِیَ اَحَدَ عَشَرَ اٰیَۃً

وَالْعٰدِیٰتِ بحرمت اسپان دوندہ ضَبْحًا دم میزنند ایشان دم زدنی فَالْمُوْرِیٰتِ قَدْحًا پس بحرمت اسپانے کہ میدوند بر سنگ وآتش بیرون می آورند از سنگ بسمہائے شان چون برزمین باسنگ ریزہ دوند در شب فَالْمُغِیْرٰتِ صُبْحًا پس بحرمت اسپان کہ غارت کنند وقت صبحدم مرکافران را فَاَثَرْنَ بِہٖ نَقْعًا پس برانگیزند بسمہائے خود گرد از زمین کہ بروے بدوند فَوَسَطْنَ بِہٖ جَمْعًا پس درمیان جمع دشمن شوند در ان جائے دویدن یعنی حملہ کنند در جنگ وخود را درمیان لشکر دشمن اندازند اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستیکہ آدمی قیل کافر لِرَبِّہٖ لَکَنُوْدٌ مر پروردگار خود را ناسپاس است یعنی شکر ناگویندہ است نعمت حق تعالی را وقیل بخیل است وقیل کنود کسے است کہ نیکیہائے حق تعالی را فراموش کند ومصیبتہا را یاد کند وقیل کنود کسے است کہ تنہا بخورد وبندۂ خود را گرسنہ دارد وعطاہائے خود را باز دارد وَاِنَّہٗ عَلٰی ذٰلِکَ لَشَہِیْدٌ وبدرستیکہ این آدمی ہرآئینہ گواہ است برین کہ وے کنود است وَاِنَّہٗ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیْدٌ وبدرستیکہ این آدمی از بہر دوستی مال سخت است یعنی بخیل است مال بسیار جمع میکند وزکوٰۃ نمیدہد واز صحبت اہل اللہ گریزانست مقصود وے جز دنیا نیست وہرگز دوستی نمی کند بادوستان حق تعالیٰ نصیب تو این است کہ بادوستان حق تعالیٰ دوستی کنی واز برائے جاہ ومال دشمنی نہ کنی باایشان تا از انوار باطن ایشان محروم نمانی مثنوی

ہمچون چندان دشمن بازان شدیم	لاجرم واماندہ وحیران شدیم
می کنم از غایتِ جہل وعما	قصد آزارِ عزیزانِ خدا
باسلیمان رو کن اے خفاش خود	تا کہ در ظلمت نمانی تا ابد

گور مرغانیم و بس ناساختیم آن سلیمان پیش جمله حاضر است		کان سلیمان را دمے نشناختیم لیک غیرت چشم بند و ساحر است	

اَفَلَا یَعْلَمُ آیا پس نداند این آدمی اِذَا بُعْثِرَ مَا فِی الْقُبُوْرِ چون زیر و زبر کرده شود و شورانیده شود آنچه در گورها است یعنی چونکه زنده کرده شود در روز قیامت روح را و استخوانهائے بوسیده را جمع کرده شود و این آیت دلیل است برین که حشر اجساد حق است وَحُصِّلَ مَا فِی الصُّدُوْرِ و جدا کرده شود آنچه در سینه‌ها است یعنی آنچه در دلها است از کفر و ایمان و نفاق پیدا کرده شود و جزائے آن داده شود اِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیْرٌ و بدرستیکه پروردگار ایشان در آن روز آگاه باشد و بداند کردارهائے ایشان را و اعتقادهائے ایشان را و بدهد جزائی آنرا باایشان اللّٰھم لاتخزنا یوم القیامۃ

سُوْرَۃُ الْقَارِعَۃِ مَکِّیَّۃٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِیَ اِحْدٰی عَشَرَ آیَۃً

اَلْقَارِعَۃُ روز قیامت کوبنده است دلها را بترس و اندوه مَا الْقَارِعَۃُ چه دانی که چیست این کوبنده یعنی چیزے بزرگ است وَمَا اَدْرٰکَ مَا الْقَارِعَۃُ چه دانا کرد ترا و چه دانی تو اے محمد که چیست این کوبنده یَوْمَ یَکُوْنُ النَّاسُ کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوْثِ کوبنده است گردن گردن کشان را و متکبران را و کافران را دران روزے که باشند مردمان دران روز چون پروانہ پراگندهٔ ضعیف بے خبر و درمانده و قیل همچون ملخ پیادهٔ وانبوه بعضے بر بعضے درآمیخته ای کالجراد المتفرقۃ وَتَکُوْنُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ و باشد کوهها همچون پشم رنگین الْمَنْفُوْشِ از هم باز کرده شده یعنی کوهها باین بزرگی و مردمان باین قوت و مال و عزت از هیبت قیامت چنین ضعیف و ناتوان می شوند بیان حال مردم کرد و گفت جل جلاله فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ پس هر کرا گران شود مَوَازِیْنُهٗ بر کشیده شده هائے وے جمع موزون باشد یا ترازوهائے وے جمع میزان باشد فَهُوَ فِیْ عِیْشَۃٍ رَّاضِیَۃٍ پس وے در زندگانی باشد پسندیده یعنی در بهشت باشد وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ

مَوَازِينُهٗ و اما هر که اسباب آید بر کشیده بادے وے یا ترازو بادے وے فَاُمُّهٗ هَاوِيَةٌ پس مادر وے یعنی جائے باشش وے دوزخ باشد الهاویه فرو افتادن از بالا وَمَا اَدْرٰىكَ مَا هِيَهْ و چه دانی تو اے محمد که چیست این دوزخ بیان کرد و گفت جل جلاله نَارٌ حَامِيَةٌ آتش ایست سوزان نعوذ بالله من ذلك

سُوْرَةُ التَّكَاثُرِ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ | مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانُ اٰيَاتٍ

اَلْهٰىكُمُ مشغول کرد شما را اَلتَّكَاثُرُ فخر کردن به بسیاری مال و فرزندان و جمع کردن آن مشغول کرد شما را از طاعتهائے حق تعالی حَتّٰى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا مردید بگورستان رسیدید این سوره در حق جهودان فرود آمد نصیب مومن این است که بسیار بدنیا مشغول نشود و استعداد مردن و آخرت کند و به توبه و استغفار روے آرد و عذر گناهان خواهد كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ حقا که زود باشد که بدانید که در چه کار غلط بوده اید و آنرا در وقت مردن بدانید ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ پس حقا که زود باشد که بدانید در گور چون عذاب گور را بچشید که در چه کار بودید و چه غافل بودید از برائے آخرت خود هیچ غم نداریدو از برائے غله و کاه چندان غم بخوری که از برائے گور در روز قیامت از ده بخش آن یکے غم نخوری الهی ما را از خواب غفلت بیداری بخش و از مستی شهوت بهشیاری بخش باز فرمود كَلَّا لَوْ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ حقا که اگر بدانید دانستن یقین که شما را چه حال خواهد بود پس از مردن مشغول آخرت شوید و غم دنیا بسیار نخورید و جواب لو مقدرست باز فرمود جل جلاله لَتَرَوُنَّ الْجَحِيْمَ هر آئینه بدانید و به بینید دوزخ را هر آئینه هر آئینه بانه تاکید کرد و گفت جل جلاله ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ پس هر آئینه به بینید دوزخ را هر آئینه هر آئینه دیدن بچشم یعنی تا علم الیقین داری فردائے قیامت عَيْنُ الْيَقِيْنِ شود و سود ندارد چون طاعت نه کرده باشی سود نه کرده باشد باز فرمود ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ پس هر آئینه پرسیده شوید هر آئینه هر آئینه دران روز قیامت از نعمتها که خدائے تعالے

به شما داده بود در دنیا چه کردید آنها را و کجا خرج کردید و از کجا حاصل کردید و شکر گفتید یا نه
بیت اے شکر نعمتهائے تو چندانکه نعمتهائے تو ؛ الٰهی از خواب غفلت و از اسراف کردن نعمت
ها از عذاب قیامت نگاه می دار آمین ؛

سُوْرَةُ الْعَصْرِ مَکِّیَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وَهِیَ ثَلٰثُ آیَاتٍ

وَالْعَصْرِ بحرمت روزگار قیل بحرمت شب و روز و قیل بحرمت نماز دیگر اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ
هر آئینه همه آدمیان در زیان کاری اند اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مگر آن کسانیکه گرویدند وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ و کارهائے نیک کردند وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ و یک دیگر را بکارهائے حق وصیت کردند
یعنی خود کار نیک کردند و دیگران را وصیت کردند و فرمودند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و یکدیگر را
بصبر فرمودند در بلاها و طاعتها نقیب تو این است که خود را از زیان ابدی در امان داری و
عملهائے نیک کنی و دیگران را بر آن داری و امر معروف و نهی منکر کنی تا سود دنیا و عقبیٰ حاصل کنی

سُوْرَةُ الْهُمَزَةِ مَکِّیَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وَهِیَ تِسْعُ آیَاتٍ

وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَةٍ وای مر هر بدگوی و غیبت کننده را در پیش روی لُّمَزَةٍ و هر بدگوی و غیبت
کننده را در پس و به قول دیگر ویل وادیست در دوزخ پر کرده از ریم و زرد آب دوزخیان
که از تنهای ایشان رفته باشد و دوزخیان پرسند از وی و این وادی جائے بدگویان و
غیبت کنندگان باشد و این سوره در حق کافرے فرود آمد که رسول را علیه الصلوٰة والسلام
و مؤمنان را غیبت کردے در پس ایشان و بد گفتے در روی ایشان نقیب تو این است که
زبان خود را از بد گفتن مسلمانان نگاه داری و خدائے تعالیٰ را حاضر و ناظر بینی و هجو کس نکنی
الَّذِیْ جَمَعَ مَالًا وَّعَدَّدَهٗ این که گرد کرد مال را و شمار کرد وی را و آماده کرد وی از برائے
حوادث روزگار و زکوٰة نداد یَحْسَبُ اَنَّ مَالَهٗ اَخْلَدَهٗ گمان می برد که مال وی جاوید گرداند
وی را در دنیا کَلَّا حقا نه چنان است که او گمان می برد بلکه وی بمیرد و مال وی را از عذاب
قیامت هیچ سود ندارد لَیُنْۢبَذَنَّ هر آئینه انداخته شود این غیبت کننده و را فِی الْحُطَمَةِ در دوزخ

وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا الْحُطَمَةُ و تو چه دانی اے محمد که چیست حطمه این حطمه درکه ایست در دوزخ که هر کراکه در وے بیند ازند بسوزد و بشکند نَارُ اللّٰهِ الْمُوْقَدَةُ الَّتِيْ تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْـِٕدَةِ این حطمه آتش خدائے تعالی است که برافروخته شده است به قهر و غضب او که برشود و بر سر دلها اِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤْصَدَةٌ بدرستیکه آن آتش دوزخ برین دوزخیان دربسته باشد همیشه که هرگز از وے خلاص نیابند نعوذ بالله من ذلک فِيْ عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ای انهم کائنون فِيْ عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ یعنی باشند این دوزخیان بر دارهائے بزرگ کشیده شده یعنی درازاز آتش دوزخ و باشد در گردنهائے ایشان زنجیرها این قول ابن عباس است رضی الله عنهما و به قول دیگر درهائے دوزخ را از پس بندند بستونهائے آتشین و استوار کنند تا ایشان نومید شوند از بیرون آمدن نصیب تو این است که از بدگفتن مرمسلمانان را و هجو کردن و غیبت کردن توبه کنی و از گرد کردن مال و زکوٰة ندادن توبه کنی و زبان را به تلاوت و ذکر مشغول داری تا باشد که ازین عذاب دوزخ خلاصی یابی انشاء الله تعالیٰ

وَهِيَ خَمْسُ اٰيَاتٍ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	سُوْرَةُ الْفِيْلِ مَكِّيَّةٌ

اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی تو اے محمد كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحٰبِ الْفِيْلِ چگونه کرد خدائے تو به یاران فیل یعنی دانستی و خبر بتو رسید که چگونه هلاک کرد آن لشکر را که با ایشان پیل بود و به قول امام مقاتل یک پیل بود و بقول امام ضحاک هشت پیل بود بزرگتر را نام محمود بود از برائے آن اصحاب فیل گفته شد و اضافت به یکے کرده شد و بود این هلاک کردن این لشکر در آن سال که رسول ما علیه الصلوٰة والسلام از مادر آمد و قیل پیشتر بود به بیست سال و قیل به بیست و سه سال و قیل به چهل سال پیشتر بود اَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِيْ تَضْلِيْلٍ آیا نکرد مکر و سگالش ایشان را یعنی مکر ایشان را ناچیز و باطل کرد و مکر ایشان آن بود که خانه کعبه را خراب کنند حق تعالیٰ ایشان را خراب کرد وَّاَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا و فرستاد بر ایشان حق تعالیٰ مرغانی اَبَابِيْلَ کاکله و قیل گلهائے مرغان را که سر ایشان همچون مرغ بود و کف همچون کف سگ همه سیاه

وقیل سفید بودند وقیل سبز بودند ترمیهم بحجارة من سجیل مے انداختند آن مرغان
بآن لشکر سنگهائے پخته شده بآتش قیل من سجیل یعنی از آسمان اول فجعلهم کعصف
مأکول پس گردانید حق تعالیٰ آن لشکر را همچون برگ کشت خورده شده یعنی ناچیز کرده شان همچون
برگ کشت که ستوران بخورند و در زیر پائے ایشان ناچیز گردد و عارف رومی در مثنوی ازان خبر میدهد

مثنوی

همچون آن اصحاب فیل اندر حبش	کعبه کردند حق آتش زدش
قصد کعبه ساختند از انتقام	حال شان چون شد فروخوان از کلام
لشکرے را مرغکے چندے شکست	تا بدانی کین صلابت از حق است
گر ترا وسواس آمد زین قبیل	رو بخوان تو سورهٔ اصحاب فیل

قصه این بود که نجاشی نام پادشاهے از ترسایان در صنعائے یمن کلیسائے ساخت یعنی
مسجد ترسایان ساخت که مثل آن کسے ندیده بود و فرمود که مردم به کعبه نه روند و بااین خانه
که من ساخته ام بیایند و حج گذارند شبے آتش افتاد و آن خانهٔ او بسوخت وے را گفتند که
این کعبه را عرب سوخت از قهر خانهٔ کعبه آن کافر سوگند خورد که خانهٔ کعبه را ویران کنم یکے
از امرائے خود که نام او ابرهه بود با لشکر بسیار فرستاد و با ایشان فیلے بود محمود نام پیشرو لشکر
آنرا ساخته بود چون به ولایت عرب رسیدند ملک عرب با لشکر عرب با ایشان جنگ کرد لشکر
عرب را شکستند و ملک عرب را گرفتند چون نزدیک مکه رسیدند لشکریان مال مکیان را غارت
کردند و ازان جد رسول علیه السلام عبد المطلب را دویست اشترش گرفتند عبد المطلب
پیش ابرهه آمد ابرهه او را عزت بسیار داشت چون شنیده بود نام وے را ابرهه گفت چرا
آمدهٔ پیش من گفت از برائے اشتران خود آمده ام که لشکریان تو گرفته اند گفت ابرهه مرا
از تو خوش آمد چرا درخواست نه کردی کعبه را که فخر همه عرب با وست تا با تو بخشم تا من برگشتمی
اشتران را باز داد عبد المطلب گفت این خانهٔ کعبه را خداوندیست که او را نگاه میدارد و مرا بآن
چه کار عبد المطلب بمکه آمد و مردمان را فرمود تا گریختند و بکوهها درآمدند و ماند وی کسی دیگر عبد المطلب حلقه در کعبه

و اگر نشست و گفت شعر	یا رب لا ارجو لهم سواکا	یا رب فامنع منهم حماکا	
	ان عدو البیت من عاداکا	امنعهم ان یخربوا فناکا	

یعنی ای پروردگار من امید نمی دارم از هیچ کس مگر از تو باز دار این لشکر یا نرا از خانه کعبه که از آن تست و دشمن کعبه دشمن تست ابرهه لشکر را آراست و طرف خانه کعبه روان شد تا به حرم کعبه رسید بدانکه گرداگرد کعبه یک روزه راه و دو روزه راه را حرم میگویند یعنی حرام ست کشتن صید او و بریدن درخت او و پیشرو ایشان آن پیل بود ملک عرب گفت آن پیل را که ای محمود این حرم کعبه هست سجده کن خدای تعالی را و باز گرد و در حال آن پیل سجده کرد و باز گشت هرچند بر سر او زدند در حرم در نیامد و عبد المطلب رضه دعا میکرد و دست در حلقه کعبه زده بود که ناگاه از غیب لشکر مرغان پیدا شدند مانند فراشتک در منقار هر یکی سنگی از نشک کلان تر و از نخود خورد تر بر سر هر یکی سنگی می آمد و بر هر سنگی نام آن شخص که میرسید نوشته بود از کلاه آهنین میگذشت و مرسوار و اسپ را هلاک می کرد تا همه لشکر هلاک شد مگر آن پیل که خدای تعالی را سجده کرده بود یک کس از لشکر گریخت و پیش نجاشی رفت و خبر لشکر را بوی گفت یک مرغ بر سر او ایستاده بود چون خبر را تمام کرد سنگ را بر سر او زد وی نیز افتاد و مرد نصیب مؤمن ازین قصه آن هست که با دوستان حق تعالی دشمنی نه کند و بر بندگان خدای تعالی مکر نه کند و خود را مانند خطا سیه و بلعیه نسازد و تا مردم را مرید خود سازد و ایشان را از راه صالحان بگرداند بتواضع دروغی و جامه سالوسی زود باشد که بتبشیر خذلان مردود رحمن شود و خوف آن باشد که بی ایمان از دنیا برود نعوذ بالله من ذلک شعر

صد هزاران شهر را خصم شهان		سرنگون کرده است ای بد گمران	
خشم مردان خشک گرداند سحاب		خشم دلها کرد عالم را خراب	

	اصحاب مرغان ابابیل است او	
	پیل را بدرید و نه پذیرد رفو	

سُورَةُ الْقُرَيْشِ مَكِّيَّةٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	وَهِيَ خَمْسُ آيَاتٍ

بدانکه در کشاف و کواشی آورده است که در مصحف ابی ابن کعب رضی الله عنه الم ترکیف و لایلاف یک سوره داشته است و درمیان بسم الله نوشته نشده است و امیر المؤمنین عمر هر دو سوره را در یک رکعت نماز شام خوانده است و معنی چنین باشد که هلاک کرد خدا تعالی لشکر اصحاب فیل را پس کرد ایشان را ناچیز همچون برگ کشت خورده شده لِاِيْلَافِ قُرَيْشٍ از بهر سازداری دادن قبیلهٔ قریش که آن اهل مکه اند و از برائے عزت داشتن ایشان در سفر هیچ کس ایشان را نرنجاند که ایشان مجاوران کعبه اند اِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَآءِ وَالصَّيْفِ از برائے ملازمت کردن و خوئے کردن ایشان دو سفر را یکے در زمستان در یمن و دیگر در تابستان به شام در هر سالے دو بار سفر کردندے از مکه و استعداد باشیدن کردندے در مکه از خوردنی و پوشیدنی بیاوردندے چندانکه کفایت کردی ایشان را حق تعالی منت مے نهد بر ایشان که لشکر دشمن شما را هلاک کردیم به مرغان آسمانی تا عزت کعبه و شرف شما در همه جاها پیدا گردد و هیچ کس قصد شما نکند اذا کان الامر کذالک فَلْيَعْبُدُوْا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ چونکه چنین است پس باید که بندگی کنند اهل مکه یعنی قریش خداوند این خانه را اَلَّذِيْٓ اَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوْعٍ آن خدائے که خوردنی داد شما را از پس گرسنگی وَّاٰمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ و ایمن گردانید شما را از ترس در همه سفرها و شما را عزیز می دارند خلق و عزیزی می رسانند تا شما در مکه طعامها و میوها بیارید و بخورید و از هیچ کس ترس نه باشد شما را نے از عرب و نے از عجم پس می باید کافر نشوید و بندگی حضرت خدائے تعالی بکنید و بت پرستی نه کنید و این همه عزت شما و عزت کعبه و مکه بسبب رسول ماست محمد علیه السلام که درمیان شما پیدا شده به علم قدیم دانسته بودیم پیش از پیدا شدن او جائے او را از دشمن نگاه داشتیم چون پیدا شد او را و پیروان او را بطریق اولی نگاه داریم شعر وهل انت یا مکة الا تاجد * شرفك الله علی البلاد نصیب درویش این است که دوستان حق تعالی را خدمت کنی تا برکت ایشان درامان

مانی از بلاد شر دین و دنیا چون دانستی که ببرکت دوست خود دشمن را از شهریان او بازمیدارد
و از پیروان دوست خود اگر بلا را اگر داند در دنیا و عقبی از کرم او دور نباشد. مثنوی

رمہ کن تو خاک بر گزیدہ را	کہ بسوزد هم بازد دیده را
کحل دیدہ ساز خاک پاش را	تا ببیند از بی سر او باش را
گر ازین شاگردی و این افتقار	سوزنی باشی شوی تو ذو الفقار
پس رود خاموش باش از انقیاد	زیر ظل شیخ و امر اوستاد
ورنہ گرچہ مستعد قابلے	مسخ گردی تو ز لاف کاہلی
هم ز استعداد وا مانی اگر	سرکشی از اوستاد و شیخ شہر
ہان و ہان ترک حسد کن باشہان	ورنہ ابلیسے شوی اندر جہان
شیخ اگر زہرے خورد شہدی شود	تو اگر شہدے خوری زہری شود
گو بدل گشت و بدل شد کار او	لطف گشت و نور شد ہر نار او

اللهم ارزقنا حبك وحب من احبك ومعنی این سورہ را غیر این نیز گفتہ اند واللہ تعالی اعلم

سُورَۃُ المَاعُونِ مَکِّیَّۃٌ | بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ | وَهِیَ خَمْسٌ آیَاتٍ

اَرَأَیْتَ الَّذِیْ یُکَذِّبُ بِالدِّیْنِ آیا دیدی تو اے محمد آن کس را کہ دروغ گوی میدارد
ترا در آمدن قیامت و ایمان نمی آرد بروز قیامت کہ مردم زندہ شوند از برای حساب
و جزا دادن و در تفسیر عتابی آوردہ است کہ نیمۂ این سورۃ در حق ابو جہل[1] بود و عادت
این ملعون آن بود کہ چون کسے بیمار شدے بر سر بالین او نشستے و گفتے کہ مرا وصیت کن و
چیزے بمن بدہ و مال ہائے یتیم را گرفتے و اگر از وے طلب کردندے یتیم را بزدی و سخت گفتے
در حق وے این آیت آمد فَذٰلِکَ الَّذِیْ یَدُعُّ الْیَتِیْمَ و در کواشی آوردہ است کہ این جواب
شرط مقدر است تقدیر وے چنین است کہ ہیچ شناختی آن کافر را کہ قیامت را منکر است اگر
ندانستی بدانکہ این کافر کسے است کہ می راند یتیم را از پیش خود و سق او را می گیرد و بوی نمیدہد

[1] بقول عبد اللہ ابن عباس این آیت در حق عاص بن وائل و بقول بعض در حق ولید بن مغیرہ و بقول بعضے در حق ابو سفیان نازل شدہ و بعضے گفتہ اند در حق منافقان ۱۲

وَلَا يَحُضُّ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ و بر نمی انگیزد یعنی نمیفرماید کسے را بر طعام دادن گدائے را خود نیز چیزے نمی دہد و دیگران را نمی فرماید تا طعام دہند گدایان را نصیب تو این است کہ حق یتیم را نہ گیری و فقیران را طعام بدہی و بہ فرمائی دیگران را تا طعام دہند و نشان کسے کہ قیامت را منکر است دو چیز است اوّل رحم ناکردن یتیم را و حق او را گرفتن و نا دادن باید کہ تا توانی ہرگز وصی یتیمان نشوی و مال یتیم را تصرف نہ کنی **حکایت** روزے در پیش پدر خود بودم رحمۃ اللہ علیہ از خانہ ہمسایہ آب آوردند نخوردند و گفتند در کاسہ یتیمان چون آب خورم ہر کہ در کاسہ یتیمان آب خورد آن آب او را نخورد دوم رحم ناکردن بر فقیران و گدایان و طعام نادادن ایشان و نا فرمودن و نیمہ دیگر این سورۃ در حق منافقان آمد کہ در نمازہا تقصیر میکردند و کارہا بہ ریا میکردند و بخیلی میکردند فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّيْنَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ و در کشاف آوردہ است کہ تقدیر چنین است کہ چون کافر چنین است پس ہلاکی باد مر کسے را کہ از نماز خود غافل شود تا فوت شود آن نماز بروے و قیل ویل جائے معین است در دوزخ کہ زرد آب دوزخیان جمع شود در وے و ماران و کژدمان در وے بسیار باشند و دوزخیان از وی تبرا سند الَّذِيْنَ هُمْ يُرَآءُوْنَ آن کسانیکہ ایشان بنمایند عملہائے خود یک دیگر را یعنی آنچہ میکنند از طاعتہا بروے و ریا می کنند و از بہر رضائے حق تعالیٰ نمی کنند ویل از آن ایشانست وَيَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ ۵ باز دارند زکوۃ را و قیل باز دارند عاریت را یعنی رخت خانہ را ہمسائگان و محتاجان ندہند ہچو بیل و تبر و دیگ و غیر اینہا از رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام پرسیدند کہ ماعون چیست ایشان گفتند آب و نمک و آتش ہر کہ آتش بکسے دہد چنان باشد از روئے ثواب کہ ہر چہ بآن آتش پز دبوے دادہ باشد و نمک نیز چنین است و ہر کہ کسے را آب دہد در جائیکہ آب فراخ باشد چنان باشد کہ بردہ آزاد کردہ باشد و اگر جائے آب دہد کہ آب عزیز باشد چنان باشد کہ مردہ را زندہ کردہ باشد باذن اللہ تعالیٰ نصیب تو

این است که در نماز بالتقصیر نکنی واز وقت نگذرانی علی الخصوص نماز پیشین را باید که چون آفتاب بگردد بگذاری که در آخر وے علما را اختلاف است باتفاق ادا کنی بهتر باشد و دگر نصیب تو این است که کار ها را برسم و ریا عادت نه کنی اللهم اعنی علی ذکرك وشکرك وحسن عبادتك

سورة الکوثر مکیة	بسم الله الرحمن الرحیم	وهی ثلاث آیات

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ بدرستیکه ما دادیم ترا اے محمد کوثر را یعنی نیکی بسیار دادیم ترا قیل کوثر دانستن قرآن و قرآن است قیل پنجم وقت نماز ست وقیل لا اله الا الله محمد رسول الله ست و در کشاف و کواشی آورده است که رسول علیه الصلوة والسلام گفت کوثر جوئیست در بهشت که آب وے شیرین تر از عسل است و سفید تر از شیر است و سرد تر از برف و دو کرانه وے از زبرجد است و امتان من ازان آب بخورند و اول کسانیکه بیایند بر کوثر فقیران صحابه و غریبان مهاجر باشند و آن حوض من باشد و آب وے از سدرة المنتهی باشد و آن حوض را چهار رکن باشد بر هر رکنے یکے از چهار یار من باشد هر که چهار یار را دوست دارد ازان آب دهندش و هر که یکے از ایشان را دشمن دارد ازان آب ندهندش فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ پس نماز گذار از براے پروردگار خود و اشتر قربانی کن از براے رضاے پروردگار خود که عزت دین و دنیا و همه معجزات تو و کرامات و مقامات امت تو از حضرت اوست دشمنان تو بت پرستی میکنند و قربان از براے بتان میکنند تو و امت تو بندگی و طاعت من کنید که من شما را شرف و عزت و خیر بسیار داده ام هیچ نبی و هیچ امتی را آن نداده ام إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ الشانئ دشمن دارا الشنأن دشمن داشتن الابتر دم بریده یعنی بے فرزند بدرستیکه دشمن تست دم بریده و بے خیر و بے طاعت در کشاف آورده است که کافران میگفتند که محمد ابتر است یعنی فرزند و برادر ندارد چون وے بمیرد دین او برافتد حق تعالی فرمود که دشمن تو دم بریده است

دهم در کشاف آورده است که ابتر خبیدم را گویند یعنی دشمن تو همچون خر بیدم است که در دنیا کم بها و کم مقدار است و در آخرت ملعون است و چون بمیرد بروی لعنت گویند و عذاب باشد ویرا تا قیامت و بر کرامت تو باشد بر تو صلوٰة فرستند و ترا دوست دارند و بر بالای منبرها و منارها نام تو با نام الله یاد کنند و برای محبت تو جان بازیها کنند و هر سالی چندین هزار عاشق به زیارت تو بیایند نصیب درویش این است که دوستی دوستان او را شعار خود سازد و از دشمنان دوستان حق تعالیٰ دور باشد دوستان اندک اند و دشمنان بسیار

مثنوی

یک سواره میرود شاه عظیم ‌‌‌‌‌ در کف طفلان چنین در یتیم
دیده این شاهان زعامه خوف جان ‌‌‌‌ کین گروه کور شاهان بی‌نشان
چونکه حکم اندر کف یزدان بود ‌‌‌‌ لاجرم ذوالنون در آن زندان بود
در چه دریا شد نهان در قطره ‌‌‌‌ آفتابی در رج اندر ذره
آفتاب خویش را ذره نمود ‌‌‌‌ واندک اندک روی خود را برکشود
جمله ذرات در وی محو شد ‌‌‌‌ عالم از وی محو گشت و صحو شد
چون قلم در دست غداری بود ‌‌‌‌ بیگمان منصور بر داری بود

اللهم اجعلنا من اولیائك و اگر ولی حق را فرزند نباشد هیچ باک نیست همه پیروان وی فرزندان وی اند از روی معنی و در دعا و سلام تو صالحان داخل است که السلام

عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِیْنَ

سُوْرَةُ الْکٰفِرُوْنَ مَکِّیَّةٌ ‌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ‌ وَهِیَ سِتُّ اٰیَاتٍ

قُلْ یٰاَیُّهَا الْکٰفِرُوْنَ بگوای محمد این کافران را که لَآ اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ نمی پرستم و بندگی نمی کنم آنچه شما آنرا بندگی میکنید در حال یعنی من بتان شما را هرگز بندگی نخواهم کرد وَلَآ اَنْتُمْ عٰبِدُوْنَ مَآ اَعْبُدُ و نه شما بندگی خواهید کرد در زمان آینده آن خدای را که من بندگی او می کنم در حال وَلَآ اَنَا عَابِدٌ و نه بندگی کننده ام در استقبال مَّا عَبَدْتُّمْ

آنچه شما بندگی می کردید در زمان گذشته وَلَا اَنْتُمْ عَابِدُوْنَ و نه شما بندگی می کنید مَا اَعْبُدُ
آنچه من بندگی می کنم او را لَکُمْ دِیْنُکُمْ مر شمار است دین شما یعنی بت پرستی وَلِیَ دِیْنِ
و مراست دین من یعنی اسلام و مسلمانی و حکم این سوره منسوخ است بآیت سیف قوله تعالیٰ
فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ سبب نزول این سوره این بود که کافران مکه مر رسول را صلی الله
علیه وسلم گفتند که تو یک سال خدایان ما را بندگی کن تا ما خدائے ترا بندگی کنیم این سورة
آمد رسول علیه الصلوٰة والسلام بر ایشان خواند و گفت شما به دین خود کار کنید و من
بدین خود برین بودند و اجازت جنگ نبود تا این آیت آمد که فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ و این
آیت را آیت سیف گویند نصیب مؤمن ازین سورة این است که صبر کند در کارها و بسفیهان
و بے ادبان و ناپاکان اشتغال نماید تا نصرت الٰہی ظاہر شود و در حدیث آمده است که
ہر که این سورة را بخواند چنان باشد که از چهار بخش قرآن یک بخش را خوانده باشد و در
کواشی آورده است که این سوره و سورۂ اخلاص را مشقشقان میگویند ہر که این سوره
و سورۂ اخلاص را بخواند از نفاق و کفر بیزار باشد بدانکه در اول رکعت سنت نماز بامداد
این سورة را بخواند و در دوم قل ہو الله را بخواند

وَهِیَ ثَلٰثُ آیَاتٍ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	سُوْرَةُ النَّصْرِ مَدَنِیَّةٌ

اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ چون بیاید یاری کردن خدائے تعالیٰ وَرَاَیْتَ النَّاسَ
یَدْخُلُوْنَ فِیْ دِیْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا و بینی تو مردمان را که در می آیند در دین خدا تعالیٰ
یعنی در دین اسلام گروه گروه و قبیله قبیله بسیار و انبوه فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس بپاکی
یاد کن با ستایش پروردگار خود را با سزا یعنی صفات ناسزا را دور کن و صفات با سزا
را اثبات کن یعنی حق تعالیٰ را منزه و پاک دان ازین که ویرا جسم باشد و یا در جائے باشد
و یا از جائے باشد و یا از چیزے باشد یا ہیچون چیزے باشد یعنی صفات سلبی را از وے
نفی کن و ہمه صفات پاک را اثبات کن چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیوٰة و خلق و

ارادت وحکمت لیس کمثله شیئ وهو السمیع البصیر ذو الجلال والاکرام اشارت
باین است وَاسْتَغْفِرْهُ وآمرزش خواه از وے اِنَّهٗ بدرستیکه وے وقیل از بهر آنکه وے
کَانَ تَوَّابًا بود وهست وخواهد بود ونیک قبول کننده هست توبه بندگان گناه گار را و
این کان را کان سرمدیه گویند یعنی کلمۂ کان که در صفات حق تعالیٰ آمده باشد همچون کَانَ
اللّٰهُ عَلِیْمًا حَکِیْمًا بدانکه در بیشتر تفاسیر آورده است که مراد ازین فتح فتح مکه است ونصرت
براهل مکه است وخواجه امام ابوبکر اصم رحمة الله علیه گفته است که فتح مکه این جا مراد نیست
از بهر آنکه فتح در سنۂ ثمان بوده است واین سوره در سنه عشرین نازل شده است
واذا از برائے استقبال می باشد واللّٰهُ اَعْلَمُ

سُوْرَۃُ تَبَّتْ مَکِّیَّۃٌ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	وَهِیَ خَمْسُ اٰیَاتٍ

چون این آیت آمد که وَاَنْذِرْ عَشِیْرَتَکَ الْاَقْرَبِیْنَ یعنی اے محمد بیم ده و ترسان
خویشان نزدیک تر خودرا از عذاب قیامت رسول علیه الصلوٰة والسّلام برکوه صفا
که به مکه است برآمد و بآواز بلند خویشان خودرا آوازه داد چون حاضر شدند گفت بترسید
از عذاب سخت وبگوئید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ وایمان آرید و دین
حق را ازمن قبول کنید عم رسول صلے اللّٰه علیه وسلم ابولهب لعنت اللّٰه علیه سنگے
گرفت تا بزند رسول را علیه الصلوٰة والسّلام وگفت تبالك الهٰذا دعوتنا یعنی
هلاکی باد ترا از برائے این طلب کردی مارا حضرت باری تعالیٰ این سوره را فرستاد و
گفت جل جلاله تَبَّتْ یَدَآ اَبِیْ لَهَبٍ القراءة بسکون الیاء وفتحها هلاک وزیان کار
باد دو دست آن کافر که ابولهب است وَّتَبَّ وهلاک شود مَآ اَغْنٰی عَنْهُ مَالُهٗ وسود
ندارد وے را مال بسیار او وَمَا کَسَبَ وآنچه گرد کرد وقیل فرزندان او سود نداد ندا ورا
پنج پسر بود همه به قوت وپسر را کسب گویند سَیَصْلٰی بدرستیکه زود باشد که درآید این کافر

نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ آتشے را که زبانه زنند و است یعنی آتش دوزخ که همیشه گرم و تپان باشد

وَّامْرَاَتُهٗ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ یعنی زود باشد که درآید در آتش دوزخ زن ابولهب که هیزم کش است و هیزم کش را حمالة الحطب گویند یعنی بردارندهٔ هیزم و در حدیث آمده است که هیزم کش در بهشت در نیاید القراۃ بالرفع حمالة الحطب و بالنصب فِیْ جِیْدِهَا حَبْلٌ در گردن وے باشد رسنے مِّنْ مَّسَدٍ از لیف خرما و قیل زنجیر محکم باشد در گردن وے اَلْمَسَدُ اَلْمُحْکَمُ زنجیرے از آهن هفتاد گز از دهانش در آرند و از راه دیگر بیرون آرند و در گردنش بپیچند قیل حمالة الحطب از بهر آن گفته شد ویرا که خار مغیلان آوردی و در راه مصطفےٰ علیه الصلوٰۃ والسلام و یاران او انداختے چون بیشتر ایشان پائے برهنه بودند خار در پائے ایشان در آمدے و او همسایهٔ رسول بود دایم رسول را میرنجانید نصیب تو این است که دشمنی نکنی بدوستان حق تعالیٰ تا بعذاب ابدی مبتلا نشوی منکر مباش همچون ابولهب و صادق و صدیق باش همچون ابابکر صدیق فاما دوستان حق تعالیٰ را ابولهب میباش مصرعہ

در جمع سبک روحان هم بولهبے باشد	نعوذ بالله من ذلك

سُوْرَةُ الْاِخْلَاصِ مَکِّیَّةٌ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَهِیَ اَرْبَعُ اٰیَاتٍ

قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بگوائے محمد که خدا یکیست یعنی بے مانند و بے شریک است و یکے از جهت عدد نشاید گفت از بهر آنکه او محدود نیست و متجزی و متناهی نی سبب نزول این سوره آن بود که کافران مکه گفتند یا محمد خدائے خود را صفت کن که از چیست از زر است یا از نقره است یا غیر آن و ویرا شریک هست یا نے حق سبحانه و تعالیٰ این سوره را فرستاد که بگوائے محمد خدائے من خدائے عالم است و او یکے است در ذات و صفات خود مانند هیچ چیز نیست

اَللّٰهُ الصَّمَدُ خدائیست که پناه نیازمندان است همه کس محتاج او باشند و او محتاج هیچ چیز و هیچ کس نیست و قیل معنی الصمد آنست که مجوف نیست یعنی میان کاواک نیست و بخوردن و آشامیدن حاجت ندارد و الصمد اشارت است بر ثبوت جمیع صفات کمالی

واز لَمْ یَلِدْ تا آخر اشارت است بنفی جمیع نقصان وزوال نصیب درویش این ست که اختیار خود را بصمد گذارد وخود را محتاج داند چندین وقت درعدم بود بی اختیار فیض می یافت

مثنوی

صد هزاران سال بودم در قطار — همچو ذراتِ هوا بے اختیار
کی رهم زین چار میخ چار شاخ — کی جهم در مسرح جان زین مناخ
هر که از هستی نگردد او فنا — نیست ره در بارگاهِ کبریا
چیست معراجِ فلک این نیستی — عاشقان را مذهب و دین نیستی

لَمْ یَلِدْ کس از وے نزاد یعنی ویرا زن و فرزند نیست وَلَمْ یُوْلَدْ واو از کس زائیده نشد یعنی همیشه بود و باشد واو قدیم است ومحدث نیست وَلَمْ یَکُنْ لَّهٗ کُفُوًا اَحَدٌ ونیست ونبوده است ونخواهد بود ویرا مانند هیچ کس ودر حدیث آمده است که قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ برابر ثلث قرآن است یعنی هر که یکبار خواند چنان باشد که از سه بخش قرآن یکی را خوانده باشد نصیب تو این است که هرچه در فهم وعقل تو گنجد که خدائے تعالیٰ آنست او از ان منزه وبترا است وعقل وفکر را در کنه ذات او راه نیست هیچ کس وهیچ چیز مستحق معبودی ولایق مسجودی نیست مگر خداوند یگانه احد وصمد منزه از والد وولد وبے نیاز از معونت ومدد ومبارزان میدان فصاحت را در وصف او عبارت تنگ وسابقان عرصۂ معرفت را در تعریف سیر او پائے اشارت لنگ نهایات ارباب عقول را در بدایات معرفت او جز تحیر وتلاشی دلیلے نے وبصیرت صاحب نظران را در اشعۂ انوار عصمت او جز تعامی وتعاشی وتلاشی سبیلے نے ظواهر اشیاء در ظاهریت او باطن وبواطن اکسوان در باطنیت او ظاهر حبیب او را در مقام محمود محمدی از ادراک کنه ذات صمدی در عمر ابدی عاجز است

شعر

اعتصام الوری بمعرفتك — عجز الواصفون عن صفتك
تب علینا واننا لبشر — ما عرفناك حق معرفتك

سُوْرَةُ الْفَلَقِ مَدَنِیَّةٌ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ | وَهِیَ خَمْسُ اٰیَاتٍ

قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ اَلْفَلَقُ سفیده دم وهو بمعنی المفلوق من الفلق شگافتن لان اللیل یفلق عنه النهار فلق الشیئ بشگافت چیز را فلقا سمعت کذا من فالق فیه شنودم از شگاف دهان وے بگوے ای محمد پناه میگیرم به پروردگار فلق یعنی سپیده دم که از شب بیرون می آید قیل فلق چاهیست در دوزخ که چون گشاده شود فریاد از دوزخیان برآید از سختی عذاب او و در تفسیر عتابی آورده است که رسول علیه السّلام فرمود که دران چاه که فلق است شش طائفه باشند امیران ظالم و کسانیکه وصی یتیمان باشند و در مال ایشان خیانت کنند و حق یتیم را تلف کنند و کلانتران بازار و دیها و شهرها که بد باشند و میان رعیت خود راستی نکنند و دیگر بچگان امرد که لواطت را بر خود روا دارند و دیگر آنانکه با ایشان لواطت کنند و دیگران کسانیکه از برای رباطها و عمارتهاے خیر و یا از براۓ فقیران از خلق عدلها ستانند و بخود خرج کنند و قیل آنچه میکشاید آنرا حق تعالی همچون دانهٔ خرما و غیر و آن که درختان از وی بیرون آیند همچون ابر که باران از وے بیرون می آید و چشمهاۓ آب و ارحام مادران که فرزند از وے بیرون می آیند مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ از بدی آنچه خدا تعالی آفرید او را همچون ماران و کژدمان و دیوان و پریان و آدمیان بد الخلق آفریدن وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ و از بدی شب تاریک چون در آید قیل الغاسق ماه و وقب چون ناپیدا شود مِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِی الْعُقَدِ و از بدی زنان که جادوئے کنند و بدمند در گرهها وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ الحسد والحسود بد خواستن و از بدی بد خواه چون بد خواهی کند بدانکه در کواشی و غیر آن آورده است که سبب نزول این دو سوره آن بود که رسول علیه الصلوٰة والسّلام را جادوے کرده بودند ولید بن اعصم جهود و دختران او و رسول علیه الصلوٰة والسّلام شش ماه دران جادوئے بود و بیمار شد و به عروسان خود صحبت نمیداشت و موے اعضاے او درشت شده بود رسول علیه الصلوٰة والسّلام در خواب بود که دو فرشته آمدند یکے آن دیگر را پرسید که این مرد را چه شد

ست دیگری گفت او را جادوی کرده اند دیگرش پرسید که جادوی که کرده است گفت لبید با دختران
پلید موئی را از شانه ریش او گرفته است و دندانهائے شانه یازده بار گره کرده اند و بزه کمان او را
در غلاف نخل خرما نهاده اند و در زیر گل در فلان چاه معین است و سبب خلاصی او این است
که کسی برود و آنرا بیارد از ان چاه و این دو سوره را بروی بخواند آن گرهها کشاده شود وی صحت
یابد چون رسول علیه الصلوٰة والسلام بیدار شد این هر دو سوره او را یاد شده بود فرمود کسے را که
دران چاه در آید و ان زه کمان را با گرهها بیرون آورد و چون یک آیة میخواند یک گره کشاده میشد
چون تمام بخواند هر یازده گره کشاد و آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام صحت یافت والله اعلم و معتزلیان

جادوی را منکر اند	سُوْرَةُ النَّاسِ	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ	مَدَنِيَّةٌ وَهِيَ سِتُّ آيَاتٍ

قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ والاناس مردمان الاناس جماعت بگوای محمد پناه میگیرم
به پروردگار مردمان مَلِكِ النَّاسِ به پادشاه مردمان اِلٰهِ النَّاسِ بخدائے مردمان مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ
از شر و بدی دیو وسوسه کننده یعنی اندیشهٔ بد در دلها افگننده الْخَنَّاسِ دیو باز پس رونده سر در کشنده
در حدیث آمده است که دیو الخناس دیوی باشد باز پس رونده و سر در کشنده در درون آدمی است و
دهان وے همچون دهان خوک است و بقول امام مقاتل و امام قتاده دهان وی همچون دهان سگ است
دهان را بر دل آدمی نهاده است و اندیشهای بد در دل وی می اندازد و چون آدمی خدا را یاد کند باز
پس رود و چون غافل شود باز گردد و اندیشهائے بد پیدا کند همچون زنا کردن و شراب خوردن و خون ناحق
کردن در دل آدمی اندازد و همچون خون در رگ و پے در آید اَلَّذِيْ يُوَسْوِسُ فِيْ صُدُوْرِ النَّاسِ
آن دیو که اندیشهای بد افگند در سینهائے آدمیان مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ آن وسوسه کننده از آدمیان و دیوان
باشد چنانکه حق تعالی گفت وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یعنی همچنین گردانیدیم
مر هر پیغمبر برا دشمنان که دیوان و آدمیان باشند و دیوان و پریان و میگویند دیو مردم از دیو عرفی بدتر است بیت

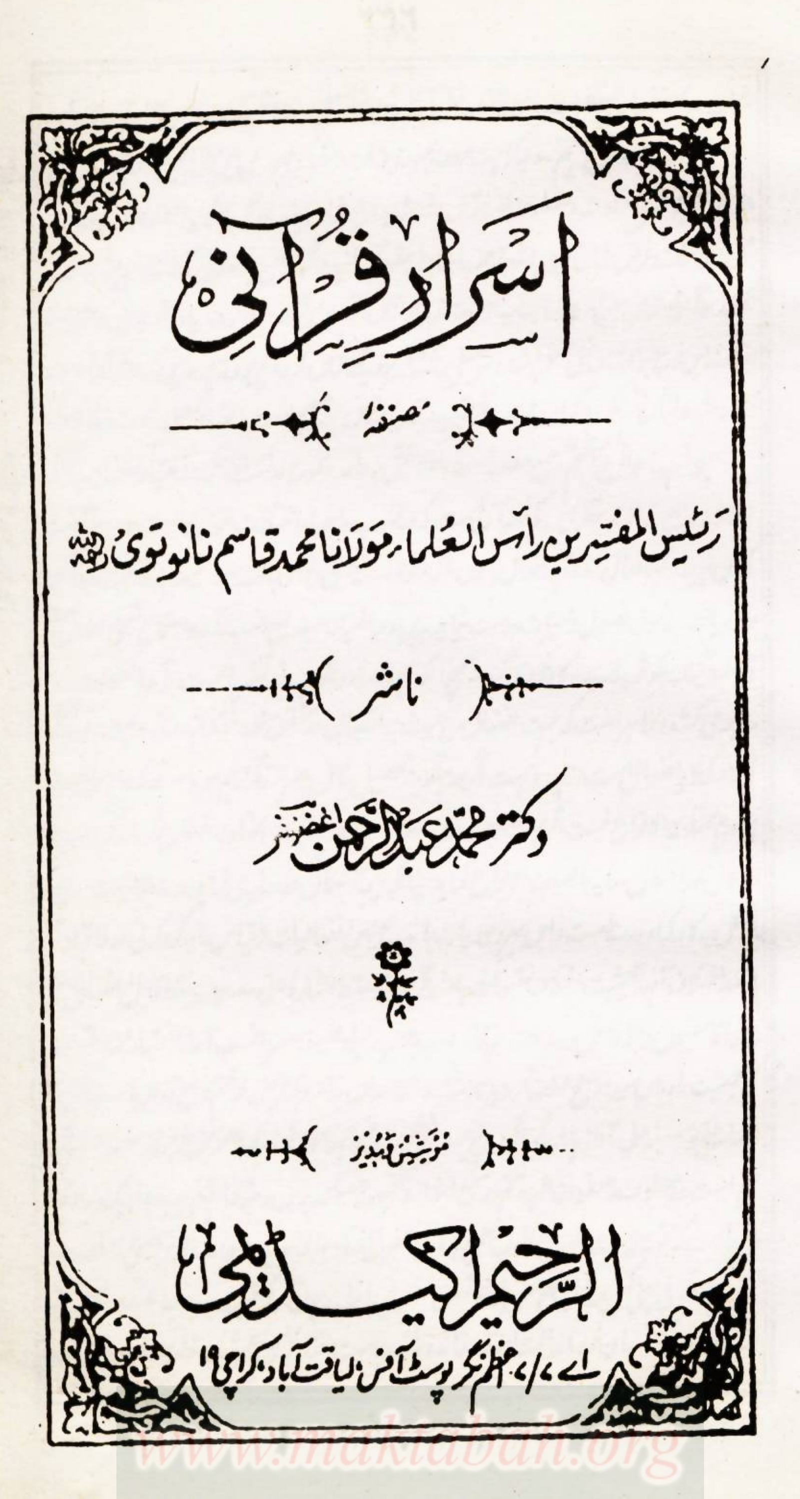
زینهار از قرین بد زنهار	وقنا ربنا عذاب النار

نصیب درویش صادق آنست که از یار بد واز همنشین بد که منکر حال درویشان باشد دور باشد و صحبت
بکسے کو بیگانہ باشد یعنی برادر طریقت او نباشد ندارد مصرع یار بد بدتر بود از مار بد رباعی
با هر که نشستی و نشد جمع دلت * وز تو نرمید صحبت آب و گلت * زنهار از ان قوم گریزان میباش
ورنه نکند روح عزیزان بحلت * و دور باشد از کسیکه خود را الصالحان و زاهدان مانند کرده است و شیخ
شده واز حرام دنیا میگیرد واز حقیقت هیچ نصیبے ندارد و مریدان را از حرام خوردن و گرفتن منع نمی کنند
نعوذ بالله من ذالك و در حقیقت از دشمنان دین است که شیاطین الانس ایشانند بحق تعالی پناه گیرد
از وی و بافعال بد ایشان خاطر خود را پریشان ندارد و عمل کند بآیت خذ العفو وامر بالعرف و
اعرض عن الجاهلین واز حق تعالی محبت صالحان و دوستان او طلب کند اللهم ارزقنا بفضلك
مثنوی ایخدای بینظیر ایثار کن * گوشها را حلقه داری زین سخن * گوش ما گیر و بدان مجلس کشان
کز رحیق میخورند آن سرخوشان * چون بما بوی رسانیدی ازین * سر مبند آن مشک را ای رب دین
از تو نوشند از ذکور از اناث * بے دریغ از عطایا مستغاث * داده دل را هر دمے صد فتح باب
ایدعا ناگفته از تو مستجاب * کار تو تبدیل اعیان و عطا * کار من سهو است و نسیان و خطا

سهو نسیان را مبدل کن بعلم	من همه جهلم مرا کن جمله علم

اللهم لك الحمد علی توفیق الابتداء والاختتام یاذا الجلال والاکرام

خاتمة الطبع الحمد لله والمنة که این تفسیر واجب التوقیر سراپا تاثیر تصنیف نظیف و کلام لطیف
سرگروه اولیا و محققین و مقدمة الجیش مفسرین هدایت کنندهٔ هندی و ملجی مولانا و مخدومنا
جناب مولوی یعقوب چرخی رحمة الله علیه بحسن اهتمام و سعی مالا کلام صاحب والاهمم ذی العزة
والکرم مالک مطبع کریمی و فتح الکریم قاضی عبد الکریم ابن المرحوم قاضی نور محمد صاحب تاجر کتب
بکمال تصحیح و تنقیح جناب مولوی فتح محمد صاحب در مطبع نامی کریمی واقع بمبئی بائیکله ڈلائل روڈ
قاضی بلڈنگ نمبر ۱×۱۱۰ بحلیهٔ طبع مزین گشته فی سنه ۱۳۱۶ ہجری باشاعت مالک
مذکور از همان مطبع شایع گردید۔ فقط



اسرارِ قرآنی

مصنفہ

رئیس المفسرین راس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمۃ اللہ

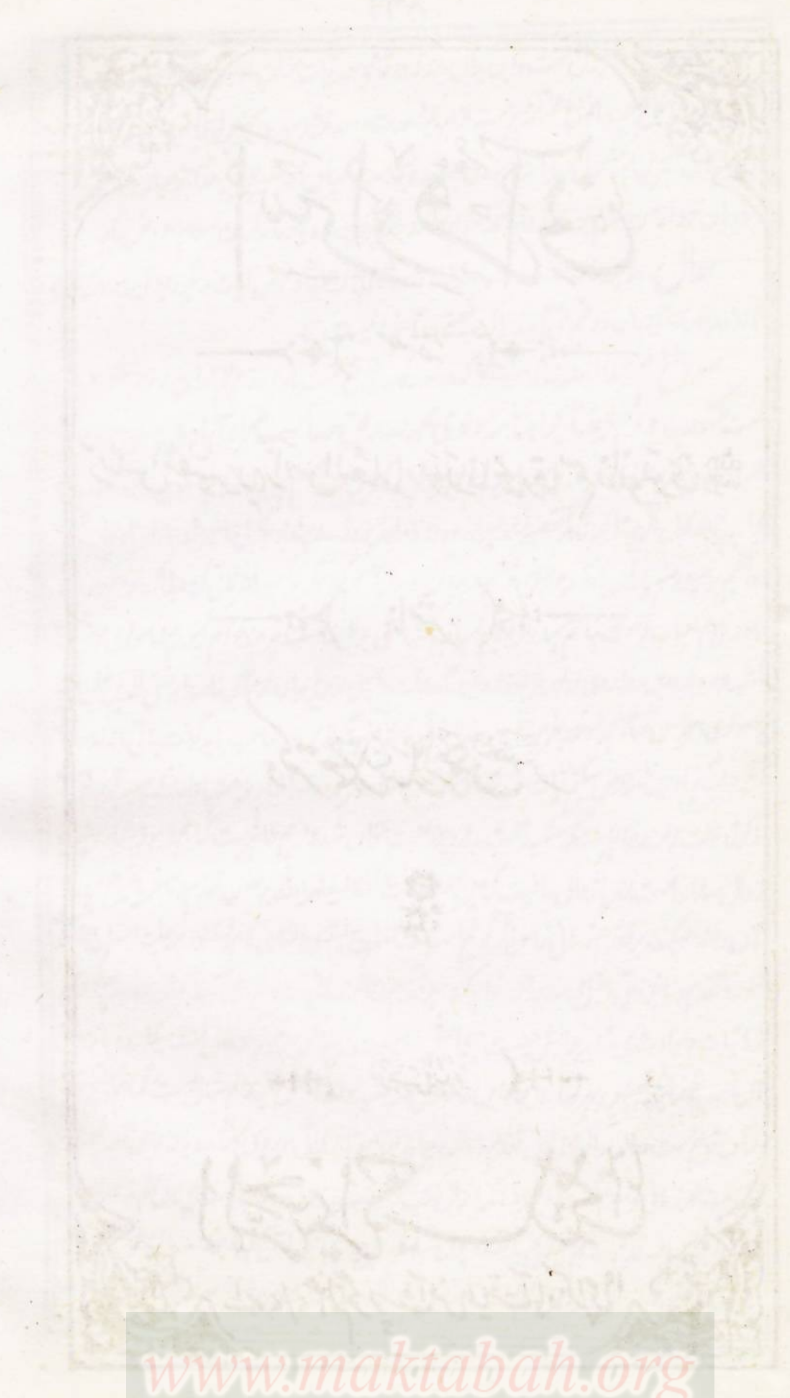
(ناشر)

ڈاکٹر محمد عبدالرحمن غضنفر

مؤسس و مدیر

الرحیم اکیڈمی

اے، ۷/۷، اعظم نگر پوسٹ آفس لیاقت آباد، کراچی ۱۹



بسم اللہ الرحمن الرحیم

سوالات مولوی محمد صدیق صاحب مرادآبادی

سوال اوّل۔ نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن ست نہ در اخبار پس آیۃ ثلۃ من الاولین وقلیل من الآخرین را ناسخ قرار دادن بعض کساں چہ معنی دارد۔؟

سوال دوم۔ فلا اقسم بمواقع النجوم قسم است و تاکید ایں قسم بجملہ وانہ لقسم لو تعلمون عظیم فرمودند وجہش چیست۔؟

سوال سوم۔ در کریمہ ھل فی ذلک قسم لذی حجر ہل چہ معنی وارد۔؟

سوال چہارم۔ در مضمون ان سعیکم لشتی کرا شبہ بود کہ بعد از یاد کردن سوگند ہا بحرف تحقیق موکد گردانیدہ اند۔؟

سوال پنجم۔ لعل در قرآن شریف برائے چہ معنی می آید۔؟

سوال ششم۔ شجرۂ نار کہ از بعض آیات مفہوم می شود مراد ازاں کدام شجر است۔؟

سوال ہفتم۔ عطف مفرد بر جمع وعطف جمع بر مفرد را اہل معانی کردہ می پندارند و در آیت ختم اللہ علی قلوبھم الآیہ عطف مفرد بر جمع وجمع بر مفرد واقع است وجہش چیست۔؟

سوال ہشتم۔ در افراد سمع وجمع آوردن قلوب والبصار در آیہ مذکورہ چہ نکتہ است۔؟

مکتوب اول۔ در معنی بعض آیات شریفہ بجواب نامہ مولوی محمد صدیق صاحب دام برکاتہم وجعلہ اللہ کاسمہ من الصدیقین۔

کمترین خلائق محمد قاسم سراپا گناہ پس از سلام مسنون الاسلام عرض پرداز ست دیرست کہ عنایت نامہ سرمایہ منت کشیہا شد اما کاہلی طبعزاد و اشغال مشتہ وعوارض متنوعہ بہانہ دسہ ت کشیہا شدند ورنہ تقصیر تاخیر در نامہ اعمال ایں ہیچمیرز نوشتہ نمی شد دیروز آں نامہ دیر آمدہ بیادم آمد امروز بنام خدا نشستہ ام کاش کار گذاری امروز ذریعۂ تلافی مافات شود۔

جواب سوال اول۔ مخدوم من ایں مسلم کہ اخبار صادقہ باشند یا کاذبہ درخور نسخ نیند ایں کرامت ہمراہ احکام کردہ اند اما منشاء آں چل ایں است کہ احکام از اقسام انشا باشند ہر چیز یکہ

جواب سوال اول

جہت انشا در آغوش دار د مورد نسخ تواں شد کُتِبَ عَلَیْکُمُ الصِّیَام وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ وغیرہا
اخبار اگرچہ بنظر تحقیق از اقسام اخبار ند اما چوں مخبر عنہ ایں اخبار انشائیست از انشارات لاجرم
تا زمانہ نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در معرض نسخ بودند گو دریں زمانہ بوجہ انقطاع وحی بزمرہ محکمات داخل
شدند۔ القصہ ایں اخبار و امثال آنہا بداں مانند کہ حاکمے حکمے صادر فرماید و بازاز اصدار حکم اطلاع
دہد نظر بریں بحیثیہ ذاتیہ یعنی بلحاظ من حیث ہو ایں جملہا اخبار باشند اما بلحاظ مخبر عنہ از انشارات
شمردہ شوند چوں ایں سلک دقیق روشن شد دیگر باید شنید عقود کہ وعدہ ہم بداں سر دار د ازیں قسم اخبار
در افادہ جہت انشائیت بر تراند نمی بینی کہ اینجا احتمال تقدم مخبر عنہ دور از قیاس نیست و در عقود آں جیست
کہ تہمۂ مخبر عنہ بر وزدہ ہمسنگ اخبار مذکورہ گردانند ایں قدر ہست کہ صورت اخبار د بیرایہ خبر د بر ہمچو
مضامین کشیدہ باہیام تحقق در پئے استحکام می شوند و پیداست کہ ثلۃ من الاولین الخ از اقسام وعدہ
است گو در پیرایہ خبرش کشیدہ امید امید داراں را قوی گردانیدہ اند مگر بافزایش بالا بر امید اول ایں تقویت
راچہ ضرر اگر بہ تنقیص موعود ایں طرف بے نیازی کار خود میکرد والبتہ صورت کذب دریں میدان گرد افشانیہا
میکرد گو تا بسراپردۂ جلال و بے نیازی نمی رسید زیادہ ازیں چہ حاجت کہ سمع خراش سامی باثم آرے
اگر تفسیرے در پیش نظر ہیچمداں می بود شاید بتائید و تردید حرفے چند می نوشتم اکنوں اگر فقط باتمام
خیال نارسا و ذہن نا آشنا خود ایں قدر دیگر بنویسم کہ اول در حق مقربین است و دوم در حق اصحاب
یمین می ترسم کہ منجملہ تفسیر بالرائے نباشد ورنہ دفع ایں خلجان سہل بود کہ امتیاز در اہل جنت و نار بروز
فصل باقامۂ یمین و یسار خواہد بود و پیداست کہ مقربین از ارباب جنت و نعیم مقیم اند نتواں گفت کہ
ہو شاں را ہمیں خود جا نخواہند داد خصوصاً و قتیکہ لفظ میمنہ و مشئمہ را ہمیں نظر گیرند چہ میمنہ و مشئمہ جائے
راست و جائے چپ را گویند ایں نیست کہ مثل یمین و شمال بر دست راست و دست چپ حمل
تواں کرد تواں گفت کہ مراد از اصحاب یمین و اصحاب شمال کساں اند کہ نامۂ اعمال شاں بدست راست
و دست چپ شاں بدہند مگر آنکہ ایں ہیچمداں را بوجہ قلت مزاولت بلکہ عدم مزاولت کتب لغت
و کتب ادب اطلاع نبود بالجملہ اگر مراد از یمین و شمال دست راست و دست چپ بودے آں وقت
محتمل بود کہ مراد از اصحاب یمین آناں اند کہ نامۂ اعمال بدست راست خواہند گرفت و فرق تقرب و
عدم تقرب در اینجا کار سے نہ کردہ بجنت رفتہ کار خود خواہد کرد مقربین را بمدارج علیا خواہند برد و
باقیاں را بدرجات سافلہ خواہند نشانید و وجہ دافعہ ایں وہم قطع نظر از انکہ لفظ میمنہ و مشئمہ بزعم
ایں ہیچمداں شاہد آں است اول نص کنتم ازواجاً ثلثۃ است ظاہر است کہ اگر مقربین را داخل

اصحاب یمین خواہند فرمود تفریع او برسہ چگونہ راست خواہد آمد دیگر اینکہ واقعات دربارہائے سلاطین را اگر غور کنیم بعض کسانرا مے بنیم کہ از امکنۂ مقررۂ خود یک قدم بیشتر نتوانند نہادو ما مِنّا الا لہ مقام معلوم و بعض پروردگان آغوش عنایت را مے بنیم ہر جا کہ خواہند نشینند و ہر وقتے کہ خواہند بیایند اگر کیفیت حضوری درگہ خداوندیرا ہم کہ روز جزا خواہد بود بر ہمیں قصہ فرود آریم کدام حرج است کہ لوک او بدل خلد القصۃ ممکن بود کہ دریں قضایا ہمچو قضیہ کل کاتب متحرک الاصابع وصف عنوانی تقرب واصحاب یمین بودن را مداخلتے باشد مگر نہ بہ ایں معنی کہ وصف عنوانی علت ومقتضی محکوم ست بلکہ مرادم این ست کہ محکوم علیہ ایں قضایا جہت تقرب و یمین بود این نیست کہ مثل الکاتب ضاحک بالکل لغو و بیکار بود فقط ارائۃ محکوم علیہ اصلے نماید مگر چوں مایہ علم من بے علم ہمیں خیال نارسا من است نہ چیزے در سینہ دارم نہ در سفینہ جرءت ایں سخن درزبانم نیست۔

جواب سوال دوم

جواب سوال دوم ۔ وجہ اعتراض وانہ لقسم لو تعلمون عظیم مقسم علیہ است کہ بایں الفاظ طیبہ انہ لقرآن کریم درآوردہ اند عرضم انیست ایں مقسم علیہ از مقسم علیہا چناں برتر است کہ نور آفتاب از نور قمر اگر ایں جا این ست کہ شمس اگر بے نور گردد قمر راہم درے نیست کہ دریں حالت ظلمت ذاتی بدریوزہ گری رود آنجا ہم ہمین ست کہ اگر خدانخواستہ قرآن شریف غلط باشد ہمہ قضایائے دینیہ غلط باشند بہر ایں چنیں مقسم علیہ یمین غلیظ باید تا سامعان را از خواب غفلت بیدار نماید مگر اینجا ہمہ اقسام بیک مرتبہ افتادہ بودند آرے انتساب ایں ایمان بجانب ملک علام عظمتے وراں سپردہ از ایمان دیگراں ممتاز گردانیدہ بود نظر بریں بوجہ عظمت مقسم علیہ عظمۃ مشارٌ الیہا را یاددادہ آمادہ قبول فرمودند تا مبادا ایمان خداوندی راہمچو ایمان دیگر سرسری فہمیدہ ردبکردانند توجیہ دیگر اینکہ سفلیات را اگر بہرِ انفعال نہادہ اند علویات را جلوہ افعال دادہ اند ہر تغیرے وانقلابے کہ در خاکدان زمین رومی دہد منشاء آں در عالم اسباب ہمیں کواکب اند کہ باطوار مختلفہ می آیند و می روند عمدہ تغیرے وہمین انقلابے کہ پس از انقلاب ظہور نور قدم بآئینہ حدوث بر روئے کار آمد نزول قرآنی ست نظر بریں زائچہ ایں انقلاب از جملہ زائچہا برتر باشد و نقشۂ ایں اجمال کہ از اجتماع جملہ نجوم بہیئت مخصوصہ ظہور فرمودہ از جملہ نقشہائیکہ در حوادث جلوہ گریہا دارند احسن واعلیٰ باشد بدیں وجہ نقشۂ دیگر حوادث کہ مقسم بہ خداوندی گردیدہ اند بدیں نقشہ نہ رسد بدیں سبب موصوف بہ قسم عظیم گردید۔ فقط +

جواب سوال سوم

جواب سوال سوم ۔ ھل فی ذلک قسم لذی حجر بزعم احقر استفہام تقریری ست واگر

کے بمعنی تحقیق گرفتہ باشد مسقط اشارہ اش نیز ہمیں باشد مگر این جملہ را بعد جملہا متضمنہ ایمان مذکورہ بطور اعتراض
آوردہ اند تا این جملہ معترضہ عظمت ایمان را آشکار اگردانند و جواب ایمان را بدلالت مابعد محذوف
فرمودہ اند بخیال احقر مطلب این ست کہ اگر فرمودہ مار البسر و چشم نخواہید نہاد چنیں و چناں خواہیم در
پس ازاں بطور اثبات قدرت خود بر تنفیذ وعید فرمودند الم تر کیف فعل ربک الخ فقط +

جواب سوال چہارم - ان سعیکم لشتی - بخیال ہیچمدان جواب اعتراض اندونی اکثر کم فہمان ست کہ بدل بگویند
چوں ہدایت و توفیق بدست خداوند ذوالجلال ماندست ما کوتہ دستان تا بآں نرسید ہیچ برابر چرا نگر دانید و بسیار از
کم عقلان بر زبان ہمچنیں مضامین میرانند نظر بریں فرمودہ باشند کہ مساعی بنی آدم از یک نوع نیند ہر سعی لیاقت قبول
خداداد ار دیا گوئیم ہر فعلے محرک صفتی ست جدا ہر یکے را بہ نتیجہ جدائی نوازیم و ہمیں یک سخن بطور دگر اشارہ بآں باشد
کہ ماہیات بنی آدم چنانکہ فرمودہ اند الناس معادن کمعادن الذہب والفضۃ مختلف الانواع ہستند گو پیرایہ عرض عام
انسانیہ ہمہ را بیک آغوش گرفتہ باشد و وجہ ایں اشارہ آں باشد کہ چنانکہ چشم کار دگر تواں کرد و گوش کار دگر از
اختلاف کار ہر یک باختلاف اصل ہر دو پے برم ہمچنیں از اختلاف انواع مساعی بنی آدم باختلاف
انواع ساعیان باید رسید باز بوجہ اختلاف معاملۂ قدردانی دل تنہ خلجان نباید کرد کہ زر و نقرہ را بیک پلہ نسبۂ گندم و جو را بیک

جواب سوال پنجم - لعل - بہر افادۂ ارتباط ماقبل و مابعد ست اما نہ ہر ارتباط بلکہ ارتباط سببیۃ ماقبل و سببیۃ
مابعد و آنہم بطور یکہ فیمابین یک غیر قار الذات با دیگر غیر قار الذات باشد غرضم این ست کہ فیمابین سبب و مسبب تقدم
و تاخر زمانی باشد نہ اینکہ سبب و مسبب در بادی النظر ہم غیر قار الذات باشند مثلاً گندم را اگر بہ سینے افشانند ایں
تخم ریزی سرمایہ امیدواری حصول غلہ اضعاف مضاعف پس از مدت باشد نظر تحقیقی را دریں قصہ ہم اگرچہ سبب و مسبب
غیر قار الذات نمایند اما انظار ظاہر پرستاں ہمیں گندم را سبب و مسبب دانند نہ ظہور آنرا بالجملہ ترجی کہ موضوع لہ لعل است
از معنی رجا دور نیامدہ اما آنانکہ از الفاظ نگذشتہ اند یا دریں قصہ نظر غور نفرمودہ اند لعل را بمعنی شاید بگیرند شاید
را مشعر شک پنداشتہ حیران می شوند نہ شاید بمعنی شک است نہ لعل را بالشک سروکارے فقط اشارہ بامیدواری میکنند
کہ بنائش بر سببیۃ و مسببیۃ نہادہ اند و ظاہر ست کہ سببیۃ و سببیۃ مستدعی شک و عدم تیقن نیست شک و عدم تیقن را اگر در مجموع واقع
جا میسر می آید وجہش آں باشد کہ در سببیۃ یکے بنسبت دیگرے شک یا در وجوب اسباب شک رود ورنہ ایں
نیست کہ در وجود اسباب و سببیۃ آنہا تیقن بود و باایں ہمہ شک از میان خیزد۔

جواب سوال ششم - شجرہ نار و در آیتیکہ متضمن شجرۂ مبارکہ است شجرے از اشجار کوہ طور ست
تخصیص نوع او ایں وقت یاد ندارم از تفاسیر دریابند مگر ہرچہ باشد مراد ہمیں قسم شجر معروف است حاجۃ تاویل
بچیزے غیر مقید بجہت نیست مطابق ظاہر آیۃ ہمیں شجر دنیاوی ست گو مسقط اشارہ بطن آیہ چیزے دیگر باشد

جواب سوال چہارم

جواب سوال پنجم

جواب سوال ششم

شاید وجہ استفسار ہمچو خطرات باشند القصہ لکل آیۃ ظہر أو بطنا مسلم است ظہر آیہ رو ہا ہمین معنی ظاہری دارد

جواب سوال ہفتم

جواب سوال ہفتم۔ وجہ کراہت عطف مجموع بر مفرد و مفرد بر مجموع باین معنی بفہم ہا ہنوز نیامدہ کہ جمع مقابل تثنیہ و مفرد معطوف و معطوف علیہ نتواں شد شاید مراد شاں چیزے دیگر باشد یا عطف جملہ را بر مفرد مکروہ داشتہ و غرض شاں این باشد کہ جملہ را بتاویل مفرد گردانیدہ اگر فاعل یا مفعول گردانند مفرد پرا بر و عطف نکنند و اگر مراد شاں ہمین است کہ آنجناب نوشتہ اند یا او شاں در تمہید این قاعدہ خطا کردند یا در تحدید این دائرہ بغلط افتادند این نوع بر اصناف شتی مشتمل باشد و ہر صنفی برنگ دگر بود یکے ازاں مکروہ ہم بود نہ ہمہ و این کہ در قرآن شریف وارد شدہ ازاں قسم مکروہ بکراں باشد و اگر تمہید و تحدید شاں ہمہ صحیح است اعتبار معنی را بود نہ الفاظ را۔

جواب سوال ہشتم

جواب سوال ہشتم۔ سمع مصدر است اطلاقش بر واحد و مجموع درست است حکمت در اختیار لفظ سمع بے آنکہ بعلامات جمع بنوازند بنظر این کم نظر آن است کہ در قلوب و ابصار اختلاف انواع است و وجہش آنست کہ آں ہر دو مظہر افعال اند و ظہور افعال بدون ملکہ و قوۃ کہ بالیقین وجودی باشند صورت نہ بندد و تفاوت و تشخص وجودیات بے لحوق فصول و ممیزات بدست نیاید بدیں وجہ اختیار صیغہ جمع انسب آمد و استماع قسمی از انفعال است آواز دیگراں بگوش رسیدہ کار خود می کنند نہ ہمچو آنکہ ہمچو ابصار و قلوب نور نظر یا محبت بر آمدہ مفعولات را در بر می کشد و ظاہر است کہ جہت انفعال من حیث ہو انفعال در تحقق خود فقط از روی عدم وارد ورنہ تحمل آثار کہ کار انفعال است از چہ رو ہست اگر عدم نگویند تحصیل حاصل بر سر افتد مگر اینہم ہویدا است کہ عدم من حیث ہو عدم مختلف الانواع نیست اگر ہست وجود ست اعتبار وجود عدم را چناں مختلف الانواع گرداند کہ اعتبار اشکال نور اشکال سایہ را مختلف الانواع نماید چنانکہ اینجا اشکال نور سایہ می نماید ورنہ در حقیقت سایہ را باشکل چہ کار کہ او عدمے است و این بہر وجودیات باشند ہمچنیں انفعالیات را قیاس باید کرد کہ فی حد ذاتہا واحد باشند اختلاف آنہا بحیثیت اختلاف مقبولات باشد مگر چوں سقط اشارہ علی سمعہم فقط قابل انفعالات نہ بلحاظ مقبول و اثر فاعل بود نہ ختم چہ فائدہ دہد بالضرور ایراد بصیغہ مفرد انسب آمد اما اعتبارات مقبولات کہ جمعیت را در اں سپرد و مصحح عطف گردید تا اشارہ شناساں بداشتہ کہ غرض از ختم دفع آواز ہا است نظر بریں اضافتے بوسیلہ علی با آواز ہائے گوناگوں پیوستہ فہم ختم را بر فہم آنہا حوالہ خواہد کرد الغرض غرض از عطف اشتراک ختم است در معطوف و معطوف الیہ و ختم در سمع اشارہ تنبوع میکند بدیں وجہ انجام ختم ہر دو جا بیک اندازہ شد و پیدا است کہ ختم فعلے است متعدی قلوب و سمع بجانب مفعول افتادہ اند اندریں صورت غرض اصلی از عطف بیان کیفیت مفعولی یعنی کیفیت انجام فعل بلحاظ تعلق مفعول باشند چوں آں کیفیت ہر دو جا مختلف الانواع شد عطف بر استحسان خود ماند البتہ اینقدر فائدہ زائدہ بدست افتاد کہ سمع بحیثیت ذات واحد و ایں تعدد

محض بالکل است فیض مقبول است وایں بداں ماند کہ در قالب معدنیات مختلف الانواع از سیم وطلا اندازند چنانکہ آنجا وحدت شکل قالب بانواع مختلفہ پیوستہ از ہر یک وحدت ووحدۃ خبر سید ہد ہمچنیں اینجا خیال باید فرمود کمترین ومتعلقان کمترین ہمہ مشمول عنایات ایزدی ہستند وبخدمت میاں محمد بشیر الدین صاحب ومیاں محمد اسحٰق صاحب وبرادران خود از من سلام برسانند واز احمد سلام خوانند دیگر ہر کہ بپرسد ویاد ماند از من سلام معروض باد۔

سوال۔ در آیت فاذا انشقت السماء فکانت وردۃ کالدھان الآیۃ وبعض آیات دیگر ربط آیت فبای آلاء ربکما تکذبان در فہم نمی آید زیرا کہ نعمتے در آنہا نیست ✢

سوال دوم۔ جملۂ لیعلم اللہ من ینصرہ کہ در سورۂ حدید واقع است باوجود قدم علم آوردن لام برائے کدام فائدہ است

مکتوب دوم ایضاً بجوابنامہ مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سراپا عنایت ومحبت مخدوم مکرم مولوی محمد صدیق صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ۔ کمترین محمد قاسم پس از سلام مسنون مدعا نگار ست در جواب نامۂ اول اگرچہ تاخیر شد مگر تقصیر نشد پس از ورود نامۂ اول روزے چند بوجہ کاہلی تاخیر شد باز از یادم رفت وقت روانگیم برامپور منہیار ان یاد آمد جوابش نوشتم وہمرہ گرفتم وبدل مصمم کردم کہ برامپور نظر ثانی کردہ بڈاک خواہم رسانید اما در ہجوم احباب فرصت نیافتم ہمدراں ایام اسباب کشاکشی بریلی خاستند ہر چند خواستم کہ نزدم اما مولوی محمد منیر صاحب کشیدہ بردند دریں رواروی در ارسال التواء دیگر در آمد وقت واپسی از بریلی یاد دادم آں نامہ را بہ نفقی الدین خان ہمراہ دوم یا مولوی احمد حسن صاحب ہمراہ خود بغرض نقل بردند القصہ آں نامہ را از یکے ازیں دو صاحب باید گرفت باقی ماندند سوالات دیگر جواب آنہا دریں نامہ عرض میکنم آیات سورۂ رحمٰن کہ بآنہا اشارہ فرمودہ اند اشارہ بنعمتہا دارند کہ بسبب آنہا آیات مذکورۂ دلالت وارند ظاہر ست کہ سلب نعمت بے وجود نعمت نتواں شد وایں ہم ظاہر ست کہ ازانجملہ امور مشار الیہا یا زوال سامان نعمت اند یا زوال عافیت کہ عین نعمت است لفظ لیعلم اللہ بر نفس تقدم وتاخر یا قبل لام ویا بعد آں دلالت میکند نہ بر تقدم زمانی خاص اگر گوئیم اسرجت السراج لیتنور المکان لام لیتنور بر علیۃ اسراج ومعلولیت تنور وتقدم وتاخر ذاتی ماقبل ومابعد دلالت خواہد کرد نہ بر تقدم وتاخر زمانی آرے انزال کتب وانزال حدید ہم خود از زمانیات وحوادث می نماید جوابش چیست جوابش ایں است کہ چنانکہ بہر تعمیر امکنہ اول نقشہ میکشند وباز موافق آں تعمیرے نمایند ہمچنیں بہر بنا وایجاد ایں عالم اول نقشہ کشیدہ اند نامش شاید عالم مثال است وگمانم چنیں است کہ آں قدیم است دراں عالم اول ایں تقدم وتاخر وپیرایہ تقدم وتاخر ذاتی بروی کار آمدہ باز موافق آں ظہور فرمودہ بہ تقدم وتاخر زمانی موسوم گشت اینجا چنانکہ انزال کتب وانزال حدید زمانی وحادث است ہمچناں علم مذکور ہم حادث باشد وآنجا ایں ہمہ قدیم اند علم ہم قدیم باشد وچوں بنا شد ہر چہ اینجا ہمہ اول آنجا بوجود آمد باز بر طبق آں اینجا ساختہ شد اینجا اگر انزال وارسال وعلم است آنجا نیز ایں ہمہ امور باشند آرے ہر جا مناسب آنجا لیکن ایں حدوث

اینجا پس از قدم علم اول منافی شان الوہیت نباشد کس نمی داند که مشاہد تعمیر پس از اختتام آں بعد آنکه اول علم نقشه
بذہن باشد بر حدوث علم وقت مشاہدہ دلالت نکند بلکه مشاہدہ مذکورہ علم ظہور و ظہور علم اول باشد چنانکه ایں وجود ظہور
وجود اول بود واللہ اعلم بحقیقۃ الحال بہمہ برادران و جملہ خانمان و مجمع حاضران سر گشته اگر یاد مانند سلام عرض دارند۔

مکتوب سوم بجواب بعض شبہات وارده بر آیت خالدین فیہا ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك
عطاءً غیر مجذوذ و معنی شعر مثنوی سے زندہ معشوق است عاشق مردهٔ + جملہ معشوق ست و عاشق پردهٔ + السلام علیکم
جملہ خطوط سوخته آتش شدند آنوقت یاد نماند که خطوط جواب طلب سوختنی نیند زیں سبب تعیین سوالات سامی دشوار
افتاد نه حافظه ام درست و نه توجه ہمچو امور ہا دارم و نه خطوط موجود آنچه ہمچو سخنان بازاری در گوش است مبنا بر جواب میگردانم اگر
غلط افتد معذورم در ما دامت السموات والارض ہر دو احتمال است اگر معنی استقبال مراد داریم چنانچه اکثر ہمیں کنند و
در امثال ایں کلمات ما مراد دارند آسمان و زمین دوزخ و جنت مراد خواہد بود و اگر بنظر بر صیغهٔ ماضی افگنند آسمان و زمین دنیا گرفتن لازم
خواہد بود مگر ہر چه باشد منافی خلود نخواہد بود بلکه بلاغتی خواہد فزود اول دو سه مقدمه عرض میکنم آنرا در گوش باید نہاد اول ہر چیز را
از ماده و سامان حدوث و بقاء خویش از حدوث و بقاء ناگزیر است باند رصورت فراہمی ایں ہمه سامان در کارخانهٔ اسباب
وجود آنچیز نیز ضروری مکان را از حدوث و بقاء خویش از خشت و گل و چونه و چوب وغیره و ہیئت مجموعی چاره نیست و در صورت
فراہمی اینہمه لیس ہم ضروری ست که مکان در ساخت وجود جلوه افروزد دوم لیس الخبر کالمعاینه دوام مشہود با دوام موعود
نسنجد بسوختیکه آنرا در قلوب میسر آید اینہا نبود سوم ہر چیز را دوگونه عمر ست یکے طبعی دوم عرضی مثلاً ثمر انبه را بعد پختن اگر
بطور خود گذارند پنج و شش روز باقی ماند و بس و اگر در سرکه یا در شہد و روغن اندازند ہموں انبه سالہا سال ماند و متعفن
و متغیر و فاسد نشود چوں ایں دو سه مضمون ہدیهٔ خدام شدند ایں ہم باید شنید اگر آسمان و زمین آخرت مراد گیرند اول ایں دوام
و خلود که بہر کفار و مومن در دوزخ و جنت است بوجه بقاء خلود زمین و آسمان آں دیار ہمچو قضایا قیاساتہا بہ دل رسید چه
آسمان و زمین آں دیار ہر چند آسمان و زمین نبود که خمیر مایهٔ بنی آدم بود اما ازیں ہم چه کم که بدل ما تحلل آں تواں خواند مر آدم را ہمیں نسبت
که قلب ملبیت بشما داده اند و قالب طینیت که بزمین نہاده اند بمنزل علۃ تامه بنی آدم و دیگر اشیاء واقعه فیما بین السماء والارض
است و ہمیں باشد که اکثر بعد السموات والارض لفظ و ما بینہما می افزائید تا دانند که ایں تعقیب ذکری ثمرهٔ آں تعاقب ذاتیست که در
علۃ و معلول و سبب و مسبب خانه نشین است باز بارشاد جعل لکم الارض فراشاً والسماء بناءً وانزل من السماء ماءً فاخرج به من
الثمرات رزقاً لکم ما بینظرف را نموده اند که سامان بقاء بنی آدم بین ارض و سماست که اول ذریعه حدوث او شاں بود مگر اگر
فرض کنیم که اخگر را از میان ہیزم گرفته اخگر دیگر برابر او یا در برابر او نہند در کار احراق ہیچ فتورے و قصورے نیاید باز اگر آب
را بریزند و ہوا را بسمت دیگر برند و ہمچنیں بدیگر کشندگان آتش کنند احتمال فتور خارجی ہم برخیزد لیکن بیشتر نظر بر
طبائع دارند و خیال موانع خارجیه ہمانند مر برلب آرند که احتمال موانع خارجیه در پیش آید ورنه بدون استثنا موانع

قضایا ر طبعیه را بپایهٔ دوام کشند مثلاً گویند آتش میسوزد و آب آتش را میکشد و از زهر میرند و از آب حیات باز زنده
شوند اینهمه قضایا ر طبعیه به پیرایهٔ دوام مذکور شوند و هر کس ازین قضایا دوام فهمد الی اصل آسمان و زمین دوزخ و جنت
هر چند اصل خمیر بنی آدم نبود بلکه خمیر انسانی بشهادۀ یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات مبدل میشد مگر این تبدل
همچو اخگر بجائے اخگر موجب تخلل تاثیر خمیر نباشد خود پیداست که آسمان و زمین را اگر فناست باسباب خارجی
است نه فنا پنهانی عناصر که در طبائع انسانی و حیوانی وغیره نهاده اند آنجا رخنه گر بناء جسمانی شان شود و شاید همین
است که از اول تا آخر بیک انداز قائم اند فارجع البصر هل تری من فطور و همین است که فناء ارض و سما تنها مصور
تقدیر یافته اند بصورت مقتضائے طبعی ارضی و سمائی دوام بود پس چون این دوام طبعی را در نظر دارند باز بر خمیر مایه بودن بابد
آنها نظر گمارند این خود محقق شود که ارض و سما را دوام است و تا دوام آنها دوام بنی آدم ضرور نیست والله اعلم
بحقیقة الحال باز اگر ذبح موت را در خیال خود محفوظ داشته بیاد آورند که فنائیت سما و ارض را در کار آنها راه نداده اند
احتمال موانع دوام هم رهزن استمرار آنها نیست بالجمله خلود بنی آدم را که درین آیة مذکور است اگر بوقت بقاء سما و
ارض و دار آخرت دارند گویا معلول را با علتش بیان کرده اند تا بر خلود و دوام شان برهان نیز همراه بود و احتمال
دگر راه ندهد چون دوام ارض و سما بمنزل شهود است اندرین صورت تا یقین خلود در استحکامی دیگر بود
و اگر از آسمان و زمین درین آیۂ کریمه آسمان و زمین دنیا مراد دارند بالا هر آنچه مذکور شد اینهم شنیدنی است که اصل مقتضائے
طبیعت این است که هر شئی را تا بقاء سامانش بقا بود و بس اسباب بقا را اگر بفنا برند می باید که این شئی هم در
رکاب او باشد نظر برین زیاده از زیاده مدت قیام بنی آدم اگر میتوان شد همان مدت قیام و بقاء ارض
و سما باشد زیاده ازان اگر بقا بدست افتد همانا از سبب دیگر بود اندرین صورت می باید که مدت قیام و بقاء
بنی آدم باعتبار اصل فطرة زیاده از مدت قیام ارض و سما نبود آرے بیش خوبی عنایت و عظمت جرائم شان این مدت
را بشمار نتوان آورد و زین سبب افزائش باسباب دیگر لازم افتاد و این است که لهل خالدین فیها ما دامت السموات
والارض فرمودند باز باستثناء الا ما شاء ربك افزودند مگر چون در نظر بنی آدم که کوته اندیشی شان از کوتاهی
اعمار شان هویداست چه درین عمر کوتاه دور اندیشهاے دور دراز چه دانند عمر آسمان و زمین عمریست که زیاده ازان
چه باشد توقیت بعمر آسمان و زمین مناسب آمد تا این طول بقاء آنها همسنگ دوام مشهود است این مضمون
را بدل الحکم زنده باز افزایش الا ما شاء ربك مبالغه بے تحقیقے دگر باشد چه شیئیة هر کس بلکه جمله صفاتش را زیاده
از بقاء واش بقا نبود و میدانی که خداوند عالم را آنجا کجاست اصل همین است که هر چیز بحالت اصلی خود باشد چه عروض
عوارض اتفاقی است و اینجا آنهم مفقود آرے صفتی مزاحم صفتے دگر توان شد رحمت معارض غضب میتوان شد
مگر اسباب خارجه را آنجا مجال تاثیر نیست تا فکر فراهمیش امید رنج و آسایش را در خیال خام جلوه دهد و اگر استحکام

الا ماشاء ربک بدامن خالدین بیاویزند بلکه استدراک آن فنا مقصود آرند که مخالف طبیعت ارض و سما آید خلاصهٔ
مرام آن باشد که از فناء خارجی حسابے نباید گرفت بلکه بر دوام طبعی نظر باید انداخت مگر خود دانسته که همچو موالید ثلثه
آسمان و زمین را بوجه تضاد ارکان فناء طبعی زیر حکم خود نگیرد و آنهم معلوم شد که در همچو قضایا نظر اگر باشد بر طبیعت
باشد پس اندرین صورت این تعقیب و تعلیق نصے صریح بر خلود و دوام باشد و بوجه نکات معروضه بلاغتے عظیم بدست آید
و الله اعلم و علمه اتم ربط استثناء با این مضمون که عرض کرده ام بطور اتصال مستقیم نتوان شد و اگر اہل محاوره تسلیم کنند بطور انقطاع
خواهد بود و العاقل تکفیه الاشارة۔ **جواب سوال سوم** ۔ع زنده معشوق است عاشق مردهٔ اما به الامتیاز
عاشق و معشوق رضا جوئی و خود رائی است یکو از رضای خود با رضائے دیگرے البست زندگی که عبارت از حس بالاراده بود با
و برانداخت و چون چنیست این حیثیت و این اعتبار از زندگی هم دست بر داشت ورنه زندگی بے ارادت حیات بے حیثیت بود
و هو کما تری جلی + جملهٔ معشوق است و عاشق پردهٔ + عاشق را احتیاج و نیاز و معشوق را بے غرضی و بے نیازی لازم
است و میدانی که حاجت خبز از عدم خبز و حاجت نان از عدم نان بست و احتیاج آب در صورت عدم آب و اگر وجود این
اشیاء است باز بهمه طور بے نیازی ست پس هستی مناط معشوقی و نیستی مدار عاشقی بود اندرین صورت جملهٔ
معشوق آمد گرچون وجودات خاصه را عاطله اعدام آنها چنان ضروری ست که مقید در قیود و در آغوش گیرند و از
چار طرف گرآیند ام حیلولهٔ آن همچو حیلولهٔ پرده درمیان آن وجودات و مدرکان آن ضروری است با اینهمه تصویر
شاید تصور این مضمون دشوار افتد مگرچه توان کرد که زیاده ازین توضیح هم دشوار است بالخصوص درین وقت
که افکار دیگر بر سر اند برین جواب سوالے که تعلق بنفوذ قضا و قاضی داشت بر پنج و شش ورق نوشتم دیروز
جواب سوال که یکے از وجود اجزاء و وجود کل اتحاد و تغایر آنها تعلق داشت و دیگر از غنا و مزامیر بود بزبان عربی بر دو
ورق کلان که مساوی چهار ورق این تقطیع باشد رقم زدم امروز یاد عنایت باعث این تحریر شد غرض ہجوم سوالات
و تواتر افکار و مزاحمت کار ہائے دیگر که نتیجهٔ آن در امروز و فردا مسموع خواهد شد ان شاء الله تعالی جل جلاله اطمینان از دل و فرصت
از اوقات بر بوده ندانم که دلم چیست و از قلم چه میزیزد اگر غلط است و همین است و اگر صحیح است الحمدلله جل جلاله همه برادران و اقارب
خویش را یاد آوری ان حقیر را سلام رسانند **مکتوب چهارم** متعلق تفسیر کریمهٔ هل نجازی الا الکفور و وجه امتیاز
او صاف اربعه در سورهٔ قل اعوذ برب الناس بسم الله الرحمن الرحیم کمترین انام محمد قاسم نام بخدمت عزیز از جان مولوی سید
احمد حسن زاده الله کمالا پس از سلام مسنون و شوق مکنون مطالعه فرمایند از آن عزیز جدا شده بطوریکه شد بدهلی رسیدم و دیدم که
خطوط اطراف جواب بسیار نهاده اند منجمله عنایت نامهٔ مولوی عبدالعزیز صاحب هم بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و دو اوراق
مختلفه کم و بیش نوشته غالباً شب جمعه که شب دوازدهم این ماه بود بانجام رسانیدم نوبت بنسبت و یک ورق رسید المکتوب
جواب نامهٔ خود باید شنید وجه ہجوم اشغال اتفاق تحریر جواب نشده بود معاف فرمایند این وقت هم دشوار است چه عزیزم جامی

ظہور الدین احمد کہ بتقریب استقبال حاجی مولوی ولایت علی ماموں خود و برادر ماموں زاد خود حاجی محمد اکرم آمدہ از ترس پیش نظر اند مگر خاطر مولوی احمد حسن صاحب عزیز تر است آنعزیز از آیہ فہل نجازی الا الکفور پرسیدہ اند و حاصل سوال بنظاہر اینست کہ جزا و سزا مخصوص بکفار نیست عصاۃ مومنین نیز بجہنم اعاذنا اللہ منہا روند و معذب شوند اندریں صورت این حصر چہ معنی دارد۔ **جواب** ایں شبہہ بدو گونہ می نویسیم اول آنکہ عصیان مومنین از تہ دل نبود بلکہ اقتضاء ایمانی معارض اوست مگر غلبہ اثر دیگر داخلی یا خارجی سرمایۂ عصیان میگردد اندریں صورت منشاء ایں اثر چیزے باشد کہ بذات خود عارضی است و باقتضائے ذات راغب بمعاصی است آں را شیطان نام نہی یا نفس نافرجام مگر چوں چنیں است ایں مجازات درحق مومن بالعرض بود و بالذات معذب ہماں چیز باشد کہ بالذات عاصی است حاصل ایں تقریر آں باشد کہ اگر موصوف بالذات بعصیان چیز داخلی است فرض کنیم ہمانا نفس گویند آں چیز داخلی گر باشد منشاء اذعان ایمانی چیز دیگر و اختلاط ایں دو متضادین آنچناں بود کہ در ابدان ما و شما و دیگر مرکبات عنصریہ آب با آتش گرہ دادہ اند بہرحال تسلیم تضاد فیما بین ضروری است ورنہ کفر و ایمان بایں تضاد و تقابل کہ دانی و ہمہ دانند از یک خمیر زایند و اگر سرمایۂ اثر مشار الیہ امری است خارجی مثلاً شیطان درحق آں اثر عارض و منضم ادخال جہنم جزا بود اگر آنرا قابل آں دانند و درحق مومن تطہیر اثر مذکور را قابل مجازات نہ پنداری باری ازیں چہ کم کہ ایں ادخال مومن درحق او مجازات نبود تطہیر باشد کہ لاجرم ناشی از رحمۃ است نہ غضب تا پاداش و مجازات خوانی و آثار غضب دانی و ایں بداں ماند کہ نقرہ و زر در بوتہ گذارند و بگدازند تا چرک از روئے تا بانش جدا افتد و جمال مستور او ازیں پردہ نازیبا بر آید یا اولاد خود را انجام دہ جراح حوالہ کنند تا نشتر زند و آلائش از دمل و بر آرد و پاک سازد و طرز دوم اینکہ خوف وقوع از مجازات و ادخال عام است کہ گاہی کسی را در آب و آتش اندازند گاہی پائی او بلغزد و بیفتد آنرا خود اندازند و باز نہ بر آرند و انا اندرون بیرون نکشند و چوں کشند کہ خود انداختہ اند و آنکہ بوجہ عناد کسے را بچاہ و آتشدان می اندازد غرض او ہمیں باشد کہ ہمیشہ پس ست او چہ گیرد و آنکہ پائے او لغزید و بیفتاد از ہر طرف بہر اخراج او دوند تا مقدور زندہ بر ندہمیں طور قصۂ دوزخ است اعاذنا اللہ منہا کفار را خود میاندازند باز نہ بر آورند و مومنان را پائے بلغزد و بدیں سبب دراں در افتند ہمیں ست کہ او شاں را اندر و ابواب نہ بر وند لزرہ پل بروند و میدانی کہ در و دروازہ بہر دخول و ادخال است و پل بہر عبور و مرور نہ بہر وقوع و دخول اگر کسے بیفتد ایں اقتضاء پل صراط نیست پا بلغزی او باشد نظر بریں ایں را مجازات نباید گفت غرض مجازات فعل خداوندی ست نہ فعل عبد پا بلغزی فعل عبد ست نہ فعل معبود چوں مومناں را پائے بلغزد از ہر طرف شفیعان بدوند و بر آرند بایں تقریر حل بسیارے از مشکلات حدیث و قرآن بسہولت تواں کرد فقط قل اعوذ برب الناس ملک الناس الہ الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنۃ والناس۔ در سورۂ والناس وجہ تعوذ بسہ اوصاف از یک شر وسواس اینست واللہ اعلم کہ وسوسہ را با ایمان تقابل است ایمان عزم و اقتضاء انقیاد را گویند و وسوسہ روبشود گرا است چنانکہ ہویدا ست

تفسیر سورۂ ناس

مگر مبدأ اولی بیانی همیں که ربوبیت او تعالی است اول نشو و نما انقیاد و تذلل بمشاهده تربیتهاء بے پایاں او تعالی باشد و ربوبیت خداوندی را دانی که دست بداماں ملکیت دارد چنانکه غلام بقبضه آقا خود محبوس بود و بدیں سبب کسب معیشت نتواند یا زوجه در قبضه مالک بُضعه خود محبوس باشد و بدیں وجه قوت خود بهم نتواں کرد همچنیں بلکه زائد ازیں جمله کائنات در قبضه اقتدار مالک الملک علی الاطلاق ملک الناس محبوس هستند پس چنانچه نان و نفقه غلام و زوجه بحکم حبس بر آقا و زوج باشد نه بحکم ملک یمین و ملک نکاح ورنه نفقه ایام اباق و نشوز و خروج هم بگردنش ثبت می شد همچنیں نفقه جمیع عباد بحکم حبس مذکور بذمه خداوند کریم باشد و بایں وجه که خروج از قبضه قدرتش محال است سقوط عباد هم محتمل نیست و میدانی که در ربوبیت همیں اعطاء ضروریات روحانی و جسمانی باشد دیگر چه باشد لیکن چنانکه ربوبیت منوط بملکیت بود همچنیں ملکیت از الوهیت خبر میدهد شرح ایں معما اینست که الوهیت همیں معبودیت باشد و معبودیت بحکم تضائف بازخود بر عبودیت دارد و عبودیت را دانی که همیں تذلل و انقیاد است و بس لیکن بنار تذلل فقط بر محبت است امرے دیگر منشاء ایں کیفیت نتواں شد آرے گاہے بواسطه دیگراں روئے نیاز بمحبوب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش معشوقان مشاهده کرده باشی وگاهے وسائط بمیان باشند نیاز یکه بخدمت دربان و پاسبان و اقارب دلربا باشد از همیں قسم است نوکر هرچه با آقائے نعمت خود میکند از همیں قسم غرض اصلی او مقدار اجرت است اگر آقا نوکر را برطرف کند باز رو بسویش نمیکند اگر آقا محبوب بالذات بودے انقیاد و تذلل نوکر علی الدوام می بود چوں ایں مقدمه هویدا شد از موجبات محبت نیز باید گفت متعلق محبت بصیغه مفعول در ما نحن فیه جمال و کمال خداوندی است که ذاتی است و عرضه زوال نتواں شد یا احسان و قرب او تعالی که احتمال انفکاک او بدل راه نتواں یافت مگر هرچه باداباد اینهمه از ذات بحت فروتر است جمال و کمال را خود میدانی که از مرتبه صفات بالا رفتن نتواند همچنیں احسان او تعالی همیں است که ازاں طرف چیزے با فاضه فرموده اند پس چنانکه نور صادر از شمس بزمین فائض می شود همچنیں صادرات آنطرف که همیں صفات باری تعالی باشند باینطرف فائض می شوند و ازینجا دانسته باشی که آنچه بزرگان صوفیه کرام فرموده اند که ممکنات مظاهر صفات باری تعالی اند حق اینست آرے اولیں صادر همیں صفة وجود بود که نمود ما از دست مگر چوں حقیقة احسان او تعالی دانستی قدرے از قرب او تعالی نیز فهمیده باشی چه اندریں صورت واسطه فی العروض در جمله صفات خداوند تعالی باشد و موافق تقریر متعلق آیه النَّبِیُّ اولی بالمؤمنین که در تحذیر مسطور است قریب چه اقربیت او تعالی امشهود شده باشد چوں قصه اینچنیں است تعلق جمله اقسام محبت کمالی باشد یا جمالی احسانی باشد یا قربی واضح شده باشد و اینهم واضح شده باشد که الوهیت از ملکیت بالاتر است وجه ایں تفاوت اینست که مصداق ملکیت او تعالی همیں قوة تصرفات و حکمرانی او تعالی است که در قرآن مجید الرحمن بچو آیات أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا بملک نفع و ضرر تعبیر فرموده اند و میدانی که نفع همیں افاضه است و ضرر سلب آں اگر بمحلی فرود آرند همان محل به ربوبیت بر آید که فعلیت

قوة و ملکه ملکیة است چنانچه میدانی که قوة و ملکه از فعلیت سابق است مگر متعلق محبت که موجب تذلل معروف است بالا
مرتبه ربوبیة و ملکیة است و درین دو مرتبه منشاء اضافه آنطرف است البته آن اضافه صادر و از آن جانب واقع بر این
جانب است ورنه قطع نظر از وقوع فی مرتبة الذات کائنات ازین اضافه بهره ندارند و بدین سبب اگر گوئیم که غیرت
استغنا و افراد مقابل اضافه است بجا باشد و در مرتبه محبوبیة منشاء و مصدر اضافه این طرف است این اضافه محبت
واقع بر آن طرف است و بدین نظر اگر گوئیم که آن مرتبه من حیث هو ازین اضافه بهره ندارد بلکه من حیث هو افراد و استغنا است
از اضافه دور است بود ازین قدر بخوبی روشن توان شد که مرتبه محبوبیة که همانا مرتبه الوهیت است از ربوبیت و ملکیة
بالا است چه مقید و مضاف از مطلق و منفرد فروتر باشد بالجمله چنانکه مناط ربوبیة بر ملکیة است مناط ملکیة بر الوهیت است
چنانکه ملکیة کار پرداز الوهیت است ربوبیة از کار پردازان او است تسخیر که همانا از مقتضیات ملکیت است علی هذا کار پرداز
الوهیت باشد و تربیت مناسب که از آثار ربوبیة است محدود مشکاری ملکیت بود و نظر بدین ربوبیت نیز کار پرداز
الوهیت و محبوبیة خواهد بود پس آنکه از وسوسه پناه جوید ازین راه پا به پایه بمعبود خود رسد و چاره کار خود که همانا کار
او است بجوید و از کس دیگر نگوید بان اگر وسوسه را مخالفة با اقتضاء معبودیت غیر حق است تعوذ از آن ازین درگاه جای
نمی بایست که هر کاری و هر چیزی مگر قاعدهٔ علاج بالضد را خود میدانی نظر برین پناه از وسوسه در درگاه معبودیة و
الوهیة می باید جست مگر افتادگان حضیض معبودیة را رسانیدن عرائض خود تا بآن درگاه بی وساطت نوابش
درجه بدرجه خیال متعسر است که در مایا ملکه را عرض حال خود بواسطه کشش نفشته و از روی شوار باشد ازینجا وجه ترک واو عاطفه
مابین اوصاف مسطوره یعنی رب الناس - ملک الناس - اله الناس - واضحیا و ابدال هم داشته باشی و هم مطلب اصلی حاصل
شده باشد یعنی وجه پناه جوئی بسه درگاه متنازله که یکی نائب دیگر است از یک جا واضح شده باشد مگر غور نفرموده آنست
که اینجانب هم تثلیث مناسب بر آورده شود و عزیز من وسواس را بیان حقیقة مستعوذ منه پندارد و این را مقابل مرتبه
الوهیة دار که ملک الناس و رب الناس عنوان های حقیقة اند و خناس را از خواص او باید شمرد که قاهر بر آن حرکت
که از خواص الوهیت است نتوان شد چه حاصل این خنوس همین اختفاست که کار دزدان باشد و تدبیر دفع اشرار دزدان
جز شاهان از کس دیگر امید نتوان کرد والذی یوسوس بیان فعل ماهیة وسواس است که دافع آن جز تربیت که کار
الوهیت بواسطه ملکیة است نتوان شد اکنون اندر وجه توحید مستعوذ به و تربیع مستعوذ منه در سورهٔ فلق هم بقدر فهم می باید گفت
نهالی اگر بباغ نشانده باشند اول ضرور است که از زمین و غیره و جانوران سبز خوار و غیره بدان نرسد دوم ضرور است که
آب چاه و نهر و باران و هوا و حرارت آفتاب باو رسد سوم برف و غیره و اسباب اختفان حرارت عزیزه اش بر دفعه تمام
اعدا از مالک مشتا بوجه عداوت شاخ و برگ نبرند و بیخ او نه بر کنند اگر اینهمه سامان فراهم شد امید است که آن نهال نخل
و بار آرد ورنه امید کامیابی معلوم چون این مقدمه ممهد شد می باید شنید که فلق حب اولین سامان روئیدگی است مگر این

اندازِ پیدا کردن نہ مخصوص بہ نباتات است بلکہ در جملہ مخلوقات ہمیں سان کنند چیزے را از چیزے بر آرند و ہمیں را شگافتن گویند از غذا کثیر الفاظ نطفہ و بیضہ و از ابر باران برآرند و از آفتاب نور و از علت معلول و از وجود ہیاکل ممکنہ را برآرند غرض از زیر تا بالا و در پیدا کردن ہمیں شگافتن است و بس لہٰذا دریں صورت رب الفلق کنایہ از خالق باشد مگر بحیثیت تربیت کہ عنایت را مستلزم است نظر بریں در بارہ حفظ مخلوقات استعانت را سزد و حفظ را دانستہ کہ از چار چیز ضرور است اول اشارہ باول است و ثانی بثانی و ثالث بثالث و رابع برابع وجہ ایں تطبیق آں است کہ اضافہ شر بما خلق مشیر آں است کہ آں شر مقتضائے ماہیتش بود و دانی کہ سبزہ خواری مقتضائے طبیعت جانوران صحرائی است پس از ﴿وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾ فرمودند گویا اشارہ بارتفاع اسباب و معدات کردند چہ قید اذا وقب دلالت براں دارد کہ غاسق را اگر چیزے بود شد موجب انبعاث شر باشد ورنہ شر نخیزد مگر دانی کہ حاصل ایں قوب این وقت ہمیں انقطاع علاقہ از ما شد پس اول علاقہ را مقید خود باید انگاشت تا انقطاع او موجب شر شود و پیداست کہ افادہ علاقہ جز اسباب و سامان و در اشیا دگر نباشد بعد ازیں ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ فرمودہ اشارہ بتعوذ از موانع ترقی کردہ اند چہ نفث فی العقد سحر بود و اثرش میدانی کہ ہمیں عروض عوارض مخالفت طبیعت اصلی بود کہ مانع از ظہور آثار او ست و بہ برف کہ تقع علی الاشجار کہ حرارت غریزیش را مختفی گرداند و از نشوو نما و ترقی باز دارد مشابہت تام دارد چنانچہ جملہ کانما انشط من عقال در ہمچو احادیث متعلقہ سحر یہودیان بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وارد است دلالت برانیقدر دارد کہ چیزے براں حضرت صلی اللہ علیہ وسلم غالب آمدہ مقتضیات طبعی را پوشیدہ بود پس از ان ﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ فرمودہ تعوذ از مفسدان کینہ کش کردند کہ بنائش بر عداوت است نہ آنکہ ہمچو خواہش جانوران مقتضائی ماہیت انسانی است واللہ اعلم وعلمہ اتم واحکم۔ **مکتوب بیست و پنجم**۔ در بیان معنی بیت مثنوی شریف ؎ کفر گیرد کاملی ملت شود * ہرچہ گیرد علتی علت شود * بسم اللہ الرحمن الرحیم سراپا عنایت و کرم مرزا عبد القادر بیگ صاحب دام عنایتکم ایں کمترین خلائق کہ محمد قاسم اش خوانند سلام مسنون خواندہ عرض پرداز است من بدیو بند بتقریب شادی مولوی محمد حسن صاحب رفتہ بودم کہ عنایت نامہ بنام ایں ہیچمدان دریں شہر کول رسید چوں باز آمدم و آں نامہ را گرفتہ لفافہ دیدم و بودم کہ ایں خاک دیز کوچہ رسوائی را بآسمان رفعت و علا رسانید ندکمال خود معلوم احوال خود معلوم ہماناز نظر بندیہائے آں بدیع العجائب باشد کہ بنظر ہمچو ابلہ نقش و بینش زاغ ہیں کم از کبوتر را شہباز بلند پرواز نمودہ اند اگر حک خیالات از صفحہ قلوب مردم ہمن آموختمے لاجرم ایں خیال باطل را انتظار ساعی محو کردہ نقش حقیقت خود بجلوت انعکاس طبیعت سامی آوردمی اکنوں بجز آنکہ التجائے بدرگاہ مجیب الدعوات در بارۂ صدق حسن ظن آں مخدوم و دیگر مکرمان کنم خداوند کریم آں مخدوم مان را از لوث کذب شہر را از باز پرس محفوظ بوجہ باز دارد اکنوں سخنے دیگر میرانم معنی ؎ کفر گیرد کاملی ملت شود * ہرچہ گیرد علتی علت شود * بر تمہیدے موقوف است تمہید دریں عالم اگر دیدہ بکشائیم ہر چیز را حقیقتے

حقیقتے

نهاده اند و هر حقیقت را صورت مناسب آن داده اند انسان را حقیقتی ست روح انسانی و صورتی ست این
پیکر جسمانی و در محاورات باهمی از هر زبان که باشد اطلاق انسان بر حقیقت و صورت هر دو جدا جدا می کنند و از همین
جاست که احکام بدن را سوی حقیقت راجع می نمایند مثلاً گویند زید عمرو را زد و عمرو زید را کشت و امثال و لکن درین جمله احکام
بدنی منسوب الیه زید و عمرو را قرار میدهند حالانکه مصداق زید و عمرو روح اوست که فرسنگها ازین خرخشها و رستخیز بدن او که
درین معرکه سوز و دوکوب گردیده چون اینقدر دانسته شد باید دانست که ایمان و کفر را نیز حقیقتی است که روح ایمان
و کفر آنرا باید خواند و صورتی است که شعار و افعال آن باشد مثلاً اقرار شهادتین صورت ایمان است و انکار یکی ازان
صورت کفر پس اگر کاملی در ایمان صورت کفر را بر گیرد می توان گفت که فلان کس کفر بگرفت و همچنین اگر منافقی صورت
ایمان بر روی کار آورد اگر گویند که ایمان آورد یا ایمان بگرفت بجا باشد لیکن از وفور دانش آنمخدوم سید اکرم که بسر آیت
آثار حقیقت در صورت بے برده باشند در صورت انسانی چه آثارها از حرکات و سکنات و کیفیات شادی و غمی و خنده و گریه و غیره
که از روح انسانی و حقیقت انسانی میرسد اگر روح انسانی را با پیکر جسمانی سروکاری نماند و این علاقه که در میان
برخیزد باز ازین آثار ها نشانی نخواهی یافت نظر برین داشته باشی هر چند حقیقت ایمانی را با پیکر کفر بهم زنند
و آن شاهد جان را درین سراپرده ظلماتی نهند باز هم نوری و ظهوری ازان طرف هم باشد بلکه خود این پیکر یکی از
آثار آن شاهد باشد و اینصورت خودیکی از مقتضیات آن مستوره معنی بود اگر مثالش بکار است همین خنده و
گریه را ببین که اقتضا همان امور باطنه است از کیفیات قلبیه و حالات روحانی که سرور و غم باشد آری چنانکه منشا این
هر دو اضداد یعنی رنج و شادی و شوق و یاس امری ست واحد که محبتش خوانند اگر تفاوت ست تفاوت اوقات و
محرکات ست همچنین منشا اقرار شهادتین و انکار آن در اوقات مختلفه وقت کمال ایمان همون کیفیت ایمانی اگر
باشد چه حرج یعنی وقتے اگر منشا خاطر اظهار ما فی الضمیر میباشد و این اکثر است وقتی بغرض چند که متعلق با ایمان باشند
اخفا این ستر مکتوم هم میباشد عظیم ترین آن اغراض اعلاء کلمة الله و ترقی دین و وعظ و پند خلایق میباشد که در صورت
کشته شدن متصور نیست بدین سبب مقتضای ایمان در همچو اوقات که خوف جان باشد کتمان ایمان بود و این خود دانی
که بے اجرای کلمه کفر بر زبان نتوان شد چنانچه حضرت عمار بن یاسر و هم بعض دیگر اکابر در چنین اوقات کرده اند و
همین کاملان اند که اوشان باینطور کفر گرفتند و ملت شد مارا و شمارا اکنون رخصت این قسم جان بر بهادر چنین
اوقات بهم رسیده بالجمله جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم خبر همچنین کفر گوئیهای حضرت عمار رضی الله عنه
شنیده تعنت نه شنیدند و بر عکس رائے دیگران فرمودند که عمار کافر نشده از سرتاپا به ایمان پر شده و باز که
حضرت عمار را خواندند فرمودند که اگر باز چنین اتفاق افتد باز همچنین بگو و جان باز دست کفار بسلامت آر این
ارشاد که از سرتاپا با ایمان پر شده همین بدل میریزد که باعث این قسم بدگوئیها کیفیتی ایمانی بود و فقط محبت جانی

نبود و اگر سببش فقط علاقۂ محبت جانی بود و غرض نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازیں ارشاد تغلیظ بکفران حضرت
شمار بود فقط نہ تزاید ایمان اوشان بوجہ ایں فعل چنانچہ بظاہر مے نماید دراں صورت ہم ایں سنیت اوشان سالم
ماند فقط اگر فرق است اینست کہ در صورت اولیٰ در حقیقت فعل عماری در حقیقت افعال امثال ما فرق باشد و صورت
متحد مگر چہ حرج کہ در ارتکاب رخص ما و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر اتحاد است فقط در صورت است در حقیقت
فرق زمین و آسمان ست چہ ارتکاب رخصتہا نیز مثل ارتکاب عزیمتہا بر آں حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عزیمت بود
اعنی در معاملات ذوجہتین کہ در یک طرف آں از کردن و ناکردن ہر دو ضروری بود تا الزام یک جانب
از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم موجب مغلطۂ عوام نہ شود بالجملہ افعال نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بدیں وجہ کار تبلیغ ازاں می برآید در ہمچو معاملات بہر طرح خواہ از قسم کردن باشد یا از قسم ترک از قسم عزیمت
در حق آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود در حق ما متبعان باآں کہ ہر چہ گرفتہ ایم از آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم گرفتہ ایم آنچہ کہ رضائے بارے بداں تعلق پذیرفتہ و نوعے از تحریض و ترغیب بداں کردہ اند عزیمت
است ورنہ رخصت اعنی بہتر آں ست کہ نکنند و اگر کنند عذابے و عتابے نیست کہ بخوف آں جگر خون
شود چوں معنی مصرعۂ اول بجائے خود نشست معنی مصرعۂ ثانی را بجائے باید نشانید مسجد ضرار کہ در شان
آں در آخر سورۂ برات میفرمایند والذین اتخذوا مسجدا ضرارا وکفرا وتفریقا بین المومنین
وارصادا لمن حارب اللہ ورسولہ من قبل ولیحلفن ان اردنا الا الحسنی واللہ یشہد انہم
لکاذبون لا تقم فیہ ابدا لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیہ الآیہ۔ بانی ایں مسجد
منافقان بودند کہ اغراض فاسدہ دریں بنا مطمح نظر داشتند چنانچہ باجمال آں دریں آیات ارشاد فرمودہ اند
بوجہ فساد نیات اوشاں ایں عمل خیر ایشاں کہ در مرتبۂ صورت کار ایمان و اہل ایمان بود آنچناں زشت
و زبوں شد کہ خود از بالائے ہفت آسمان پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صدائے لا تقم فیہ ابدا
دادند و ہمچنیں نماز و روزہ و اقرار شہادتین اہل نفاق را تصور باید فرمود کہ از سر تا پا بجز زشتی و زبونی کہ
ہمانا معنی علت است ہیچ نخواہد برآمد اگر بالفرض کسے را با او کارے افتد باید کہ پس ایستد کہ بیکار رونا کارہ
والسلام نظر باتحاد جناب با مرزا محمد نبی بیگ صاحب من پرچہ جداگانہ نمی نویسم بعد سلام ہمیں یک مضمون
است والسلام بہمہ یاد آوراں سلام احقر خصوصاً جناب حافظ و مفتی صاحب و مولوی تمنا صاحب
و مولوی جان علی صاحب و مولوی اکبر علی خاں صاحب سلام احقر رسانند۔ فقط۔

مطبوعات الرحیم اکیڈمی

۱- کتاب الاٰثار: تالیف امام اعظم ابو حنیفہ نعمان بن ثابت کوفی بروایت امام ربانی محمد بن حسن الشیبانیؒ، **تقدیم و تعلیق**: محقق العصر مولانا محمد عبد الرشید النعمانی

ویلیہ: **۲- التعلیق المختار علی کتاب الاٰثار** للعلامۃ الفہامۃ مولانا عبد الباری فرنگی محلیؒ ویلیہ:

۳- الإیثار بمعرفۃ رواۃ الأثار، حافظ ابن حجر العسقلانیؒ، و یلیہ: **۴- الإختیار فی ترتیب الاٰثار**، محمد الثانی عبد الحلیم چشتی قیمت -/۱۱۰ روپیہ

۵- مکانۃ الامام ابی حنیفۃ فی الحدیث،

بقلم العلامۃ المحدث الناقد المحقق المؤرخ الفقیہ الشیخ محمد عبد الرشید النعمانی، اعتنی بہ: العلامۃ المحدث الفقیہ الشیخ عبد الفتاح ابو غدہؒ قیمت -/۱۸۰ روپے

۶- الإنتصار و الترجیح:

تالیف: المحدث الکبیر المفتفر جمال الدین یوسف بن فرغل بن عبد اللہ البغدادی سبط الجوزی تعلیق: العلامۃ المحدث محمد بن حسن زاہد الکوثریؒ۔ قیمت -/۱۰ روپے

۷- أوجَز السیر لخیر البشر:

تالیف، ابو الحسین احمد بن فارس بن زکریا القزوینی الرازیؒ، ویلیہ،

۸- الجواہر السَنیّۃ فی السیرۃ النبویّۃ:

تالیف، الامام تقی الدین محمد علی الحسنی الفاسی،

تلخیص السیرۃ الصغری،

تالیف: العلامۃ الحافظ ابو عبد اللہ علاء الدین مغلطائی قیمت -/۲۵ روپے

۹- المدخل فی اصول الحدیث للحاکم النیسابوریؒ **تبصرۃ المدخل**، از مولانا محمد عبد الرشید نعمانی قیمت -/۱۵ روپے

۱۰- مقامات حریری: تالیف ابو محمد قاسم بن علی حریری البصری **مترجم و محشی**: مولانا صدیق احمد انوری، تلمیذ مولانا اعزاز علی قیمت -/۲۵ روپے

۱۱- السَیف المجلّیٰ علی المحلّی.

تالیف: العلامۃ المفتی السید مہدی حسن الشاہجہانپوریؒ

۱۲- اللآلی المصنوعۃ فی الروایات المرجوعۃ

تالیف: مفتی سید مہدی حسن شاہجہانپوریؒ قیمت -/۲۰ روپے

۱۳- انوار التنزیل و اسرار التاویل المعروف بالتفسیر البیضاوی مع الحواشی (درسی)

صنفہا: علامۃ الزمان مولانا حافظ محمد عبد الرحمن امروہوی۔

۱۴- تفسیر مولانا یعقوب چرخیؒ (فارسی)

تصنیف خاتم المفسرین زبدۃ العارفین مولانا محمد یعقوب چرخیؒ

مع اضافۃ جدیدۃ: اسرار قرآنی،

تصنیف، خاتم المفسرین رأس العلماء مولانا محمد قاسم نانوتویؒ

۱۵- تفسیر فتح العزیز معروف بہ تفسیر عزیزی

(فارسی) ۱- سورہ: بقرہ، ۲- پارہ تبارک، ۳- پارہ عم، تصنیف: فخر المفسرین و المحدثین مولانا شاہ عبد العزیز محدث دہلویؒ

۱۶- الاربعین النووی: تالیف، الامام النووی، **مع عربی، انگریزی، اردو**، قیمت -/۳۰ روپے

۱۷- جامع الصلوات و مجمع السعادات فی الصلاۃ علی سید السادات ﷺ

درود و سلام کا انسائیکلو پیڈیا، تالیف: العارف الربانی فضیلۃ الشیخ یوسف بن اسماعیل النبہانیؒ، قیمت -/۱۰۰ روپے

۱۸- رسالۃ الصید: (عربی ٹائپ) تالیف، الامام الجلیل و الفاضل النبیل مولانا محمود حسن خان التونکیؒ و یلیہ:

۱۹- الحجاب فی الاسلام: للشیخ العلامۃ الجلیل حیدر حسن خان شیخ الحدیث بدار العلوم لندوۃ العلماء لکھنو

۲۰- نخبۃ الفکر فی مصطلح أھل الأثر نزہۃ النظر فی توضیح نخبۃ الفکر: تالیف حافظ احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانیؒ،

بتحشیہ: مفتی محمد عبد اللہ ٹونکیؒ،

فوائد عجیبہ: مولانا محمد عبد الرشید النعمانی قیمت -/۳۰ روپے

۲۱- نزہۃ النظر فی توضیح نخبۃ الفکر.

شرح شرحہ، استجلاء البصر: تالیف حافظ احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانیؒ،

از: مولانا عبد العزیز ہزارویؒ

مطبوعات الرحیم اکیڈیمی

عربی نصاب

۱- معلم الصرف ۲ تبویب الصرف ۳- تعلیل الصرف ٤- معلم النحو.

تالیف: مولانا مفتی فضل الرحمن عثمانی قیمت -/۷۵ روپے

۱- مرآة النحو المعروف به الضریری

عربی کمپیوٹر تالیف الشیخ المحقق ابو الحسن حمید الدین الفھندری

تقدیم و تسهیل و تزئین فضیلة الشیخ مولانا محمد انور البدخشانی۔ قیمت :- -/۲۵ روپے

٦- الآجرومية : فی النحو عربی کمپیوٹر،

تالیف: الامام ابو عبد الله محمد بن محمد داؤد الصنهاجی النحوی

حاشية الآجرومية بقلم فضیلة الشیخ عبد الرحمن بن محمد قاسم: قیمت : -/۳۰ روپے

۷- هداية النحو. عربی کمپیوٹر ، تالیف: للعلامة الشیخ سراج الدین بن عثمان الاودهی الهندی تصحیح و تعلیق السید قاسم الحسینی ۔ قیمت : /۲۵

۸ الکافیه لابن حاجب، عربی کمپیوٹر

تحقیق و تقدیم و تعلیق ، الدکتور طارق نجم عبد الله قیمت:- /۷۰ روپے

۹- التسهیل فی شرح ابن عقیل جزء اول، عربی کمپیوٹر ، قیمت: -/۱۰۰

۱۰- تحفة الوزیریه فی مسائل النحو.

عربی کمپیوٹر، زیر طبع تالیف : العلامة محمد عبد الحق خیر آبادی

۱۱ - سراج النحو ، شرح هدایة النحو (اردو)

مؤلفه: مولانا مفتی کفیل الرحمن عثمانی قیمت /۸۰ روپے

۱۲ - التیسیر ، شرح **نحو میر** (اردو)

تالیف: مولانا محمد فاروق حسن زئی قیمت /۳۰

الرسائل النادرة

۱- التبیان فی آداب حملة القرآن

تالیف: امام یحیی بن شرف الدین النووی الشافعیؒ و یلیه ،

۲- فتح الکریم المنان فی آداب حملة القرآن.

تالیف: علامه علی بن محمد المعروف الضباع المصری، قیمت -/۲۵ روپے

۱ منیة الالمعی فیما فات من تخریج الهدایة اللزیلعی ،

تالیف: العلامة الحافظ قاسم قطلوبغا، و یلیه

۲ رساله المتکلم فیهم لایوجب ردهم .

تالیف: الامام الحافظ ابی عبد الله محمد شمس الدین الذهبی.

۱ شروط الائمة الستة للحافظ ابی الفضل محمد بن طاهر المقدسی ،و یلیه،

۲- شروط الائمة الخمسة للحافظ ابی بکر محمد بن الحازمی، ویلیه ،

۳ خصائص المسند. مسند الامام احمد للحافظ ابی موسی المدینی، ویلیه

٤ المصعد الاحمد فی ختم مسند الامام احمد تالیف الامام العالم العلامة الحافظ شمس الدین ابی الخیر محمد بن محمد بن علی بن یوسف الجزری و یلیه،

٥ رسالة ابی داؤد السجستانی فی وصف تالیفه لکتاب السنن روایة ، ابی الحسن بن جمیع من محمد بن عبد العزیز الهاشمی، و یلیه

٦ تعطیر الأنفاس بذکر سند ابن أرکماس.

تحقیق و تعلیق للعلامة محمد زاهد بن الحسن الکوثری

۱ - العالم و المتعلم روایة ابی مقاتل عن ابی حنیفة و یلیه،

۲- رسالة ابی حنیفة الی عثمان البتی عالم اهل البصره، ویلیه،

۳ - الفقه الاکبر ، روایة ابی مطیع عن ابی حنیفة ویلیه ٤ - **شرح الفقه الاکبر** للامام ابی حنیفة النعمان بن ثابتؒ (**شرحه**) الامام ابو منصور محمد بن محمد بن محمود الحنفی السمرقندی

۱ شرح فقه الأکبر (فارسی)

مولانا عبد العلی بحر العلوم فرنگی محلی لکھنوی۔

۱ اصلاح غلط المحدثین، للخطابی

تحقیق و دراسه ، الدکتور حاتم صالح الضامن

مطبوعات الرحیم اکیڈمی

۱-شمائل ترمذی منظوم۔ تصنیف : مولانا کفایت علی محدث مراد آبادی شہیدؒ

۲-فرامین نبوی۔ ترجمہ وشرح مکاتیب النبی ﷺ۔

تالیف :الامام ابو جعفر ابراھیم الدیبلی السندیؒ۔ از-ڈاکٹر مولانا محمد عبدالشہید نعمانی

۳-امام ابو حنیفہؒ کی تابعیت۔ اور صحابہ سے ان کی روایت۔

از ڈاکٹر مولانا عبدالشہید نعمانی

۴-زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین۔ تصنیف :العلامۃ شیخ عبدالحق محدث دھلویؒ۔

ترجمہ وشرح : از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالحلیم چشتی، مدظلہ العالی

۵-تذکرہ علامۃ جلال الدین سیوطیؒ :از مولانا ڈاکٹر عبدالحلیم چشتی، مدظلہ العالی

۶-سید احمد شہید کی اردو تصانیف :از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالحلیم چشتی، مدظلہ العالی

۷- تحقیق الرویا۔ تالیف :شاہ عبدالعزیز محدث دھلویؒ۔

۸-مبادی التصوف۔ از حکیم امت مولانا اشرف علی تھانویؒ

۹-سواعی اسلام بے نقطہ کلام سیرت سید خیر الانام۔ از مولانا صادق علی صادق قاسمی

۱۰-حیات مولانا رومؒ۔ از مولانا شبلی نعمانیؒ ۔

۱۱-افضل درود شریف مرتبہ پروفیسر سید حامد علی شاہ

۱۲-حیات شاہ محمد اسحاق محدث دھلویؒ تصنیف : مولانا حکیم سید محمود احمد برکاتی

مع اضافہ ارشاد پیر۔ از مولانا عبدالرب دھلویؒ۔

۱۳-ناصبیت تحقیق کے بھیس میں۔ از مولانا محمد عبدالرشید نعمانی مدظلہ العالی

۱۴-مقالات نعمانی از محقق العصر مولانا محمد عبدالرشید نعمانی رحمہ اللہ۔

۱۵-اسماعیلیہ :بوہریوں، آغاخانیوں اور شیعوں کا تعارف، تاریخ کی روشنی میں

مؤلفہ : سید تنظیم حسین صاحب۔

۱۶-التیسیر شرح نحو میر اردو از مولانا محمد فاروق حسن زئی۔ قیمت / ۴۵ روپے

مطبوعات الرّحیم اکیڈیمی " فارسی "

(۱) تفسیر فتح العزیز ' المعروف تفسیر عزیزی۔ ۱- سورۂ بقرہ مکمل-

۲- پارۂ تبارک الذی۔ ۳- پارۂ عمّ-

تصنیف : مولانا شاہ عبد العزیز محدث دہلوی رحمہ اللہ---------زیر طبع

(۲) تفسیر مولانا محمد یعقوب چرخی رحمه الله.

مع اضافہ :اسرار قرآنی از مولانا محمد قاسم نانوتوی رحمہ اللہ- قیمت :۹۰روپے

(۳) تکمیل الایمان وتقویة الایقان

تصنیف : حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی رحمہ اللہ...... قیمت :۴۰روپے

(۴) شرح فقه اکبر. از بحر العلوم مولانا عبد العلی فرنگی محلی رحمہ اللہ- قیمت :۳۵

(۵) ذریعة الوصول. الیٰ .جناب رسول ﷺ۔

تالیف : علامہ مخدوم محمد ہاشم ٹھٹھوی سندھی رحمہ اللہ..................زیر طبع

۶) حیاة الصائمین۔ تالیف : علامہ مخدوم محمد ہاشم ٹھٹوی سندھیؒ.............. زیر طبع

۷)شریفیه .شرح کافیه -تصنیف : علامہ سید شریف الجرجانی رحمہ اللہ

مع اضافہ : شرح کافیه فی التصوف-تصنیف : مولانا عبد الواحد بلگرامیؒ۔

تصحیح و تحقیق : محقق العصر مولانا محمد عبد الرشید نعمانی رحمہ اللہ ....زیر طبع

(۸) رساله المقدمة السنية ۔ از امام الہند حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمہ اللہ

معه. رساله ردّ روافض۔از حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی فاروقی رحمہ اللہ

معہ :مکتوب شاہ ولی اللہ۔بہ خواجہ محمد امینؒ دربیان معارف حضرت مجدد قدس سرہ

(۹) انوار محمدﷺ۔از۔ حضرت عارف باللہ مولانا پیر جی امداد علی علوی تھانوی قلندرؒ

(۱۰) الدرالیتیم فی ایمان آباء نبی الکریم -از- مولانا انور علی قلندر رحمہ اللہ -زیر طبع

مطبوعات الرحیم اکیڈمی

(۱) **کتاب الآثار** تالیف امام اعظم ابوحنیفہ نعمان بن ثابت کوفی
بروایت امام ربانی محمد بن حسن الشیبانی رحمہ اللہ
تقدیم وتعلیق محقق العصر مولانا محمد عبدالرشید النعمانی مدظلہ
ویلیہ - "التعلیق المختار علی کتاب الآثار" للعلامۃ الفہامۃ
مولانا عبدالباری فرنگی محلی رحمہ اللہ
ویلیہ - "الإیثار بمعرفۃ رواۃ الآثار"
حافظ الدہر ابن حجر العسقلانی رحمہ اللہ
ویلیہ - "الإختیار فی ترتیب الآثار"
محمد الثانی عبدالحلیم الچشتی مدظلہ

(۲) **الإنتصار والترجیح** : تالیف المحدث الکبیر ابی المظفر
جمال الدین یوسف بن فرغلی بن عبداللہ البغدادی سبط الجوزی
تعلیق العلامۃ المحدث محمد بن حسن زاہد الکوثری

(۳) **اللآلی المصنوعۃ فی الروایات المرجوعۃ**
مفتی سید مہدی حسن شاہجہانپوری

(۴) **نخبۃ الفکر فی مصطلح اہل الأثر**
نزہۃ النظر فی توضیح نخبۃ الفکر
تالیف حافظ احمد بن علی المعروف بابن حجر العسقلانی رحمہ اللہ
بتحشیہ : مفتی محمد عبداللہ ٹونکی رحمہ اللہ
فوائد جیبیہ : مولانا محمد عبدالرشید النعمانی مدظلہ

(۵) **مقامات حریری** : تالیف : ابومحمد قاسم بن علی حریری البصری
مترجم ومحشی - مولانا صدیق احمد انوروی تلمیذ مولانا اعزاز علی
شیخ الادب والفقہ دارالعلوم دیوبند

(۶) **المدخل فی اصول الحدیث** للحاکم النیسابوری
تبصرہ بر "المدخل" - از مولانا محمد عبدالرشید نعمانی مدظلہ

(۷) **الجواہر السنیۃ فی السیرۃ النبویۃ**
تالیف العلامۃ الحافظ ابو عبداللہ علاء الدین مغلطائی
تلخیص الامام تقی الدین محمد علی الحسنی الفاسی
ویلیہ أوجز السیر لخیر البشر : امام اللغۃ والادب
ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا القزوینی الرازی رحمہ اللہ

(۸) **نفحۃ العرب** : از مولانا اعزاز علی رحمہ اللہ
شیخ الادب والفقہ دارالعلوم دیوبند

(۹) **فرامین نبوی** : ترجمہ وشرح - مولانا محمد عبدالشہید نعمانی
مکاتیب النبی : تالیف الامام ابوجعفر بن ابراہیم الدیبلی السن

(۱۰) **داعی اسلام** : بے نقطہ کلام - سیرت سید الانام - مولانا صادق عل

(۱۱) **مولانا سید احمد شہید کی اردو تصانیف** : از ڈاکٹر محمد عبد

(۱۲) **شیعہ اور تقیہ** : از مولانا سلیمان مہدی صدیقی

(۱۳) **ادلۂ کاملہ** : از شیخ الہند مولانا محمود حسن دیوبندی رحمہ ا
تسہیل : از مولانا سعید احمد پالن پوری محدث دارالعلوم دیو
ترتیب : از مولانا محمد امین پالن پوری استاذ دارالعلوم دیو

(۱۴) **زاد المتقین فی** تالیف شیخ عبدالحق محدث دہلوی رحمہ ا
سلوک طریق الیقین : ترجمہ وشرح از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالحلیم چشتی مد

(۱۵) **تحقیق الرؤیا** (مترجم) تالیف شاہ عبدالعزیز محدث دہلو

(۱۶) **شرح فقہ اکبر** (فارسی) از مولانا عبدالعلی بحرالعلوم فرنگی محلی لکھنوی (زیر طبع)

(۱۷) **خطبات لندن** : از مولانا عبدالرحیم دریابادی بستوی
استاذ دارالعلوم دیوبند (زیر طبع)

(۱۸) **تذکرہ علامہ جلال الدین سیوطی** از مولانا ڈاکٹر محمد عبدالحلیم چشت

الرسائل النادرۃ

(۱) **منیۃ الألمعی** تالیف العلامۃ الحافظ قاسم بن قطلوبغا
ویلیہ فیما فات من تخریج احادیث الہدایۃ : للزیلعی

(۲) **رسالۃ المتکلم فیہم بما لا یوجب ردہم** :
للامام الحافظ ابی عبداللہ محمد شمس الدین الذہبی

(۳) **شروط الائمۃ الستۃ**
للحافظ ابی الفضل محمد بن طاہر المقدسی
ویلیہ :-

(۴) **شروط الأئمۃ الخمسۃ**
البخاري ومسلم وابي داود والترمذي والنسوي
للحافظ أبي بکر محمد بن الحازمي
علق علیہا الاستاذ الشیخ محمد زاہد الکوثري

(۵) ویلیہ : **خصائص المسند**
مسند الامام أحمد للحافظ أبي موسی المدیني المتوفی ۵۸۱ھ

(۶) ویلیہ : **المصعد الاحمد فی ختم مسند الامام احمد** رضی اللہ عن

تالیف الامام العالم العلامۃ الحافظ شمس الدین أبي الخیر محمد بن محمد بن علی بن یوسف بن الجزری

